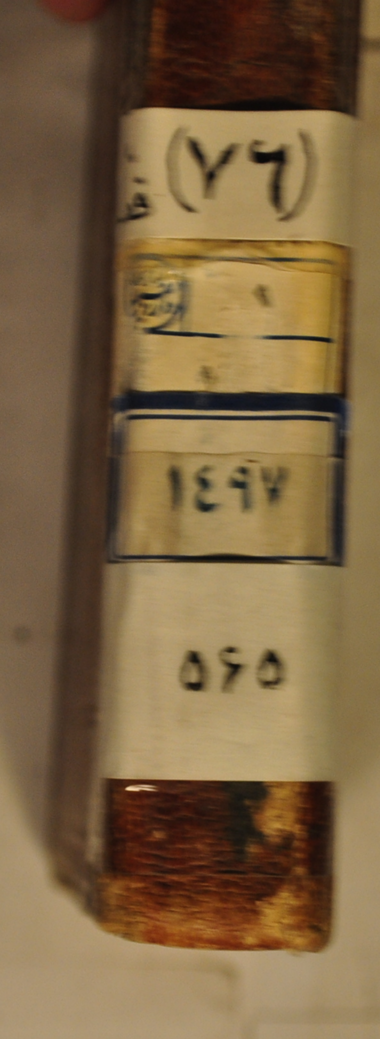
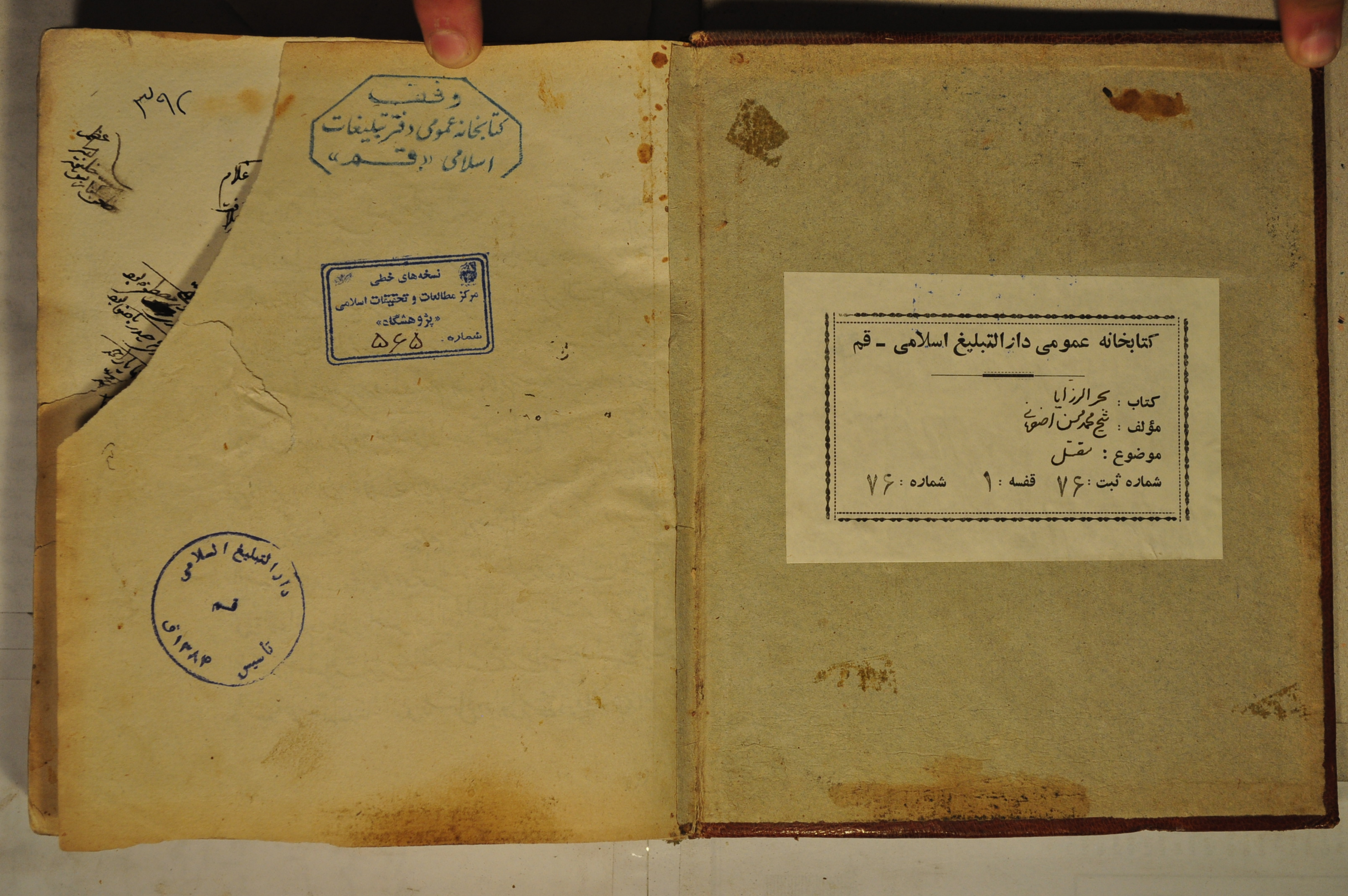

ق (٧٦)
١٤٩٧
٥٦٥




۳۹۲
وقف
کتابخانه عمومی دفتر تبلیغات
اسلامی «قم»
نسخه‌های خطی
مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی
«پژوهشگاه»
شماره ۵۶۵
دار التبلیغ اسلامی
قم
تاسیس ۱۳۸۴ ق
کتابخانه عمومی دار التبلیغ اسلامی - قم
کتاب : بحر الرزایا
مؤلف : شیخ محمد حسن اصفهانی
موضوع : مقتل
شماره ثبت : ۷۶ قفسه : ۱ شماره : ۷۶

رب یسر

بحر الرزایا   هذا الکتاب المسمّی   بسم الله الرحمن الرحیم

احمده واصلّی علی احمد وعلی آله وعترته وعمّه وبعد عرضه میدارد احقر الذاکرین

ابن المرحوم الحاج شیخ محمد رفیع الرشتی محمد محسن الاصفهانی عاملهما الله بکرمه السبحانی که چون

بتوفیقات الهیّه از ملاء فارغ شدم از تالیف یکصد ودوازده مجلد کتب ورسائل در هر فن

سوای دو مجلد کتاب مصیبتی که در دست دارم وهنوز باتمام نرسیده شروع کردم در ترقیم

این مجلد ونام زد کردم او را به بحر الرزایا امید که مطبوع طباع کافه انام گردیده مقبول خاطر

جمیع واعظین وذاکرین گردیده ثواب آن در یوم لا ینفع مال ولا بنون عاید روان ناتوان

این ناتوان وکنون راجع روح مقدس مرحومه والده ام اسکنها الله دار السلام گردد وپسند نظر

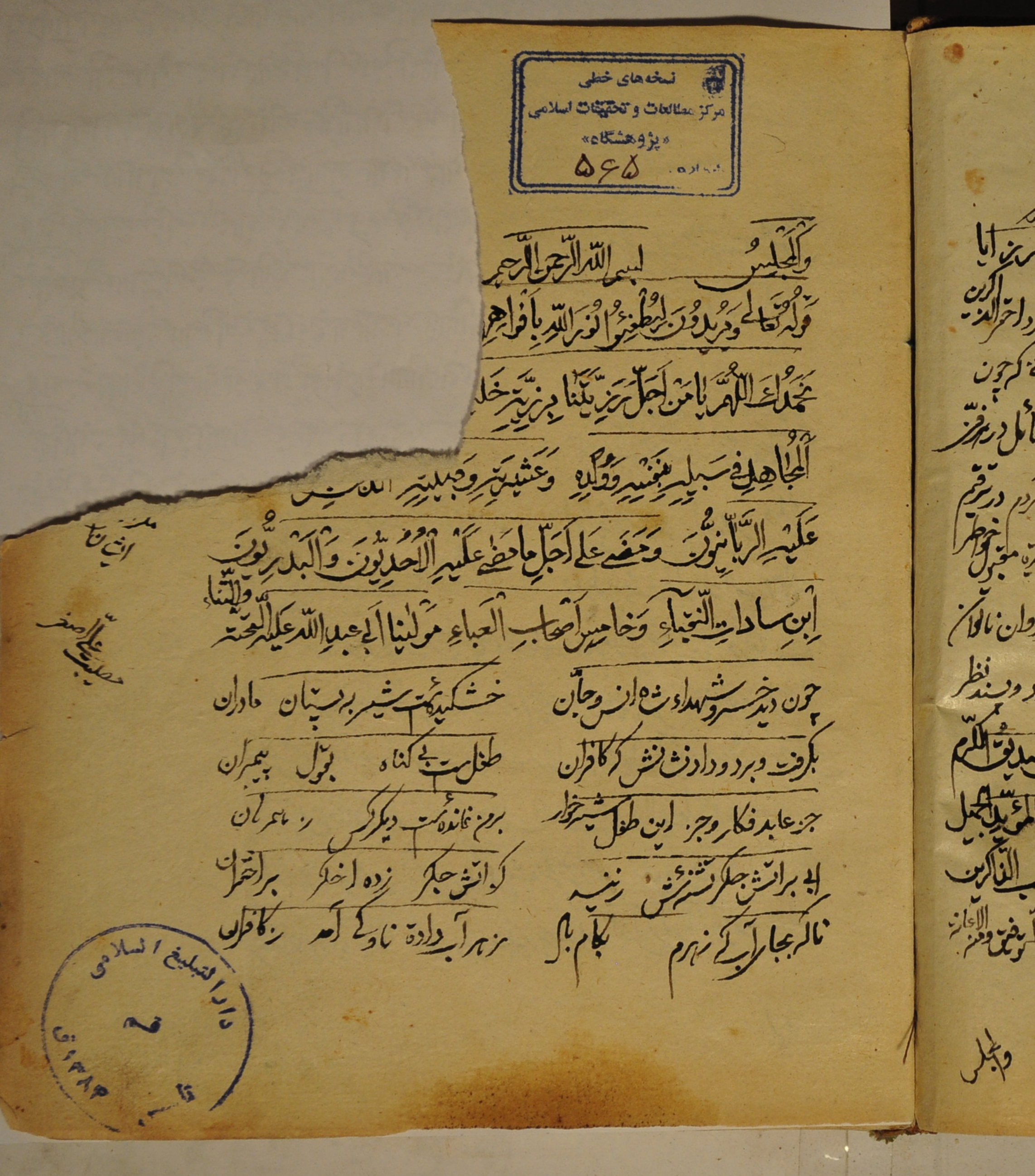
ملکی منظر جناب باعث وبانی آن وهو المولی الشفیق الاعظم والمعتمد الصدیق الاکرم

قدوة الاعاظم وقبلة الافاخم النجل الزکی الجلیل للسید المستند المؤید الجلیل

آقا سید اسمعیل الشیرازی رحمه الله جناب مرتضوی آداب عند لیب الذاکرین

آقا سید کاظم سلمه الله تعالی افتد وشتمل نمودم او را بر سه مجلس وباتمام الرزایا ومن الاعانة

والمجلس



والمجلس   بسم الله الرحمن الرحیم

قوله تعالی یریدون لیطفئوا نور الله بافواههم

المجاهد فی سبیله بنفسه وولده وعشیرته

علیه الرّبانیّون وقضی علی اجل ماحطّ علیه الاحدیّون والبدریّون

ابن سادات النجباء وخامس اصحاب العباء مولینا ابی عبدالله علیه التحیة والثناء

چون دید خسرو شهدا شه انس وجان   خشکیده است شیر بر پستان مادران

بگرفت وبرد وداد نشان کافران   طفل است بی گناه بقول پیمبران

جز عابد فکار وجز این طفل شیرخوار   بر من نمانده است دیگر کس ز همرهان

نالد بجای آب که زهرم بکام باد   زهر آب داده ناوکی آمد ز کافران

بربا زدی شریف شهنشاه انس و جان

چونانکه بهد لان علاقات دلبران

چونانکه بر سپهر درخشنده اختران

لبریز آب و خوشتر از این شهد جان ستان

لغتا این در رفت و بر سوخت فزون دل حسین — از آنچه بود سوخته از بهر دیگران

عالم ... سینه است از درد جگر بار — دیگر ملوی سوخت دل جمله انس و جان

علامه مجلسی یعنی ملا محمد تقی مجلسی اصفهانی والد ماجد مرحوم ملا محمد باقر مجلسی ره در کتاب روضة
لر رسم فرحه با دعاء تطبیق با کلمات مرحوم کلینی و ابن بابویه قمی ره ذکر نموده حدیث طولانی که
مجملش این است که بعد از وفات رسول صلعم در زمان بدبختان ابی بکر و عمر و عثمان روزی از
روزها میان منافقین امت سخن در جلالت و عظمت جناب ولایت مآب ع در میان آمد تا
آنکه از هر مقوله سخن گفت اند آنچه دیده خواهم که باشد نشناس — شاه را بشناسد اندر هر لباس
از خنکان که جویند بر شاه — شاه را بنید نه بنید بر سپاه — از آن کوری که بنید بر آن

سیما قلبش هم از آن باشد سیاه — چو کر گرید بلندش مردم عام — که گفتند مجارش غلام
بالاخره جمعی از دوستان حاضر بودند گفتند انه هرگاه چنین است پس چرا اشقیا مخالفت میورزیدند و بر خلافت
بلافصل آن بزرگوار ع منکر و بر یکی از آنان کرده گفت علی ع خلیفه بود لیکن در حیات محمد ص
زیرا که تا آنجناب ص حیات داشت تغییری در علمش نرسید و اما اکنون آنچه داشت از خاطرش رفته
بعلاوه اگر چیز تازه از او بروز نکرد در این مدت آنچه بایست از وی شنیده باشیم شنیدیم
نه آخر این مشایخ هم از اهل سرّ و از جناب رسول مختار ص بهره‌مند نبودند هم باید بر ایشان
گوییم و بقاعده لکل جدید لذة بفیض ایشان رسید یکی از دوستان گفت که چنین بیت که شما
گمان کرده‌اید زمین شوره هرگز بر ندارد — بر شش شور و ثمر هرگز ندارد — بود فیاض حق شاه ولایت
که فیاض نیست تا روز قیامت — تا این خبر بسمع مبارک حضرت ولی امر ع رسید دست حسنین را
گرفته همراه برداشت پس عمامه رسول خدا ص بر سر بست و ردای آنجناب بر دوش گرفت
بسر عمامه و بر تن ردای پیغمبر — که چون گنج نهانی قوم ای سرور — [illegible] ناخوب روزگار
بعد بوبکر ... و عثمان ... پس با غم ... داخل مسجد شد و فرمود
تا منادی کند خلق را خبردار کردند که امروز خسرو شریعت حق بر منبر برمی‌آید و شمه فضایل
و شأن خود را بر مردم میفرماید پس مؤمنین و منافقین همه در مسجد جمع شدند دوستان خرم و دلشاد

وهنافقین در الم و عناد چسان همچون علیل از اغدارش | بشهر شام زاد نا عدارش

اما بعد از وفات رسول خدا تا بان روز آن بزرگوار ابر حیدر رفته بود و هم غطه نغز مهر بود

بلی چون رفته بود از دهر حرف دادار دین پرور | زکین مشرکین در خوانه بد سلطان دین حیدر

قوام دین بد اندر حجره پنهان باد لی بریان | عدوی حق همی بد در ضلالت روز و شب اندر

پران برگزیده حضرت رب العباد همی بالاشد و جناب حسن ع و جناب حسین ع بر زانوی چپ خود نشاند خیابان چو جناب

رسول خدا هم چنین میکرد پس اول گردن مبارک کج فرمود و بعد از قدری بقو نیز دوری جو از زانوی مبارک سر را

و گردن مبارک کشید و دستها از آستینها بیرون کرد و درست نشست پس بعد از حمد و شکر

بلیغ الهی فرمود و مدح و ثنای حضرت رسالت پناه فرمود یا معاشر الناس من عرفنی

فقد عرفنی و من لم یعرفنی فانبئهم انا الذی یعرفنی بعض از قوم هر که مرا شناسد شناسد

و هر که نشناسد بگویم تا بشناسد پس شروع کرد بذکر فضایل خود از اینکه ای مردمان منم یکی

نزدیکتر و عزیزتر و محترم تر از من کسی نیست و نبود و نخواهد آمد بعد از رسول خدا اما قطع

دارم که بعضی از شما میدانید و جرئت اظهار ندارید و بعضی از شما میدانید و کتمان

مینمائید و بعضی از شما دانسته اید و علم او را از خود خلع نموده اید جرات شما هیچ بر وکیل و پناه من

حضرت منتقم حقیقی با من هم آنکسیکه از بس محبت مرا عزیز میداشت هر وقت که من حاضر نبودم از سایلی که

از او سوال میکرد سؤالی داشت و مطلبی میپرسید و از سطوت نبوت خوب عنق نهید هیجران هیچکس منور بود و ملاطفت

مینمود تا او دلگرم تر شود و مکرر مطلب پرسد هم آنکسیکه هر روز یکمرتبه و هر شب یکمرتبه بر آنحضرت وارد میشدم

و چون وارد میشدم با من خلوت میفرمود و بیگانگان را بیرون مینمود و با من راز ملکوت و هر چه میخواستم میگفت

نفس باد صبا مشک فشان خواهد شد | عالم پیر دگر باره جوان خواهد شد | ارغوان جام عقیقی بسمن خواهد داد

چشم نرگس بشقایق نگران خواهد شد | ای عزیزان غنیمت شمرید صحبت | ما چو رفتیم ... این ضمان بود قدیم

و هیچ میدانید که آنچه با من میکرد با دیگری نمیکرد و بیشتر آن بود که آنحضرت بخوانه من میآمد و من کمتر میرفتم و چون

من بخوانه آنحضرت میرفتم زنانش از خوانه دیگر میرفتند و غیر من با هیچکس را در حجره نگاه نمیداشت

و اما چون بخوانه من میآمد چون ... محرم اسرارش بود اما فاطمه که دختر نیک اختر ش بود و اما حسین ع

بر شانهای آن دو شاهزاده زد و فرمود که هر دو اگر هیچ میدانید پارهای تن و نور چشم و ... بود و روز

دستی را ترک نمیکرد مگر اینکه ایشان را میدید بلکه معاینه میدیدم و میدانم که الآن در زیر خاک این

خاک نقش ... ایشان گریانست و اما دین که در زیر و داماد ... لیکن از این گوشت که بعضی از این کلمات گویا

بخواطر آن جماعت آمده هم آن وقایع پیشین بنوعی که همکو گردیده که نقش قدمش بشارت آمد و فرمود

روز وصل دوستداران یاد باد | یاد باد آن روزگاران یاد باد | کام من تلخ از غم چون زهر گشت

راست جناب حسین ع بر دالنوع

... سول جناب ... این اصحاب

گزر

بانگ نوحش باده نوشان یادبار ای که خوانند کربلا شه شهید کو هزاران لشکر ان یادبار

گرچه یاران فارغ اند از یاد من از من ایشان صد هزاران یاد بار یا چو اندر شام زین العابدین

کی دریغ آن راز داران یادبار پس فرمود وقتی که آنحضرت از دنیا رفت و ترک من کرد

در هر جا هستم بر من حاضر است و هر جا که نشستم بر من ناظر است پس روی مبارک بجانب محراب رسول

خدا نمود و فرمود ای سید و مولای من که من بعد از تو ان القوم استضعفونی و کادوا

یقتلوننی یعنی بدرستی که امت مرا ضعیف کردند تا مجبور گشتم و اراده کشتن مرا دارند که او

شاه چرا که از غالب آه الغوث الغوث زینب قوم گمراه خوانند زارم آن گه کشتن کردند خالصم ازان

از زر قدر کار این شیخ مجلس چشم و صد غم جانم و صد آه و ز اختیارم این خنجر خون بایدم خورد در گاه و بیگاه

پس فرمود منم آنکسیکه هر چه میدانستم که چون آنحضرت بخواندی من حاضر نبودم تا فهمیدی که من از او سوال کنم و او

جوابی نفرماید تا بنوعی که چون فراموش شوم آن سخن را از سر نگیرد و بر من بیان نفرماید و هیچ آیه

نازل نشد آنحضرت مگر اینکه او را بر من میخواند و من مینوشتم بخط خود و تعلیم من نمود تاویلات و تفسیر

و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و خاص و عام آنرا و منم آنکسیکه دعا فرمود در حق من که خدا بر

فهم و حفظ من بیفزاید پس فراموش نکردم آیه را از کتاب الهی و علمی که بر من خوانده باشد و بر هم خبایا

مستحق بوقوم کنون هستم منم آنکسیکه نکرد هشت چیز را که حقتعالی باو از حلال و حرام و امر و نهی

و آنچه بود و آنچه خواهد بود باو تعلیم فرموده شده و جز من نفرموده باشد منم آنکه عالم بکلی و جزئی اهل کتابها

که خداوند بر انبیاء سابقه فرستاده از طاعت و معصیت بتعلیم او ... آنها در حفظ و فهم

و یک حرف از آنها فراموش نکردم منم آنکسیکه آنحضرت دست بر سینه و دل من نهاد و در حق من

دعا کرد که خداوندا پر گردان این سینه و دل را از علم و فهم و حکمت و نور ایمان که من عرض کردم یا رسول الله

بعد از دعای تو با محال ... فرموده فراموش نکنم آنحضرت ... علی از هیچ چیزی را فراموش نکنم فرموده

و هیچ خوف ندارم بر تو از فراموشی و جهل و نادانی ... ندارم از اینکه چیزی بر تو پوشیده نباشد بلکه این علم و فهم

و حکمت و نور ایمان که گفتم علم و فهم و حکمت و نور نبوت که خواستم علاوه بر آنها دل ترا خداوند از آنها پر

فرماید ای یاران انصاف دهید چه جز با میر المؤمنین ع میرسد که منافقین درباره گفته اند که علی ع در حیات

محمد ص خلیفه نبود زیرا که تا حیات داشت رسول الله ص علی را او تعلیم شده بود تغییری ندهند اما بعد از حیات

محمد ص علی ع معزول است و آنچه میدانسته از خاطرش رفته عجب شنیدن این خبر احوالش متغیر میشود

از خانه بیرون می رود و منافقین با مؤمنین خبر میکنند و مجلس می آراید و احقاق حقش ... و بیان

حیثیتی که عرض کردیم بمنبر مینشیند و بگواری منبر ما بر عبد انم چه احوالی داشت وقتیکه عمر ملعون با جمعی

از منافقین همان امت بلکه بر روایت مروی است از علامه مجلسی ره باز فرود از حاضرین همان مجلس بجهت

بیعت حضرت با ابوبکر بدر خانه حضرت ریخته اند و در خانه را هیزم آورده در ب خانه آتش زدند

بانگ کرد که ... شد همین بد آغاز کزش چو چشم کشند هر طرف بسوز و بساز روندگان طریقت ره بلا ورزند

رفیق راه نیندیشد از نشیب و فراز ز خوف بادیه دل بد منما بدش ز احرام ز روی صدق و صفا باید شدن ...

و تازیانه بر بازوی زوجه‌اش فاطمه زهرا ع زدند و سیلی بر روی مبارکش عمر لعنه [illegible] و قبالهٔ

دستخط رسول صلعم در باب فدک و رد ابی بکر را از آن مظلومه بگیرد که بنا بر روایت

مرحوم علامه مجلسی [illegible] در مجلد نهم بحار الانوار علی الله مقامه گوشوارهٔ در گوش آن معصومه شکست

و بگوشت صورت مبارکش فرو رفت و خسته شد و خون جاری گردید قوله ره فی البحار فلطم

عمر لطمة علی خدها و اعاد حتی انکسرت القرطة علی اذنیها و جرت الدم

یعنی پس سیلی زد عمر بر صورت فاطمه و اعاده نمود زیرا که سیلی اول بر خد آن مظلومه زده

بود و خد [illegible] صورت تا [illegible] در سیلی دوم آزرده نمود با الحاح صورت مبارک

آن معصومه از ضرب سیلی چنان آزرده گردید که گوشوارهٔ مبارکش در گوش مبارکش

شکست و پاره پاره در میان [illegible] شد که حلقهٔ آن گوشواره در گوشت صورتش فرو رفت

و در پهلوی او زد که استخوان دنده‌اش شکست و به آن سبب محسن شش ماهه‌اش [illegible] شد

سقط شد بلکه بعلاوه با غلاف شمشیر خود آنچنان بد که چنان بر بازو زد که آن یادگار

حضرت پیغمبر زد که استخوان ساعدش خسته شد پس اول بند شمشیر و بعد طناب بگردن

آنجناب

آنجناب انداخته او را با سر برهنه بی عمامه به هیئتی که مخففاً در حجرهٔ طاهره نشسته بجمع و ضبط و شرح

آیات کلام الله مشغول بود با بازوی [illegible] و گردن بطناب بسته بمسجد بردند و بیان احوال در حالتیکه ابوبکر

بر بالای منبر پیغمبر نشسته بود بر پا پیش داشتند و گفتند یا علی با ابی بکر بیعت کن یا گردنت را

خواهیم زد دیگر تفصیل آنکه عمر کجا ابتدا [illegible] و امیر ع کجا برپای داشته بود اگر چه گفته‌اند من [illegible]

جا جای بالای عالم [illegible] محبت [illegible] نخست اصغر امکان با [illegible] سعد اکبرت [illegible]

معاون او که خدا آفریده است از هیچ دقیقه ثابت که هیچ آفریده [illegible] گدای تو از هشت خلد مستغنی است

اسیر بند تو [illegible] عالم آزاد است [illegible] عجب [illegible] افسون [illegible]

اما ای موالیان گفتم امیر المؤمنین ع را پای برهنه از خانه بمسجد بردند و در پای منبر ابوبکر برپای داشتند از دل

شما سوخته و [illegible] جای [illegible] شد و چون تاب شنیدن نداشتید [illegible] راه گلو [illegible] و بی اختیار اشک از

چشمهای شما جاری شد [illegible] قبول دارم [illegible] خصوص چون آنجناب [illegible]

که در دنیا امید [illegible] و در آخرت امید شفاعت از او دارد نمیتوانند بشنوند لیکن [illegible] بر زخم دل مجروح

شما [illegible] خون [illegible] عزیزم [illegible] زخم از جای دیگر دارد [illegible] شما که [illegible]

آنکه گردن دارید خوب است گریه کنید [illegible] رسول خدا چند [illegible] و بعضی از آن [illegible]

در مسجد باز میشد و قبر [illegible] متصل بمسجد بود و جناب [illegible] از آن [illegible] در مسجد باز میشد

العابدین ع

بود این که دستار خود برسرش کرده ایم پس بیائید که گریه کنید بر فرزند بیمار بیت داریش امام زین
که چهل روز و چهل شب از کربلا تا شام او را با سر برهنه با بازوی بسته غل در گردن پاهای برهنه بر شکم شتر بسته
بخاری و زاری بردند و اگر امیر المؤمنین ع را از مسجد رسول صلعم در پای منبر با گردن طناب بسته بردند برای
داشتند او را با آن احوال در مجلس یزید پلید بپا داشتند آنجناب مثل فاطمه کسی را داشت که
با عصا و با سر برهنه بیرون رفته و شوهر را داشت که کیسوان پریشان کند اما آن مظلوم عمه داشت الا آنکه
آنهم بازویش بریسمان جفا بسته بود امیر المؤمنین ع را اراده کردند و زبانی گفتند که اگر بیعت نکنی تو را
خواهیم کشت اما از قول بفعل نیاید لیکن آن امام غریب بر زیر شمشیر هم نشانند فاطمه از درون
بیرون آمد و حرمتش داشت از شوهرش دست بر داشتند اما نسبت بان مظلوم عمه ای پسر را
هم بر زیر شمشیر نشانند و خواهرش بکنیزی طمع کردند این بود که چون آن امام مظلوم ع را وارد شهر شام کردند
همینکه از ازدحام ایشان را دید این دو شعر را فرمود که از لفظ گهربار در بار خود آن قبلهٔ اخیار است

اُقادُ ذلیلاً فی الدّمشق کانّنی | مِنَ الزّنج عبدٌ غاب عنه نصیرُ
وَجَدّی رسولُ اللّهِ فی کُلِّ موقفٍ | وشیخی امیرُ المؤمنینَ امیرُ

یعنی مرا مقیّد بکشند در بغیر خود شهر بشهر میکردانند و بسمت دمشق میبرند مثل غلام سیاهی که او را
از زنگبار آورده باشند و آقاند اشته باشد و حال آنکه من جدّ دارم که جدّ من رسول خداست

ویکه جدّ من و مولای من امیر المؤمنین ع است و اما حقیقت دو جای آیهٔ شریفه که در حاشیه عرض شده از فرمایش
لطرین کنایه عرض میکنیم دیگر غوث مجتبی در بیش رسیده و قد روی فی تفسیر قوله تعالی اِنَّ الّذینَ
یَشتَرونَ بِعَهدِ اللّهِ ثَمَناً قَلیلاً اُولئِکَ لا خَلاقَ لَهُم فِی الآخِرَةِ وَلا یُکَلِّمُهُمُ اللّهُ وَلا یَنظُرُ
اِلَیهِم یَومَ القِیامَةِ وَلا یُزَکّیهِم وَلَهُم عَذابٌ اَلیمٌ از انکه مراد باین جماعت سه صنف اند اول آنکه
حق او باشد اطاعت و فدای او شوم دوم آنکه منکر شود امامی را که از جانب خدا مبعوث باشد سیّم
آنکه گمان کنند که از برای این دو نفر در اسلام نصیبی هست و بهمین تفصیل نیز مرحوم کلینی ره در صحیح خودش از
عبد الله ابن ابی یعفور از حضرت صادق ع روایت فرموده و الثانی روی الکلینی ره عن فضیل ابن یسار
عن ابی جعفر ع قال بنی الاسلام علی خمس الصلوة والزکوة والحج والصوم والولایة وعن زرارة
ای شیئ من ذلک افضل قال الولایة لانها مفتاحهن والوالی هو الدلیل علیهن پس معلوم شد
که آن اراده کنند کان انها ابعجهند و لغاعت ایشان دیگر قربی تمام شد برون و ظهور ایشان و کاش
لو زانها والحمد لله قصیده از قبل فخر انبیاء و در شأن فخر اولیاء ع در زمان که ورد کرد الا لعنة الله علی قوم الظالمین

سفیده دم که نهان شد سیاهی شب تار | چراغ لاله برافروخت از چراغ بهار
بر آب چه چمن نقش زد طبیعت گل | که شد چو گل ز باد چو آتش بار
ز رشک غنچه که شد لعل در دل سنگ | خدا را ز چه افسرده حیدر کرار

یا فدای تو کردم بوریده جان کن | ز بند هجر رهاس ز احمد مختار | شکست در دل احمد ز خار ستم
ز بسکه پای تو از زده شد بسوز غم | فدای درد تو کردم ز درد خود سرکن | که سوز درد تو از ما گرفت صبر و قرار
بزن مزن که جانب تو نیستم گرد | بطرز نقش مشبابک ز تن و آثار | دمیده سبزه نورسته گرد لاله جنان
که خط سبز بر ضمن تبان لاله عذار | ز خار شده خسته پای سرو سهی | ز خون لاله شده غرق دامن کهسار
زری که بعد بعت شکوفه رفت ببار | ز بسکه آتش هجرت بسر زدش و دستار | مگر سحاب بکافور فرش الهش
چرا که رفت بدن ارغوان فوصل | دگر نه سر بسر اندام ارغوان | ز بسکه غصه گل کرده زرد روشن خار
گذر بنجاب میدان باغ کن گلام روز | گرفته معرکه بر کرکن ب حب گلنار | ابا بر تبه موسای امت احمد
توی نسیم مروت سپهر لطف و کرم | توی نهنگ سعادت ببر شیر شکار | سپهر مهر وزارت ملک نظام الملک
که از تو ملک و ملل یافت انتظام و قرار | چه گویم از تو وشان تو کام از گفتن | چه گویم از تو و جاه تو کافتم
سر شعله شمشیر شور انگیزت | فکنده آتش خسران بخرمن اشرار | هر آنکه نخل وفایت بباغ دل
ز نخل عمر و جوانی مباد برخوردار | کنم مدح بند عاصیا که در دنیا | ز بحر مدح و ثنایش بحیرتی بکنار

المجلس التاسع

بسم الله الرحمن الرحیم

قوله تعالی فمن یکفر بالطاغوت ویؤمن بالله فقد استمسک بالعروة الوثقی لا انفصام لها والله سمیع علیم

بسم الله الرحمن الرحیم

تُعَزّیکَ اللهمّ یا من أجلّ رزیّتنا علی من سُفِکَ دمُه وأُسِرَ بناتُه وحریمه وعُزِّی عرسه وسُبِیَ حریمه وذُبِحَ طفله وسُبِیَ أهله ونُهِبَ رحله یتقلّب یمیناً وشمالاً ویتجرّع من الغصص أهوالاً لا یَرُدّ جواباً ولا یستطیع سؤالاً المُلقی ابن الأشراف النجباء سیّدنا أبو عبد الله ولعنة الله علی أعادیه ومعاندیه إلی یوم الجزاء

چون شد سوار بار شهنشه روزگار | افتاد در غشه درین و نیکان روزگار
شد وقت تا کرد رز امکان شود وجود | بس خوش لشکر ستم عدم از راه روزگار
بر روزگار او که بغفلت فرو گذشت | شاه کربلا وقت و آگاه روزگار
وا حسرتا که کاخ بنی را بجوان غم | قسمت حواله گشت زخرگاه روزگار
ارزش بیش خواست بلا چون در او فتاد | عباس لوای شهادت ز روزگار
فریاد داران دعوی بمیدان برفت و گفت | ارزق خرابه از راه روزگار

بر در که خدا و رسول آورید روی	روا نچه کرده‌اید بدرگاه روزگار
افسوس از آن زمان که جوابش کسی نداد	چون بود شان هوای زخرگاه روزگار
ای کاش شد بلکه به عبد از اینجا خراج	تا رفع جشن خنده بیگاه روزگار
کاش از زمان که گذشت نهی سکرش نبود دست	شد بر عدم حدوث و تهی گاه روزگار
عاجز بسی است شکوه چه سود آنچه رفت رفت	فکری نما ... روزگار

خوارزمی در کتاب مناقب خود از حضرت اسد الله الغالب علی ابن ابیطالب ع نقل میکند انه قال قال لی رسول الله یوم فتحت خیبر یا علی لولا ان تقول فیک طوائف من امتی ما قالت النصاری فی عیسی ابن مریم لقلت الیوم مقالا لا تمر علی ملاء من المسلمین الا اخذوا من تراب نعلیک و فضل طهورک و یستشفون به یعنی امیر المؤمنین حیدر گفته است که فرمود از برای من رسول خدا روزی که فتح خیبر کردم و مرحب دلاور کافر را کشتم ای علی هرگاه نبود اینکه بگویند گروه‌هایی چند از امت من آن چیزهایی که گفتند نصاری درباره پسر عیسی ابن مریم که همچنانچه درباره

او قوم او بالوهیت وی قائل شدند درباره او هم بالوهیت قائل شوند یا اگر نه چون که نمیگفت یا اینچنین چیز بنا بر اینکه وقوع این نسبت بعد از فتح خیبر باشد اگر نه آنها را اینچنین که رسول الله میگفتم درباره تو امروز سخنی که بواسطه آن سخن نگذری بر فرقه از فرقه از مسلمانان در بعضی از اخبار این فقره هم علاوه شده اگر چه منکرین تو باشند مگر اینکه بگیرند هم آن خاک کف نعلین تو را و آب استعمال شده وضوی تو را پس طلب شفا جویند بان خاک و آن آب مسلمانان از مرضهای خود هر مرضی که باشد در بعضی از اخبار این فقره را هم علاوه دارد که اگر چه [illegible] سالهای دراز که [illegible] اگر فورا هم شفا یابند

اولا ... گوش دار	گر نداری گوش بر سر ها گوش آر	رنج خود ... یاران طلب
تا دمادم آیدت الطاف ...	زندگی در مردن و در زحمت است	آب حیوان در درون ظلمت است
بارش از بارش برآید نی ز ابر	ور نه بارش چرا ناید ...	گر دلت ... بر نار بش مزن
در ... آبی ... مزن	این که این شد ... آن شد ...	این چنین شد آن حسین ...
بهتر ...	بیشتر ... زنده است نفس ...	

وَلَکِنْ حَسْبُکَ اَنْ تَکُونَ مِنِّی وَ اَنَا مِنْکَ وَ تَرِثُنِی وَ اَرِثُکَ وَ اَنْتَ مِنِّی بِمَنْزِلَةِ هٰرُونَ مِنْ مُوسٰی اِلَّا اَنَّهُ لَا نَبِیَّ بَعْدِی وَ اَنْتَ تُؤَدِّی عَنِّی دَیْنِی وَ تُقَاتِلُ عَلٰی سُنَّتِی ... یا علی اگر چه میگویم آنها را نخواهم گفت [illegible] آنها را [illegible] و کفایت میکند تو را اینکه تو از من و من از تو هستم

منی و تو عزیز ایزدی نکوی تفاوت نداریم از هم حجی یا علی تو وارث منی و منم وارث تو و انبیا وارثند. ارث ملک علم
یا علی تو از من بمنزلهٔ هرون و موسی هستی لیکن پس از موسی اگر او وزیر و یار چنین موسی علیه السلام و وزیر با نظیر بشیر و نذیر
هستی مگر اینکه نیست پیغمبری بعد از من. یا علی تویی اداکنندهٔ دین من و جنگ کننده و مقاتله نماینده در برابر
بر سنت من
باز اگر محرم من سر جان جز تو نباشد ‖ دیگر محرم اسرار نهان جز تو نباشد
آری تو نباشی اگر احمد خطا دست ‖ سر حلقهٔ رندان جهان جز تو نباشد
تو وارث علم منی و گنجور نبوت ‖ ملک در کشور دین کس نگران جز تو نباشد
در درج نبوت پس از آن کاخ ولایت ‖ بشری دیگر از خهر و نشان جز تو نباشد
در دورهٔ امکان چو سلیمان من و آنگاه ‖ خود آصف جمشید مکان جز تو نباشد
وأنتَ في الآخرة أقربُ الناسِ منّي وإنّكَ غداً على الحوضِ خليفتي تذودُ عنهُ المنافقينَ وأنتَ أوّلُ مَن يَرِدُ على الحوضِ وأنتَ أوّلُ داخلِ الجنّةِ من أمّتي
یا علی تویی در آخرت در روز قیامت نزدیکترین همه مردمان از من و کسی نزدیکتر از تو در آن روز از من. تویی فردای قیامت وقت محشر و اجتماع خلق اولین و آخرین که همه عطشان و جوعان سر برهنه و پای برهنه وارد محشر میشوند و حضرت من در دم حوض کوثر ایستاده بدوستان خود آب میدهد خلیفهٔ من و نایب منی تو در آنگه رد میکنی و دور مینمایی در آن روز از حوض کوثر که موعود من است منافقین را یا علی تویی اول وارد شونده بر حوض کوثر بعد از من از کل خلق و تویی اول داخل شونده به بهشت از امت من. ایها جلال من و جلال تو و نکال دشمن

منافقین

منافقین از امت من وارد شیعهٔ تو
صبا چو بر شکن زلف عنبر افشانست ‖ شکسته‌های تو تازه کرد از جانست
لکن است اینطرف تا که شرح قصه دهم ‖ که دل چه میکشد از روزگار هجرانست
جهان و اهل جهان غافل اند از قدرت ‖ بتار کیسه از این علکه نیست پایانست
درا برین و بر بیت الحزن که در آرد ‖ نشان نوین جان از جز نخجانست
صباح حشر که خلق اندلال تو ناطق ‖ بزن فدای تو و ابجد خوش الحانست
وإنّ شيعتكَ على منابرَ من نورٍ رِواءٌ مرويّونَ مبيضّةٌ وجوهُهم حولي أشفعُ لهم فيكونونَ غداً في الجنّةِ جيراني وإنّ عدوّكَ غداً ظِماءٌ مظمئينَ مسودّةٌ وجوهُهم مقمحونَ
یعنی بدرستیکه شیعیان تو در روز قیامت بر منبرهای از نور خواهند بود از نور منبرهایکه از بس ضیاء و نور که منبرها از او هستند میبینید هم و هم میبینند ایشان حالکو نیکه باشند روشن از آن نور روی ایشان و همه حاضر باشند آنروز حول من پس شفاعت میکنم از برای ایشان در آنروز یا علی همه ایشان همسایگان من اند در بهشت و اما دشمنان تو در فردای قیامت تشنه اند و تشنه کننده سیاهست روی ایشان ابکم و تاول کرده است بالای ایشان و بدرستیکه ایشان
حربُكَ حربي وسلمُكَ سلمي وسرُّكَ سرّي وعلانيتُكَ علانيتي وسريرةُ صدرِكَ سريرةُ صدري وأنتَ بابُ علمي وإنّ وُلدَكَ وُلدي ولحمُكَ لحمي ودمُكَ دمي وإنّ الحقَّ معكَ والحقَّ على لسانِكَ وفي قلبِكَ وبينَ عينيكَ وإنّ الإيمانَ مخالطٌ لحمَكَ ودمَكَ كما خالطَ لحمي ودمي

علانیتک

یعنی یا علی جنگ تو جنگ با من است و تسلیم امر تو تسلیم امر من است و ستر تو ستر من است و علانیهٔ
واشکار تو علانیه واشکار من است و اسرار پنهانیه سینهٔ تو اسرار پنهانیه سینهٔ من است یا علی
تو دری باب علم من چنانچه من شهر علم خدایم و اولاد تو اولاد من است و گوشت تو گوشت من است و خون تو
خون من است بدرستیکه حق با تو است چنانچه تو با حقی و حق بر زبان تو است و در قلب تست و میان
دو چشم تو یا علی ایمان مخلوط است با گوشت و خون تو چنانچه مخلوط است با گوشت و خون من اعضاء
و احشا و امعاء تو حقیقت ایمان است چنانچه در من هم چنان است فَاِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ اَمَرَنِی اَنْ
اُبَشِّرَکَ اَنَّکَ وَعِتْرَتَکَ فِی الْجَنَّةِ وَاَنَّ عَدُوَّکَ فِی النَّارِ وَلَا یَرِدُ الْحَوْضَ عَلَیَّ مُبْغِضٌ
لَکَ وَلَا یَغِیبُ عَنْهُ مُحِبٌّ لَکَ یعنی یا علی بدرستیکه خداوند عز و جل امر فرموده است مرا اینکه
بشارت دهم بر تو اینکه تو و اهل بیت تو در بهشت‌اند و بدرستیکه دشمنان تو در آتش‌اند یا علی نمیرسند
آب حوض کوثر بر کسی که بغض تو را در دل گرفته باشند و غایب نمیشوند و دور نمیمانند از حوض کوثر دوستان تو

شاه معظم اگر چند در عمل ما را بطاعت ابری در آن کام کار بخش صوفی و چشم و تشنه لب ور امید و جهول
این زهد خشک را بی خوشگوار بخش شب تا بصبح و صبح تا شام خفته‌ایم ما را ثواب عابد شب زنده‌دار بخش
آری زلا یتیم بالطاف عام تو ما را بعز و لطف شهنشاه ارجمند بخش رانان گرده عشر بعقصه برده‌اند
زین جر عطره ای جاک رنجش

ای یاران قدری فکر فرمایید که خداوند منزه است یا علی گوشت تو گوشت من
و خون تو خون من است و اولاد تو اولاد من است و حق با تو است و تو با حقی که خداوند است من ذات
یوم

ولو ولدش

ولو ولدش هنر من از تو ام و تو از منی حق بر زبان تو و در دل تو و در میان دو چشم تو است و ایمان
مخلوط است با گوشت و خون تو چنانچه در من هم چنین است و چهار نخواهند شد دوستان تو و کسوده
نخواهند دید دشمنان تو آیا روا بود این چنین و جهی را که حقیقت ایمان باشد و این صفات حسنه
در او باشد اشقیاء اللعنت در بین سجده نماز با شمشیر کوفی زهر آلود که هزار دینار بوجه زهر آن داده
بودند فرق مبارکش را در دم محراب بشکافانند و لعین آن شمشیر از دست آن ملعون شریر نه تنها بر فرق
آن امام بی نظیر خورد بلکه بر فرق بشیر نذیر خورد و پیشانی نور او را شکافت چرا که حدیث شریف
أَنَا وَعَلِیٌّ مِنْ نُورٍ وَاحِدٍ نص صریح در این باب خواهی بشنو من و حیدر ز یک احمد شده و دستان همیم
عندلیب قفس و همدم بستان همیم خویش و بیگانه ندانیم بعالم خویشیم ما اسیران همگی مرغ خوش الحان همیم
آری با تیغ ابن ملجم ضربت نبود که ایمان منهدم شد و اسلام درهم شکست و مقدس کشت ای موالیان نه تنها امام
کشته و بشیر نذیر در خون آغشته شد بلکه خداوند عرش عظیم فرموده من متألم شدم و وجه اقدس صدمه دید
این است که شاعر فرموده خدا گوئی سوی خدا را خطا نه خداوند کشته‌اند و نشناخته‌اند و حیدر را فرد در حرم مخشم و در ستم
هست لی ز ملال کرچه بری ذات ذو الجلال که کل الکمال کالٌ علی الکمال اما چرا که بدعوی خویش صادق است
چون او بجا است در همه جا است اختلال آری بهشت ذات جنابش و لیک چون او در دل است هیچ دلی نیست بی ملال

در اینکه مقام فخر انبیاء ... اعتقاد وشاه اولیاء ... روحانیت

کریم بعجیب

در اینکه عالم منقلب شد ... در شهادت

یا رب روان چرخ بسوزد از این عمل یا رب روان دهر بسوزد از این فعال آل ابتر کجا و خطهای دلوود
آل نبی کجا و جفاهای پر شغال از دل در ابدیده و خون ریز بر رسول ص از دیدهٔ خون ببار بر خاک . که آل
عام رسالت آمد ز نظم بهشت بی کنار عام رسیع آمد مزرع رزم بهشت بی مثال از دوستان پیغمبر ص هنوز ماند یا علی
اولاد تو اولاد من آمد ز هزار لعنت بر آن بی شرم امتی که اولاد پیغمبر را کشته اند بالب تشنه و شکم گرسنه و
آنکه مهر مادر او بود و همه حیوانات و دیو و دد از او میخوردند از او مضایقه کردند از موالیان علی ع نوشته
که در این مصیبت شکر جناب حسین لشکر آتش ابر دم از برای گریه رسیده که کدام مسلمان سنگدل است که اسم آنجناب
را بشنود و گریه اش نیاید مگر اینکه نور ایمان بر او نتافته باشد خود شنفته که اسم من که حسینم نزد هر
مؤمن و زن مؤمنه برده نمیشود مگر اینکه بی اختیار از چشم وی اشک جاری میشود این است که هر گاه زنها
مردی پسری داشته باشد حسین نام همینکه او را صدا میزنند علی و فاطمه میگویند که کدام حسین را میگوئی اگر
حسین ما را میگوئی او را در کربلا کشتند و اگر حسین پسرت را میگوئی خدا بر تو ببخشد ... که در گریه اش بنماند
چه تأثیر است در اسم حسین یا رب نمیدانم که چون نام حسین گویم شرر بر جان و جان افتد آه و تن ... دانستم
اسم مبارکش زینت مجلس عزا است مجملا از خیال حسین فریاد العطش کودکان بلکه آن حضرت رسید و از آن
سمت سقایان مخالفان هر ساعتی مشکهای خود را پر از آب میکردند و بر زیر شکم اسبان بر خاک میپاشیدند
که خاک را نخواهد گرد و غبار بر بال و کاکل اسبهای ایشان نشیند از وارث آن عتیکه از بس شدت

عطش

[illegible]
[illegible]
[illegible]

عطش اطفال جناب حسین ع علمدار لشکر و سقای عسکر و وزیر محترم و دلیر حضر و سفر و نایب مناب آن سرور
خود حضرت عباس علمدار را که دارای این منصب بود از برادر فرستاد که بر دلهای برادر بلکه قدری آب از این
مخالفان بی کتاب بجهت این تشنه کامان دلکباب تحصیل نمائی که آن برگزیدهٔ ناس رفت و هر چند که اسم آب
برد گفتند از قاصد سلطان شهیدان در مطلب آب کاین آب بعد از شما گوهر نایاب میکرد عجیبت
امید دارید در این مرحله بیعت به یزید است این منع شده از قبل والی شام است این آب بر اولاد شما بجمله حرام
گر ان یکه سوار عرصه نبرد در جواب آن گفت بی ایمانان بعرض برادر رسانید و آنسرور گفت حسرت آخر کشیده فرمود
جانها حلال و آب حرام این چه ملت است بر ما چنین جفا و ستم این مروت است از آنها فدای دل پر حسرت شوم
چه قدر غریب و بیکس خدا بکشد هر چند که گفت اما تا نیامرزد اگر چه هر گز نخواهد امرزید کشندگانش وا آقا
ترجمه این آیهٔ مبارکه مجملی در حاشیه قلمی شده مختصری دیگر اگر خداوند بجهت اظهار کمال وجود محمدی ص و توکل اهل بیتش
بندگان بیان نور قدس فرموده که او و فرزندان او هستند عروة الوثقی خداوندی و من توکل علی الله فهو حسبه
از علی فرد فرد فهم بلکه چرا باشد و حال آنکه این امر شد اید که بر روزگار ایشان آمده از برای این بود
که خلق بدانند ثبات ایشان را در مقام بندگی بدرگاه خداوند و قائم شوند والا کسی را عنادی
در نظر نبود خواهی آخر مجلس این حکایت را در بارهٔ عیال در بدرش بعد از حضرتش بشنو فا[illegible]

[illegible]

در صفحه دیگر عین عبارت آیه مرقوم شده

والمرثیة العربیة استادی المعظم امیر سید محمد الشهشهانی الاصفهانی مدظله

الیس الاساری بالمصافد ترحل تهوی سقوطا کالنجوم تافل حرف نداء در این کلمه
محذوف است که آیا نیست یعنی آیا فراموش میکنم اسیران آل رسول الله ص را وقتی که بردند ایشان را
بقتلگاه که فرو ریخت اند از اشتران بر روی نعش کشتگان مانند ستارگان که از آسمان بر زمین
فرو ریزند الا آنکه اینجا بر روی آسمانها ریخت اند چه که هر یک از ایشان آسمانی بود در عالم امکان شهادت
بل بالاتر داوو جراحات الفؤاد وهل تری جرحا بماء الملح قط وتندمل بغیر آنند
مداوا کنند زخمهای دلهای خود که در مصیبت هر شهیدی بهم رسیده بود نمیدانم که چه مداوا نموده
باشند جز چشم خونابش بر سر هر شهیدی گریه و سوگواری کرده اند و آیا دیده است کسی که زخمی یا جراحتی را
که با آب نمک مرهم پذیر کند خطی مناهم فی زیارة اهلهم فقد الرؤس فی العیون
تهلل یعنی چه که آرزوی آن اسیران این بود که زیارت کرده باشند شهدای خود را و سیر ایشان نمایند
دیده باشند بدیدنی بازپسین که دیگر ایشان را نمیدیدند چه که سه ساعت بروز عاشورا مانده بود
که ایشان را براه انداختند و عمدا از راه قتلگاه ابن عمر سعد بردند که زیادتر دلهای ایشان بسوزد
و هم از آرزوی خود نا امید شدند زیرا که سرهای آن شهیدان را که از بدن جدا نموده بودند و چشمان آن
ستمدیدگان هم که برای اشک بود بر نیزه گران اعدای ایشان بر آمده باشند که آرام آن شرعت
للوداع معانقا علی الایادی والجیود تبتل یعنی بود بر از همه شداید آنکه غم کاهی آنهم
بود که مانع دیگر هم بهم رسیده بود که آن اسیران نمیتوانستند زیارت کنند شهیدان خود را چه که راه

کیفیت وداع اسراء با شهداء

در اینکه وداع کامل

۲ و معانقه با شهدا

هیچ ممکن نیست اسیری که وداع نماید با شهید خود از دو راه ممکن نبود یکی آنکه دست اسرای در غل و زنجیر بود
و از پشت سر بسته بود و یکی آنکه شهیدان گردن نداشتند که تواند اسیری دست بگردن وی درآورد
بعلاوه آنکه همین مانع از طرف ایشان هم باز بود زیرا که گردن اسرا هم بسته بود بزنجیرهای گران و طوق
آهنین سنگین و چگونه صورت میبندد وداعی که دست وداع کننده بسته بود این است که مرحوم والدم حجة
میفرمود که دیدم در حدیثی که معصوم ع فرموده هنگامی که اسرای چنان دیدند همه جمع شدند و گرد شهدای
خود ایستادند و تعظیم نمودند و وداع خود بهمان خدا حافظ کردن ختم نمودند اگر چه با نوبتهم خواهین
خیر مختصر در حدیثی صحیح دیدم که ایشان را فرصت و مهلت ندادند مگر جناب سکینه خاتون که آن معصومه
چون دستش باز بود و بجز زنجیری چیزی ابدا نبود خود را بنعش پدر رسانید و وداع خوبی
نمود که شرح حالش را اینک عرضه میدارم اهوی علی طبرید فی جناحه یأوی وتأوی
بالایتاج مجبتل یعنی غم خم بران طیریت یعنی سکینه خاتون دختر کوچک امام حسین ع آنکه بلبل
بوستان محبت آن سرور که از دست صیاد یعنی قتل شمر ملعون رها شده بود که خود را آشیانه خود یعنی سینه
آن امام مظلوم برساند چه که جای آن عصفوره همیشه بر روی سینه پدر بود و وقتی رسید که آشیانه اش
را از نیزه و شمشیر زده بود خراب کرده بودند اهوی باوداعه فقطعن نحرها عطشا باجفان
الاسیر تهلل فاخره بیت دیگری شاعر قدس سره قرار داده که هر گاه کسی واجب القتل شود بخواهند او را

۲ برابازو و خجلی برابر و طوق بر گردن

بیکر زینب محزون و بیجد نمانند در هوای گرم اگر باشد بلکه از آنها هوا العیاذ بالله بهم رسد آن وقت چه شرعی برا و جاری

نماند پس غم و اندوه من بران زیاده که غیر از گردن شهیدان بریده شده در هوای گرم و حرارت آفتاب در

حالتیکه همه از بی عطش مشرف بر موت بودند که آبی ندیدند مگر از چشم اسیران که از بس بر سر هر شهیدی

گریه کرده سیراب شدند آن رکبها اهوی علی اضیف متاع و قود هم کون خضیب من دمهم

یتسلل یعنی غم و اندوه من بران مهمانی است که وارد شدند بر سر خوان شهادت آن شهدا

و بهره ندیدند الا دست های خضاب شده از خونهای جاری چرا که معصوم ع فرموده خون از رگهای گردن شهدا

جاری بود که مار ولار شیم و بعد هم ندارد به جهت آنکه فاصله چندانی میان خاتم ارشهادت و ابتدای

اسیری اهلبیت و کشاندن ایشان بسوی قتلگاه بهم نرسیده بود نهایت بعید بود حرکت بعلاوه آنکه

بجهت اسب تاختن بر اجساد مطهره آنچه از خون از آن ابدان مطهره قدری باشد ابتدا بود بصدمه تاختن

اسبان باز خون جاری شده بود و حمل اسیران هم که قطعاً بعد از آن واقعه بود والشاهد علیه

ما قالت سکینة یا ابتاه من ذا الذی بالضعف صغر بلد یعنی ای پدر که استخوان های سینه

را شکسته و ما قال علیه السلام لهذه الشاعرة و ایا جرد الخیل بعد القتل عمدا سحقوا انی

کرسحق یعنی خورد کردن لعن و بر نعل ستم اسبان بعد از قتل خورد نمودند مرا قتیل الاباری

لا قناع کنیرها کلا الوجوه بالدماء تجلل یعنی گویند اسیران مقنعه نبود که صورت

ایشان بان مستور باشد و هم چنین نیست چرا که بخون شهیدان مستور بود بلکه چهار مقنعه داشتند

٢ بلکه وار که در هوای سرد باشد بلکه از آنها
تا گرم شود چنانچه حمیر را اعتقاد
در کتاب حیوة از احکام شریعت
در حمام خصوص براو شده م

دلیل اینکه اسرای آل رسول
بی حافظ نبودند

٣ ابراهیم غیر همان روز بود برا
جز حرکت سلیمان ابن صرد خزاعی
و مسیب ابن قعقاع خزاعی رحمه
رسیده بود والیشان از خوف
همان روز روان شدند م

اثر

اشک و گرد و خاک و خون ام الاساری و هی بنت غضنفر ضجت الی شرّ الکناتهل

دعنا ان داوی جرحه بالتراب جراحهم فما شأن بعج الرحیل العجل یعنی مادر اسیران جناب

زینب دختر امیرالمؤمنین ع نالکرد و التماس فرموده بسوی شمر که ایا مهلت نمی‌دهی ما را چه که همین قدر ساعت اجرام زاده

ابدان بحضیر و چوب و کعب نی بر هر یک از آن اسیران چند کرده است ولادن شوهر زیرا که خبر الأرسیدن مسیب و سلیمان

ابن صرد خزاعی را بیاری انجناب باو شان داده بودند و در تشویش بودند که مبادا برسند و کار بر ایشان تنگ شود

پس قدری ماند و التماس فرموده باز بشمر که پس ما را اینقدر مهلت بده که بقدری خاک جدا وار این زخمها را از آنچه

کشته‌ها بنمائیم که امتناع کرد آن ملعون و بر نیزه جواب ایشان داد و کاروان را براه انداخت یعنی برهم

همان مجلس را اگر انیک مجسم کنی و معاینه آنچه شنیده بودی بچشم دل ببینی میفهمی که چه روزگاری بوده عنقریب

و جثا باغوال الخلسین بنا بها مد و قرا الحلی بها الرحال و تکلل یعنی بر بالای آن غولهای بی دین کوفه

و شام که قلع نمودند که بعد بر نیزه‌های خود آن رؤس مقدسه که از آن ابدان مطهره و چون کاروان براه افتاد کند

هر یکی را مانند ماهی را بالنور بر سر نیزه کرده هر نیم منزل یک نیزه باسری بخون مرتب داشتند و بردند

شنیدی جان من پس بدان که همه اینها نشد و بنمود مگر بجهت اظهار ثبات هر یکی در مقام خود که خلق بدانند که

چه قدر است استحکام مرد قوام کار ایشان در خداوند که همیشه فیض مر سد و میرسید و پس اکنون نیست که بتوانند

ارزهم گسیخته باشد آن حبل المتین و عروة الوثقی خداوندی و من یؤمن بالله فقد استمسک بالعروة

الوثقی لا انفصام لها بیان احوال خود در جواب جعفر از راجعة از منشور کتب و رسائل در تصنیف الا احقر محمد کاظم الطالش

جبرئیل را الوای عرش برین فتاد / آندم که از آسمان امامت زمین فتاد

ارکان کائنات ز غم گشت مرتعش / همچون زمین بزلزله عرش برین فتاد

گشتند انبیاء همه حیران بکار خویش / از کفر بسکه رخنه بارکان دین فتاد

بلکه بشستی از فراز جهان موج خون اگر / از چشم دهر و چرخ دمی آستین فتاد

سلطان عرش از سر دو دست زین غزا / بس اضطراب و واهمه تاج و نگین فتاد

تنها رسول را ز برتن جامه شد سیاه / شال عزا بگردن روح الامین فتاد

اندوده گشت چشمه خور از آن خان بخون / گرد کینه گرد بلکیش برجبین فتاد

چون شد سر حسین بلند بر نیزه از ستم / خود آفتاب از فلک چارمین فتاد

فریاد از آن زمان که پس از قتل آن جناب / بند ستم بگردن حبل المتین فتاد

وحسرتاه ز حال بنات و بنین شاه / زین چنان انین بر بنات و بنین فتاد

از آن نظاره گشت اهم دشت بحر در / از بس ز نوک هر مژه دُر ثمین فتاد

عاصی سه بند مرثیه بگذشت تا بکی / کوی چنین رسید و سر این چنین فتاد

لتفصیل العلا عالم در نشد
شاه شهید

جهان جام و اجل مینای عشق است / کویر ساحل دریای عشق است
اگر معموره دین است اگر کفر / خراب از سیل بی پروای عشق است

اگر روح است اگر عقل است اگر دل / همه از نار و ابهای عشق است
چراغ بی زوال آفرینش / فروغ گوهر یکتای عشق است

فلک با سر بلندیها معروف / بخاک افتاده بالای عشق است
اگر صبح امید است در دهر / شام وصل بحر آسای عشق است

دل و دین ز شادان بلنج که یکسر / غزال دام صحرای عشق است
ز عالم نقد جان بیجا نه دارد / چه سقا اگر با سودای عشق است

بیان عشق خواهی کلک عاصی / که عمرش رفت و در اوصاف عشق است

والمجلس الثالث

بسم الله الرحمن الرحيم

قوله تعالى و لا يحيطون بشيء من علمه الا بما شاء لان المحيطين الرسول ص و اولاده

وهم مشيئة الله الكبرى بسم الله الرحمن الرحيم نحمدك اللهم يا من انتقل بلايانا

على ما فاضت عليه عبرات الورى ولم تسكن عليه الزفرات من دون

الذروة الى الثرى اسلوب الذي قد انقطع من نسوانه و ولده و اجرى

رعشه لوجده لوجده فيا لها من مصيبة من صرع بمصرعه الاسلام و عطلت

لقتله الحدود و الاحكام الباعث لانكساف الشمس و القمر و السلب

لاجتثاث الغيث و المطر التي قد اهتز به العرش و السماء و اقشعرت

به الارض و البطحاء ابن المبامين السعداء و الاطيبين الكرماء مولينا ابو عبدالله

و اینکه هر خلق بدانند که ... خلائق
همه بخوانند احادیث
بجز از علم خداوند ملک را
که مشتبه است که ... او در
زمین باشد و بنت ... ابجنیش
ملک رسول اکرم و اولاد او
اوکر خود مشتبه ... اند

والصلوة والسلام على النبي
المصطفى والولي المرتضى
والصفي المجتبى و الوفي
المبتلا

شیخ صدوق علیه الرحمه در کتاب امالی خود از طرق عامه از حذیفة بن اسید غفاری رحمه الله
روایت نموده است که گفت قال رسول الله یا حذیفة ان حجة الله علیکم بعدی
علی بن ابی طالب ع الکفر به کفر بالله والشرک به شرک بالله والشک
فیه شک بالله والالحاد فیه الحاد فی الله والانکار له انکار لله
والایمان به ایمان بالله لانه اخو رسول الله ووصیه وامام امته و
مولاهم وهو حبل الله المتین والعروة الوثقی لا انفصام لها وسیهلک فیه
اثنان ولا ذنب له محب غال ومقصر یعنی گفت حذیفه که فرمود رسول خدا ص که
ای حذیفه بدرستی که حجت حضرت خداوندی بر شما بعد از من علی ابن ابیطالب است که کفر او کفر بخداست
وشرک با او شرک بخداست وشک در حق او شک بخداست والحاد و ملحد شدن در حق او
الحاد در حق خداست وانکار بر او انکار بر خداست وایمان باو ایمان بخداست و راهش
این است که علی ع برادر رسول خداست ص ووصی او وامام امت او ومولای امت اوست و او
حبل الله المتین وعروة الوثقای محکم است جدا نمی شود از برای او وزود باشد که هلاک
شوند در حق او دو نفر که سبب هلاکت ایشان تقصیر ایشان باشد که آن تقصیر گناهی نباشد
از برای ایشان یکی دوست او که غلو در حق او کند ودیگر مقصر که تقصیر کرده باشد در حق معرفت او

در ذکر فضیلت ... علی ع

در احکام ... بولای شاه اولیاء ع

مترجم عرضه میدارد که بجهة آنکه هر دو قدم در محبت آن امام امم ع زده اند الا آنکه فقد این غالی
غلو کرده وان مقصر تقصیر داشته هر دو معذورانه لیکن بشرط آنکه از راه بیرون نروند که گمراه شوند
آن شنیدستی که از این شریران نازنین بلکن ذنب البعید ... آن و آیتن کافر و مؤمن جدا گویند لیک در میان ...
آنکه گوید خدا از بدنمان متوکه گوید خدا را عین جان کز طمع دار طریق حب آن رو تغیره و تنگنه و ...
تا مگر خورده بجانانت برد برزخ لا یبغیان ... چرا که معشوق هست و عشق او یار بیرون فتنه او در جهان
کاینچه معشوق است صورت نیستان خواه عشق این جهان خواه آن جهان همچو آن سر حلقه اهل بلا پادشاه گمسپاه کربلا
وقد روی فی الامالی ایضا للصدوق انه خرج النبی ص ذات یوم وهو راکب وخرج علی ع
وهو یمشی فقال له یا ابا الحسن اما ان ترکب واما ان تنصرف یعنی روایت فرموده است شیخ صدوق رحمه الله
در امالی خود که اینکه بیرون رفت روزی پیغمبر ص وحال آنکه سوار بود وبعد از او بیرون رفت علی ع وحال آنکه راه میرفت
یعنی پیاده بود پس گفت رسول خدا ص باو یا ابا الحسن یا سوار میشوی تو همراه یا آنکه برمیگردی ... سبیل امر فرموده که یا علی یا
سوار شو یا برگرد فان الله عز وجل امرنی ان ترکب اذا رکبت وتمشی اذا مشیت وتجلس اذا
جلست الا ان تکون حد من حدود الله لابد لک من القیام والقعود فیه وما
اکرمنی الله بکرامة الا وقد اکرمک بمثلها یعنی یا علی این سؤال من بسبب ... این است که
خداوند عز وجل بمن امر کرده که تو سوار کنم هر وقت که سوار شوم و براه ببرم هر وقت که راه میروم و بنشانم هر وقت که

مرنشینم مگر اینکه بوده باشه حدی از حدود خداوند که در او لابد بوده است از برای تو در جنگ ایستادن و ایستاده گی

کردن و در حکم نشستن و فرمان دادن یا علی مکرم نکرده است و گرامی نداشته است خداوند من مرا بامری و گرامی داشتن

مگر اینکه ترا بمثل همان گرامت مکرم داشته و گرامی نموده یا علی هرچه بمن داده بتو مثل همان را داده و مخصوص نموده یا

النبوة والرسالة وجعلك ولیی فی ذلك تقوم فی حدوده وفی صعب اموره یعنی مخصوص داد

خداوند و مخصوص فرموده یا علی خداوند بنبوت و رسالت و گردانید ترا در این نبوت و رسالت ولی من

که بپا داری حدود آنرا و آسان فرمائی مشکل امور آنرا والذی بعث محمدا بالحق نبیا ما آمن

بی من انکرك الی آخر الحدیث یعنی یا علی قسم بحق خداوند یکه مبعوث فرموده محمد را بر نبوت که ایمان نیاورده است

بمن و اقرار برسالت من نکرده است منکر تو بلکه ایمان بخداوند ندارد هرکه بتو کافر شود چرا که بفضل خداوند بعبادتش

بنبوت من است و برحمت او به بندگانش ولایت تو است وهذا قول ربی الله عزوجل قل بفضل الله

وبرحمته فلیفرحوا هو خیر مما یجمعون بدرستیکه شیعیان ترا از همین شاد شدند و الّا از اهل البغی و فساد

یا علی بخدا قسم خلق نشدی تو مگر آنکه عبادت کرده شود و شناخته شود بسبب تو معالم دین و صحیح گردد

است و دور از راه است بسبب تو هرکه جسته از تو و مهتدی نیست بهدایت بخوینده بسوی تو و بسوی ولایت تو

وهذا قول ربی عزوجل قل بفضل الله وبرحمته فلیفرحوا انی لغفار لمن تاب وآمن وعمل

صالحا ثم اهتدی یعنی الی ولایتك پس چون جناب مقدس نبوت هرچه فرموده بود آیات کلام قدیم

وارده شاهدة برای صحة فرموده یا علی ولقد امرنی ربی ان افترض من خلقك ما افترض من

حجتی وان

حجتی وان حقك لمفروض علی من آمن بی یعنی یا علی بحق قسم امر فرموده است مرا پروردگار اینکه

مفروض کنم از حق و ولایت تو بر خلائق آنچه را که مفترض کرده است حق سبحانه و تعالی بر خلائق از حق نبوت من بدرستیکه

یا علی حق تو فرض و واجب است بر هرکه ایمان آورده است بمن و لولاك لم یعرف حزب الله وبك

یعرف عدو الله ومن لم یلقه بولایتك لم یلقه بشیء یعنی یا علی اگر نبودی تو هرگز

لشکر خدا شناخته نمیشد چرا که بوجود مبارک تو بود که شناخته شدند دشمنان خدا یا علی هرکه

الفاء ولایت تو نشد با وی حیز الفاء نشد و آنکه لایق او نباید لایق و قابل هیچ چیز نباشد

ولقد انزل الله عزوجل الی یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیك من ربك

وان لم تفعل فما بلغت رسالته یا علی یعنی ولایتك ولو لم ابلغ ما امرت به

من ولایتك لحبط عملی ومن لقی الله عزوجل بغیر ولایتك فقد حبط عمله

وعدا ینجز لی یعنی یا علی بحقیقت که فرو فرستاده است خداوند بسوی من آیه که مضمونش اینست ای رسول

برسان بخلق آنچه فرو فرستاده شده است بسوی تو از پروردگار تو که هرگاه رسانی و تبلیغ آنها نکنی

پس تبلیغ رسالت خداوند خود نکرده و رسول نیستی و معزول خواهی بود یا علی آن چیزی که بمن نازل شد

ولایت تو است که فرمان نازل و ولی اللهیت را بر خلق بخوانم و هرگاه نخوانده بودم و تبلیغ نکرده بودم

آنچه را که مامور شده بودم هر آینه بچیده و ناتمام و ناقص و نارواج بود عمل من و بچیده که عمل سزاوار

کیست که ملاقات کند خداوند را بدون ولایت تو پس او است عمل بچیده که معجزت و والذار...

شده است امرش در صباح قیامت بسوی من وما اقول الا قول ربی تبارک و تعالی العزیز

و میکویم یا علی در حق تو چیزی مکر آنچه اگر خداوند بمن فرموده بلکه اگر یاران حال اینصاف به

اینچنین کسی را که رسول خدا در بارهٔ بشارت مغفرت میفرماید اوست حجت خداوند بر خلق بعد از من

و شرک با او شرک بخداست و ایمان باو ایمان بخداست رضا بخش ... بیک قدم با او پیاده همراه

بروم و او سواره باشد و چنین باید یا علی خداوند بمن امر فرموده که اگر سوار شوم در ... در میان

نباشد ترا سوار کنم و اگر پیاده شوم پیاده شوی و اگر بنشینم ترا بنشانم سواره چو کردی سواره شوم

سواره چو تو ماه پاره شوم پیاده چو کردی پیاده روم پیاده بر بخت ستاده روم آیا روایت که

بی دینان امت اینچنین کسی را که رسول خدا در حضور خود بشرافت یک قدم پیاده گام بر دارد بعد از

وفات پیغمبر چه در عزای آنسرور باشد بخانهٔ مقدسش که جبرئیل امین بی اذن داخل نشد سر زده

بریزند و در حالتی که در حجرهٔ مقدسه بجمع قرآن مشغول باشد بند شمشیر بگردن مبارکش بیندازند و کشان

بمسجد همان پیغمبر بیاورند ای آسمان خراب شوی ای ... بر تو و ... روزگار ای ... بر تو و بر ... دنیا

تمام شوی ای آقا یا علی بکدام غم تو گریه کنم ای ... بر تو گریه میکنیم زیرا که در وقت شهادت تو فرزندانت و دخترانت

همه حاضر بودند و بر جسم تو عزاداری کردند پس بر آن غریبی گریه میکنیم که کسی بر سرش نرفت مگر وقت جان دادن

که شمر بی ایمان با خنجر بر آن رفت ... یاران پیغمبر چون خواست دنیا را وداع نماید سفارش غسل و کفن و دفن

خود بعلی ع فرموده فاطمه زهرا هم چون خواست رحلت فرماید سفارش بعلی کرد و آن بزرگوار چون دنیا را

وداع فرموده سفارش بامام حسن ع فرزندش کرد و جناب حسن ع چون خواست دنیا را وداع نماید سفارش برادرش

جناب امام حسین ع فرموده و هر یک هم چنان کردند پیغمبر که از دنیا رفت علی ع از سر برداشت و بدست

مبارک خود آنحضرت را غسل داد و کفن کرد و دفن فرموده و فاطمه را هم بعین طریق و جناب حسن ع هم چون

پدرش ع دنیا را وداع کرد چنین کرد و جناب حسین ع هم او را چنان کرد ای آقا اگر مصیبت سید عالم ع زیاد

از اینها بود لیکن بار بنسبت بدیگران صدمه نیافت صدمهٔ آن بود که نعش شریف جناب امام حسن ع دیدند

را وقتی جناب امام حسن ع که دنیا را وداع فرموده جناب حسین ع شال عزا در گردن نموده و عمامه از سر برداشت

و نعش آن امام مسموم را با عزت تمام در عماری گذاشته خود شریک پیش میرفت و هنوز هزار دکان کرد

کردش نبودند و رفتند که نعش آن امام مظلوم را در روضهٔ رسول خدا دفن نمایند خبر بعایشه رسید بیرون

دکان برداشت و احد جلو عماری را گرفت و مانع شد جناب حسین ع را او متعرض شد تیر ... کمان

گذاشتند و بازوی نخشش افراشتند و چند تیر بر تابوت آنجناب زدند که راوی گفت هفت تیر در شعبه ...

بر اعضای جسد مقدس آن امام مظلوم ع بر خورده بود جناب حسین ع دلش بدرد آمد بر سر چنین ... و فرمود

ای برادر غریب من بدن زهر آلودت کی تاب خوردن تیر داشت تا آنکه هر کس این واقعه را شنید دلش

سوخت بدرد آمد و بر عایشه لعن کرد و حالا بعد جناب امام حسین ع ... در راه ... آقای موالیان ...

تتمه وفات حضرت اجتباء ع

برجه امام حسن ع مجروح دل جناب امام حسین ع بدرد آید وزاری وسوگواری نموده اید وشما شیعیان
که میشنوید از بس عرق محبت بر سر وسینه میزنید وبتضرع وغلغله بفغان آیید که ای کاش آن
تیرها بر یک هزار تن میشد وبرچشم ما میرفت که بدل حق داریم اما عیدانم جناب امام حسن ع که
بود در صحرای کربلا که بر بدن یک هزار ونهصد وپنجاه زخم تیر وپیکان وشمشیر بر بدن برادرش زدند
سوای زخم های چوب وسنگ که پیاده گان زده بودند که هر چهار هزار نفر بودند که آنها از بس بی دین بی عمل
بشارة در بیابان پیغمبر ص وقت نزع وحالت احتضار سر مطهرش بدامان حیدر صفدر ع بود وفاطمه
دخترش در برابرش وحسنین ع در طرف دست راست وچپش واقوام واقاربش در اطراف
وجوانبش علی ع که از دنیا رفت سرش بردامن امام حسین ع بود وسایر فرزندانش در پیش رویش
بودند امام حسن ع که از دنیا رفت سرش بردامن جناب امام حسین ع بود وفرزندان وبرادران
وخواهرانش همه گردش حاضر بودند اما آن مظلوم غریب وآن شهید حسرت نصیب هنگامی که وقت
جان در راه جانان تسلیم نماید کسی به بالینش نبود بلکه بالین هم نداشت سر انورش بر روی خاک وصورت
مطهرش بر روی ریگ گرم کربلا بود بالای سر مقدس آن سرور را از خاک بلند کرد شمر ملعون
حرام زاده بود اما پیغمبر خاتم رسول خدا ص سرش بردامن علی ع بود وعلی ع سرش بردامن امام حسن ع بود

وامام حسن ع سرش بردامن امام حسین ع بود لیکن شمر سر جناب امام حسین ع را از خاک برداشت قدری خاک
جمع کرد وسر آن امام مظلوم ع را بر یک طرف یعنی صورت مقدسش را بر روی خاک گذاشت واراده کرد
سیاه مصیبت بر سر اهل عالم بریزد وصیحه عظیمی که چه کرد که حضرت جبرئیل ... اراده شد بفعل آمد واما
حقیقت ترجمه آن عبارت که اگر چه علم از صفات الهی است واز صفات ثبوتیه است وصفت ...
از موصوف آن الا وتعدد ندارد احاطه بر آن الا اگر چون نسبت بخداوند عالم این علم عین ذات مقدس
اوست فلهذا الاحاطه ممکن نسبت بچنین داجب والا استیما در مقام علم وبالخصوص در چنین علم محال است

رفتم اندر علم حق لوح صلا در دار غل	علم ذات واجب از ممکن محال است در دمون
گفتمش تیغ شعور من مو را ساز دو نیم	گفت ای بی مغز کردی خویش را کردن مزن
گفتمش من کمتر از کس نیستم خندید وگفت	خویش چه داند داری رو دم از خرمن مزن
گفتمش پس یاد یم برسید از علاء ...	گفت ... اوراق ... بر هم مزن

آیا فرق بین حقیقت ایمان واسلام واختلاف مبانی آنها در کجاست از اینجا آمد جهت خوب جواهر بشنو که یاد کرده است
عَنِ الصَّادِقِ ع وَقَدْ سُئِلَ عَنْهُ مَا الْاِسْلَامُ فَقَالَ دِينُ اللّٰهِ فَمَنْ اَقَرَّ بِهِ فَهُوَ مُسْلِمٌ وَمَنْ
عَمِلَ بِهِ بِكُلِّ اَوَامِرِهِ فَهُوَ مُؤْمِنٌ وَرُوِيَ صَحِيحًا عَنْ جَمِيلِ ابْنِ صَالِحٍ عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ
قُلْتُ لِاَبِي عَبْدِ اللّٰهِ ع الْاِيمَانُ وَالْاِسْلَامُ هُمَا مُخْتَلِفَانِ فَقَالَ ع اِنَّ الْاِيمَانَ يُشَارِكُ

الاسلام و الاسلام لا ایشارک الایمان یعنی پرسید مرا ز حضرت صادق ع از حقیقت اسلام فرمود اسلام
دین خداوند علام است که اقرار نمود او را و اسلام است هر که عمل هم نمود بر طبق اقرارش او مومن است و نیز
بروایت صحیح روایت شده از جمیل ابن صالح از سماعه که گفت بابی عبدالله ع عرض کردم ایمان و اسلام ۲
که آیا مختلف اند از هم فرمود بلی ایمان شریک است با اسلام دارد اما اسلام شریک نیست با ایمان ندارد الا لعنة الله علی
قوم الظالمین والحکم لله والیه ترجعون

قصیده در مدح شاه اولیاء

تو ای از نشه جهان افسر گران افسر | ز تو یافت گیتی در این ارض اکبر
چو خورشید از این کاخ فیروزه منظر | پس از ظلمت دی تو گردی عیان
معطر ز بوی گلت ملت | که در زیر او شرع افروخت مجمر
چو در ایش گل برزدی حلقه زر | از آن مخزن قامت آمد بنفشه
معطر از آن گشت پیراهن گل | که گشتی بگلزار توس قر پرور
اگر نبت گل در چمن کیمیا کرد | به از نور فرخنده فالت که یکتا
همایون هما ز دعت بلندت | که بر پای از تار کرده چرخ چنبر
چه حلاب حق غضنفر دیگر | که بر نکهت خویش بلن کرده از او
زمانی پایه تخت بخت بلندت | که باشد زنده گرده چرخ برتر
تو ای حیدر و صفدر و میر کوثر | همین بس که از اختران کائنات

برآمد ز کلک تو این نقش صور
کاادبر اللیل والصبح اسفر
برافروخت در باغ احمد چو نرگس
که بر سر کو پای تو ای صنوبر
چرا خاک زرین شود اکنون گل
ابر و کرد عدل میکرد اخضر
بلی از غم شیعه اندر عدای
دماغ دل هوشمندان معطر
چرا کوهم که لنقص آید اندر جلالت
دهد تیر خاصیت سعد اکبر

در آنکه اسلام اخص است از ایمان ۲

در تعداد و شرف قصاید بالکنایه

امیرا برآفاق فلک مدبر | خدیوا برا اوراق امرت محرر | قضا در یمین رضایت مصدق
قدر در رب قضایت میسر | بجز کلک معجز بنانت که دانند | معاد بر ارقام رزق مقدر
بسهو ار چه در نسخه آفرینش | نوشتند نام تو بعد از سکندر | ولی از غم زلف و قدت نهادند
بر اغنا ثنا ن مقدم موخر | محیط است بحر مدیحش رو ع | همین بس که گردی سرانگشت از او تر

والمجلس الرابع

بسم الله الرحمن الرحیم

قوله تعالی و ان یمسسک الله بضر فلا کاشف له الا هو و قوله و لا یعلم الغیب الا هو
اللهم صل علی محمد و آل محمد و علی ذریته الطیبة الطاهرة و الانجم الباهرة
الزاهرة و علی الارواح المقدسة الذین بکی لو امرهم علیه و سفکوا دماءهم
بلین یدیه و علی التابعین من اصحابه و العارفین من احبائه و لا سیما علی
ولده الشهید السعید و الوحید الطرید الذی علا فی شانه سید الکونین
حسین منی و انا من حسین ای مروت از خدا به خبر یزید | فریاد از جفای تو بیداد گر یزید
دادی بباد خرمن عمر رسول و آل | آتش زدی بخانه فخر بشر یزید | هیر حجاز اگر امیر عراق بو
بستیش از نفاق بخوف و خطر یزید | از اهل کید و ستم بر شهید | هرگز نمیرسید بنفس اگر یزید

در اینکه بنابر غیب نیست بکار خدا که در کاه
بی مرز و کرد از نظر
خداوند سر آن بر آنکه در باطن ابر
او ضر آید و حال از آن حضرت سبب ابر
همان هم چون از آن حضرت مشغول است
محض خیر و خیر محض است
بحب این ضرر از برای او الهم مخواند
مگر با خود ش ترحم فرماید چه
عنید انداحدی او را نشده که
علم الغیب باشد مگر خدا
منه

در اینکه حسین خواندان نبوت
از بناء معاویه و عمل
نوشته شد

بیداد کربلا همه شد رهنمای تو | ورنه علی نبود بستر آتش بزیر | هر بیگنه که آب بدم تیغ کرد نوش
بود از کشته که زدی از کمر یزید | کشتی پسر به نزد پدر از ره عناد | سر از بدن زدی بحضور پسر یزید
خاک بسر که بار نکردی سهم ترحمی | ای غافل از خدا و رحمت بی خبر یزید | عاص بی بهست نا ستم چند میکشی

شمر زده فاطمه خون جگر یزید علماء اعلام رضوان الله علیهم نوشته اند که در نفر از اشقیاء امت ستم از همه
ستم پیشگان بیشتر بر حضرت حیدر کرار کردند یکی عمرو عاص بود که با معاویه در صفین با آنجناب کارزار
کرد و یکی عمر خطاب علیه اللعنه والعذاب اما نسب عمرو عاص و نجابت آن خبیث که صاحب کشف بعضی مختصر
در تو خود بعضی در کتاب ربیع الابرار خود ذکر کرده و همه سنیان قبول دارند و منکر نمیشوند بلکه میگویند در ایام
جاهلیت سفاح و زنا قبح نداشته و حرام زاده که ننگ و عار نبود بر این وجه است که نابغه مادر عمرو
عاشق کنیزکی بود که عبدالله ابن جدعان او را خریده بود چون دید بکار در آمد آزادش کرد و ابولهب و ابوسفیان
و امیه و هشام ابن مغیره و عاص ابن وائل این پنج نفر در یک طهر با او نزدیکی کردند و او حامله شد
و هیچیک از آنها نمیدانستند که این فرزند از چند حلال زاده از کیست پس بعد از آنکه عمرو عاص از زاییده شد
هر کدام از آن جماعت دعوی میکردند که این فرزند از من است زیرا که همه خود را تخم حرام میدانستند پس آن حرام زاده
بخود نسبت میدادند و چون در میان ایشان عاص بان کنیزک که اهی نفقه میداد آن کنیزک بزانیه گفت که این
فرزند از عاص است اما شباهت بسیار با بوسفیان داشت و از این جهت بود که وقتی ابوسفیان بر عمرو عاص

در بیان نسب عمرو عاص

۲ که یکی از بزرگان علماء سنت است

۳ اگرچه ذکر این لفظ آوردم غلط و ناملایم است بلکه باید گفت
نحوه اوهام

کرد

گذشت این شعر را خواند ابولهب ابوسفیان لا اشک قد بدت | لنا فیک منه بینات الشمائل
یعنی پدر تو ابوسفیان است نه عاص و شکی نیست که بتحقیق ظاهر شده است از برای ما در تو از آنچه گفتیم علامتها
از راه شکل و شمایل و حضرت حق تعالی در سوره انا اعطیناک تصریح فرموده که عمرو عاص ابن عاص ابتر است و بیان
آن با این نحو است که در میان عرب مثل این زمان پسران قدر و مقدار بسیار داشتند و دختران را چندان اعتباری نبود
از جاهلان رسم شد چون نزار کرامتی | عالمان را مرا براتی آن تمام | داد حق فرعون را آن ملک و مال | تا بکرد او دعوی عز و جلال
این شنیدی پس بیا بر مدعا | این کرده از عمرو عاص است ادعا | بزم لرزش و نیش باشد هوش کن | اینکه تو آن نیشتر گوش کن
گر بود در خانه خوش حلوا و ماست | دیگران زهر این چه بخشی بر چه خاست | عمرو عاص آن خواست شاه دین مرا | آن شد عمرو و این امیر المؤمنین
هیچ شهر و آتش کلگون قبا و آن ستم شهید ابتلاء کربلا و اکثر اوقات که پسری نداشت و او بجز دختر اثری نبود میگفت این
که این مرد بی فرزند است و چون پسران رسول خدا همه در حال حیات آنحضرت وفات نمودند بنابر این همین عاص
لعین هر جا که مینشست از راه دشمنی میگفت که محمد ابتر و مقطوع النسل است زیرا که بجز دختری که دیگر خلف ندارد
و باین سبب پیوسته آنحضرت صلی الله علیه و آله مذمت میکرد همین آن دون ملعون ذعل کیش ز تیغ حرف میزد بر دل ایشان
جراحات سنان آری بهست | جراحات لسان آن کر عیب است | چه در کربلا باشد بی آب | خصوصات ستم با آن آل اطهار
بشر که آب نوازی حیم است | بر آتش که تو بر سر این فاطمه است | غرض تا دارم از دستان پسران | روایت های در هر کدام از آن
ز بس بود عاص عاص از شقاوت | همین میکرد از اکثر مذمت | که احمد خواندانش کور باشد | چراغ خاندانش بی نور باشد

در شرح نام جاهلیت

در اینکه ... بنمود

در بیان ...

و بس محبت حضرت تا اهل او را چنین فرمود قطع النسل او را الا این چنین باشد که گذارش همین گردد بدینسان روز بروز کار شر

و حضرت رسالت صلعم پیوسته از این سبب اندوهناک بود تا آنکه خداوند عالم سوره مبارکه انا اعطیناک الکوثر

فرو فرستاد و در آخر آن سوره از جهت تسلی آنحضرت فرموده ان شانئک هو الابتر یعنی دشمن تو عاص

ای محمد ابتر است و بی فرزند است نه حضرت تو زیرا که از نسل تو روزگار پر خواهد شد و آن ملعون بی نسل

خواهد ماند آری خیز تا از در میخانه کشادی طلبیم بره دوست نشینیم و مرادی طلبیم زاد راه حرم وصل نداریم مگر

بگدائی ز در مصطبه زادی طلبیم این نسب و نجابت عمرو عاص ملعون و با این نجابت در غزوه صفین

با امیر المؤمنین علیه السلام میگفت یا علی اگر از فضل خود ملتفتی کرمن هم فاضلم و اگر بشرافت خود و دودمان خود فخر میکنی

کرمن هم از خاندان فخر و شرافتم بیا با معاویه بیعت کن والا خیر نخواهی دید واما نسب عمر ابن الخطاب بخوی که

جمع از علمای شیعه و سنی نقل کرده اند و همه اهم قبول دارند بر این وجه است که عبد المطلب جد رسول الله صلعم کنیزی

داشت حبشیه صهاک نام داشت بعضی از شتران خود را با و داده بود که بصحرا برده بچرانند و او مدتی بود

که باین امر مشغول بود تا روزی از روزها غلامی نفیل نام که بروایتی غلام عبد المطلب بود و بروایتی غلام دیگری بود

در آن صحرا بعبورش افتاد صهاک را دید با و مایل شد رفت و با او زنا کرد تا چندی گذشت و صهاک حامله شد

و بعد از مدتی پسری زائید و او را بر سر راه انداخت شخصی از اهل بادیه او را برداشت و غمخواری او نمود

و بشیر شتر او را بزرگ کرد و نام آن حلال زاده را خطاب گذارد و بعد از آنکه خطاب بزرگ شد روزی

در سبب نزول سوره انا اعطیناک

ذکر نسب عمر ابن الخطاب

گذارش

گذارش بجای افتاد که صهاک در آنجا بود چون چشم آن نطفه پاک بر مادر ناپاکش افتاد مهر مادر فرزندی

بجوش آمد و با مادر خود خدمت نمایانی کرد پس آن کنیزک دیگر باره حامله شد و در این بار دختری آورد

و صهاک او را از ترس مولای خود برد و در نیستانی که در آن نزدیکی بود انداخت اتفاقا هاشم ابن مغیره ابن ولید را

بر آن نیستان گذر افتاد آواز گریه طفلی را شنید پیش آمد و آن دختر را دید از راه ترحم او را بخانه برد و با اهل خود

سپرد و او به غمخواری مشغول شد تا بزرگ شد و نام آن دختر را حنتمه گذاشتند و بعد از آنکه آن دختر بسر حد

کمال رسید روزی بحسب اتفاق خطاب را چشم بروی افتاد محبت عظیم با وی بهم رسانید و او را بزنی از هاشم گرفت

و بعد از آنکه خطاب با حنتمه نزدیکی کرد پس از مدتی عمر ابن الخطاب علیه اللعنة والعذاب متولد شد

دیشب بسیل اشک ره خواب میزدم / نقشی بیاد خط تو بر آب میزدم / ابروی یار در نظر و خرقه سوخته

جامی بیاد گوشه محراب میزدم / روی نگار در نظرم جلوه مینمود / وز دور بوسه بر رخ مهتاب میزدم

چشمم بروی ساقی و گوشم بقول چنگ / فالی بگوش و چشم در این باب میزدم / نقش خیال روی تو تا وقت صبحدم

بر کارگاه دیده بیخواب میزدم / هر مرغ فکر کز سر شاخ سخن برید / رمزش ز طره تو بمضراب میزدم

بیهم نگوی از چه برچه برای دل / نقش ولای ربنا الارباب میزدم / فرمان روای عالم امکان و صبی حق

گر لاو همیشه طعن بخطاب میزدم / آری بگو سعادت شر را مقابلی / اندر شیخ و شاب ازبر اصحاب میزدم

مجمل سخن یگانه بر نسل زنا عمر رشش این نوا بر حالت احباب میزدم عامر بن بهت بعهدهٔ طبیعت منتج که
دریشب دوال معرکه بیتا میزدم و موافق آنچه ذکر شد میباید که خطاب هم پدر و هم جد و هم خال عمر باشد
و خشیمه هم مادر و هم خواهر و هم عمهٔ او باشد و ابن حجاج بغدادی که از شعرای مشهور قوم عرب است
این مضمون را بنظم آورده میگوید مَن جَدُّهُ خالُهُ وَ والِدُهُ وَ اُمُّهُ اُختُهُ وَ عَمَّتُهُ
اَجدَرُ اَن یُبغِضَ الوَصِیَّ وَ اَن یُنکِرَ یَومَ الغَدیرِ بَیعَتَهُ یعنی کسیکه جد او خال او و پدر او باشد
و مادر او خواهر او و عمهٔ او باشد سزاوارتر است باینکه دشمنی و عداوت نماید با حضرت امیر المؤمنین ع
که وصی بحق است بعد از حضرت رسالت و اینچنین کسی سزاوارتر است باینکه انکار کند بیعت حضرت امیر المؤمنین ع را
در روز عید غدیر و از جماعتی که از علمای شیعه یکیکه این نقل را روایت کرده یکی علی ابن هشام قدس سره است که
روایت کرده این خبر را از ابن زیات یعنی از علی ابن زیات از حضرت امام جعفر صادق ع و دیگری ابن
شهر آشوب است که از چندین طریق روایت کرده و هیچیک از سنیان رد این نکرده و بغیر از ایشان
بسیاری از علمای شیعه و سنی باین قائل اند و بعضی دیگر از علماء شعر مذکور را بحضرت امام جعفر صادق ع
نسبت میدهند بهر حال بعد از آنکه عبد المطلب از این امر مطلع شد همچنانکه جمعی از علماء نقل کرده اند
خطاب را طلبید و خواهر او کوش و میان دو چشم او را داغ کرد و بهمین مضمون هم قصیده مرحوم علم الهدی
سید مرتضی رضی الله عنه است و فرموده در کتاب درة المضیئه خود ذکر کرده ام پس پوشیده نماند که خباثت
و شقاوت عمر ملعون بمرتبه ای بود که کسی نتواند بیان کند و از این است که بعضی از علماء نوشته اند که روز

در فضیلت و فرض بودن ثواب لعن بصلوات

خیاط دو جامه از برای رسول خدا دوخت یکی را در حین دوختن هر سوزنی که زده بود صلوات بر آن بزرگوار و
بر آل اطهار او فرستاده بود و یکی دیگر را هر سوزنی که زده بود لعن بر عمر کرده بود این دو جامه را جامهٔ صلواتی را
روی و جامهٔ لعن را زیر کرد آورد و خدمت آنجناب آورد جناب رسول اکرم جامهٔ زیرین را بیرون آورده پوشیدند
خیاط عرض احوال کرد فرمودند از این خوشترم میآید این مبارکتر است و از این است که عمرو ابن العاص او و عمر
میگویند زیرا که و دعوای کسی را که میگویند که جماع بر سر فرزندی او با نسبت او دعوی داشته باشند و عمر را هم شلغلی میگویند
که او کسیست که از خون حیض از در بیشتر آید و هم نخی میگویند او را زیرا که او کسیست که از زنا بهم رسیده باشد و از
اینست که راوی از حضرت امام محمد باقر ع روایت میکند که گفتم یا ابن رسول اکرم جُعِلتُ فِداکَ از پدر
بزرگوارت شنیدم که فرمود هر که در هر شب یکدفعه بگوید اَللّٰهُمَّ العَنِ الجِبتَ وَ الطّاغوتَ خداوند
عالم هفتاد هزار هزار گناه از نامهٔ سیئات او محو مینماید و هفتاد هزار هزار حسنه در نامهٔ حسنات
او ثبت مینماید و هفتاد هزار درجه از برای او در بهشت بلند مینماید آیا چنین است که آن بزرگوار فرموده فرمودند
آری هفتاد هزار هزار حاجت هم از او روا مینماید میگوید بعد و داعی هم چنین بود تا درک کردم حضرت امام جعفر صادق ع را
باین هم عرض کردم فرمودند آری آنچه جدم و پدرم فرموده همان است لیکن بدان که از آن وقتی که میگوید تا وقت مردنش
خداوند گناهی دیگر برنامهٔ اعمال او نمینویسد و تا آن زمان از عمرش آنچه گناه کرده قلم عفو بخشش میکشد عمران ابن
اعین از جناب ابی جعفر امام محمد باقر ع نقل میکند که آن بزرگوار فرمودند هر گاه آنچه ملائکهٔ خداوند خلق فرموده و هم

در ذکر ثواب عظیم لعن بنص امام ع

اهلبیت

پیغمبران که فرستاده و همه صدیقان و شهیدان شفاعت کنند نزد خداوند در حق ناصبی در حق ما
که خداوند او را خلاص فرماید از آتش دوزخ بیرون نخواهد فرمود او را خداوند هرگز و در این باب است
که خداوند در قرآن فرموده ماکثین فیه ابدا یعنی این جماعت ناصب مکث کننده و جاوید اند در عذاب الهی
سعد بن ابی سعید بلخی میگوید شنیدم از حضرت ابو الحسن ع که میفرمود بدرستیکه خداوند عز و جل قرار
داده است در هر وقت از نماز که نماز کنند از آن نماز میکنند آنها که لعنت کنند بر ایشان عرض کردم
چرا یا ابن رسول الله ص فرمود بجهة انکار ایشان حق ما را و تکذیب ایشان ما را هشام بن سالم میگوید با ابی
عبد الله ع عرض کردم چه میفرمائی در حق ... کنندگان حضرت امیر ع فرمود و الله خون ایشان حلال
است و حکایت بیعت شاه ولایت ع که منکر شدند کمترین اشعار حسان ابن ثابت است نزد اقوی
شاهد است بر این مدعا لا الا الاکثر میگویند ینادیهم یوم الغدیر نبیهم بخم و اسمع بالرسول
منادیا بعضی بوده‌اند ... هفتاد هزار نفر دیگر سوای پیادگان و زنان و جواری و غلمان که ندا فرمود
در روز عید غدیر پیغمبر ایشان محمد ص در خم غدیر که زمین بسیار گرم بود بطریق رسالت و منادی
بر ندا بلند و قال و من مولاکم و ولیکم فقالوا و لم یبدوا هناک
التعادیا بعضی ... رسول الله ص که بگوید بدانم کیست مولای شما دوست شما گفته اند ایشان در جواب
و ظاهر و آشکار نبود در ایشان عداوت و کراهت دل الهک مولینا و انت ولینا و ما لک
منا فی الولایة عاصیا بعضی گفته اند خداوند تو مولای ما است و تو ولی و صاحب ما هستی و نیست در تو از برای

ما در این گفتار عصیان گناهی فقال له قم یا علی فانی رضیتک من بعدی اماما و هادیا
میگوید بودم و دیدم چون همه بیکبار و یک زبان چنین جواب آن خاتم پیغمبران ص دادند پس روی مبارک
خود ص برپای منبر آن منبری که از جهاز شتر برپا کرده بودند فرمود یا علی برخیز آن بزرگوار برخواست
پس رسول خدا ص بند دست ولی خدا ع گرفت و بلند کرد بنوعیکه همه دیدند و بر وی ... برپا خواست و آن
بزرگوار هم برپا بود پس فرمود یا علی من رضایم که تو امام و هادی خلق باشی از من ... در حضور این جماعت
بامامت و خلافت نصب کردم هناک دعا اللهم وال ولیه و کن للذی عادی علیا معادیا
میگوید دیدم چون پیغمبر ص این کلمه را بیان کرد امانش نشد فورا دست بدعا برداشت و فرمود خدایا دوست
دار هر که دوستدار او ع باشد و دشمن از برای آنها که عداوت او را دارند ای یاران آیا روا بود که هنوز زمانی از
از فوت پیغمبر ص نرفته باشد اشقیای همان امت و حاضرین همان مجلس آن دستی را که پیغمبر ص بر خلافت
بلند کرد و بر سر همه اهل عالم گذارد بجهة بیعت با ابوبکر بدسیر عمر بدگهر از قفا ببندد و از خانه تا مسجد
با سر برهنه بدان حالت ببرد از این جهت است که راوی میگوید بعد از آن واقعه از آنجناب پرسیدم که
آیا بر ما بر تو الم چه گذشت فرمود وقتی که عمر خطاب طناب بگردن من انداخت و دستهای مرا از قفا
بست و با سر برهنه بمسجد مرا برد فرمود بر من همان گذشت که در وقتیکه اره بر فرق زکریای پیغمبر ع گذاردند
بر او گذشت عرض کردم بر او چه گذشت فرمود چون اره بر فرقش گذاردند که او را دو پاره نمایند آهنگ اره

ازّه بر فرقش رسید از او پرسیدند که یا زین‌العابدین مضمون این شعر را فرمود که ازّه بر فرق نهاد و گفت چوب کفش بشر
بر سر اولاد آدم هرچه آید بگذرد ای یاران گفتم امیر المؤمنین ع را سر برهنه با دست بسته بمسجد بردند دل شما
سوخت آنجا که چندان مسافت طی نشد و طولی نکشید بر فرزند زادهٔ بیمارش سید الساجدین ع گریه کن
که آن مظلوم با سر برهنه و دست بسته چهل روز از کربلا تا شام بردند ای موالیان آیا از خاطر شما می‌رود
وقتیکه عیال در بدر جناب حسین ع در خرابهٔ بی‌سقف شام منزل داده بودند آن بیچارگان از بس بغم
دوچار بودند از بسکه سکینه در مفارقت پدر بیتابی میکرد همهٔ زنان و خواهران حسین ع گریه میکردند
زنان شام میّه باسا... و دف بسیر ایشان می آمدند آن طفل معصومه بدامان عمه‌اش چسبیده بود

میگفت ای عمه بگو که این چه سازست | این شیوه نه شیوهٔ حجازست | این جمع که بالباس ... بور
آیند سوی خرابه یکسر | این قوم بگو بمن کیانند | از بهر چه جمله نغمه خوانند | این قوم مگر حیا ندارند | یا از غم من خبر ندارند
آخر زمن عمه بی قرارم | از بهر پدر ... | دلواپس خستگان ... | احسان زنان شام این است | وا ... مظلوم ...
ای کودک نازپرور من | ای دختر کم برادر من | این ساز که گوش تو شنیده است | از شادی دختر یزید است | جمعی که تو بینی از ... تو
آیند بسیر ما اسیران | ای زینت غافل اند ایشان | این است ز اهل شام احسان | مروت ... خاطر است | کاین ... و نقاره ...
وقتی بخرابه میرسیدیم کم طعنهٔ زشت میان شنیدیم هرگز که بلب ... بردیم کم چوب ز اهل شام خوردیم ای یاران دختر مظلوم جناب
حسین ع چون این سخنان از عمه‌اش شنید دودسته بدامان عمه‌اش جناب زینب چسبید و فریاد میکرد ای مادر یتیمان
ای عمه ز غصه سینه چاکم قبری بکن و بکن بخاکم | یا آنکه مرا ز راه احسان پنهان بنما بکنج ویران | مپسند تو بیش ازین خجلم

بلکه از گریهٔ عمه جان بمیرم اما امان از دل جناب زینب خاتون بسبحان الله چه بر خواهرت وان بلبل نواخوان خوش الحان برسر خود
برادر را در آغوش کشید و فرمود قربان حرم دیده تر تو این عمه در دیدهٔ پرور تو از بهر چه خواهی ای پریشان گردی بمیان خلق نهان
عرض کرد عمه جان از بسکه بچشم خلق خارم بر تن زر و زیوری ندارم این جمع اگر زیان ناسر هستند غریق زیب و زیور
مپسند مرا تن برهنه سازند و من تیر طعنه را دل گرفت دل جناب زینب بدرد آمد بعد از زاری بسیار فرمود ای نور چشم
قربان تو عمه‌جان تو | جانم بفدای غیرت تو | از بهر یتیم ای یگانه | زیور نه سزا است در زمانه | چون بی پدری کا را غم افزون
بعد تو سیه روا است امروز | داری اگر عمه حرمت من | خاموش شو از فغان و شیون | ورنه چو اسیری ای سیه‌پوش | زنجیر تو زینت تو گوش
الا لعنة الله | در مجلس از احوال خود و شرح روزگار خود گوید | علی قوم الظالمین

خیز و ره فیض بلبن ساقی ابر بهار | در قدح لاله ریخت بادهٔ شیرین گوار | شورش بلبل نگر حظ طرب شیرین بر بلیغ
جام چو گل در کف ساقی سیمین عذار | زاهد دیرینه را جام تقوی بدر | در گرو ... باده ده خرقهٔ پرهیزکار
چند مگر غم توان خورد که من این و کنران | دست فشر تک شد آسمان باز شد روزگار | بر سر آنکو هر کس مانده‌ام از بهر چه
حظ طلب عاشق هست که دیدار یار | زین سبب روز و شب با غم و درد و تعب | روز و شبان مانده‌ام با دل اندوه وار
من که زخود عاجزم چه بلا فر بگوی | ایم نامهربان ای بت ناسازکار | وعدهٔ عهد تو وصل نامد و وا رخ که گذشت
ولی ... زان تو بود داد از این انتظار | عاصر از این پس منال ختم نما عرض حال | زانکه بنالد ملال جز بغم و در ارشم
از خلف بستن قد دقه لهل یتین | والمجلس بسم الله الرحمن الرحیم | المجلس جانم بار بلین تا برهم زین قرار

الحمد لله الذی من علینا بشفاعة الحسین ع وجعل کربا بنا للدنیا فصلی الله علیه و علی
... و علینا ... و حشرنا ... و ... اولیاء علی ع و ما ...

وعلى الملائكة الذين يصيحون عليه المقربين الذين على رزيته يبكون وفي لواحج
كربلائه يشهقون وعلى حول قبره حافون وعلى ضريحه طائفون وفي جواره معتكفون
وازواره مستغفرون والعن اللهم على الطواغية الكفرة الذين جرحوا عشه واطفاء
ونكبوا بالغصب بكن ثناياه المطهرة وابرزوا من الخيام لنسائه وبناته المطهرة

زد دست یا چو چرخ باقبال آل شاه | از بیکسی شکست پر و بال آل شاه | تنها همین نه آتش کین بر حرم زدند
بردند کافران همه اموال آل شاه | این یک بنا قربت اسیری برهنه سر | وین یک بدست برد همه سال آل شاه
آن کند از سبزه بر گوشوار گوش | از جست پای از خلخال آل شاه | ام المصیبه دختر حیدر برهنه سر
خورا رساند بر سر اطفال آل شاه | زد داد کی سپهر امان یک ملتی چون شد | تعقد تو بر احوال آل شاه
بر کام خصم این همه گشتی بدست نشه | از بیکسی تباه شده حال آل شاه | پس رو بدر گرا حدیث نمود و گفت
کی از کرم این شب و سال آل شاه | این بیکسان خویش سپردم بحضرتت | لطف تو باد یاور اجلال آل شاه
عام سیاه شد دلت آری چو جسم | دنبال بخت گیرد اقبال آل شاه

در تاریخ بلادری گر ارت تواریخ اهل
سنت مسطور است که بعد از شهادت جناب ابی عبدالله عبدالله ابن عمر بداخره نامه به یزید ابن معاویه
علیه الدرکه والهاویه نوشت و مضمون نامه اش این بود که ای از خدا بیخبر بجهت این مصیبت عظمی و واقعه داهیه

شرح تاراج اموال اسرای آل عبا

مکاتبت عبدالله ابن عمر با یزید ابن معاویه

الخ

رخنه عظیم در ارکان اسلام انداختی و بنا خوانداه خیر الانام صلی الله علیه و آله ویران ساختی و دین و ملت حضرت
سید المرسلین صلی الله علیه و آله ضایع نمودی و در قرون ماضیه و عهود گذشته مثل قضیه جناب حسین ابن علی علیهما السلام هرگز
بنظر و مانند این حادثه کسی نشنیده آیا هیچ از این عمل شنیع نادم و پشیمان شده یا نه نمیدانم در روز جزا
از قتل جناب سید الشهداء علیه السلام جواب خاتم انبیاء صلی الله و سید اولیاء علیه السلام را چه خواهی گفت والسلام

ای خطا گستر یزید ای بدمن | ای شقاوتمند یار غار من | ای منافق پلید ای دل لعین | ای دغل اندیش بدکردار من
ای آنکه ای تو شیخ شرع و دین | خاطبك الله یا امیر الفاسقین | گفت زین ای تو امام شرع ما | صانك الله یا امام الاشقیاء
خجلت تا بدی از خون ملک | ای شود بر سرت تحت الحنک | از خدا شرمت نه از عمامه نه | پس دراز دار و بر کنج بنه
این چه دام آخر بکش پای دلم | بر کش این دام از ره کار عوام | این چه منبر آخر از منبر برای | منبر پیغمبر است از ضیر برای
تو که از دین نکوی دم بزند | بیش از این مپسند بر خود ریشخند | از خرد دلگذر زیاد عرعر مکن | ریشخند هیکنند باور مکن
بس کن از این ناسزا ای مجاز | خسته کردی اندکی کن جهان | چو اگر حیرانم گران افروختن | هیچ مایل شد دلت بر سوختن
اینکه کردی سرنگون ارکان دین | هیچ گشتت دل نگون ای نازنین | مجمل اینم حیرت کاندر اجرا | چیست عذرت با علی و مصطفی
مجملا میعاد تو هر دو بحشر | تا بر یقینم او هر دو الله خصم تو در حشر

چون آن مکتوب به یزید پلید رسید در جواب نوشت که ای احمق
مؤلف عرضه میدارد که میدانم اسم اصل آن ملعون را از کجا دانسته بود خداوند لعنت کند تو را و اجداد تو را الی آخر

خدای جبر بی‌خبر که ما بجهة ابای دولت دنیویه و بیوت مزینه و فرش منکره مبسوطه و وسایل کثیره منضده
که از آباء ما بما رسیده بود با اولاد علی ع مقاتله کردیم و ایشان را مقهور و مغلوب نمودیم دولت دنیویه مخصوص
خود ساختیم بلی ما آنچه باید ظلم و طغیان بر ملا کردیم ستم آنچند هست بر شهید کربلا معمول کردیم تو بر ناپاک باب
بت پرستت بلین جرئت بر ما که بهر چه چنان بستیم و بهر چه ... کردیم و بر این هم معتقدیم که اگر این دولت عظمی
که از آباء ما رسیده و حق ما بود و اولاد علی ع در آن حقی نبودی بعد ما را با ایشان کاری نبود پس بجهة تخلیص
خود با ایشان مقاتله و مجادله نمودیم و بحق خود رسیدیم و اگر ما را در آن نصیبی نبود و حق ایشان بود که بما رسید
پس اول کسیکه جرئت کرد و دست ایشان کوتاه ساخت و از منصب خویش ان غافل نمود پدر بد سیر از خدای بی خبر
ملعون ناپاک تو بود که حقوق ایشان را بعنف و تعدی ربود و منصب خلافت و ولایت ایشان از ایشان غصب نمود
یا خبیث ابن الخبیث این سنت سنیه و این شیوه نامرضیه از پدر بد گهر تو به پدران ما رسیده و از ایشان
بما منتقل گردیده و انا علی آثارهم مقتدون دانم این ره مرا است و گر ناظر است بهر ناریست
که بر شرر رشش ذاکر نیست لیک از بابت بر یابن آمده و ستان که بر پیغ این سلسله را آخر نیست
باد بیت بر بلین بر خط و عهدش بنگر که بجز آن ... کی خاطر نیست و عهدنامه عمر را که عمر بجهة معاویه پدرش
فرستاده بود مقابل و معارض جواب نامه بجهة عبدالله ابن عمر فرستاد که ای ناپاک ناپاک زاده هرگاه آنچه گفتم باور نداری
بعهدنامه رجوع کن و ببین که پدرم چه نوشته و مضمون مکتوب آن ملعون ابدی این بود که اللّه

علیک یا صخر

علیک یا صخر اللّه از معویه بدانکه محمد ص ساحر و کاذب بود و ادعای نبوت بغیر حق نمود و بجهة مهارت
و حذاقت در علم سحر بود که ملت موسی ع و عیسی ع را منسوخ نمود یا معاویه نحن اهل بلیة و
اهل البیت ادری بما فی البیت یعنی ای معاویه ما اهل بیت او بودیم و اهل هر بیت آگاه ترند از دیگران
بانچه در آن بیت است ای معاویه خدا لات انگاه دارد محمد به زور ما را از اطاعت و طاعت و عبادت لات
و عزی باز داشت و بکان که قبله اسلامیه کعبه است روی ما را متوجه آن ساخت اما ما عبده خود را از دست
ندادیم و ترک عبادت لات و هبل ننمودیم و چون محمد را وفات رسید و خاطر ما از سحر و زور و ضرب تیغ و شور
او آسوده شد با جهل مرد که با ما هم ملت بود به عنبر متفق شدیم و علی را از خلافت که محمد مخصوص او کرده
بود عزل کردیم و اتفاق کرده ابوبکر را خلیفه گردانیدیم و علی ع را بجهة امتناع از متابعت او از خانه
بیرون کشیدیم و دستهای او را از قفا بسته با سر برهنه بمسجد رسول خدا ص بنزدیک ابوبکر آوردیم و اما
ما اظهار مذهب محمد ص میکنیم و از خوف بی دینان از جمعیت ابرار ارما فی الضمیر خود نمیتوانیم اگر و بنوعیکه عهد و رایت
انتقام خود از او و اولاد و احفاد محمد ص میکشیم و ذریت او را میکشیم و وصیت میکنم ترا ای معاویه در عدم
در استیصال این طایفه باطله و بر تو باد که اولاد و احفاد و ذریت محمد ص در هر کجا بدست آری بکشی و یکی از ایشان
زنده نگذاری و اگر بجهة خوف دشمنان بحسب ظاهر در دفع ایشان نتوانی کرد در خفیه باید ایشان را مستاصل سازی

زنهار که محبت لات و عزی را از دل خود بیرون نکنی و در مودت ایشان بجان و دل بکوشی که طریق جاوید ران

و جاوید پیروان ایشانیم و طریقه ایشان را نباید فرو گذاریم کی یاران طریقه دوستی باطل از آن آیه دین بر دین

و آیین خود این بود که عرض کردم خوب ملاحظه کن و استقامت امر ابوبکر و عمر اگر دوستی واقعی را خواهی بشنو

این است که معصوم ع فرموده که در میان امت یوسف پیغمبر ع گفتگو شده که آیا دوستی فوق دوستی یعقوب

و لیوسف هیچ فرمان از خداوند عالم رسید که از این دوستی عجب دارید بجلال و عزت حضرت قاسم

که حضرت ما را با هر یک از امتان سید انس و جان و شیعیان حضرت صاحب الزمان ع هفتاد بار چندین

دوستی است که یعقوب با فرزندش بوده و تعجب است از شدید اعمال و شنایع اقوال این ملاعین که با آن حرکات

ناشایسته که کاری نبود که نکرده باشند باز تقیه میکردند بلی رسول خدا هم تقیه میکرد در حدیث صحیح از امام

محمد باقر ع منقول است که حضرت رسالت پناه ص پیش از آنکه جبرئیل ع بر او نازل شود اسباب نبوت

میدید و سخن ملک را میشنید تا آنکه جبرئیل ع به رسالت بر او نازل گردید و او را بصورت خود دید

و از حضرت امام رضا ع منقول است که از آنحضرت پرسیدند که آیا حضرت رسول ص تقیه از مردم

میکرد فرمود بجهة آنکه قلوب صافیه نبود و انضح تا تمام بهم نرسیده بود گاه گاهی تقیه میفرمود و بعد از آنکه آیه

مبارکه وَاللهُ یَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ نازل شد و حق تعالی ضامن شد که آنجناب را از شر مردم حفظ

نماید

نماید دیگر تقیه نکرد بلی این است مقامات عرفان و مراحل معرفت سید انس و جان و آل ایشان

و هر شخص هست که شخص بمقامات ایشان عارف شود و ایشان را نشناسد خدا را هرگز نخواهد

شناخت و در احادیث متواتره از حضرت ائمه معصومین ع وارد شده که اول معرفت الله آنستکه

شخص خداوند خود را منزه داند از حد تعطیل و تشبیه و تعطیل آنستکه انکار کند هرگاه عقل تو باور نکند

یا انکار کند بیکار است چنانچه جمعی از حکماء قائل شده اند از اینکه حق تعالی عقل اول را آفریده است و بس

بلکه میگویند که او هم آفریده است بلکه میگویند از خدا بهم رسیده است و مثل خدا قدیم است بلکه میباید اعتقاد

کنی که او سبحانه هر روزه و هر شبه و هر ساعته و هر دقیقه در کار است و تشبیه آنستکه خدا را جسم بداند مثل

جسم کثیف یا جسم لطیف و در دین ندانند اکثر در اخبار و آیات وارد شده است که ظاهر آنها جسمیت است

از آن جهة است که حق تعالی با بندگان بزبان ایشان سخن گفته و در میان عرب و عجم و ترک و دیلم متعارف شده

مجازات و هر کلامیکه مجاز نداشته باشد لطافت ندارد و هر مجازی که از این باب در قرآن مجید واقع

در اخبار اهلبیت تأویل آن واقع شده است ~~در اخبار اهلبیت تأویل آن واقع شده است~~ و این کسانی که

عارف باین نحو باشند محبوبین خداوند هستند و ایشان اند صابرین در بأساء و متحملین در ضراء و آنچه

معرفت است که خداوند دوست دارد و علامه مجلسی رحمه الله در شرحش در حدیث صحیح از سید انبیاء ص روایت

میکند که فرمود هر که دوست کند با آنچه محبوب الله است از عبادات و صبر و رضا و امثال آنها حق تعالی نیز دوست کند

چشم و نظر سراب ابد
یا دیدن آفتاب ابد
عالم همه در خطر ز عشق
من در غم و اضطراب ابد
دیگر نه بدین چراغ همی آیین
زین چه دیده غم تباب ابد
عجز نی بود از عذاب الیم
مائیم و همین عذاب ابد
از بنده غم حساب جوید
خوش عالم از این حساب ابد
او کو تر دوم شراب نوشش
من تشنه و او شراب ابد
منت و زدل کباب خواهد
ماجله در این کباب ابد

باو بانچه محبوب اوست در دنیا و عقبی و هر که پناه بحقتعالی برد حقتعالی او را در پناه خود در آورد و لیکن چنین باشد
اگر عالم سرنگون شود باو ضرری نرسد شنیدی برادر من سخنهای مخلوق در میان آمد منظور این است که آنجناب آن
ملاعین خصوص عمر بی دین باین درجه بود که فداك یا امیر المؤمنین فخر میکند در عهد ما فرش بانگ کرد
علی علیه السلام بستم یا امیر المؤمنین فدای دست کردم که با اعراق جهان بخشش بود خداوند لعنت کند
که دست بود و فی الطرق الصحیحة باسناد عدیدة عن الائمة علیهم السلام من مات علی حب
آل محمد صلی الله علیه و آله مات شهیدا یعنی در طرق روایات صحیحه بسندهای بسیار از ائمه طاهرین علیهم السلام مرویست
که هر که از آنها علیهم السلام فرموده اند هر که بمیرد بر محبت آل رسول صلی الله علیه و آله شهید مرده است یعنی ثواب شهید مقبول الشهادة
خداوند باو ارزانی خواهد فرمود چنانچه از این صریح تر بل اکید بشدت تاکید حدیثی بغیر معروف است
که از بس معروفیش بر بالای پایه ستون مرمر پیش ایوان گنبد مسجد شاه دار السلطنه
اصفهان بخط نستعلیق در هزار سال پیش از این حکاکی شده و هو هذا لو اجتمع الناس
علی حب علی ابن ابیطالب علیه السلام لما خلق الله النار یعنی اگر اجماع کرده بودند مردم بر محبت
علی ابن ابیطالب علیه السلام یعنی در عالم ذر هر آینه خلق نمیفرمود خداوند عالم آتش را یعنی دوزخ را این است
شنیدی برادر من پس دیگر خوف برسوء که بتلافی این مرحله دلیران دینی با ان امام مبین و آل طاهرین

ایوان

او چه کردند و اما مرحمت آن ... که علی التفصیل عرضه میدارم که چون صحبت محبت محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله در میان آمد
هر شخصی که این جوهر محبت چون نور است از انوار غیبیه خصوص در بارهٔ جناب ولایت مآب علیه السلام کما قال
الشافعی احب علیا لم ابال وان فسقا و ذلك فضل الله یؤتیه من یشاء یقولون لی فضل
علیا علیهم و لست اقول الدر خیر من الحصا پس چون باطن از ارجاس و انجاس باطنیه
پاک نشود آن نور محل پذیر نخواهد شد و چون غرض این فقیر مقصر عدش بکتابه پردازی اظهار درد مندی است
پس سه فقره عرضه میدارم دیگر هر مؤمن خود بتحقیق مضمون آیه بلکه این احادیث مذکوره برخورد
از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که شیطان اول کسی بود که سرود خواند و اول کسی بود که حدی خواند و اول کسی بود که نوحه کرد چون
آدم از آن درخت خورد سرود و غنا خواند و چون او را بزمین فرستادند حدی خواند و چون بزمین قرار گرفت
نعمتهای بهشت بیادش آمد نوحه کرد و معرفة النجاسة دم و منی ثم بول و غایط و کلب و خنزیر کذلك الکافر
و میتة ذی نفس و ما کان مسکرا کذلك فقاع و ذلك طاهر و المطهرات تراب و ماء مطهرة
و الاسلام صدق ثم نار الشمس و الاستحالة و نقصان بلی مع زیادة و جمع انقلاب و انتقال
و غیبة الانسان کذلك استحاضة و هذا تمام العشرة و الله اعلم زیرا که اول خلعت بر آب فطرت
ایمان تا الحمد و با جهد بستنو نداده و بخیر عاریه اسلام نشسته و بنای بصدیق نا پخته و جاه کرد نا برده و منقلب

استناره

نعم وار بجهت منویت لطهارت اینت نقل نداره وار خود بکلی غایب شده و مستحیل نگردیده

انوار محبت محمد و آل محمد صورت پذیرشش امری غیر ممکن بل محال چه کرا مجال که پذیره اگر کسی دید گوار

الا لعنة الله لو جعیزانه در معرفت ذات مقدس خداوندی است و بمدح شاه اولیا ع علی قوم الظالمین

ای آنکه هست ذات بیرون ز جسم و جوهر هم از تو جسم هر جسم هم جوهر هر جوهر ای اکبری که ذاتت هر کس بکبریایی

ای ملکت با بلکه از ماه تا بمهتر کریم چه کافر از راه بد بر ز راه در چاه خلاق ما مور خلق رزاق بنده پرور

هم عالم الغیوبی هم ستر العیوبی هم غافر الذنوبی فرد و قدیم و اکبر یارب بکاخ هستی اندر فراز و بستر

این نقشها که بستی جو تو حسن خصور حاکم بی زوالی دانای لایزالی دارای بی همالی بی ضد و ند و یاور

بنگاشتی لطومان نه بقوت از آثار نه تخته و نه پرکار نه جدول و نه مسطر غیر از تو کی بقدرت ترکیب اصل فطرت

کرده بدست صنعت ای فرد حی داور از نور تو گرفته از چل مشارق برج بجا بر ثوابت افتاده خور قرار

لطف تو کرده ارشاد ما را برون بمحشر بر شرع داده محمد اطهر صدر سریر کونین سلطان قاب قوسین

بدر الدجی بدرین بل آفتاب انور گل عطر جامه او عنبر مشام او بوی عمامه او بهتر ز مشک اذفر

و الشمس نعت رویش و اللیل وصف مویش گرد ز خاک کویش بر فرق عرش افسر فرق سرش متوج از افسر لعمرک

بجز گوش سجاد از ام صلی و اغفر در حجره نبوت سرو بلند قامت در معرض رسالت لد شده به برده پیکر

[illegible]

طوبی نهال باغت رضوان به سرا غت غلمان باغت فرمان پذیر و چاکر فردوس بوستانت روضات کل بنات

ازبهر دوستانت جنات حق مسخر عاصی نجات جویی از غیر تو طلب کن از مصطفی و دو سبطین هم از بتول و حیدر

لا سیما حیدر نفس رسول اطهر صهر و حبیب و یاور ابن عم پیمبر مسند نشین عزت دارای دین و دولت

والی ملک و ملت بیر و امام و رهبر در دین ولی والا اعلی علی اعلی در بذل ابو المعالی در رزم ابو المظفر

آدم صفت بصفوت موسی قدم به بطشت عیسی نفس بدعوت یاور بدرات داور در خطبخش به تفخیم بر جلیلی منا عیسم

هیزم شکن براهیم آتش فروز هاجر شکل هلال عکسیست از نعل دلدل او کز کرد ناب گیرد گرد و بارضش اندر

پرچین قاچ زینش بر گوش شام حلقه گرد سم سمندش بر فرق صبح انور پشت زمین تنومند از تاب توسن او

از رشته عنانش روشن فلک حدور اهلا رکبریاش بیک شرف قصر فردوس کز مشرب زلالش هر جرعه حوض کوثر

آب خضر هویدا از لعل جان فزایش پیدا خود از جبینش آیینه سکندر عاصی تو در مدیحش دم در درون فرو بر

کو رهست در شب ور روز جان آفرین شناکر یارب تو این کتابش یعنی هر لوا بجش تسلیم کن بپاداش در خلد پیمبر

والمجلس السادس

بسم الله الرحمن الرحیم

قوله تعالی و لله یسجد من فی السموات والارض طوعا و کرها و ظلالهم بالغدو والاصال

نحمدك اللهم یا من اعظم اجرنا بمصیبة صاحب الحضرة والمصیبة الراتبة والدمعة

الساکبة المفجوع الحزین والمقتول الظلعین مهجة المرتضی وابن المجتبی واخا الحسن الرضا

وخلیفته وآیة الله العظمی وحجته ومن قتله عبیده ولم یعنه موالیه ومولی

الکونین وسبط رسول الثقلین ابو عبد الله الحسین علیه الصلوة وعلیه السلام

گرفت طلعه زینب سپهر مینو را | بجنبش گردش دین چرخ بازو را | رسید و برد و کشید و کشت دند که همه

شکست پشت عدو چون ز شیر تهورا | عتاب تیغ تبار ببرد خصم خصمانه | عذاب خنجل شاهین نهاد آهو را

ز برق نیلگون بلی و خشت و تیغ و سنان | شرر فگند بدان ن کنار هندو را | بدرم کشید چنان ذو الفقار دشمن کش

که موی از درون یزدان سیاه جادو را | نگشت آنقدر ابر آب بهر ش کمو | نشد که خصم کند رحمت تیغ ابرو را

فدای بازوی زور آزمایش گردم ازانکه | که تاخت آهختن تیغ و کنج د بازو را | ولی بسوزم از احوال خواهرش زینب

لوا آن زمان که فرازد کوای باهو را | که ای شریف نسب بر یتیم رحمی | مخواه طعنه زن من سپهر مینو را

گرفت ای فر اندام جمع از خواهی | ملکن بریش ز ریش درون زغم مو را | که نظم هست امکان فند لو آب بی

بشی دبکوه کشی ز خشم ابروه | بلکنت و از نیم نا ورد بت تنگ میان | بسوزم از کشش زان کش د بازو را

زبان ناطق تشنه لال عاصیان کی | روایت کرد که زنش را زبد کور اند فی کتاب جامع الاحادیث لمحمد ابراهیم

الملقب بکرکین الاستر آبادی قال قال النبی صلی الله علیه و آله اخر الحدیث صاحب کتاب جامع الاحادیث محمد ابراهیم

ملقب بکرکین که از اهالی استر آباد مازندران بود ذکر کرده که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله که آمد مرا جبرئیل با هفتاد فرشته

بیدر و گفت حمد و شکر مر خدا را که آفرید مرا فرشته و نیافرید مرا ترب و گفت ترسا که شکر مر خدا را که آفرید مرا ترسا

دنیا فرید یهود و گفت یهود که شکر مر خدا را که آفرید مرا یهود و نیافرید مرا مجوس و گفت مجوسی که شکر مر خدا را که

آفرید مرا مجوس و نیافرید مرا خوک و گفت خوک که شکر مر خدا را که آفرید مرا خوک و نیافرید مرا سگ و گفت سگ

که شکر مر خدا را که آفرید مرا سگ و نیافرید مرا تارک الصلوة از امت محمد صلی الله علیه و آله و موید بر آن این است که بلیغ از آنجناب علیه السلام

مرویست که هر که بگذارد نماز بامداد را با جماعت پس چنان باشد که زیارت خانه کعبه نموده باشد با حضرت ابراهیم

و آدم علیه السلام پنجاه مرتبه و هر که بگذارد نماز پیشین یعنی ظهر را با جماعت پس چنان باشد که طواف خانه کعبه نموده باشد

با ابراهیم علیه السلام صد مرتبه و هر که بگذارد نماز عصر را با جماعت پس چنان باشد که حج نموده باشد با یونس علیه السلام ... مرتبه

و هر که بگذارد نماز شام را با جماعت پس چنان باشد که حج نموده باشد با داود سیصد مرتبه و هر که بگذارد نماز

خفتن را با جماعت پس چنان باشد که حج کرده باشد با من که محمدم هزار مرتبه و موید بر آن بلیغ ایضا از آنجناب علیه السلام

روایت شده که هر که ترک کند نماز بامداد را چنان باشد که کشته خود بی کارد و هر که ترک کند وقت نماز را ... باشد پیغمبر

چنان باشد که خراب کرده باشد کعبه را هفتاد مرتبه و هر که ترک کند سه وقت از نماز را چنان باشد که کشته باشد

یک پیغمبر را و هر که ترک کند چهار وقت از نماز را چنان باشد که زنا کرده باشد با مادر خود هفتاد مرتبه

و هر که ترک کند پنج وقت از نماز را آواز دهد ندا کننده من قبل الله که ای نافرمان من بیزارم از تو و تو بیزاری

از من بیرون شو از میان زمین و آسمانها و بجوی خدای از برای خود و امثال و شنیده برین حدیث نیز حدیث دیگر

از آنجناب صلعم که فرموده هر که ترک کند نماز را تا درگذرد وقت آن بغیر عذر ضایع است عمل او چرا که میان بنده

و کفر چیزی حایل نیست مثل ترک نماز که هیچ اثر نمانده کافر است و در جای دیگر فرموده ضایع و ناچیز می‌کنید

نماز خود را بدرستی که هر که ضایع کند نماز خود را جمع فرماید او را خداوند با قارون و فرعون و هامان که بر ایشان

باد آتش و رسوا کند ایشان را و هست واجب بر خدا اینکه در آورد او را در آتش با منافقان پس وای بر

آنکس را که نگاه ندارد نماز خود را و در جای دیگر فرموده هر که بازی دهد بی‌نمازی را اگرچه یک لقمه خورده باشد یک

کسوه پوشیده باشد چنان باشد که کشته باشد هفتاد پیغمبر را که اول ایشان آدم ابو البشر علیه السلام باشد و آخر

ایشان من که محمدم و در جای دیگر که فرموده بی‌نماز را مبتلا سازد خدا به دوازده خصلت سه در دنیا و

سه در نزد مردن و سه در گور و سه در روز قیامت اما آن سه که در دنیاست پس بر کند خداوند نشانه مردان

نیکوکار را که در روی باشد و بر کند برکت از زندگانی او و نه پذیرد خدا هیچ چیز از کردار های خیر را از او و اما آنکه

که در گور است تنگ کند بر او گور او را و لحد او را و لال فرماید زبان او را در وقت پرسیدن نزد نکیر و منکر و اما آن

آن

منزلت تارک الصلوة

از وقت فضیلت

آداب آوردن نماز از راه اخلاص

در نماز که بوده بود عاص

جزء جهنم جبر نماز نکرده

سن بالسن والجروح قصاص

منزلت اعانت بی‌نماز

و شدید ابرار بی‌نمازی

آنکه کردار روز قیامت در عرصه محشر آید سیاه روی که نوشته باشد بر روی او اینکه این مرد نومید است از رحمت

خداوند و رسوا کشته در عرصات روز قیامت و منادی ندا دهد بر او که این جزای آنکس است که ترک کند فرض های

خداوند را چرا که پاک است و بلند است خداوند از خدمت نافرمانی غبار و اما آن که نزد مردن است پس بمیرد

بمیرد گرسنه و تشنه و خوار و بیچاره و نیز اینچه از آنجناب صلعم مروی است که هر که ترک کند نماز را اگر چه تنها مثل

آن کس است که کشته باشد هفتاد پیغمبر را که اول ایشان آدم علیه السلام و آخر ایشان خاتم صلعم است چرا که هر گاه در آید وقت نماز

بانگ کند بانگ کننده در زیر آسمان که ای فرزندان آدم برخیزید برای آنکه بار کرده اید بر پشت های شما لعنت گناهان

و بنشانید او را به نماز و در جای دیگر نیز که فرموده هر که ترک کند نماز را عمداً و قصداً مشو بیمار و کفن مکنید و نماز

مکنید بر او و دفن مکنید او را در مقبره مسلمانان چرا که هر که بگذارد هفتاد پیغمبر را و زنا کند با مادر خود هفتاد بار

در کعبه و درست بگشاید بعد از فراغ مادر بهان الله که کار بود قابل مصحف این چنین کسی نزدیک تر است

برحمت خدا از بی‌نمازان و در جای دیگر نیز که فرموده هر که ترک کند نماز صبح را بیزار شود از او آیات چهار کتاب

ترک کند نماز ظهر را بیزار شود از او قرآن و هر که ترک کند نماز عصر را بیزار شوند از او فرشتگان مقرب

و هر که ترک کند نماز شام را بیزار شوند از او [crossed out] همه انبیاء علیهم السلام و هر که ترک کند نماز خفتن را

بیزار شوند از او شهداء و نیکوکاران و هر که ترک کند نماز را مطلقاً هر کدام که باشد تا بگذرد وقت [illegible] الا آن

و وقت قضای درای عذاب فرماید او را خدا با آتش بهزار جبه که هر جبه هشتاد سال است از آنچه بشمرند و در جای
دیگر نیز فرموده راست نمیشود ایمان یکی از شما تا راست نشود دل او و راست نمیشود دل احدی تا راست نشود زبان
او و راست نمیگردد زبان احدی تا راست نشود عمل او و این عمل نماز است و در جای دیگر نیز اکابر فرموده
که بنگر حرمت بدارید نماز را اگر از راه های دیگر و اسلام است و نماز کردن شخص سزاوار رحمت پروردگار بشود
و دوستی ملائکه و راستی راه و ایمان و روشنائی دل و شناختن خدا و برکت در رزق و آسایش در بدن و بر
و ناخوشی شیطان و سلاح بر کافر و اجابت بر دعاء و قبول عمل الی مؤمنان در دنیا و آخرت خواهد شد
چراکه شفاعت خواه نماز کننده میان او و میان فرشته مرگ عزرائیل و غمخوار او در قبر و بستر و بالین
او در قبر و جواب منکر و نکیر علیهما السلام هم او است همین نماز است که میشود در روز حشر تاج بر سر او و نور
بر روی او و لباس بر تن او و پوشش و حایل میان او و میان آتش و جواز از برای او بر صراط و کلید از
برای او بر گشودن در بهشت و کابین حور العین و میوه بهشت و بهمین نماز است که میرسد بنده بمرتبه
بلند و بالای از عبودیت بجهت آنکه نماز بجای یاد میکند خدای را و تسبیح و تهلیل میگوید و حمد و تقدیس میکند
و تنزیه میگوید از برای خدا و بدرجه قبول میرسد دعای نمازگذار را او در جای دیگر نیز فرموده هرگاه بایستد
مرد بنماز و بگوید خدا بزرگتر است از آنکه حواس ظاهری و باطنی او را و او باید بیرون آید از گناهان خود همچو روزی که مادر او
زائیده باشد و هرگاه گوید پناه میگیرم بخدا از دیو رانده شده از درگاه بزید خدا بر شماره هر موئی که در جسد او است

در فضایل تکبیر

بلغ

الصلوة عمود الدین ان قبلت قبل ما سواها و ان ردت رد ما سواها

ثواب عبادت یک [illegible] و چون بخواند سوره اول مصحف که آن الحمد است گویا چنان باشد که حج و عمره بجای آورده باشد
و چون رکوع کند چنان باشد که تصدق داده باشد بسنگینی کوه طلای سرخ و هرگاه بگوید [illegible]
پروردگار من و بزرگ است از عجز چنان باشد که خوانده باشد هر کتاب که فرود آمده باشد از آسمان که آنها
همه ترجمه کلمات مبارکات الله اکبر و اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و سوره الحمد و سبحان ربی
العظیم و بحمده است و هرگاه بگوید سمع الله لمن حمده نظر کند خدا بسوی او برحمت و هرگاه سجده کند ببخشد
خدا او را بشماره زیوان و پریان ثواب و هرگاه بگوید سبحان ربی الاعلی و بحمده چنان باشد که آزاد کرده باشد
صد هزار بنده را و چون تشهد بخواند و سلام دهد و فراغت یابد از نماز خود گشاده شود از برای او درهای بهشت
و داخل شود از آن درها هر جا که خواهد و در جای دیگر نیز فرموده اول از آنچه میشمرند و حساب میکنند
از بنده از نماز است پس اگر قبول کرده شود قبول میکنند آنچه غیر آنست و اگر باز گردانند باز گردانند آنچه
غیر از آنست از سایر طاعات و در جای دیگر نیز فرموده هرکه چیزی بخورد با کسی که نماز نمیکند از و چنان باشد
که گشته باشد هفتاد پیغمبر را و زنا کرده باشد با هفتاد زن مؤمنه پارسا از مادران و دختران خود در خانه
کعبه چنانچه در خبر دیگر وارد شده که هر که نماز نکند او را به محنت الحنک مبتلا گرداند او را خداوند بدردی که
که درمان نباشد او را و در جای دیگر نیز فرموده هر که ترک کند نماز را در وقت او و نکند او را تا قضا شود
بیاید در روز قیامت و حال آنکه سر او برهنه باشد بر گوهر از آتش و دستار سر او عقرب ها باشد و بر خود

منادی از آسمان ندا دهد که برخیزید پس نظر کنید بسوی این نافرمان که بی خبری و زنده و آسمان کرد کار
عبادت را و در جای دیگر نیز که فرموده هر که یاری دهد بی نماز را بیک لقمه نان یا بیک آشامیدن آب
همچنان باشد که کشته باشد هفتاد پیغمبران که اول ایشان آدم باشد و آخر ایشان خاتم و مبتلا سازد
او را خدای تعالی بسه بلیه یکی آنکه بر دارد برکت از رزق او دوم آنکه کاشته برادر او را بی
آزار کننده و سیوم آنکه بیرون رود از دنیا بی ایمان و در جای دیگر نیز که فرموده تارک الصلوة امت من نیست
چرا که مال او حرام است و فرزند او حرام است و سلام کردن بر او حرام است و پوشش او حرام است و شاهد
آب بر او حرام است و سلام بر او حرام است و خواب کردن بر پهلوی وی حرام است و دوستی با وی باد حرام
و در جای دیگر نیز که فرموده هر که نباشد نماز او مانند نماز من پس آن نماز او به رو باز کردانند بر صاحب آن
یکی گفت یا رسول الله چگونه است نماز مثل نماز تو فرموده که آمرزش خواهد از خدا بعد از نماز چه نماز او مثل نماز
من است گفت ای رسول الله چه کونه است آن استغفار فرمود چنین بگوید اَسْتَغْفِرُ اللهَ مِنْ کُلِّ ذَنْبٍ اَذْنَبْتُهُ
عَمَداً اَوْ خَطَاءً اَوْ سِرّاً وَ عَلَانِیَةً وَ اَتُوبُ اِلَیْهِ مِنَ الذَّنْبِ الْعَظِیمِ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ اِلَّا
بِاللهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیمِ این فوائد شنیدی این را هم بشنو تا بلکه بفیض تو الی برسی بدانکه در طرق صحیحه
باسناد عدیده از ائمه علیهم السلام اخبار وارد است که هر که بمیرد بر محبت محمد و آل محمد مرد تائب و مغفور
و کامل الایمان و مرحوم مرده و بشارت خواهد داد او را ملک الموت در ساعت قبض روحش به بهشت و در

بهشت بالوان

بهشت بالوان نعمتهای خود خواهد کرد همچنانکه عروس در خوابگاه شوهر شادمانی کند و بعضی گفته که هر که بمیرد
بر محبت محمد و آل محمد باز فرماید خداوند مجید از برای او در قبر او دری از بهشت و داخل فرماید او را در بهشت بدون حساب
و چون قبرش بسیار زمین ملئکه بزیارت قبر او آیند بخلاف کسیکه العیاذ بالله در کرد او را دریابد و در وقت ترجمه بلعجم
از آل محمد باشد که او خواهد مرد در صورتیکه نشنود که بوی بهشت را آری هر که زاد در سینه باشد بغض حیدر درو
دست عنبر البته بکرو است پای مادرش ای دوستان خبر دوستان آل رسول الله این بود و سزای دشمنان ایشان
ای داور آن قومیکه داماد رسول اکرم که هم پسر عم و هم وزیر و هم خلیفه او بود و اشرف اهل بیت او بود با این
خار و ناری چیز شر دهر عید این غم این غم کی از دل ما بیرون خواهد رفت که امام ما را که در دنیا و آخرت چشم
امید باعانت او داریم اشقیاء از رعایاش چنین و چنان کنند ای روزگار اف بر وفای تو حضرات
یکی از بخششهای امیر المؤمنین ع انگشتری بود که در حال نماز در حین رکوع بسائل بخشید و آیه انما ولیکم الله
در شأن نازل شد و وزن آن انگشتر چنانچه بخط مرحوم ملا محمد تقی مجلسی ره در بیاض جنگش دیدیم
چهار مثقال بود و نقره بود و نگین آن یاقوت قرمز بود و پنج مثقال وزن داشت و قیمت آن انگشتر خراج شهر
شام بود و خراج شهر شام سیصد شتر نقره و چهارصد شتر طلا بود و آن انگشتر از طوق ابن حران بود
امیر المؤمنین ع او را کشت و آن انگشتر را از دستش بیرون آورد و با غنایم خدمت رسول خدا آورد و آن بزرگوار

ان انگشتر را با آنجناب بخشیده بود و در دست آنحضرت بود تا وقتیکه او را بخشید شنیدم برادرم این همه عمر
گذشته بود که بر شیب نشستم دیگر همه علماء نوشته‌اند خبر کرده و شهداء را در روز شش ضربت زدند از آنجا همه نوار
ضعفاء از کور و عاجز که در خرابه او دیر ایشانرا منزل داشتند سر بی شام بر زمین گذاردند زیرا که
از برای همه آنها آن بزرگوار خود آب و غذا میبرد. ابن ابی نصر از جناب ابی الحسن علی ابن موسی الرضا ع
روایت میکند که جدم رسول اکرم فرمود بدانید که روز جمعه سید و آقای روزهاست خداوند
مضاعف میفرماید در آن روز حسنات را و محو مینماید در آن روز سیئات را و بلند میکند در آن
درجات را و مستجاب میکند دعوات را و کشف میکند کربات را و قضا میکند حاجات بسیار بزرگ
و این روز روزیست که زیاد میشود در او عدد آزاد شدگان و رستگاران از آتش دعا نخواهد کرد
در او احدی از آحاد که بشناسد حق و حرمت او را مگر اینکه حق است آن بنده بر خدا باشد که او را آزاد
کننده از آتش آزاد بخشد از آتش یعنی از آتش جهنم هر که هر که بمیرد در شب جمعه یا روز جمعه شهید
مرده است و خواهد برانگیخت او را خداوند عالم در روز قیامت در حالتیکه ایمن باشد از شدت و
غضب و سختی آن که تخفیف دهد او را و ضایع کند حق او را و حرمت او را نداند و در روز و شب آن
اوقات خود را بلهو و لعب و بیهوده گذراند و صرف کند مگر اینکه حق است بر حقتعالی که از اینکه برساند او را بعذاب [illegible]

در بعضی از نسخ [illegible] اوراد [illegible]

فضیلت روز جمعه و عبادت در آن

جهنم

حضرت

و قهر و غضب خود با آتش جهنم مگر اینکه توبه کند تا خداوند کریم بکرم عمیمش از جرم او بگذرد و این خاتم بخشش
بود و اخبار بسیار که دیده‌ام و شنیده‌ام یکی [illegible] که در شب جمعه بود یا در روز جمعه [illegible] قبور جمعه و عرض جمعه
این است بلی سید الایام پس عید است چگونه خواهد بود احوال کسانیکه بروایتی در شب جمعه آب بر روی عیال حسین ع
بستند و در روز جمعه آن بزرگوار را شهید کردند از اول تا آخر [illegible] آنوقت را که آن امام مظلوم ع در
حالتیکه کریم وداع بود با عیال و برادر غریبش چه گفت و شنید میگوید که در آن انصاف نیست با معرفت در حق
امام خود اند رَوَی علی ابن ابراهیم عن ابیه قال استاذن علی ابی جعفر ع قوم من
اَهلِ النَّواحی مِن النَّواحی فسالوه فی مجلس واحد عن ثلثین الف مسئلة فاجاب ع
و هو ابن عشر سنین یعنی روایت نموده است علی ابن ابراهیم از پدرش که گفت [illegible] با فهمیدم
که روزی جمعی از اهل نواحی آنجناب [illegible] در یک مجلس که چند سئوال دارند بعرض رسانیده جواب
[illegible] شنیده باشند پس آنجناب روی مبارک گردانیدند از جمیع جواب داده آن امام زاده
آزاده هم در یک مجلس [illegible] طول انکشیده سی هزار مسئله از او پرسیدند جواب فرمود در یک [illegible]
و با حال اگر در ظاهر کار نیز بر دقت آن عادت چیزی از وی شده بود و در برابر آنجناب این قدر طلاقت

۲ ای اهل نواحی [illegible]
یا قوم ای اهل نواحی [illegible]

دانستن جان من پس بیا بشنو که بران باشد که راز دلبران / کنز ابد در حقیقت دیگران نخر

چرا کوشم خود به رضا نمایم که مجلس صحبت برپا کنم در شب جمعه دو وقت وقت فیض و مستحق

ذکر و با این همه ذکر کلمات آن بزرگوار را ننمایم و برادران و دوستان همه بلکه دهم نشسته بر آنجناب

گریه نکنیم به اجر همه گناه کاریم و چشم شفاعت با ان بزرگوار داریم الا لعنة الله علی قوم الظالمین

در مدح جناب شاه اولیاء عرض شده

روحی فداک ای خدا یا کاشف الحقایق / لطف ز دست رفتیم یا عالی العلایق / دانی چه تو خود که هستی گویم و بسازیم

ماهیت تو ای عالم سرچشمهٔ حقایق / این کرده ز حقیقت پیرو طریقت / دانشور شریعت کالصدق و المصادق

کافر کند مسلمان یک جذبه ز شوقت / برخیز ز عدل و داد ای مؤمن کند موافق / مر کیستم چه گویم زان شاه [illegible]

در حضرت چه گویم چون لالم [illegible] / مدح تو کرده داور من کیستم خواهم / انت الشهید شه شافع قیامة الخلایق

گر تو نباشی ای شه رهبر بجانب راه / هر کار مشکل هر غلط ما موافق / جانها فدای جانت یا مظهر العجایب

انی اجتداک عونا یا کاشف الدقایق / بر ره هدی و بر حق هستی ای مطلق / انت الدلیل یا الحق یا هادی الخلایق

ارشاد دین تو هستی و انس و بشر پیرو / بر مسند خلافت روباه نیست لایق / نکشود مرشد و شیخ یک عقده زکار

انت الغیاث یا حق ای فیصله ای العلایق / برق تجلی تو سوزد جان عاصی / [illegible] یا زاهق الزهایق

تمام شد مجلس ششم بنوعی که منظور بود حال به توفیق قادر شروع میشود در نشر مجلس دیگر بوضع و ترتیب دیگر

والمجلس السابع وفيه

بسم الله الرحمن الرحيم

فصلين وهذه الكرامة في البين

نحمدك اللهم یا من اعظم حسرتنا بحسرة صاحب المحنة والمصیبة الرابیة والدمعة السایلة

المجروح الحزین والمقتول الطعین مهجة المرتضی وبهجته واخا الحسن [illegible]

وآیة الله العظمی وحجته ومن قتله عینه و رعیته فصل اللهم علیه وعلی آبائه

والعن اللهم علی مبغضیه واعدائه الی یوم لقائه ولقاء جزائه

عاصی بیا بتوبه که ماه صیام شد / در شکیب و موسم ناموس و نام شد / در توبه زد گناه توان سوخت تا بچند

کن توبه عمر در سر سودای خام شد / بخوشی آنچنان که بدانی ز بیخبری / در عرصه خیال که آمد کدام شد

راه هدی غرور در دشت سلامت بگذر راه / رندی لزوه نیاز بدار السلام شد / وقت عزیز رفت بیا تا قضا کنیم

عمری که بحضور صراحی و جام شد / آدم ز نصیحت شیطان [illegible] ملکی که / دل قلب سیاه بود دلی در حرام شد

ای عزیز من بدیده حقیقت بنگر بعمر هریک از انبیاء کرام خاص که هریک اگرچه قاف تا بقاف عالم را گرفت لیکن آخر این چند

روزه عمر ابلیس بهره ور نشدند و آن را هم بچه محنتها و گرفتار بلاها آن سخن چه جبر و حق جبر و حق استغفر [illegible]

بهر حال [illegible] حیثیت و تسلیم فتم وجه [illegible] التعلم والقابلیة بعد ما ضاعت اصول الحافیة

استمع ما جنون في الشجون بل جنون في جنون في جنون قال الله تعالی الذين آمنوا ولم يلبسوا ايمانهم بظلم اولئك

لهم الامن وهم مهتدون بدانکه ایمان در لغت تصدیق باشد یعنی باور داشتن و در عرف اهل سنت تصدیق

[illegible] اجلك جلالتنا بنبوة صاحب الدعوة والنبوة واجل كرامتنا بكرامة صاحب الولاية والخلافة محمد وعلی علیهما الصلوة والسلام والتحیة وقدسك اللهم [illegible]

في الايمان

ای عزیز زندگی این مرد گی است / این زمان برشمرده افزود / حق حلیم این و اخیر کار اوست / هر که شد محتاج این رفتار اوست

خاص باشد و آن تصدیق بود بآنچه علم قطعی بهم رسد که کتاب معجزه پیغمبر آمده است و معرفت پیغمبر
مکرر معرفت کردگار قادر عالم حی مرید سمیع بصیر مدرک متکلم که پیغمبران را فرستاده است و قرآن مجید فرستاده
و احکام فرایض و سنن و حلال و حرام بر وجهیکه امت را بران اجماع باشد و احتیاج افتد بیان فرموده
پس ایمان مشتمل بر این امور باشد و این قدر قابل زیادة و نقصان نباشد و اگر کمتر ازین باشد ایمان نباشد
و اگر زیادة ازین باشد آن زیادة کمال ایمان باشد خارج از ایمان و نشان باور داشتن آن باشد که آنچه دانسته
و گفته و اقرار کرده باشد بدل و بلفظ و بگفته و انچه از آن احتراز کرده شده احتراز کند و آنچه امر شده از باب عمل صالح باشد
و قابل زیادة و نقصان نباشد و لازم تصدیق مذکوره باشد و ازین جهت است که ذکر ایمان متصل با ذکر
عمل صالح فرموده در همه مواضع کما قال الله تعالی الذین آمنوا و عملوا الصالحات چه ایمان کامل بستر
با تعلق عمل صالح است قطعا و هرکه باید بداند که ایمان مراتب است از همه کمتر ایمان بزبان است که یا ایها الذین
آمنوا اشارت بهمان است و فوق کمتر ایمان بتقلید است که آن تصدیق جازم باشد بآنچه تصدیق
باید کرد و اما بیزوالش ممکن بود و چون تصدیق جازم حاصل باشد هر اینه آن تصدیق مستلزم عمل صالح
بود که انما المؤمنون الذین آمنوا بالله و رسوله ثم لم یرتابوا و جاهدوا
ای برادر دین دار حقیقت انصاف بده ما و تو چطور مؤمن باین ایمان بعضی ما خواهیم بود اللهم ارزقنا
و ارزق اخواننا المؤمنین و لا تجعلنا الملحدین آمین و از همه بهتر ایمان بغیب است

معروف بلکه غیب و آن عبارت از تصدیقی باشد در باطن مستغنی بثبوت تصدیق ایمان کانه مرئی و رای حجاب
جهت مردن بغیب باشد و اوان کامل تر ایمان آنهاست که در حق ایشان فرموده است انما المؤمنون الذین
اذا ذکر الله وجلت قلوبهم و اذا تلیت علیهم آیاته زادتهم ایمانا تا آنجا که اولئک هم
المؤمنون حقا و این مرتبه ایمان بکمال است و متصل باشد بایمان یقینی که شرح آن بعد ازین کرده آید و این
منتهای مراتب ایشان باشد و انچه در سلک اکثر از آن نشیند ایمان بتقلید است و ایمان بغیب چه ایمان بر تمامه
بحقیقت نه ایمان باشد که و ما یؤمن اکثرهم بالله الا و هم مشرکون اشارت بانست و هرگاه که
اعتقاد جزمی حاصل شود بانکه کاملی مطلق بغیر آفرید کار رحمت کافیست تا بثبات رسد چه که ایمان
بی ثبات ثبات ندارد و مؤید خواهی بشنو در کتاب الصغار زبدة التصانیف در بیان ثبات
معرفت در مقام ذکر توحید فرموده که بدانکه علماء فرموده اند که ممکن نیست ایجاد خلق لطیف تر و زیبا تر
از انسان کما قال الله تعالی فتبارک الله احسن الخالقین پس چه بهتر که ذات باری که از خطای
پروردگار بیکار حق تعالی در ما بدرست کامل خوب پنج حس ظاهری که آن باصرة و سامعة و شامة
و ذائقة و لامسة است ترکیب داده و پنج حس باطن که آن حس مشترکست عقل و خیال و وهم و حافظه و متصرفه
مرتبه فهم و فکر تحقیق برانگیخته و راه تمیز بهائم و جمله علوم با القوة و دلائل ضروریات و بدیهیات را در
وجود ما راه داده تا در روز رستخیز از ما سؤال کنند که ان السمع و البصر و الفؤاد کل اولئک

که با وجود اینکه جبر دانند که بد باشد که از هر چیز از شما سؤال کرده خواهد شد و شهادت خواهد داد بار اصلا ... نشده

روز و شب در مقام سنگین عفو بار خود ایستم والا اگر قدری نخود آییم هیچ تعجب ندارد بلکه از حد قدر

شداید از خداوند در دنیا و آخرت عاید ما شود چیزی نشده و تعجب نیست سهل باید شده باشد بیت

بیهوده هوس نیستان که قلب نباشد | در هر هوا که خر اندر طلب نباشد | باشد عتاب از زر فرزنت نو بگوید
گر خرمن بسوزد چندان عجب نباشد | مرغی که با غم دل اشد المنیش حاصل | سازی چه نفس وصل گرد طلب نباشد
آن بی پدر نخندد مرغ چه بزاد | بر شاخسار عمرش بس که طرب نباشد | در کار خوانه عشق از گونه اگر ...
آتش که بسوزد که بو لهب نباشد | در کربلا جان فروشان فضل و ادب جا حجت | کا هیچ جسب ننگ نخجد آنجا نسب نباشد
بزغم شهیدان بالفرض خط اکبر | در سینه سوز لیلی چون مضطرب نباشد | اکبر چرا نمیرد که چون حسین دیرد
عشق پدر بفرزند بی تاب و تب نباشد | زینب اسیر گردد گلشن دست بستم | جز راحت محبان ایجش سبب نباشد
آری وصال اکبر بر عمها و مادر | روزی شود که باران ... شب نباشد | عام عجلی که خورشید فرزنده باشد

خود به نزدیک دیدن شرط ادب نباشد از ان جمله یکی از چیزهایی که ناقض ایمان بلکه باجماع عقل و نقل و از غیر نوع انس و جان ست ظلم است و چیزی بیش نباد خاطرها نیست غیر از او و حال آنکه بالطبع هر کس میلانه که ظلم ابدا نسبت ابد ابراعلا حسین ظالمان آن ستم دیده خافقین ستمکار خیال بر آن نابکار که از داکبر زد و بر لبش نگار

منقول از این قرآن گوی بس ستم چون جرم برهم بزد حل جرم عاصیا آری چو تو گو بغداد هیچ که ... بباد
مگر نشنیدی یا بدیدی که هر ظالمی از ذره ظلم خود جزا دید یا از ظلمش بجه مقام رسید در کتاب روضة الصفا
مذکور است که روزی هشام ابن عبد الملک مروان بجهة سیر و شکار بصحرا رفته مشغول شکار بود که ناگاه دید
غبار ساطع شد به همراهیان خود گفت شما باشید تا من رفته تحقیق آن را معلوم کنم پس یک نفر
غلام رفت چون رسید دید کاروانی بهنر که روغن زیت و سرکه و روغن کاو و چیزهای دیگر بار داشتند
هشام بچشم حقارت بر ایشان نگریست در اثنای مشاهده چشمش بر پیری افتاد که عجب منظر و
خوش کلامی از سایر اهل قافله امتیازی داشت هشام لغایت بد شکل و بد منظر و احول و اخشم
بود و بمرتبه احول بود که سیاهی حدقه او اصلا نمود از نبود و در وقت تکلم زبانش لکنت داشت
بحدی که زبان او به کسی عنعنعه و سخنش مفهوم کسی نمی‌شد مجملا از عیوب ظاهره چیزی از او فرو گذاشت نشده بود
والله هو العالم بالظاهر و الباطن هشام از آن مرد پرسید که از مردم کجایی و مولد تو کدام سرزمین است آن پیر در
جواب گفت که مولدم در کوفه است ترا این سؤال چه کار اگر مراد از پرسیدن آن باشد که نفع بتو رسد
و اگر از پرسیدن این باشد نقصانی بتو عاید نگردد این سؤال بی فایده باشد هشام گفت گویا اصالت
و نجابت نداری که نمی‌خواهی اظهار نسب خود کنی پیر گفت من پسر فلان شخص از فلان قبیله خدا است
دیلم شده و از پس نقص و عیب دیده‌ام

و مؤمن و مسلمان و نماز کن و حج گزار و جهاد کن و زکوة مال ده و صلهٔ رحم بجای آور و ترس از خدا
در دل روی بسمت قبله کرده نالید و سه دفعه یا رسول الله ادرکنی گفت او بیخودی خواند

ای خواجهٔ رسل نظری کاختیار نیست	از بی مرادیست غصهٔ دلم را شمار نیست	[illegible] طاقت غیر [illegible]
جز از غبار خاک درت مایهٔ دار نیست	مهر تو در گرفته سراسر وجود من	نوعی که دل ز شعلهٔ آن جز شرار نیست
روشن دلم ز شعلهٔ بی دود مهر تو	کاین شعله را بجز شعله نوریست و نار نیست	از این خوشم که شاهکش [illegible] از دل
بیرون ز شغل مدح تو دم هیچ کار نیست	جز گفتگوی مهر تو بود انیس من	عاشق تو را بجز از حرف یار نیست
بی مهر تو ملک دل ما را نه هم رساند	هر گر جز بلطف تو امیدوار نیست	لطف تو گشت ضامن جرم از تو سنان
امروز نیکی از ستم روزگار نیست	دانم بجز خلاف رضایت برو چشم	سیّد براه رحمت پروردگار نیست

پس چون قدری دل از غم تهی کرد بحد رضا هشام کرد و گفت ملازمان شما بنوازید که با این جوانی نرگس شهلا
و صورت زیبا و نطق گویا از کدام قبیله اید و نام نامی شما چیست و از کجا آمده اید و بکجا میروید
هشام در غیظ شد گفت مردی هستم از قریش که در میان قبایل قریش از من بهتر و برتر و بزرگتر
نیست بدر گفت قریش چند شعبه اند ملازمان شما از کدام قبیله اند گفت که یکی از
اشراف بنی امیه ام که هیچکس با این برابری نتواند کرد بدر گفت مرحبا مرحبا پس آن برادر

تهنیت

گفتن بدر با هشام

بالکه [illegible] سال از روزه دم [illegible] افتخار نیست
امروز دم [illegible] بشرف بیت [illegible] اعتبار نیست
طعنه زنند کز نسبت کار [illegible] نیست
غیر از نسک تو هیچ دراین [illegible]
در حیرتم ز حلم خداوند از چه روز
با این گروه بخرد [illegible] کارزار نیست

تهنیت دوباره گفت مرحبا بک یا اخا بنو امیه بخدا قسم که چون این طلعت زیبا و این نرگس شهلا دیدم
با خود گفتم در علم قیافه که هرگاه ظاهر باین لطافت باشد پس باطن بطریق اولی بخشش و پلید خواهد بود بگمانم غلط
نکردم خوب کردی که مرا ببر دمان و نسب و بتبار شریف خود مطلع ساختی فی الواقع که عجب جد و جدّی داری هزار شرف بر تو باد
از این بهتر که نیز جد این اجداد پسندیده مگر نشنیده که بنو امیه در ایام جاهلیت که عبد المطلب خیر الکل و صاحب
اختیار حرم بود با خوردن شراب اخبار بودند و عبد شمس نزدی بود که آهو برهٔ طلا و چیزهای دیگر را که ملوک و سلاطین
بنذر فرستاده بودند از خزانه بدزدید و عبد المطلب بدانست که طرد او بگرفت و او با جمیع فرزندانش از
مکه اخراج کرد و چون بضرب تیغ حیدر کرّار و صاحب دلدل و ذو الفقار مطیع و منقاد اسلام شدند دست
بجور خاندان نبوت دراز کردند رئیس و رئیس شما اول حمار بود و امثال جبابرست هشام نام و غیرت و شجاعتشان
این بود که در چهل جوکه روی بهزیمت نهادند مبارزان خود را بباد فنا دادند و آبروی خویش را فروختند اندر خاک
بر سر تبار این بار این حقوق حیات و مردانگی و اگر بقول حضرت عزت شجرهٔ ملعونه بنو امیه اند و بقول حضرت رسول
از اهل نار به مردان شما از عار بدید نمیتوانند شد و زنان شما از خبث طینت و غلبهٔ شهوت از
سر خود بالا نمیتوانند کرد و عقبه ابن ابی سلط که اکبر رئیس خیر البشر بزد و دندان مبارکش را شکست فخر قبیله
و ابن قمر که گمراه ترین خلق است در میان شما است که شمشیر بر بهترین عالمیان زد و حمالة الحطب از همین قبیله است که دهند
جگر خوار که زوجهٔ صخر ابن حرب بود که کنیتش ابوسفیان بود از همین سلسله بود و معاویه که دزد که او در دزدید و صاحب جگر کاوه

[illegible] نیست
[illegible] در حلقه [illegible] نیست
[illegible] چون نور در حلقه [illegible] نیست
و قد الا انج و نج [illegible]
[illegible] نور در حلقه [illegible] نیست
[illegible] شیر [illegible]
ابیجو در گردش [illegible]
دیگر شرافت نه اینجا

خبر از بانی قین دار ندارد
اثر از اخر جنین دار ندارد
بجز خود کز دیم اکا [illegible]
نشان از خار قین دار ندارد

گفت برو که گاو ترا علی ابن ابیطالب ع در زبیره و چون صاحب گاو بجانب شاه ولایت پناه ع آمد انجناب از

دست خلیفه گذشته در ایام عمر و بشام و یکبروقت از ریش معاویه را کنده بدست صاحب او داد و فرمود برو نزد

معاویه و او را بگو که اگر چنانچه در دادن گاو تعلل نماید و ندهد این باره سر و ریش بجای برو بیت خواهم کند

این مرتبه صاحب گاو بدمشق رفت و پیغام او به بلاد گاو را تسلیم نمود ارشام در حرم بگوید در شهادت نموا امیر

مخدوم زاده اش ان یزید پلید که صد هزار لعن بر او باد از این سلسله ... دو جاگوشه در رسول خدام

بدرجه شهادت رسید و ولید عبدالملک که در وقت امامت حضرت الا یعنی بعد دو بار در رکعت نماز صبح چهار رکعت

نماز کرد و بعد از نماز مرتبه مو عین شد که عجب کیفیتی دارم میخواهم دو رکعت دیگر نماز کنم از این سلسله است و زیاد که

بلاشک و شبهه ولد الزنا بود که ابوسفیان در شکم جاریه ابومریم نهاده بود و او بجهت ملحق کردن او از برونش

ان قبیله است و حال انکه خلاف شرع انور بود که ولد الزنا صاحب فراش باشد نه از زانی و این مقدمه چنان بود

که ابوسفیان الی طائف آمد و حسب الاتفاق در خانه ابومریم وارد شد که شراب ازاو بگیرد چون شراب آورد

ابوسفیان گفت یا ابومریم چنانچه شراب بجهت من آوردی بگو زنی هم پیدا کن که با او معاشرت کنم ابومریم گفت

کنیزی دارم سمیه نام و مرجانه نام زنی میخواهم او هست اگر میل داشته باشی بیاورم گفت بیار چون مرجانه

بیاوردم ابوسفیان گفت اگر در آرزوی شهوت بمیرم با این کار نکنم این پلید را چرا کند میتوان نزد خود خواهید

و چون چند پیاله دیگر بخورد باز گفت یا ابومریم شهوت فکر کن باز گفت بستر آوردم جز سمیه که عرض کردم دستم جاری

بجز

هر شد گفت بیاورش چون بیاوردم گفت کم شو از پیش من ای پلیده این پستان دراز دارد و این بوی بوی تر ایمتوان شنید

و باز بسبب شراب خوردن اشتغال نمود این مرتبه چون خوب مست شد برمرجانه راضی شده با او صحبت داشت

و مرجانه حامله شد پس زیاد متولد کردید پس زیاد متولد گردید و در اول جوانی ملازم حضرت امیر ع بود

و آنحضرت او را وزیر فارس فرمود و بعد از شهادت آنجناب معویه علیه اللعنه ترسید که زیاد بیعت

حضرت امام حسن ع بیعت نماید او را برادر خود خوانده ملازم خود کرد از هشام این تا همه تواریخ شما هست چون

کعبه و مسجد الحرام را که بضرب منجنیق زیر و زبر کردند با درستی اگر دنیا اول شما ابدا کردار و اواسط شما

اهل بدعت و ارباب کردار و آخر شما اهل مکر و غدار و خمار دیگر از این اصل و نسب حرف مزن و مغرور مشو

نامعقول شنیده باش هشام حیرت و حیران بماند و بر گردیده مرتبه مردم خوش شد و غلامی که همراه او بود با پنجاه نفر

از عقب پیر فرستاد و بهمان لحظه که هشام رفت بعباسی ولد الشیعه که او از آن ملعون بیست گز از نشستن بجای بر نهاده شد

که کسی اثری از آثار ریش وی نیافت و هشام تا زنده بود داغ او بود و اخبار این مختصره بدرک واصل شد

شنیدی جان من پس بین که از	ظلم تا کجاها کشیده و برخود شد	گرچون کشوچون بستم دست امتحان
اول بهت بره ابیل نهد جان	در آدمی آنکه شده بد از آدمی که	تا بیل کرد آن عمل اول در ارث و جان
زان بعد قامت ذکریا دو نیم شد	در باغ دین ز اره بیداد نخلها	ناکام فرزار شد سر یحیی ز تن جدا
تا انکه یافت فاجره کام دل از آن	جز جبیر را ز دوره زنکش بکام شد	جهان نکرد نکر که افتاد ازو دان

برکند بال جعفر طیار و حمزه را | بدرید پهلوی ستم دلکینه در زمان | کی چون خراب بار ندانم چه سر کنم

از سر گذشت احمد و آل شیعیان | وانگه شکست گوهر دندان مصطفی | کامد ازو آن شکست بنازار بحر و کان

پس زد دلیر شیر خدا تیغ آبدار | کر گشت شق هلال رخش چون در آسمان | پس بخت در کنار حسن شاه ممتحن

لخت جگر چنانکه گل از شاخ ارغوان | چون خورد بر سر همه خطها کشد قلم | بر باد رفت تشنه لبان تا کجا کهان

عاصی چه ظلم بود که عالم ز کار برد | یک بزم شرح و درد دگر دهر چرا | الا لعنة الله علی قوم الظالمین

قصیدة در شأن حضرت شاه اولیاء ع

ناصح چرا کنی ستمم از لگد از عشق | بگذار تا روم بره رهگذار عشق | هر کس به تجارتی آرد بهر بیرش

من تا جرم لگد لرزوم در گذار عشق | کارم بکار خلق نباشد بنوع ... | این من بکار خویش و من بکار عشق

من کرتی طریق وفایم چه غم خورم | شادم بهر چه رسد از رهگذار عشق | اما جدا مشو ز من خسته دل کرت

رهرو وصال مغتنم بود ز کار عشق | در آرزوی بودم و هستم و ... گونت | هر دم مرا زیاد مشو خار خار عشق

یاران بغیر عشق و کجی ندارد هیچ | راه سلام نیست مگر در دیار عشق | در رهگذار عشق خوش آنکو دهد تمام

ره را برابرها بلکن ز بسیار عشق | نازم بشهر عشق که در دین قیصر نیست | هر کس علاقه خویش بود شهریار عشق

جند بخش خدا ایشان و اهل ... جهان | آن داد در که بود و بود داد کار عشق | نقش نبی حیدر و رسول ... حق

تبلیغ ... عشق

بلغ مرتبت

مرتضی

هر غم دین امیر و اختیار عشق | من کیستم چه گویم و گویم چه راز غیب | آنکو رسید از او بجهان اعتبار عشق

زو عاشقان بعرش علا میکشند سر | باشد از او بپای همه افتخار عشق | عاصی ز شور آن لب میگون ملکو دیگر

از داغ عشق دل که کشیدی خمار عشق | یا مرتضی علی کرمی کن که سوختم | بی غسل و توبه زار مرا این شرار عشق

والمجلس الثامن

بسم الله الرحمن الرحیم

سبحانک اللهم یا من خصنا بجلالة سیدنا خاتم النبیین و سید العالمین فصلی الله علیه وعلی خلیفته ووصیه قبلة الخافقین ونمجدک اللهم یا من سلکنا فی سلک احباء الحسین وشرفنا علی الامم الماضیة والقرون الخالیة بالدخول فی زمرة اصدقاء الحسین ولعنة الله علی اعدائهم وقاتلیهم جمیعا من الآن الی الیقین

بس بست این عیش و طرب خویش بر افلاک انداز

خیز و در کاسه سر جام طرب باک انداز | همتی کن که اجل ... | توانی بطریق سر برد پیش از آنکه دم که شور کاسه سر خاک انداز

عاقبت منزل ما وادی خاموشی است | حالیا غلغله در گنبد افلاک انداز | ره اهل ادب ... غم بدلت راه مده

دو آهش در آینه ادراک انداز | چشم الهم نظر بر رخ جانان نکنید | پاک شو اول و پس دیده بر آن پاک انداز

یاران عزیز عزادار آه که | آتشی از جگر جاه در افلاک انداز | بخط سبز علی اکبر گلگون حسین

تا ز سر ... سایه بر این خاک انداز | یا بتیم نظر کن بسر جگر گوشه | پرده از خون جگر با دل غمناک انداز

چو کمل از نکهت او جامه قبای گل عاطر و آن جبا در روان قامت چالاک انداز قال الله تعالی فی سوره
النور لا تجعلوا دعاء الرسول بینکم کدعاء بعضکم بعضا کما قال فی سابقه الم تر ان الله
یسبح له من فی السموات و من فی الارض و الطیر صافات کل قد علم صلاته و
تسبیحه و الله علیم بما یفعلون قال المفسر ای لا تدعو رسول الله کما یدعو بعضکم بعضا که نام او
بندگان آنجناب چون خوانند خود بی ادبانه بلکه با ادبانه مخض کنید و کنید مخضرت و عن الباقر ع قال تقول لا تقولوا یا محمد و لا یا ابا
القاسم لکن قولوا یا نبی الله و یا رسول الله ای نام آن خسرو خوبان جز از دلداری ابلکه معشوق شهره شهره بمعشوق گر جز
وارد است که در مناقب از جناب صادق آل رسول الله ص مرویست که سیدة النساء ع فرمود چون نازل شد
این آیه دیدم پدر بزرگوارم فرموده بود که من بگویم او را یا ابه من از ادب میکردم و میگفتم یا رسول الله یک دفعه چنین کردم پدر
بزرگوارم روی خود از من بر گردانید تا دو دفعه دیگر هم گفتم که پدرم اعراض فرمود از من ثم اقبل علیّ پس رو
مبارک کرده فرمود که ای فاطمه این آیه در تو و اهل و نسل تو نازل نشد ای نور چشم تو از منی و من از توام
انما نزلت فی اهل الجفاء و الغلظة من قریش اصحاب البذخ و الکبر چون قوم جابر
قریش توهین من میخودند و از کبری که داشتند مرا باسم من میخواندند خداوند این آیه فرمود اما تو ای
نور چشم مرا بهمان خطاب یا ابه بخوان که آن زنده دارد دل مرا و سبب خوشنودی خلاق است
برادر من چه گر هر شخص نسبت بر ان بیچون مالم مشبه مانده بود چنان پسندیده است بود که هر چه میکنند
چه از کارها که موجب اعزاز ان وجود مقدس باشد یا افعالیکه باعث ادلال ان حضرت اقدس باشد

بر همه اینها پوشیده است بی خبر بی خبر از خویش چنان پندارد که چو او بی خبرست انگه خبر انکار دو حال اگر
پیش از آن آیه در همین گذشته بود و مضمون دلنشینش بر زبانها رفته بود که آیا نمی بینی تو که بدرستی که آنکس
تسبیح میکنند از برای خدا کسانیکه در آسمان و زمین هستند حتی طیرها که در جو السماء واقفات اند که بال باز دارند
بال های پرهای خود در هوا که همه آنها باستعداد خود میدانند صلاة صلاة و تسبیح خود را که جمع
و لیکن باید بجای آورند چون حضرت مالک خداوندیم که عالمیم باخبر میکنند ایشان و از همه جزئیات و کلیات
اعمال و افعال ایشان باخبریم که خود اظهار علم و اطلاع خود بر خفایای امور هر یکی از عباد خود دارد دیگر
نمایه که از همه بالاتر حکمت کریمه این آیه مبارکه ازینکه فرموده الم تر و نفرموده الم تروا چرا که ما ندیده ایم آن را بعضی آن مسجود را
بلکه آن از برای ما محض ایمان است و لیکن برای آن جناب مقدس عیان است که چون با غیب هر چه داشت نوف
چنین هم فرموده چنانچه در سابق بر این سوره در سوره نحل و بنی اسرائیل بیانی کامل زاید بر آنچه گذشت
در این باب فرموده موید بر این مطلب انکه قمی از حضرت صادق ع نقل فرموده که طیری در هوا و دریا و وحشی از وحوش
در غبرا بسر نبرد صیادی نمی آید و صید نمیشود مگر اینکه تسبیح خود ضایع میکند و از امیر المؤمنین ع مرویست
که فرموده خداوند را ملکیست بصورت خروس و الابلح الاشهب و دیبا پیهای نمکین است و عقیدی زیاد دارد و از برای او
بالهای حلیه است که بقول بعضی از برای او هفت تاج است هر تاجی در یکی از سموات سبعه و سر تاج بزرگ او که
کلاه تاجش باشد در زیر عرش الهی است و از برای او دو بال است یکی در مشرق و دیگری در مغرب داند

برپا خود

در مشرق است از برف است و آنکه در مغرب است از آتش است پس چون وقت نماز میرسد آن خروس فرا میرسد

و بپا میدارد تاج های خود را و حرکت میدهد گردن و کلاه تاج خود را و میکشد بالهای خود را بر هم و حرکت

میدهد مثل این خروس های دنیا میکنند و حال آنکه نه آن برف آتش را میگدازد و نه آتش ~~را میگدازد~~ میبازد و نه

آن آتش برف را میگدازد پس بصدای بلند آواز میدهد که أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَ

أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ خَاتَمُ النَّبِيِّينَ وَأَنَّ وَصِيَّهُ خَيْرُ الْوَصِيِّينَ سُبُّوحٌ

قُدُّوسٌ رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ و باقی نمیماند در روی زمین خروسی از خروس های زمین مگر آنکه

در جواب آن خروس عرش همین ذکر را باز میگویند و همین است قول خداوند عز و جل وَالطَّيْرُ صَافَّاتٍ

كُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ شنیدی برادر من پس طریقه دعوت بدان تا چون طریقه دعوت

دانستی به بشاشت دعای خود بنوعی که بایستی بجا آوری برسانی که وجه مبارک محمدی چه بنا در

اظهار دعوت نبوت خود فرمود و چگونه دعوت خصوص خصوص در فرمان نگارش به بلاد و سلاطین جهر

وعناد چون سخن از ثبات در میان آمد و در مجلس سابق هم وعده دادم که بجهت تحقیق معنی

ایمان بسطی در او داده باشم هر کلمه از او یاد کنیم و شرح فرامین آنحضرت صلعم قال اللّٰه تعالی

يُثَبِّتُ اللّٰهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ بدانکه ثبات حاصل

کردن با ایمان مقارن نشود طمانینت نفس که طلب کمال مشروط بآنست میسر نگردد چه که هرکس که از معتمد

ذکر خروس عرش

دو ذره ذره کاندرین ارض و سماست
گر راه جوی خود خود میرود و اوست
آن بهجت که بایدش حاجات من
آن به که باید کرد در زبان من
این کر آه از بی نوائیهای من
وای از بی دست و پائیهای من

تحقیق معنی ایمان

ار کی یک نوای بندرا بسانت
بی ثبات ار عنبر و باحق درنیات
ص
شرح ثبات

آن

خویش متوزل باشد طلب کمال نتواند نمود و ایمان و ثبات که با هم در کلمات ذکر میکنند عبارت است

حصول جزم است بانکه کمالی و کمالی هست و تا این جزم نباشد طلب کمال صورت نه بندد و عزم طلب کمال

و ثبات عزم تا حاصل نشود سلوک از برای سالک هرگز باشد ممکن نباشد و صاحب عزم بی ثبات کالذی

اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ فِي الْأَرْضِ حَيْرَانَ باشد بی عزم درست و سعی کامل هرگز نشود مراد حاصل بلکه مجرد

خود هرگز عزم نباشد چه که تا یک جهت معین نشود حرکت و سیر و سلوک از او واقع نشود بلکه اگر حرکتی کند

اضطرابی و ترددی بیحاصل باشد که آن را فائده و ثمری نباشد و علت ثبات بصیرت باطن باشد که قوت

معتقد خویش و وجدان لذت اصابت و ملکه شدن آن حالت باطن بر وجهی که زوال نه پذیرد و باین

سبب است که صدور اعمال صالحه از صاحب این ثبات دائم و ضروری باشد شنیدی برادر من بر کرد غبی

و شرح فرامین نگارش سالار دین صلعم بشنو چون ز عنوان آیه نه در طریقه دعوت بود که هر داعی مدعو خود به بر آنها

بچه او را دعوت میکند تا مقبول آید چنانچه آیه مبارکه مرشد آن بود هر کلمه را از دعوت حضرت رسالت صلعم بشنو

سراینده دفتر راستان سراینده داستان برین داستان که چون شد ز الطاف حق مهین مجسم سجلال جهان آفرین

بشد خطه آفرینش بهار رسول خرام گشت گیهان خدای روان یکسر تا صف لامکان صف آرای جولانگه کن فکان

سراید بس نامهای گران بشاهان ایران و ایرانیان ازان جمله گشتند نامه بر خسرو نه تنها خدیوان بس غرور

فرمان نگارش فرامین انبیاء صلعم بسلاطین

بیان

مثل نامه با سپه برد و بار / بخسرو که بدست ایران دیار / دیگر بر قیصر خداوند روم / یکی نزد شاه [illegible] شوم

وزان پس یکی با سپه اعتماد / سوی خسرو چو آگه ز انکبار / بر آنکه خدای پیامی دیگر / وزان پس با سکندریه بار

بهر یک ز تکلیف دین مبین / کر این است دین مبین ما و دین / در صد شکر حق سرفرازم عمو / امیر عراق و حجازم عمو

اگر هستان [illegible] هستی / مرا هست شاهی مرا فرهی / کر اشید پس جمله در دین من / سر اشید از دین و آیین من

کر این من بتخت و بشاهی دهد / بر و بخت و عیش و فراهی دهد / دگر جز این جمله افکنده کی / که در شهر شاهی [illegible]

خود این مختصر شرح فرمان شاه / بدان پادشاهان تا انتباه / بیا بشنو از حال پرویز خان / که چون شد بخسرو که آمد نگون

از آن جمله فرمود سر نامه / یکی نامه کرم هم کاره / به پرویز در ملک ایران زمین / چو در ذره [illegible] سلطان [illegible]

که هر حرف [illegible] هنگام / نویسد بد قدرت از نام / نویسم چو احکام حق [illegible] / قلم خامه دو لوح [illegible]

منم آنکه از ضرب یکدست برد / به بیت الشرف کردم اصنام خرد / چو روز [illegible] بیشه [illegible] / ز روم [illegible] خدا [illegible]

طراز [illegible] رحمت [illegible] / ز افلاک عظمت [illegible] / منم آنکه در روز عهد [illegible] / بعهد [illegible] خدا عهد [illegible]

منم آنکه رحمت [illegible] / و عالم یکی پرتو از [illegible] / دم من بروح القدس [illegible] زده / که بر روح القدس دم [illegible] عالم

[illegible] چو آدم در [illegible] / بفردوس بد لیک [illegible] / [illegible] سیمای او / شعاع [illegible] عکس سیمای او

ز نشر تا [illegible] / بهر خاک درش افسر قیصر است / که شاه و چه تخت و چه [illegible] / از او [illegible] حق [illegible]

که داری که چرخ کهن [illegible] اوست / که خسرو که عرش [illegible] / اگر چه ذره گردش از نعل رخش / [illegible] سروران تاج بخش

[illegible] خسرو پرویز [illegible] فرمان

که خود با مهر بشر آمد بکار / فرستد سپه [illegible] بهر کار / بموری که از لطف فرمان کند / از و مور کار سلیمان کند

کند سوی خورشید چون کج نگاه / بمشرق زمین [illegible] گرد در راه / چه فرمان [illegible] ز امر شرع [illegible] / بنا کام افتد بکام نهنگ

[illegible] ز قعر چاه / برآرد ز چاه و [illegible] / بدین انضباط و با این ثبات / کند دعوی حق [illegible]

غرض کاخر این خسرو این حال دید / شنیدی خود این است احوال من / اگر آمدی ز دور [illegible] / از آن پیش [illegible] بجان [illegible]

[illegible] آن گو [illegible] / بقهر و غضب با همه قوم و خویش / چنان کرد [illegible] اول [illegible] / چو دال [illegible] تخط [illegible] عباد

که خود با پیمبر در این در حکیم / که حکم [illegible] / مرا دست [illegible] جهان را دست / بر و بال و بازوی پیغمبر است

با [illegible] خسرو [illegible] عرب / ز نا اصل هندی [illegible] طلب / که [illegible] خشم [illegible] / بگفتم که چنین [illegible] زنجیر

کنم [illegible] چنین که فلک [illegible] / ستمگر [illegible] زمین [illegible] / [illegible] / [illegible]

چنان [illegible] شاه [illegible] / که خسرو چنان کرد [illegible] / بگفتا بدرد الهی [illegible] / [illegible]

[illegible] آخر [illegible] شاه / دریدش شکم [illegible] / شنیدی برادر [illegible] / بشنو [illegible] اهل [illegible]

[illegible] طلب کرد [illegible] / ولی آخر الامر [illegible] / [illegible] بر دست [illegible] / [illegible] در کربلا [illegible]

که بد ظهر گشت فرمان [illegible] / طلب کرد یاران ز شهر [illegible] / خصم [illegible] سلیمان [illegible] / که چون آمد [illegible]

بلی آمد [illegible] شاه / از آن بر سر خلق [illegible] سیاه / شنیدی بیا [illegible] / [illegible]

[illegible] خسرو پرویز [illegible] رسول الله

جز از زبان شعر بجناب امام ع

ای مالک ممالک ایاک نعبد … وی جالس مجالس ایاک نستعین … توشاهباز اوج هدایی در عالمین

تو شهریار کاخ عطای زعالمین … تاکی فریب اکبر و عباس محو بی … [illegible] تو دل اشعر کری کزین

دستی به بیعت یار کر فرصت ز دست رفت … فرصت مده ز دست درون شو بر انجمین … نایدز اکبر ز عباس هیچ کار

قاسم بخون خویش لکند ارغوان جبین … حاشا که من رضا بتو در کشتنت شوم … خوی نیست خواطرم تو نمای در خو انجمین

مرنیست خواطرم که جهانی بکام تو است … یا نیست این که هست والکلیت در زکین … جدت مکر نه آن شه رزف سوار بود

گر گشت در حریم خداوند صف شکن … بابت مکر نه قاتل عمرو ست و عنتر است … گر گشت مرحب و زخدا دید آفرین

خونیست مکر که بیک حمله ده هزار … در غزوه ا[illegible] هلاک زدی بلکین … دانم تمام لیک در الطف سر بنداد

ملکیست در یورت در زیست وعطاء الهیین … راه ز مباش سر دنا تیغ جفا بر رخت کشم … بابا به بیعت ای [illegible] بعد از این

در زنکان جوار کر تا زنده دیگر … بسم الله الرحمن الرحیم … آب خوش رسد بکلوی تو بعد ازاین

والمجلس التاسع نحمدك اللهم يا من اعظم حسراتنا بحسرة صاحب المختبر والمصيبة الرائبة يعني الرسول والدعة السالكة يعني زوج البتول وسيف الله المسلول والصلوة والسلام على ولده الشهيد السعيد المخوع الحزين والمقتول.

الطعین

الطعین بایدی الحرفة الفضول مهجة المرتضى وبهجته واخا الحسن المجتبى وخليفته

ما دامت الشمس بالرجوع والقمر بالافول ولعنة الله على اعدائهم الى يوم النزول

اکر خط خوب تو از نور نوشت … حسن تو بیا فرید و همراه نوشت … منکر چکند دیده ندارد برکو … خط بلن [illegible] فلکی بر رخ این ماه نوشت

کر چشم دل از غیر بمن کار بسی بلی … بر برک کل ارغنجش ناکاه نوشت … خوش کفت کسی بعث این در مکنون … خوش دید چو دید عارض و باو [illegible] نوشت

خورشید به بند کیست مید از خطی … کاغذ ملکش بنو بر ماه نوشت … قال الله تعالى في جزء العشرين في سورة النمل بعضي

طسم واذا وقع القول عليهم اخرجنا لهم دابة من الارض تكلمهم ان الناس كانوا باياتنا لا يوقنون

چون در مجلس سابق از شهر علم کر وجه مبارک محمدی بود سخن سرا دیر شد اینک در این مجلس قدسی از باب آن مدینه کر قناعت

اساس حضرت مرتضی و وجود با نمود علوی ع است عرض دارم در الفردوس في شهنامه چو گفت آن خداوند تنزیل و وحی

خداوند امر و خداوند نهی که من شهر علم علیم در است درست این سخن قول پیغمبر است کواهی دهم کاین سخن راز اوست

تو گویی دو گوشم باواز اوست الصادق ظاهر بر سر آیه مبارکه آنکه در هر کاه واقع شود قول حضرت مالک خداوندیم بر بندکان ما

کر آن قول وعده ما باشد با یشان از رجعت و لوازم آن در نزد قیام حضرت حجت ما مهدی ع بیرون فرمایم از برای

ایشان و ظاهر نمایم عجیبه ایشان دابة از زمین که بجنبد بر روی زمین جنبیدنی و بتکلم در آورد هر یک از ایشان

که هرچه از خود و دیگران [illegible] دارند بدیکری باز گویند یا باز نمایند چرا که بدرستیکه مردم بودند که با آیات و علامات

بلکه بکلمات ما یقین نمیکردند و هی شک [illegible] منمودند [illegible] حتی در عرصه حیدار دکه کذشته از بر در حجت کاری [illegible]

۲ اجزا وادرین نجشته [illegible]

[illegible]

در تحقیق معنی تکلم

لازم است دانستنش بلکه مهمّ است طریق تکلّم و معنی تکلّم است چرا که صفتی است مشترک میان خداوند و بنده
بلکه بنا بر این آیه بنوعی است که ایجادش از بنده در بنده نسبت به بنده هم ممکن است چنانچه در شرح باب الحادی عشر بالمعنی
بدانکه یکی از صفات ثبوتیه خداوندی که در بنده هم ثابت است بالاجماع الا آنکه در هر یک غیر از آن معنی دارد
دیگر است صفت تکلّم است و مراد باین کلام همین حروف مسموعه منتظمه است که حرف ها دست و معنی
اینکه خداوند متکلّم است این است که ایجاد میکند کلام را در جسمی از اجسام پس اصل تکلّم که آن آلات
و ادوات این حروف مذکوره باشد و این حروف مسموعه که بهم بسته جواهر و اصوات
و الی ظاهر میشوند تکلّم مخلوق است و ایجاد آنکه عبارت است معنوی و بعالم لفظی آید کلام خدا است بلکه
بعد از این اجماع اختلافات بسیار در مقامات بی شمار در تحقیق این صفت تکلّم شده تا آنکه منتهی
شده است اختلافات ایشان در چهار مقام مقام اول در طریق سمعی بثبوت این صفت تکلّم
از برای خدا اشاعره عقل گرفته اند و معتزله سمع و هو قوله تعالی و کلّم الله موسی تکلیما و هو الحق
لعدم الدلیل العقلی و ان کان فلیس بتمام مقام دوّم در ماهیت کلام که نزد اشاعره گفته اند
صفتی است قدیم قائم بالذات و تعبیر میشود از او بعبارات مختلفه متغیره مغایره با علم و قدرة
و نه حروف است و نه صوت و نه امر است و نه نهی و نه خبر است و نه استخبار و معتزله و حنابله و امامیه
گفته اند آن همان حروف است و اصوات مرکبه لیکن بترکیب مفهم که حقّ تعالی احداث کرده است

کنایه
تیغ جلاد از کج است و ابروی دلدار کج
هر دو خونریز اند اما این کجا و آن کجا
دانه فلفل سیاه و خال مهرویان سیاه
هر دو جانسوزند اما این کجا و آن کجا

چنانچه از برای موسی ع
نسبت به درخت در طور
سینا [illegible] باشد

بهر وجه

[illegible]

بهر وجه یکی بنا بر دلالت و اشاعره همین را هم باید متکلّم بگویند و دیگر محال التصور غیر از آن چه آنچه
ایشان گفته اند تصوّرش محال است بلکه غیر متصوّر است که نه آنکه آن متصوّر با آن قدرت است که صادر میشود
از او حروف و اصوات و خود ایشان که گفته اند تکلّم غیر از قدرت است با علم است و آن را هم که منکر شده اند
بلکه گفته اند تکلّم غیر از علم است هم و با صفات هم که این صلاحیت نیز نیست پس ثابت شد که متصوّر
نیست و چیزی که متصوّر نیست که اثباتش هم صحیح نیست زیرا که التصدیق مسبوق است بالتصوّر و لیس فلیس
مقام سیوم در چیزی که قائم میشود با و این صفت تکلّم که نیز اشاعره آنهایکه قائل بمعنویت آن شده اند
گفته اند که آن معنی است قائم بذات حق تعالی و آنهایکه قائل شده اند باینکه کلام از حروف است مثل حنابله
و کرامیه از ایشان قائل شده اند باینکه تکلّم صفتی است قائم بذات الهی لیکن باین معنی که حقیقة متکلّم
خداوند متکلّم است یعنی متکلّم است بذات مقدسش بحروف و اصوات و معتزله و امامیه ایشان که حق هم
با ایشان است گفته اند صفتی است قائم بالغیر لا بذات الله تعالی کایجاده الکلام فی الشجرة و کیف شاء من یسمع
و معنی اینکه خدا متکلّم است این است که خدا کلام دارد نه اینکه قائم به الکلام یعنی حرف دارد نه آلات حرف
گوئی نه گوی آن را هم خلق آن حرف کرده و هو قادر علی کل الممکنات مقام چهارم در اینکه این تکلّم که از او قدیم است یا حادث
که اشاعره قائل شده اند بقدمش بفرض لزوم المفر و حنابله ایضا الا بفرض کون الحروف و المعتزله ایضا بالحدوث

و هو الحق که شرح آن بنا علی التفصیل موجب تطویل مجلس است لیکن تا قال الروح فنا سبا لذلک

روزی فکر این آیت دهم شب سختم که چرا غافل از احوال دل خویشتنم با این همه که بیت در گوش کر او میشنوم آوازم

بالله است سخن میکند اندر دهنم یکیست در دیده که از دیده برون مینگرد یا چه جان است نکو کرد که منش پیرهنم

و این کلمه تکلمهم در آیه بتخفیف هم قرائت شده که تکلمهم باشد ~~بجز~~ از کلم بعنی الجرح لیکن در حدیثی

از باقر ع مرویست که فرمود کلم الله من قرء تکلمهم و لکن تکلمهم بعنی خدا مجروح کند کسی را که این کلمه

بتخفیف بخواند بلکه باید بتشدید خوانده شود اخبر از حضرت صادق ع نقل شده که رفتم با رسول الله ص نزد علی

حیدر ع در حالی آنکه خوابیده بود آنجناب در مسجد و قدری ریگ جمع نموده بود و سر خود بر روی آن ریگها

نهاده بود دیدم حرکت داد او را حضرت و گفت قم یا ... فرمود بپا خیز یا دابة الارض یکی از صحابه

عرض کرد این اسم است که بعضی از ما هم بعضی را تسمیه میکنیم فرمود نه بخدا قسم مخصوص اوست چرا که اوست

دابة الارض آنجنابیکه ذکر فرموده است خداوند در قرآن خود که اذا وقع القول ... پس فرمود یا علی چون آخر الزمان

رسد بیرون آورد ترا خداوند در بهترین صورت که با تو باشد چیزیکه یعنی تیغ آهنین که داغ کنی بآن دشمنان

بگذاری بر اعدای خود حضرت باباجعفر ع عرض کرد که عامه میگویند این دابه مجروح میکند بندگان خدا را

فرمود در آتش جهنم اگر ~~در برابر حضور~~ یعنی قبل از آنکه بکلام در آورد دانی و نیز از امام بزرگوار ع

۲ ذکر تمام این اخبار در مجلد کتاب خاتمة الثقلین خود آورده‌ام م

تحقیق اینکه دابة الارض کیست

روایت شده که گفت مردی بعمار بن یاسر که یا ابا الیقظان آیتی در قرآن که فاسد نموده قلب مرا

و بشک انداخته خود مرا گفت کدام است گفتم خواندم این آیه را و گفتم یا عمار ... کدام است این دابه گفت والله

نه نشینم و نخورم و ننوشم مگر اینکه در این حالی ببینم او را پس با عمار رفتم بخانه آن بزرگوار ع

دیدم خرما و کره میخورد آنجناب که عمار را دید فرمود بیا یا ابا الیقظان پس عمار رفت و نشست و خورد و این مرد

میگوید در تعجب بودم که دیدم برخواست عمار گفتم تو قسم خوردی که نخوری و ننوشی مگر اینکه دابة الارض را ببینی عمار

گفت اگر عاقل باشی نموده من بتو او را آنوقت دانستم که آنجناب علیه السلام در مجمع مردم است که عیاشی بعینه

همین قصه را از ابی ذر روایت فرموده و در کافی از حضرت باقر ع مرویست که فرمود امیر المؤمنین

که عطا کرده شده‌ام من از خدا شش چیز علم منایا و بلایا و وصایا و فصل الخطاب و بدرستیکه من

منم صاحب کرات و دولت دول و صاحب عصا و میسم و دابه آنجنابیکه بکلام آورد مردم را و در اکمال

از امیر المؤمنین ع در حدیث طویل بعد از ذکر دجال و کسیکه او را میکشد مذکور است از آنکه و بعد از آن ظهور

طامه کبری است کسی عرض کرد کدام است آن فرمود خروج دابة الارض از صفا که با اوست خاتم سلیمان ع

و عصای موسی ع که میگذارد آن خاتم را بر روی هر مؤمنی که نقش میگیرد در آن این مؤمن حقا و میگذارد او را

بر روی هر کافری و نقش میگیرد که هذا کافر حقا حتی اینکه مؤمن ندا میکند که الویل لک یا کافر یعنی وای بر تو

در اینکه حضرت دابة الارض ... و دو دفعه تکلم مردم دارد

الکافر دکافر ندا میکند که طوبی لک یا مؤمن و وددت انی کنت مثلک فافوز فوزا
عظیما یعنی خوش بر احوال تو ای مؤمن دوست دارم و آرزو دارم که مثل تو باشم تا فایز گردم بفوز بزرگ پس
سر بالا کند آن دابه باذن قهر جل جلاله از میان خافقین و این وقع بعد از طلوع شمس باشد
از مغرب که در آن وقت در توبه خواهد بود توبه و قبول نخواهد شد توبه احدی و بالا نخواهد رفت عملی و نفع نخواهد
بخشید نفسی را ایمان او و آن ایمانی که بنهوست پیش از آن مؤمن بر آن … همچنین سعی نخواهد بخشید او را آن
ایمانی که … کسب … باشد او قبل از آن … پس … دیگر سؤال نکنید از من از خبر آنکه
حیی باشد بعد از آنچه ذکر کردم که این عهدیست از خداوند بسوی حبیبم رسول الله صلعم آنکه خبر نکنید باو
غیر از عترت من کسی شنیدی برادر … قاطع … شود … در تکالیف شرعی اصول
و فروع … خود … راضی … که اگر عمری در ظهار … قدم
نزده یا اگر قدم بزده … قدم زده … نزده … این … تمام …
دال غنا در اغنیای … یا باشی … خلق فقیر باشند یا باشی … غنی باشند … آنکه
باید خدا … فرموده باشد زیرا که حکمت … خواهد بود که ترا غنی کند تا ترا با داد
تکلیف … شناسی که این فقیر … آیا … در … مسئله
بر آمده که این زکوة … خداوند … بعضی مال تعلق میگیرد یا بذمه … مال …

دانسته ام گویم پس چرا برای ذریه … حاصل نمیکنی چو اگر … یک فقیر نبود زیرا که مراد من این نیست بلکه
سنت با هستی دارم … اگر میدانم که حکیم و … غنا … در اغنیای گسترده … گسترده که …
ناقصی اگر … دیگری گسترده … و الا من گویم … نیست بلکه بعضی تعلق دارد و حاصلش
این … که … مثلا … مخبر … آن … سید … با تو
باید هر تصرفی که میکنی باذن شرکای تو باشد و الا مال الشراکه را اگر … متعصب … شود و بدون اذن
شرکای خود تصرف کنند گذشته از آنکه حرام خورده و اکل میته و گوشت سگ مردار کرده ملعون خواهد بود
تا چه رسد … که شرکای این مال … فقرای اهل عالم و ذریه حضرت فخر بنی آدم … باشند …
وقت ادای … فارغ نخواهی شد و حلال نخورده بلکه … زیرا که …
خدا … و رسول صلعم … که با … خدا و رسول … که … در …
رفتی و آن … که … خدمت تو … بر خود کن …
و غسل ظاهر … وضو و غسل باطن زده …
… بشنو در زبده … در سبب وضو مرویست که یهودی نزد رسول صلعم آمد و
مسئله چند سؤال کرد از جمله آنها یکی آن بود که گفت سبب چیست وضو واقع میشود باین چهار موضع

که روحست در دستها و مسح سر و پاها و حال آنکه این مواضع لطیفست و پاکیزه تر اند از سایر مواضع
حضرت رسول صلعم فرمود که چون دوست گردد شیطان آدم عم و آدم نزدیک درخت گندم رفت
چون نظر او بر آن درخت افتاد آبرو او رفت پس برخاست و بپای درخت رفت سلطان آدم عم فرمود
که بخطای رفت پس گندم بدست او از آن درخت چید و خورد و چون گندم خورد لباس و زیورها
که بر تن او بود از او جدا شد پس آدم عم دست خود بر پیش سر خود نهاد و بگریه در افتاد پس
چون حق توبه او را قبول فرمود فرض نمود بر ذریه او که پاک نمایند این مواضع اربعه را و غسل چون
آدم عم گندم خورد در ذره و قوت آن رسید مجموع رگها او خانه در جامعت امان آب جز آن از زیر هر موی
نزول میکند پس این غسل واجب فرمود تا کفارت گناه همه اعضاء او باشد و طهارت او باشد
و بول که از زیادتی آبست که آدم مرا آن شد و غایط فضله طعامیست که میخورد که موجب وضو هستند
چون اهل [illegible] شنیدند جان من پس اهتمام کن در عقاید فروع و اصول خود و الا [illegible] خسرانی نمیرسانی عقبیت
خسران جبلی مثل قیصر پادشاه روم که باز او را که خسرانی برد بعزت برد از دار برزن و تو که بذلت میبری
چون وضع این مجلس در ذکر شرح احوال فراغی [illegible] جناب خاتم النبیین صلعم بود بپادشاهان روی زمین
از اظهار نبوت حضرت خود و احوال خسرو پرویز پادشاه ایران و ذکر [illegible] از قیصر پادشاه روم بشنو

در سبب لزوم غسل

در اینکه منی حین النزول نمود به هر یک از موها میکند

بلوغ مرتبت

بشنو از زبان

شرح فرمان نگاری حضرت [illegible] بسوی قیصر پادشاه روم

شنیدم ز دستان سرایان دین که در شعر ان گفته اند اینچنین که چون شد بالا دین امر حق که دستان سرایی کند در ورق

که فرمان شهنشاه دنیا و دین | بشاهان قلم زد رقمها چنین | از آنجمله نزد ملک پرویز هم | روان داد فرمان بد او روم
که قیصر گذشت چو زین حرف هم | پیمبر [illegible] | ندارد خبر مر پیمبر شدم | باقبال حق پیرو داور شدم
خطاب آید پیغمبران هر دل شد | امان جو سر و عیسیت عون الله | خبر داده بر من خدای قدیر | که زین پس من آیم بشیر نذیر
غرض پس تو هم شو گروه کام | بده تخت و بر شو تو فرمان | که بر امر من شاه نیت نبد | اگر خار [illegible] سر [illegible] کند
بعکس آنکه خادم من داوری | غلام من بر فلک مهتری | شوم شر [illegible] شهنشاه هم از امر شاه | [illegible] ما را به امر آگر
ز تو عالمی عاجزند از نظیر | [illegible] بعض المعضر ظهیر | چنان سجده در کربلا با سپاه | شهنشه کامان شر دین پناه
که یعنی حسین نقطه بدل وجود | نخستین نمود جناب وجود | کز او خلق اگر مومن ار کافرند | [illegible] ز [illegible] هنگر
ز امروزه م حجت کردگار | مطاع شما هم ز خورد و کبار | چو قیصر از [illegible] ن [illegible] زان [illegible] | که باشد به بینیم بر بوم و بر
به بینیم رهی و به بینیم میل | به بینیم یار و به بینیم خیل | دلی بار قیصر گران سر نتافت | از آن قدر بر تر بره بر نتافت
نشد پیرو لیکن نشد خصم هم | محبت نمود و نشد قطع هم | امان آه از ان فرقه ناپسند | که بار نبوت نه غیر از گزند
مثل گفت اند عباس با ما است خویش | ولیکن [illegible] جور کرد [illegible] از [illegible] | مثل گفت اند این شه امان جوانست | ولیکن امان دادن [illegible] جفا است
مثل گفت اند این زادن شاه اکبر | [illegible] پیغمبر است | ولی گشتنش که شه زنده [illegible] | مر این لوغ بر پا و پاینده [illegible]

مثل انگم زریتن کلال البکرت / و اکشتنش بکرآسمان ترتت / مثل انکه داسم بوجوب بروی / ولی بکرسا نعم روش پر فر
بروای تو بر بو کاری روزکار / کرداری همین لکن و ورزی شعار / بس آه که چاها بصر آید براه / بکش و ای شام بر خاک راه

در مدح شاه اولیاء ع عرض میدارد

تا طرح عشق اندر جهان طراح دانا ریخته / لمعه چو طرح عشق تن طرحی بدنیا ریخته / عشق کر عشق شاه دین بهر
کز مهر او دیان دین دنیا و عقبی ریخته / کی شهریار کشف فرمان روای من عرف / کز شحنه در ملک نجف دنیا بعقبی ریخته
خلاق خیل انس و جان رزاق انس و جان / کز خلق و رزق اندر جهان فیض آسمانها ریخته / یارب کی بر جوی من عرض آورد مکتوب
ای عمده مطلوب من از ما نوا ای ریخته / برمن بر بین ای بستن ای رشک خوبان چمن / کلها ای اشک از چشم من بر کوه و صحرا ریخته
درد از درد بی کشمر از ضعف بخت بد بهنر / خون من آن بیداد کر از چشم شهلا ریخته / ای عرصه تاب لامکان جولان زن کون و مکان
سوز دل این ناتوان نیران بنا مار ریخته / آیا شود رحمت کنی بر حالت شفقت کنی / فارغ غمهر شفقت کنی آن کاین صلا ریخته

والمجلس — بسم الله الرحمن الرحیم — العاشر

الحمد لله خالق الارضین والسموات والصلوة والسلام علی اشرف الممکنات وافضل
المکونات محمد وصحبه وخلفائه وآله وعترته والسلام والاکرام والغموم
والالام علی الدماء السائلات والنحور المنحورات والرؤس المرفوعات والجلود

المهشمات

المهشمات والاعضاء المقطعات والاغضاء المجرحات والصدور المحطمات
والثنایا المخضبات ابن سید الانبیاء وبضعة کبد الزهراء سیدنا ابی عبد الله
علیه الصلوات وعلیه التحیات والتسلیمات ولعنة الله علی اعدائهم الی یوم الدین

ای دل چو جهان عشق بغم مرا ارزد / این دولت دنیا بستم مرا ارزد / کبر م ستمش خوب و غمش آسان است / این لذت نیشش بالم مرا ارزد
هفتاد هزار سال شادی جهان / با محنت هفت روز غم مرا ارزد / با ماتم خیر نیست کز انصاف ای پرسی / کر جود و تیشش بقدم مرا ارزد
عشرت ازلی بنوو دولت ابدی / این عشرت و ذلت بقدم مرا ارزد / عاصی بر و این نکته دقیق است بلکه / این غم بدم این دم ستم مرا ارزد

قال الله تعالی فی کتابه العزیز فی سورة النساء یا ایها الذین آمنوا لا تقربوا الصلوة وانتم سکاری
حتی تعلموا ما تفعلون حضرت مترجم آیه مبارکه آنکه خداوند عز اسمه در سوره ذکر آنچنان ای کسانی که ایمان آورده اید
شما نزدیک مشوید شما نماز را و حال آنکه مست باشید تا بدانید چه میکنید چرا که هر بخیر را عمل صالح است و عمل صالح مقبل را
مترجم عرض میدارد که مثلا در همین نماز یا در همین روزه یا در همین وضوء یا در همین غسل آیا باید مست نزدیک نشد که جواب
و شرط این عمل آنکه غافل باشد و مراد این است که تا بحال جز قلیل جماعتی از دانایان فکری باید نشود باشد بعد از وجوه
چهارده معصوم ع که بهشیاری نماز کرده باشد یا دانسته باشد که چه میکنند لو عن لوج اگر از او حلیم سم که اگر
عالم بر هفتاد و دو نوع است و ضبط این انواع را عقول تا بلکه هم مستیش بهم رسیده مثلا از جمله مستیهای یکی

مستی

مال است و یکی مستی عیال یکی مستی جاه است و یکی مستی منال یکی مستی عبادت است و یکی مستی جلال

و هلاکت اگر هر یکی از اینها را هم شعبه‌های بسیار است که در نظر دارم زمانی را که در دار المرزیست ساکن بودم

سرای مذموم از همین شش فرقه نود شعبه استخراج کرده بودم که مستمعین ضبط نموده بودند بلی برادر من غافلیم

والآن وقت است که با جرئت بیاشم از اینکه بگویم هرگاه هوشیاری نداشته‌ایم و اگر عبادتی هم کرده‌ایم گذشته

از آنکه عبد نبوده‌ایم مست بوده‌ایم و مستانه نموده‌ایم اگر چه نه گویم آری از تو بپرسم که حقیقت عبد بودن چیست

هرگز دانسته‌ای مگر از این است که امیر اعظم جلیل اکرم فرموده که عبد عین او و علم او است و علم بعد فهم است

و باهوش بودن از عبادات و انقطاع از خلق است که مجاهد شود آنگاه تا شاید بمجلس ملکی شود

و دانش لدنی الهی و قرب به ساحت حضرت الهی است که این سه جزء است هنگامی که در شخص موجود

باید آن وقت عبد بودن بشود و عبادت باید والا صورت است صرف و بی معنی و چنین بودن است

قوله تعالی اولئک کالانعام بل هم اضل و اگر دنیا دوست قدیم چه بسیار که مثل من و تو در آن بوده

عابرین خود نموده اگر از آن هم گذشته خواهی بشنو و عبرت بگیر از فخر انبیاء دو مرتبه که موسی ع

خداوند مسئلت فرمود که خداوندا بمن بشناسان و معلوم فرما ابتدای دنیا را که ابتدای خلقت در کی بوده و کی

خلق فرموده ندای ربانی رسید که ای موسی طرفه سؤالی نمودی که از مشکلات علوم حضرت ماست عرض کرد ای

در اینکه ابتدای دنیا که بوده

لیکن چون حضرت احدیت عطوف است و رحیم و رئوف است و کریم آن را دوست دارم که اگر چه استعداد فهم

یا درک آن را هم نداشته باشم خود استعداد کرم فرمای و خود قوت فهم و قوه درکم مرحمت نمای تا بفهمم و بدانم

او ندای حق تعالی اقتضا رسید که ای موسی خلق فرمودم در اول دنیا را ده مرتبه هر مرتبه صد هزار

هزار سال که ده صد هزار هزار سال باشد و فاصله در بین هر یکی از این مراتب عشره پنجاه هزار سال

زمان خرابی دنیا بود که ده پنجاه هزار سال هم خراب بود پس پس از این ده مرتبه خرابی طاب داده ابتداء

نمودم در عمارتش که در پنجاه هزار سال معمورش بر سرپای نگاه داری کردم پس خلق فرمودم از او خلقی بر مثال

گاو که می‌خوردند رزق مرا و عبادت می‌نمودند غیر از خدا در زمان عمارتش آن پنجاه هزار سال بود که زندگانی کردند

پس همه جان ایشان را گرفتم بعد قدرت خود در یک ساعت که خالی ماند زمین از جنبنده ذی نفسی

پس خراب کردم دنیا را بحال خود پنجاه هزار سال پس آبادش نمودم پنجاه هزار سال پس بآباد حال

خود واگذاردمش پنجاه هزار سال پس خلق فرمودم در او دریای و بحال گذاردم او پنجاه هزار سال

که نبود ذی نفسی که از او بنوشد دمی پس خلق فرمودم جنبنده و مسلط نمودم او بر این دریا که خورد در دم

آب او به یک نفس کشیدن پس خلق فرمودم آفریده دیگر که از زنبور کوچکتر و از ... بزرگ بود و مسلط

فرمودم او را بر آن جنبنده که الکی زد بر او و کشت او پس پنجاه هزار سال دیگر او را بحال خود

واگذاردیم پس ابتداء کردم در عمارت آن زمین و پنجاه هزار سالش معمور بر حال خود گذاردم پس خلق فرمودم
دینار را در زمین پر از زیتون گیاه ریزه بار و خلق نمودم حیوانات بسیار ریزه بی شمار و مسلط کردم این
حیوانات را بر آن گیاهها بنوعی که خوردند همهٔ آنها را و قبر نگذاردند چیزی از آنها را پس هلاک کردم همهٔ این
حیوانات را در یک ساعت پس بحال خود گذاردم دینار را بمدت پنجاه هزار سال پس ابتداء کردم در عمارت او
و پنجاه هزار سال بر عمارت خود واگذاردم او را پس سه هزار سال سه هزار سال سه هزار سال خلق نکردیم که از آن غیر
تا آدم پنجاه هزار سال فاصله بود پس فانی کردیم همهٔ ایشان را بقضای و قدر خود پس خلق فرمودم در دنیا
پنجاه هزار شهر از نقرهٔ سفید و خلق فرمودم در هر شهری صد هزار هزار قصر از طلاء احمر پس پر کردم
همهٔ این مدائن و شهرها را از این خردلها که در هوا و غایبان است که لذیذتر بود از شهد و شیرین‌تر
بود از عسل و سفیدتر بود از برف پس خلق فرمودم طیری از هر دو چشم کور و قرار دادم طعام او را
در هر سالی حبه از یک خردل از این خرادل که هر خردلی با هفتاد و دو حبه یا هشتاد و چهار حبه است
پس بهمین نوع خورد آن طیران خردلها را تا تمام شد آن خرادل و تمام شد خود آن طیر پس خراب شد
دنیا و خراب واگذاردیم او را پنجاه هزار سال پس ابتداء فرمودم در عمارت آن و هزار سال آبادش واگذاردم

بأن خلق

پس خلق فرمودم پدر تو آدم را بید قدرت خود در روز جمعه وقت ظهر و حال آنکه خلق ننمودم قبل از آن جا که
تا بآن وقت غیر از تو احدی را پس بیرون کردم از صلب او محمد را و در حجابات دارم او را تا زمان
خروج و ظهور نور مقدسش که پس از عهد تو باشد که عالم از نور وجود مسعودش منور خواهم فرمود تمام شد این
حدیث لیکن مؤلف عرضه میدارد که آنچه در فقرهٔ آخر این حدیث در جای دیگر بنظرم رسید که بأن طیر فرمایش
خداوندی رسید که مدت عمر تو تمام شدن این خردلها است آن طیر هم هر حبه را که از قبر بجای قوت سالی
برای خود ذخیره کرده بود در هر سالی سه قسمت میکرد و یک قسمش را میخورد و دو قسمش ذخیره بجای ۵ سال
دیگر از عمر خود میکرد از دکر عباد بر قصر دوره عمرش بسر آید تا ثلث عمرش بسر شد اسمیکه خبر شد
بنا کذارد هر ثلث را الثلاث کرد و بدان نوع مدار خود تا ثلث عمرش بسر شد از یک ثلث از
اثلاث مذکوره که بان الثلاث خود ثلثی خورد و باقی را ذخیرهٔ خود ساخت تا تمام شد و خود هم
هلاک شد شنیدی پدر از صحن چشم دل بنگر و آنچه نادیده است به بین فی الحدیث القدسی
قوله تعالی المال مالی و الاغنیاء وکلائی و الفقراء عیالی فمن بخل بمالی علی عیالی
ادخله علی النار و لا ابالی یعنی مال مال من است و توانگران وکلای من اند و فقیران عیال من اند

پس هر که امساک کند بمال من بر عیال من و زکوة مال و زکوة فطر بدر نمی‌دهد و ظلم در آوردم

او را بر آتش و باکی ندارم چه که در جای دیگر حضرت صادق فرموده مَنْ مَنَعَ قِيرَاطًا مِنَ

الزَّكٰوةِ فَلْيَمُتْ اِنْ شَاءَ يَهُودِيًّا وَاِنْ شَاءَ نَصْرَانِيًّا یعنی هر که باز دارد یک

قیراط از زکوة از مال خود و بمیرد پس رجوع خواهد نمود در قیامت محشر خواهد اگر خواهد

جهود و اگر خواهد ترسا و جای دیگر رسول خدا فرموده مَنْ كَانَ كَثُرَ مَالُهُ وَلَمْ يُزَكِّ حَتَّى

يُبَشِّرُهُ كُلَّ يَوْمٍ اَلْفُ مَلَكٍ مِنَ النَّارِ فَاِنْ مَاتَ فِي قَرْيَةٍ اَوْ مَدِينَةٍ مُؤْمِنُونَ

مِنَ الْجُوعِ كَانَ شَرِيكًا فِي دَمِهِمْ وَبَابُ اللَّعْنَةِ مَفْتُوحٌ عَلَيْهِ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ

وَكُلَّمَا قَالَ يَا رَبِّ قَالَ اللّٰهُ تَعَالٰى اُسْكُتْ يَا مَلْعُونُ يَا عَاصِي وَيَكُونُ بَعِيدًا مِنَ اللّٰهِ

بَعِيدًا مِنَ الْجَنَّةِ قَرِيبًا مِنَ النَّارِ یعنی هر که را مالی باشد و زکوة او را نمی‌دهد مژده دهد او را

هر روز هزار فرشته عذابی از آتش و هر گاه بمیرد در دیهی یا در شهری مؤمنان از گرسنگی شریک

خواهد بود او در خون او و باب عذاب خداوندی گشاده است همیشه در روز و شب بر روی او و

هر زمان که بگوید یا رب خدای تعالی فرماید ساکت شو ای خر نافرمان و دور باشد از خدا و بهشت

اذا

و نزدیک باشد بآتش شنیدی برادر من پس قدری انصاف پیشه کن و بپرهیز از غفلت و در گوشت بدر کن

و مال فانی را بدنیای فانی واگذار و از علو علایق ظاهره و باطنه جسمانیه [illegible] در حانیه

گذشتم صفای حق را در بند ار گر باشی که عمر گران بها گذشت در هر چه گذشت بر نخواهد گشت

آیا هر که رجوع بکردی بدبستان نام شاه ولایت آن روزگار خصوص بدبستان پادشاه شام بدفرجام ولایتی

در طریق سلوکش با جناب سید انام هم وقتی که قلم نگار میخوردم در اطراف عالم جهت اظهار دعوت نبوت

شنیدم زدستان سر ایمان و دین | که چون گشت مبعوث سالار دین

بدان نامه کو فرستاد در شهر روم

بزد نزد دستان شر شام شوم | که خسرو خبر حق بعزم رسانم

به بخت نبوت معززنش نهم

باقبال حق هر چه هست از من است | همه هست و هستی از آن من است

همه هست اینها که او را لکی من

نخواه این نکهت از لب لیکوی من | تو هم جان خود نو کن اندر بدن

چو لعل تو از نکهت پیرهن | بکن از بدن جامه پیرهنان

بینکی زتن خرقه وطیلسان | وگر زانکه میل باغی گزیست

چو خسرو توراه سر بلادی است | خبر کن که تا بر فرازم رکاب

رسانم بنای وجوت بر آب | که یا دهت زده‌ام در شوم شام

ز بلبل بزای شام و زصبح و شام

برادر چو سبط عزیزش حسن | بشام و دل کوفی جوان فرقتین

که گر باور آید دادار من | خود امروز دادار دیا و من

مرا این روزه‌ام من خداوند جان | خداوند کون و مکان جهان

بلی مرا ندانند کس در زمین یابند

جهانم نموده حق سرفراز | که ادهم چو بر مور فرمان دهد

از و مور کار سلیمان کند

ولی در چه دم وقت قرب زوال / پس از قتل اصحاب و اعیان آل / کجا یوم العاشور در کربلا

پس از زخم بحجت بنوم جهاد / ولی باز داد ارشام و رسول / که سر باز زد لیک آخر ملول

بسوز دلم بر امام شهید / گر چون منی دیگر چشم گر چون ننهد / بس است آه جای این رباط در غم

بزن آنچه خواهی بسر زینت غم / قصیدهٔ نوروزیه در شرح خلافت شاه ولایت / اللعنة الله علی قوم الظالمین

عید نوروز است خیز از دست تا غم کشم / سال نو شد سر غم نو باز تا بر سر کشم / شد بهار و شاهد گل پرده از رخ بر کشید

پرده شاهد وار از رخ در بر مجمر کشم / تا بکی بر بستر غم بر خرام از آن الم / رنج کی بر ما فقد تا جام صهبا بر کشم

عید نوروز است و فیروز است ای فیروز بند / همت تا خویشتن بر رهروی دیگر کشم / شد خزان آمد ربیع یکره برون آی از بدیع

تا بدان کاخ منیع اعضا زیبا سر کشم / حور هجران رفت و ایام وصال آمد بجا / فارغ از رنج و ملال آمال وصل اندر کشم

این نه دیر است تا از کین نجم آیم قرین / مه جدید و عهد جدید است تا رخش بر اختر کشم / اختر از کین آسمان ها از کید افتاد از بدیع

خیز با آل النعیم از فر نه برادر کشم / ماه شد از جلوه و از مهر چهر از چه دیگر / روز و شب خونین جگر این رنج از بستر کشم

زهره از زهرش فتاد و تیر از تیر او جهی / زنان زره بر تن قبا از کین دیگر در بر کشم / عمر باید چون نباید در چمن بی حد عی

با جوانان چو دعوی بال در کشم / کیود بهرام و برجیس و زحل خور گذشت / با بزاز ایشان نیزه و تیغ با خنجر کشم

هر دو آتش جرم هر کوکب بر تحویل کن / تا بناها روح و بار و آن افسونگر کشم / فلک افلاک و مو قرنس چرخ را چون زدبان

با همه افلاکیان مظهر ز هر مظهر کشم / چند با در دو الم نوح دم ز آخر دفتر غم / ش دو خرم فاحش بر شاه نام آور کشم

منخسف شد چهره واحد منکسف بروی چو ماه / عارضی بهر ضیاء بر نیر آن در کشم / اول غزان بیا از آخر تا با خبر

آخر تا مام با خترا بر سوی آخر کشم / با ورت ناید بهارست لاله زاران سنبلی / سبز چهر گلرخان بر دان لاله احمر کشم

ابر رحمت طیلسان بارد نقرش گوستان / چون گلستان ز ابر رحمت طیلسان بر سر کشم / مشکبیز آمد گلستان شه هوا عنبر فشان

بر بیا دامن گستان از لاله ها افسر کشم / موسم اردیبهشت است این بهشت روزگار / بلکه خواهند تا پایان دامن الصحرا در کشم

بلبل شوریده تا با گل سر اندر آخر بغل / خار اندر دیده ها زاغ چون نشتر کشم / خلق را باور نیاید گو ندیم آیند شمار

خویش را با جلا یکباره بر دفتر کشم / ما هزاران در بهاران کی چو زاغ ناتوان / بر هلاک بوستان چون آن غزلخوان بر کشم

عندلیبیم و صنیر ما بود از عشق یار / ناله ها اندر مدیح صهر پیغمبر کشم (داماد) / سخن کوثر است و الا کهر نفس نبی

ای خداوندی که در مدحش همه دم در کشم / سالها باشد که بر دروازه مدحش بپای / روز و شب اندر ثنا خواه اکبر و اصغر کشم

ای که محکوم اند ما زیر حکمش سر کشان / جن و انس و وحش و طیر و جمله خشک و تر کشم / خلق را سازم واقف از جلوس شه دین

عالم بد ثناء بر کن اعظم قیصر کشم / هر که را هر که هدیه باشد ما همی خویش را / بر رکاب آن هژبر اندر غضنفر آرش در کشم

یا علی از والی و الغیاث کی بجا / تا که این لشکر انصار ابر آن محشر کشم / عاصیا تحویل شه برخیز / بالاهل عراقی

تا رهیم از اشتیاق و سوز زیر کشیم

والمجلس الحادی عشر

الا لعنة الله علی قوم الظالمین

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله خالق الکونین و رازق الثقلین و الصلوة و السلام
علی سید الثقلین و اشرف الکونین محمد المبعوث علی العالمین و الباعث لایجاد النشأتین
و الشکر لله الذی سلکنا فی سلک احبّاء ولیّه امام العالمین و خلیفة الکونین
علیّ و اولاده الطاهرین من نسله و لا سیّما المشرف علی الامم الماضیة و المکرّم علی القرون
الخالیة الامام بالحق و الولی الصفی المطلق مولینا ابو عبد الله الحسین فالشکر
لله علی جعلنا ممن خصّهم بالنعمة الجلیلة و الکرامة الجمیلة من اولیاء الحسین ع
و لعنة الله علی اعدائهم و لا سیّما الممنونین باکرامهم کالجمال الملعون من اهل ولاء الحسین ع

ای دل غافل بیا که عز و ناز تو گذشت / عمر عاقبت روان چو از نیاز تو گذشت / با خبر از سوز و ساز تو [illegible]
بیخبر از نیاز از سوز و ساز تو گذشت / تا بکی مستی خمار مستیت تا چه کرد / در نگر کاینجا حدیث جانگداز تو گذشت
چند ای بی غیرت اندر فریه داری شاد دل / که میان جان و دل از دست راز تو گذشت / هوشیاری جو که بار مرگ بار بدن گرفت
ورنه ام [illegible] دلدار و ناز تو گذشت / یا رب از نعام کر برعاصی رسد این خبر / کز در ویران یار سرفراز تو گذشت

خطاب با دل از ذکر دنیا و گذر [illegible]

قال الله

قال الله تعالی فی کتابه المجید فی تعریف الایمان و عدم لبسه بالظلم الذین آمنوا و لم یلبسوا ایمانهم بظلم
اولئک لهم الامن و هم مهتدون ٢ خداوند علی اعلی در قرآن مجید حمیدش در تعریف ایمان و اینکه اگر
کسی بپوشد او را بظلم چه که ظلم مهلک اوست فرموده که آنچنان کسانی که ایمان آوردند و نگردیدند بانچه برایشان تکلیف
فرموده بودیم و نپوشیدند ایمان خود را بظلم یعنی ظلم را که نکردند ایشان اند که از برای ایشان است امن و امان خداوندی
و ایشان اند هدایت یافته شده کان این است ظاهر ترجمه آیه شریفه الا آنکه چند تحقیق در اینجا هست اول آنکه
ایشان کیان اند که مصداق این آیه واقع شدند دوم آنکه چه چیز است ایمان سیوم آنکه چه چیز است ظلم چهارم آنکه
چگونه پوشیده میشود ایمان بظلم پنجم آنکه امن چه چیز است ششم آنکه اهتداء چیست اما اول بدانکه آن جماعت حقیقة
بر سبیل حقیقت حضرات چهارده معصوم سلام الله علیهم و جماعت خواص شیعه ایشان از قبیل ابوذر و سلمان و [illegible]
ایشان اند که مهتدی بهدایت خداوندی شده هدایت یافته شده کانی هستند که از ابتداء خود نفس هدایت
و عین امن و امان حضرت خداوند بوده هستند این است تحقیق اول [illegible] که تحقیق اول و پنجم و ششم باشد و اما
تحقیق دوم پس بدانکه ایمان در لغت بمعنی تصدیق است یعنی باور داشتن و در عرف تصدیق خاص است بجاهای
بالالتزام و بر سه قسم است کامل و متوسط و ناقص رزقنا الله منها الاکمل و اما تحقیق سیوم بدانکه ظلم هو اما قال
المولی الرومی عدل چه بود وضع شیء در موضعش ظلم چه بود وضع در ناموضعش ضد عدالت در حکم [illegible] باشد

باب عقوبت اذیت مؤمن

و از هر که باشد مؤید خواهی شنو صفوان جمال یکی از خلّص تابعین حضرت رضا صلوات الله علیه بود و در خدمت
بجناب آن امام انام بود و میخواست که ببعطر بلکه از نظر مهر اثر حضرت فیض فرمود اگر غشی یافته باشد خلاصش فرماید
مگر خود سفر نمود و سفر کرد تا روزی شنید که فرمودند یا صفوان انت ملعون ملعون ملعون سبب
پرسید فرمودند چرا شترهای خود را به آن ملعون باجاره دادی که بمکه رود عرض کرد بجهت آنکه عازم مکه بود فرمودند
میدانی از ان رهگذر ملعون هستی بگو بدانم آیا راضی هستی که زنده بر گردد تا وجه اجاره شترهای خود را از او
بازگیری عرض کرد بلی فرمودند هر که بکشتن راضی بکشتن حیات ظالم باشد ملعون است ملعون است ملعون
و اما تحقیق چهارم بدانکه لبس ایمان بظلم صور بسیار دارد درینجا طرح دارم که در مجلد رابع مستطرفات الاحادیث
خود زیاده از نود صورت از آن را طرح نمودم یکی از آنها این است که از بس دواوین روزگار مملو شده
از اینکه قال رسول الله من آذی مؤمنا فقد آذانی ومن آذانی فقد آذی الله ومن
آذی الله فهو ملعون فی التوریة والانجیل والزبور والفرقان مضمون کلام معجز نظام آنکه
فرمود هر که اذیت کند و آزار نماید اگرچه بگوشه چشمی باشد مومن را پس تحقیق که اذیت نموده مرا و هر که
بمن نمود و هر که بمن معتقد باشد من براو معتقد هستم و هر که من براو معتقد هستم خدا هم براو معتقد است
الیتوت الطالی ان اعتقد و اخلق و هر که اذیت کند مرا پس تحقیق که اذیت کرده است خدا را هر که اذیت

لکن خدا را

لکن خدا را پس او است ملعون در توریة و انجیل و زبور و فرقان با وجود شهرت این حدیث شریف کم کسی است
که شنیده باشد احدی اطاعت نکرد و حرمت آن را بجای نرسید که بر خوانواده نبوت ان بود رسید آنچه از آن ظالمین ملعونین
که ذرّه ای از آن بر احدی پوشیده نمانده حتی علّت اذیال الظالمین الی ارض کربلا تا آنکه بلند شد دامن ظلم
و رسید بسوی زمین کربلای معلا و لیکن بعد از این مطلب خواهی شنو شیخ صدوق ره در کتاب
کمال الدین و عیون اخبار الرضا بسند طولانی از ابی هاشم داود بن قاسم جعفری از ابی جعفر محمد ابن
علی الثانی ع روایت نموده که روزی از روزها بشرف دیدار آقای خود امیر ع مشرف شدم و با انجناب فرزندش
امام حسن ع و سلمان فارسی و تکیه زده بود امیر ع بر دست سلمان پس ناگاه داخل مسجد الحرام شد
دراین بین دیدم مردی در نهایت حسن الوجه والهیئة و حسن اللباس آمد و سلام کرد بر امیر ع و جواب شنید پس
نشست و گفت یا علی از تو سوال میکنم از سه چیز اگر جواب گوئی شهادت میدهم بر اینکه تو زیاد
تری دارید بر قوم والا معلوم است ... یک ... حضرت فرمودند سوال کن از آنچه میخواهی فقال الرجل
اخبرنی عن الانسان اذا نام الرجل این تذهب روحه و کیف یذکر و ینسی و کیف یشبه
ولده الاعمام والاخوال یعنی عرض کرد یا امیر المؤمنین خبر ده مرا از اینکه مرد هنگامیکه میخوابد روحش کجا
میرود و چگونه میشود که شخص چیزی میگوید و فراموشش میشود و از چه سبب است که ان ولدش گاهی

شباهت بهم میرسد بعمو و گاهی شباهت بهم میرسد به دائیهای خود میگوید دیدم انسرور روی مبارک

بجانب فرزندش امام حسن ع کرد و فرمود ای فرزند جواب بگو او را پس دیدم آن شهزاده که فرمود

ای مرد اما سؤال اول بدانکه روح از دل متعلق است ببادی و باد متعلق است بهوا و این (؟)

تعلق بهم دارند و همینکه شخص خوابید اینها علاقه بهم میگیرند تا حرکت کند صاحب او از برای

بیداری پس اگر اذن بدهد خداوند برگشت این روح بسوی صاحبش پس جذب میکند

این باد روح را و جذب میکند این باد هوا را پس برمیگردد روح و ساکن میشود در بدن

صاحبش و اگر اذن خداوند نباشد جذب میکند هوا باد را و جذب میکند باد روح را

پس برنمیگردد این روح بر صاحب خودش تا وقتیکه باید برانگیخته شود صاحب وی و اما

سؤال دویم بدانکه دل مرد در حقه‌ایست و بر روی آن حقه طبقه‌ایست بشکل صنوبری پس اگر صلوات

بفرستد شخص در نزد چیزی که میگوید یا چیزی که میشنود بر محمد و آل محمد صلوات تام برداشته میشود این طبق

از روی این حقه پس روشن میشود دل و یادش میآید دیگر آنچه میگوید و میشنود و اگر چنین نکند

آن طبق محکم بر روی آن حقه قرار میگیرد پس تاریک میشود دل و فراموشی بهم میرسد صاحب او و اما

سؤال سیوم پس بدانکه شخص هرگاه بیاید بر سر عیالش و مجامعت کند با او حالتی که قلبش ساکن

و عروق هادیه و بدن غیر مضطرب داشته باشد پس همینکه ساکن میشود این نطفه در جوف رحم بیرون میآید

ولد در حال اگر شباهت دارد به پدرش و مادرش و هرگاه بیاید شخص بر سر عیالش و قلبش غیر ساکن و عروقش

غیر هادیه و بدنش مضطرب باشد پس مضطرب میشود این نطفه و واقع میشود در حال اضطراب بر بعضی از

عروق پس هرگاه واقع شده باشد بر عرقی از عروق اعمامش شباهت بهم میرسد آن ولد با اعمامش و هرگاه واقع

شده باشد بر عرقی از عروق اخوالش شباهت بهم میرسد با آنها ابوهاشم میگوید همینکه آن شهزاده کلامش

تمام شد دیدم آن مرد با ادب ایستاد و گفت حقا شهادت میدهم که نیست خدائی مگر خداوند یکتا و محمد

رسول او است و تو امیر المؤمنین و حقا وصی او است و این جوان وصی تو است و فرزند دیگرت حسین ع وصی او است

و همچنین شهادت داد تا امام زمان ع هر یک را با بنیه و برنیه و شرح احوال هر یک در هر زمان گفت

پس گفت والسلام علیک یا امیر المؤمنین و رحمة الله و برکاته یعنی خاتمه اعراض سلام بر تو باد

یا امیر المؤمنین و مخصوص تو باد رحمت خداوند این سلام را گفت و رفت پس فرمود امیر ع که ای فرزند دنبالش

رو ببین کجا میرود آن شهزاده میفرماید دنبالش رفتم و تا بیرون مسجد کوفه پای او بر روی زمین میدیدم

همینکه از مسجد خارج شد دیگر او را ندیدم و هر طرف روی زمین را از چهار جهت که خداوند خلق فرموده

نظر کردم در هیچ سمت اثری از او نیافتم و شرح احوال را به پدر بزرگوارم عرض کردم فرمود آیا شناختی او را عرض

کردم خدا و رسول او و امیر ع بهتر میشناسند او را فرمود او برادرم خضر ع بود که برای حل مسائل خود آمده بود

مؤلف عرض میدارد که در این حدیث که واقع است روح باین نحو ذکر شده واما ابن عباس رض میگوید که از آقایانم شنیدم
فرمودند در بدن آدمی نفسی و روحیست و فیما بین ایشان شعاعیست بمثابه آفتاب و نفس آنست که عقل و تمیز بآن
متعلق است و روح آنست که نفس بآن قائم است هرگاه که بنده بخواب رود حقتعالی نفس او را قبض میکند و روح
بحال خود میگذارد و وقتیکه مرد هر دو را قبض میکند پس زوال روح مستلزم زوال نفس است بدون عکس
و مؤید این است آنچه شیخ الحسن ابن محبوب که او از عمر ابن ثابت و او از ابی مقدام و او از پدر خود از جناب
امام محمد باقر ع روایت نموده که آنحضرت فرمود احدی بخواب نمیرود مگر اینکه نفس او باسمان عروج میکند و روح در بدن
او میماند تا باخر آنچه در سابق ذکر شد و فرموده که این است معنی قول حقتعالی اللّٰه یتوفی الانفس حین موتها
که هرگاه نفس نائم ملاحظه ملکوت و ثوابت میکند آنچه در خواب می بیند قابلیت تعبیر دارد و آنچه در میان زمین
و آسمان ملاحظه مینماید از تخیلات شیطانیه است و قابل تعبیر نیست شنیدی برادر من حالا ملاحظه بکن خوابواده
که جلالت و عظمت و رفعت ایشان انتها نداشته بلکه ابتدا و انتها آنچه اهل عالم نوشته‌اند و منویسند ذره از
آنها نباشد روا بود که از تندباد حادثه آل ابوسفیان بی ایمان غبار الم شود آه روان گر سو که گرد آلود شد
آنچنان شد تیره تا نابود شد اسرای اطفال ایشان از اعظم امور و حقایق اشیاء خبر میدهد و خضر پیغمبر ع ملکوت
ارشاد میکنند و بزرگ ایشان هم خارج میگویند آیا از خاطر ما میرود آن شبیکه برادر همین امام حسن جناب

کن

کن صحرای کربلا پر کرب و بلا امام حسین ع از تشنگی بیتابی اطفال صغیر بی آب و نان در بدر شب بیتاب شکر کرده بود
در خرابه غم بر پشت سطح سرای یزید پلید در آن مسجد که سقف نداشت و فرش نداشت بدین طفل از پرورش
سکینه خاتون آمده بود در وقتیکه آن مظلومه در خواب رفته بود آقا با چه حال با سر شکسته و بازوی بسته صورت از سیلی
کبود معجرهای برهنه سر یکی بر روی خشت گذارده بر روی زمین پر خاک و خاشاک خوابیده که آن جناب باید
پاره پاره آمده بود و سر آن کودک را بر زانو نهاده بود و میفرمود ای جان کباب چنین که دل [illegible] آب محفوف
آری ای آقا ابی عبدالله دیگر جهت اوطاق فرش و رخت و فراش راحت و سبیل خرج برما گوارا نباشد خوف است
چه قدر غریب بوده و عیالت چه قدر مظلوم بودند ای جان همه اهل عالم همه قربان عیال و اطفالت باد آقا فرمود

ای عزیز از خانمان فرزند من | بی نصیب از یاوران دلبند من
در قفس ای پر شکسته عندلیب | داده از کف رشته صبر و شکیب
ای که را داده با این خاری مکان | در خرابه بحر گنج رایگان
بهر تسکین دل غم پرورت | خشت بنهاده که در زیر سرت
پس سر آن طفل که بر داشت و فرمود این سران سرای نور عین | داشت دایم بر سر و دوشش حسین
گوشه ویرانه شما و اشرف | تو مهمانی چه مهمان داری ست | این چه مهمان داری است این خاری است
میهمان را کی سر این حضور است | میزبان تو مگر از دین بری است
از ضیاء چشم گریان پدر

[illegible]

سر برارای قمری بی بال و پر سوخت جانم از غمت لیز ناتوان پس پس رسول سلمان نمود و فرمود از خدا از آل سفیان الامان

خود بتخت زر براحت اندر آمد دختر را در خرابه جلو بنهد ای یاران اگر بچشم دل بنگرد در کوی همین حبیب

از برای گریه مادام الحجون تس کافر ست آن طفل معصومه که بهر کان ملاقات پدر اندیشه در عالم واقعه دید که

شخصی که از دیدار چون پدر بزرگوارش همانند و از گفتار و مهربانی چون بابا عالیمقدارش بنظر آمد سر شریف

از خاک مدلت و یرانه برداشته و بر زانوی عزت گذاشته ای امان از دل آن طفل معصومه سر برداشت

و دو زانو نشست آنچه در عالم خواب است این وقایع و عرض کرد ای هما این هدهد عاجز ای سلیمان بر احتشام

ای حرم افلاک عز و سروری کوهر پاک جلال داوری ای زروحت جنجالی کاشانه‌ام ای زبیعت شکوه ویرانه‌ام

ذکر با بنده شفیق چون پدر باغم و دردم رفیق چون پدر کو بجز موسی عمرانی مگر که ببود از طور سینا بیت خبر

یا توی عیسی ابن مریم در جهان کامدی بهر حیات مرده کان رمضی تو باشد چه رو با من مو تو باشد چه چوبی با من

قدر تو چون قد رعنا حسین جثه‌ات چون جثه زیبای حسین سر و بالای حسین ام اشتباه از تو دم در دیده‌ام حیرتی زین نیز افزود جهات

ای جوانی چون خداوند جهان نام بابم غم افزا کن بیان راوی گوید که آن خسرو مظلوم [illegible] در جواب فرمود

نور دیده‌ام زهره مالب عزیز ای نور اصدر زهره جهان کنیز ای بجا ابتلاء در یتیم کبودار داری چرا احوال غلیم

بلبل

بلبلک کلمدار در درد داغم ای تذرو خوش خرام باغ من من نه عیسایم ولیکن ای نیز بدان موسی دل مرده‌ام نالان من

من نه عیسایم ولی از راه دور آمدم با آتش دل همچو طور این منم در هر غمی یار توام در حلیمها پرستار توام

این منم کز خشم اعدای شریر سینه را آماج کردم بهر تیر اشکریزی از طوفان شین دیده بگشا من حسینم من حسین

ای موالیان خود انصاف دهید طفلی که از روز عاشورا تا آن وقت پدر را ندیده باشد حال که یکبار پدر را با این احوال

مشاهده نماید چه احوالی دارد آری وا اسیرا چشم آن کودک که بدیدار پدر افتاد غش کرد چون بهوش آمد و دید عرض میکند

ای پدر عجب که تو را یاد ما بیکسان آمد بسر آنجناب ادر اگر یه ساکت کردند و او دلداری میدادند اما

چند فقره سخن میان آن امام شهید و آن طفل با امید روی داد که کس تاب شنیدن ندارد مگر دلش از سنگ باشد

امام فرمود کو بجز بابا سرت زخم از چه است جای زخم و چوب شیر بچگان از چه رو روی کبودت اینچنین شد کبود از سیلی شمر لعین

این چه خط بر گردنت باشد عیان گردنم مجروح کرده ریسمان بازکن بازویت از چه خسته‌اند لیک از زنجیرم بیمار و بسته‌اند

حبیب بالاچو بیماری حلیه بی درد با هم را توی بابا طبیب کو دوا چیست ای بیمار من اشکهای دیده خونبار من

کو غذایت چیست در شام و سحر کو غذا بابا بجز خون جگر کو چه در دیدی در دولت دار دهر در دو عید در غربت ای پدر

چون کلمات آن امام عالیمقام تمام شد و جوابهای آن مظلومه بعرض دادیم رسید آن صغیره بپای اسیران و عرض کرد ای پدر

کردم خوش سایم دارم کاش کن سر لالات جدار از غم ملال از چه خم شد قد سرو تو ای پدر از غم عمه حرام شد گر

۲ در عالم واقعه

در این ابیات بعد

غم چه دارد خاک عالم بر سرم سینه ز درد اغیر مرگ اکبرم تیر بر سینه بابا چرا این همه تیر و سنان

مرهم این زخمها ست در جهت اشک چشم شیعیان باوفا ست الا لعنة الله على قوم الظالمين

المجلس الثاني عشر

بسم الله الرحمن الرحيم

نحمدك اللهم يا خالق الليل والنهار ونصلي ونسلم على رسولك محمد احمد المختار

والصلوة والسلام على وليك وخليفتك علي هادي الابرار وقاتل الاشرار

ونضج ونبتهل اليك لشهادة خليلك وصفيك الحسين ع شافع الابرار

وقبلة الاخيار ولعنة الله على اعدائهم ومعانديهم آناء الليل واطراف النهار

یاران یا رب

گر دل بگویم از علم یا خوار از اهل / ردیم از ان سیاه بگویم خود از عمل / ای دل مخواه منصب و دولت که حیدری

آخر بگو که ناز بر این تکلف / بی منصب بلا چه منصب ... نیک / ار چند خسته تر شود آن قوت بیت و دل

ارشاد باد تربت ... از این شاه / طوبی که از بخشش جای ... / حرف مزن که از تو پریشان شود دلی

کار مکن که از تو بغیر رسد خلل / بر نیک و بد بچشم حقارت مکن نظر / هستند زشت و خوب و بد و نیک در محل

هرچه آید در خیال لیکن ناسزا آن ناروا
فکر و ذکر چرخ یکسر بهر [illegible] تو است
در حریم قدس بعضی بنده و وشی در بند که
خلق خوانند جمله غافل که این نقصان تو است
آری آری تو خدا زیرا که حق را کی شناخت
حق و وجه الحق تو ... که پیغمبر پایان تو است
و ز فیروز بنیت بحضرت آیت در بار تو
فتح و نصرت دائما جویان زین چوگان تو است
خسرو عادل علی عالی الله ای که عرش
دست بر سر دائما در پرچم جولان تو است
تو و شان اندر کجا و مدح [illegible] در کجا
ای که شان ایزدی یکباره اندر شان تو است
محتشم ... دنیا

سیر سلوک گر کنی گر شکفته ما خزان / از برج حوت بهار شرف شد سوی حمل / که از مقام دخواه شرف با فر کی

از جدی و دلو نیز شرف یافت زحل / یا رب زمین بجو ملک فر ز حسین ع / در کربلا چرا شد محل شد بدان خطل

خاکم بسر که مانده ام و با زخم / دم زنی که از شست و نیم ام ز اضلک / جا ... باش گر تو زشت زنند خلل

الا بر گرایی دست نیفتد از ان از بغل قوله تعالى في كلامه المجيد في سورة يس ع في اواخرها ولقد

اضل منكم جبلا كثيرا افلم تكونوا تعقلون یعنی ای بندگان نافرمان من عجب در چاه غفلت طیده

و خود را در تیه ضلالت گشته اید و کباده نافرمانی حضرت مرا کشیده در بستر راحت خود که از جمله بیک

بدر رفت آرمیده اید آیا از خوف غافلید یا از شیطان از خفه که غافل نیستید زیرا که غرق وجود خود بید

بلکه از شیطان غافلید بگویم تا بدانید بتحقیق که او کرد ... از راه بیرون برد شیطان جم قفیر ... اکثر

از شما را آیا نبودید شما که غافل شوید و ملتفت شده چرا حاصل شوید والحق این آیه بزعم حقیر

درباره شرح احوال قوم لوط نازل شده و شیوع آن عمل شنیع لواطه در ایشان بسبب شیطان ... چون

قاعده است که هر چه در امم سابقه ... نظیرش در این امت باشد از نظایرش بشنو تا که قدری آگاه شوی

اشاره ... نقض ... قوم لوط

وفی جوامع الاحادیث لمحمد ابراهیم الملقب بکرکین الاسترابادی عن النبی صلی الله علیه وآله ما عجبت الارض
الی ربها کعجیجها من ثلثة من دم حرام یسفک علیها او اغتسال من زنا او النوم
علیها قبل طلوع الشمس وروی عن علی ابن ابیطالب علیه السلام انه قال ایاکم والزنا
فان فیه ست خصال ثلاث فی الدنیا وثلاث فی الآخرة واما التی فی الدنیا فانه یذهب
بهاء وجهه ویقطع الرزق ویعجل الفناء واما التی فی الآخرة فسوء
الحساب وسخط الرب وخلود النار وقال موسی علیه السلام یا رب ای
عبادک خیر عملا قال الله تعالی من لا یکذب لسانه ولا یفجر ولا یزنی فرجه

در کتاب جوامع الاحادیث که مرحوم محمد ابراهیم ملقب بکرکین مردم استراباد مازندران مرقوم فرموده مذکور است که
رسول الله صلعم فرموده که بتنگ آمد و عجب نماند زمین بسوی پروردگار خود بعجیجی که عجب ماند از سه چیز یکی
از خون حرام بنا حق که ریخته شود بر روی زمین و دیگری غسل کردن از جنابت بزنا و دیگری از خواب کردن بر روی
زمین پیش از بر آمدن آفتاب مولف عرض میدارد که مراد این است که نمازش فوت شود زیرا که در جای دیگر فرموده که
چنین کسی آنروز بهره از رزق ندارد در کارخانه حضرت رزاق بلکه در شهر دیگران شریک شده و نیز در عاقبت

کتاب

کتاب ارشاد اولیاء از علی ابن ابیطالب علیه السلام مرویست که فرموده بر شما باد که پرهیز نمائید از زنا کردن بدرستیکه
در او شش خصلت است سه در دنیا و سه در آخرت اما آن سه خصلت که در دنیا است بدرستیکه میبرد خوبی
روی او و میبرد روزی او و شتاب میکند بر او اجل او و اما آنها که در آخرت واقع میشود بدرستیکه سبب
میشود در حساب او و بیچاره شود بخشم پروردگار خود و جاوید میشود مقامش در دوزخ و نیز از موسی علیه السلام مرویست
که فرموده عرض کردم خداوندا کدام بندگان نیکوترانند بدرگاه قرب حضرت تو فرمود کسیکه دروغ نگوید و باشد
زبان او و فجور و زنا نکرده باشد فرج او و شنیدی برادرم پس چه بهتر که شخص خود بنظر قوة نگاه دارد نفس
و پیوسته قهر و غضب خداوندی را بیشتر نصب خاطر خود نماید تا مرتکب امثال این معاصی نگردد زیرا که اگر اندکی
تعقل نماید میفهمد که اثر اینها بی عاقبتی و باعث خرابی دین و دنیا است و آن راه نیک و پسندیده که آدمی
بجذبه حق تعالی واصل فرماید در دهر کسی جمله اند واگر کسی نداند بگویم تا بداند آن راه نیست مگر پیروی در دنیا واین محمد صلی الله علیه وآله
و واصل کننده ندارد این مرحله مگر تمسک جستن بولای آل طاهرین او علیهم السلام و لاسیما تشبث بولای حضرت ولی
والا او حضرت اسد الله علیه السلام که محبت حضرتش کشتی نجات و ماحی سیئات است که خوارج شده از فضایل حضرتش
بنحو صاحب کشف الغمه از مناقب خوارزمی از ابن عباس رضی الله عنه نقل میکند که بعضی در حضرت رسول صلی الله علیه وآله

رسول صلعم که فرموده از ابن عباس لو انّ الریاض اقلام و البحر مداد و الجن حساب و الانس

کتّاب ما احصوا فضائل علی ابن ابیطالب ع یعنی هرگاه درختهای عالم همه قلم شوند و دریاهای

عالم مرکب و جنهای عالم حساب کننده و طایفه بنی نوع انسان نویسنده نخواهند احصاء و شماره نمود

فضایل برادرم علی ع و بسیار دیگر از راویان روایت کرده بعضی از محدثین شیعه و هو ابن شهر آشوب

از راویهای خود امیر المؤمنین ع میرواند که فرموده رسول خدا ص بدرستیکه گردانیده است خدای تعالی

از برای برادرم علی ع فضیلتهای چند که نمیتوان شمرد آنها را از کثرت و بسیاری پس کسیکه ذکر کند فضیلتی

از فضایل او را حالکونیکه مقرّ باشد و معتقد باشد بان فضیلت خداوند عالم بیامرزد و محو کند

او را میبخشد متقدم از گناهان و مؤخر از گناهان او را و کسیکه بنویسد فضیلتی از فضایل پسر عم علی ع

لم تزل الملائکة و یستغفر له ما بقی لتلک الکتابة رسم یعنی همیشه ملائکه مامورند

از برای او طلب مغفرت میکنند و استغفار کردن از برای نویسنده اش تا مادامیکه از برای آن کتابت

رسم و اثری باشد و در جای دیگر وارد شده که هرکه گوش کند بشنود فضیلتی از فضائل علی ع غفر الله

له الذنوب التی اکتسبها بالاستماع یعنی میبخشد خداوند عالم از او گناهانی را که بگوش خود کسب نموده و من نظر

بالاستماع

الی کتاب من فضائله غفر الله له الذنوب التی اکتسبها بالنظر یعنی هرکه نظر کند بسوی

صفحه که نوشته باشد در او فضائل علی ع خداوند میبخشد گناهان چشم او را ثم قال النظر الی وجه

علی ابن ابیطالب ع عبادة و ذکره عبادة لا یقبل الله ایمان عبد الا بولایته و

البرائة من اعدائه یعنی هرکه نظر کند بسوی صفحه که نوشته باشد در او فضائل علی ع بروی

مبارک علی ابن ابیطالب ع عبادت کرده زیرا که نظر نمودن بصورت او عبادتست و ذکر او عبادتست

قبول نمیکند خداوند ایمان بنده را مگر بولایت او و برائت از دشمنان او و این را شنیدی این را هم بشنو

در ترجمه آیه مبارکه ان السمع و البصر و الفؤاد کل اولئک کان عنه مسئولا از کتب تفاسیر

بسیار از علماء ابرار منقول است و اما اجر اعتقاد این احقر موقوف درگاه احدیت آنست که مراد از محبت شیعه

ولایت و ابناء کرام اوست ع زیرا که از عموم مفهوم این احادیث معلوم میشود که هر چشم و گوش و دل

این فرقه ناجیه از جهت بعمل نیاورد در مورد عتاب و طعن و خشم و سخط رب الارباب و بجز اینهم نخواهد شد

اگر برهان خواهد بجلد بحار الانوار اگر در این باب طالب فهم رجوع نماید تا بداند چه براد فرض شده پس بنا حالا

انصاف بده که چنین وجود مبارکی به روابط آن وارد آمد بلکه قدری تعقل کن ابنای کرام و لاسیما
شهیدی جناب امام حسین علیه السلام که آن در یتیم شد ایشان و لاسیما خواهر محنت زده‌اش ناموس کبرای خداوندی جناب
زینب علیها السلام بالخصوص حالت و دردوش در بزم یزید کفر کیش شنیده که آن مخدره در آن مجلس بی اذن
نشست و سببش نه دانسته مرحوم جد اکرم شیخ بهاء الدین رحمه الله در معتقد خود نقل فرموده که یزید
پلید قصری بود مشتمل بر هفتاد در که هر روز در هر آن یکسان بر او در هفتاد حاجب بر پا
داشته بود و حکم نموده بود که هر کدام حرمتی برای اسیری بزنند و چنان شده بود این بود که آن مخدره [illegible] دیگر
طاقت ایستادن نمانده بود بلکه از والده عالیمقدارش نقل [illegible] لیکن از ثقه شنیدم که در آن روز
در میان این در بندها هفت مرتبه غش بر آن مخدره عارض شد که بر زمین افتاد [illegible]
خدا گواه است که دیگر طاقت شکافتن واقعه این مصیبت ندارم اینقدر هست که [illegible]
عرض میدارم که در مجلس مصیبت این بزرگوار خودداری کردن و تضرع و سوگواری ننمودن [illegible]
خواهی بشنو مرحوم مغفور محدث سبزواری در مجالس الرزیه‌اش نقل فرموده که روزی اشرف انبیاء [illegible]
تشریف [illegible] از آن حضرت ذکر احکام [illegible] معذور بود که زنی [illegible] بدن [illegible]

مولانا محمد اسمعیل

و بیجهه در میان جماعت بنا کند [illegible] مردم خواستند که ایذای شرعی نمایند بانگ زد [illegible]
خودکشی کند [illegible] که این فلک زده مصیبت دار است و فرزند مرده است برادرش حسین [illegible] منصرف شود
تفاوت غم از کجاست تا بکجا آن زن کجا و جناب زینب [illegible] حرم رسول آن فرزند مرده کجا و قتل امام [illegible]
با حلم رسول [illegible] بسیار بعید مانند [illegible] دیگر که علاوه بر آن [illegible] به اسکندریه [illegible] نوشت [illegible] قبر [illegible]
الا لعنة الله علی قوم الظالمین

در مدح روضه مقدسه حضرت حجة الله اعظم عرض شده

این آستان کعبه کبریا بشکوه [illegible] است | لوح و قلم چو عرش برین زیر دستش است
سدره [illegible] آری از رشک خلد به چرا | فردوس را دل از [illegible] سو پابستش است
ره بسپر [illegible] جز به اینجا [illegible] ملک | کاینجاست که جناح فلک فرش دستش است
گردم فدای شمسه [illegible] طاقش بر آفتاب | دیدم صبح [illegible] حقیقت شکستش است
پرسیدم از خرد که در این آستان [illegible] | گفت از شهی که مادر هستی [illegible] است
آن کو قبول امر شهادت [illegible] سجود | پس [illegible] تخت [illegible] وعده روز الستش است
شاهی که در قلمرو هستی [illegible] ازل | بر صدر بارگاه شهادت نشستنش است

انس رسول هم و ولی حق شوهر بتول | انکو شهادت شده اولاد سر نشست
ستاد کار خلیل شهیدان که از وفا | نوشید زهر نوشش دل حق پرستش است
عاجز کنار زاده و با یار و سر کشند | زار است گر خمار تو چشم مستش است

والمجلس الثالث عشر

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی جعل کربلائنا فی محبة آل الرسول افضل الذخائر والسعادات
والصلوة والسلام علی رسوله محمد اشرف الکائنات وافضل الموجودات وعلی خلیفته ووصیه
قبلة العباد وولده الشهید الحسین ع من بین فارهات الملائکة وخیرة النجات ولعنة الله
علی اعدائهم ومعاندیهم ما دارت الارضون وادارت السموات

دنیا چه روز بیش نه این بی بار کیست | این زندگی که بهر سر و ماجرای کیست | اوقات بهر فرصت و خلق جهان ابد در نزاع
هر کس بهر دانه چه آه و عزای کیست | آری خیال بیهوده دانه مرد و زن است | باقی خیال است این همه دعوی برای کیست
گر جه چین ناله کنند خلق کافری | دنیا بی بقا است این همه بهر برای کیست | آری سیاه از او است به دنبال روزگار
ورنه جز او که بالم مبتلای کیست | چون اگر تو از جهان جاهل جهان غم است | پیچیده در گلو نفس ما برای کیست

قال الله

قال الله تعالی الملک المجید فی کتابه الحمید الذین آمنوا ولم یلبسوا ایمانهم بظلم اولئک لهم الامن
وهم مهتدون واما الذین کفروا وماتوا وهم کفار اولئک یستحقون العذاب الدائم
یعنی آنچنان سعادتمندانی که ایمان آوردند و تصدیق کلمات نازله ما اکبر محمد ص فرو فرستاده بوده نمودند
و نپوشانیدند ایمان خود را بظلم که تکذیب باشد که گشته باشد ایشانند که از برای ایشان است امن و ایشانند
اند هدایت یافته شدگان واما آن جماعتی که کافر شدند و انکار نمودند پس از آن مردند کفار و از برای
ایشان است استحقاق عذاب و سخط ابدی دائم ما آری بلکه و گوهر شوه الدار یعنی و از برای ایشان است منزل به
کرد زخم و درکات او باشد بلی برادر من ما اغافلیم بخیال آنکه بجنه عاملیم که ما را پاینده پنیت والا اگر
بمعنا آیه کریمه ومن یعمل مثقال ذرة شرا یره باشد از سر موی از ما نخواهند گذشت که مراد این آیه
کرباره کریمه ومن یعمل مثقال ذرة خیرا یره معزز مشهور که آری اگر عمل حضرت ما هیچ هیچ نداد هر صاحب داد
از آنکه فهمیدیم هر که عمل نماید قدر مثقال ذره خیری بر بینند همان و بدانند که اگر قدر مثقال ذره شری
از او سر بزند همان را خواهد دید و فی الحقیقة جنابی خیر و شر بلکه اصل کل آن حب و بغض محمد و آل محمد است
زیرا که اگر خوب تعقل نماید و بدیده انصاف بنگرد هر معصیت را امثال در رأس حب آن بزرگواران است و هر طاعتی را

معناد رب بلاد حب ایشان آنحضرت حب حضرت شاه اولیاء ع که درباره حضرتش گذشته حب علی
حسنة لا تضر معها سیئة یعنی محبت علی ع حسنه ایست که ضرر نمیرساند با وجود او هیچ سیئه و گناهی از برا
که دوست او صادق باشد حرکتی خلاف رضای دوست نخواهد نمود پس ثابت شد که این دوستی او دوستی نیست
بلکه عین دشمنی است که شیطان لعین و نفس اماره لعین بی دین جلوه دوستی میدهد و اگر دوستی کامل
باشد از حب مثل شاه ولایت وجود با نعمتی که رضا میشود پس شرب مثل خمری که مجوس یعنی همان جناب ع فرموده
که هرگاه در دریای قطره شرابی بیفتد و یک قطره از آن بدریای دیگر بریزد و از آن دریا صحرای آب خورد
و از آن صحرا علف روییده و بره از آن علف [illegible] گوسفندی خورد و آن گوسفند در میان گله گوسفندان عالم
داخل شود و مشتبه شود من از گوشت همه آن گله اجتناب خواهم نمود زیرا که حلیم رسول اکرم فرموده
و حدیث در جوامع الاحادیث است که والذی بعثنی بالحق نبیا من شرب مسکرا
من مسکر لم تقبل صلوته اربعین یوما و لیلة و من شرب مسکرا ثانیا لم تقبل
الله صلوته ثمانین یوما و لیلة و من شرب منها ثلاث شربات لم تقبل الله
صلوته مائة و عشرین یوما و لیلة و کان حقا علی الله ان یسقیه من ردغة

الخبال

الخبال قیل و ما هی یا رسول الله قال صدید اهل النار و قیحهم قال والذی بعثنی
بالحق نبیا ان شارب الخمر یجیء یوم القیمة مسودا وجهه مزرقا عیناه قالصا
شفتاه یسیل لعابه [illegible] قسم بحق آنکسیکه برانگیزانید مرا براستی به پیغمبری که هرگاه بیاشامد
یک جرعه از مست کننده قبول نمیشود نماز او چهل روز و چهل شب و هرگاه بیاشامد مرتبه دویم دو جرعه
خداوند نماز او را هشتاد شبانه روز و هرگاه بیاشامد از آن سه جرعه قبول نخواهد فرمود خداوند نماز او را
در مدت یکصد و بیست روز و لازم است بر خدا که بیاشاماند او را از ردغة الخبال گفتند ردغة
الخبال چیست فرمود زرد آبه و خونابه جهنمیان و چرک ایشان و فرمود آنجناب که بحق آن خداوندی که مرا براستی
و درستی به پیغمبری مبعوث فرمود که شارب شراب خواهد آمد روز قیامت و حال آنکه سیاه باشد روی
او و کبود باشد چشمهای او و بریده باشد لبهای او و روان باشد آب دهن او از نایرا [illegible] برادر من
خداوند توفیق دهد حق که همه این جماعت [illegible] ذره از حب شاه ولایت زیرا که حب او حب
رسول [illegible] و حب رسول الله حب [illegible] است کسانی برین گمان اند که اگر در سینه باشد بغض حیدر ذره
دست خیر البریه [illegible] باید دست از فروع بالکل کشید و ترک نماز و روزه و حج و
زکوة و حج و جهاد [illegible] باید خود بکلی گرفتار اصول شد بلکه بهمان نوعی که مرشد ایشان

و علمای شیعه همه بر این روی قدم زدند و لکن سعادت از میدان بردند باید قدم زد تا در بارهٔ فروع چگونه اگر
وساوس شیطان تقیه بنظر بیاید گران مرا آید ضبط آنرا از آنجمله میگویند من کجا و چهار هزار مسئله متفرقه
هر رکعت نمازی که چهار هزار واجب و سه هزار مستحب است و امثال آن و حال آنکه باید که هر فرعی توجه
خاطر مشکل تر از آنست ثبت و ضبط آن شود و با آنکه در بارهٔ اصول میگویند کجا فهم مرتبه و مقام محمد
و آل آنحضرت و حال آنکه اگر چه کنه کما هی است لیکن بجزوی از آن کنه خود راه داده شد اگر قناعت شود
کافیست بلی قلت تتبع در کتب احادیث و اخبار باعث اشکال تر از اینها است اگر خواهی بشنو صاحب
ارشاد القلوب نیز از ابن عباس رضی الله نقل فرموده که شنیدم رسول خدا صلعم میفرمود ای معاشر مسلمانان بدانید که از
برای خدا دریست که داخل شود از آن در امین است از آتش جهنم و ایمن خاطرست از فزع روز قیامت میگوید
چون آن ایام رسول اکرم این سخن فرمود ابو سعید خدری برخواست و عرض کرد یا رسول الله ما را هدایت کن
بسوی آن در تا بشناسیم او را دیدم فرمود ای ابو سعید آن در علی ابن ابیطالب است پس فرمود یا معاشر خلایق
بشما ابلاغ میکنم و بدرستی پشت شما میکنم و بر [illegible] پشت شما [illegible] تا بروز جزا میکنم بحضرتین میکنم
بغائبین میکنم ببرتر میکنم بهجری میکنم بهمه ما سوی الله میکنم کسیکه دوست داشته باشد از اینکه تمسک
جوید بعروة الوثقی که هرگز اشکستن در وی نباشد از برای او نیست بس محکم و فرمان من که حکم خداوندی است

عدد حجج بولایت وزیر بی نظیر من و بشیر نذیر من و داماد و وارث دین و پسر عم رافع الغم من حامی کرم
اوست عروة الوثقی خداوندی یا علی را در پیغمبر شناسد که هر کسی خویش را بهتر شناسد مجید
هیچکس بابی ز رضوان مگر وقتی که حیدر را شناسد بدرستیکه ولایت علی ولایت من است دشمن او
دشمن من است زهر کسی را ضامن حق تو زور ضامت خود ضامن من ضامن تو ای معشر خلایق کسی که خواهد
شناسد که کیست حجت خداوندی بعد از من پس بداند و بشناسد که حجت خداوندی بعد از من
علی است زیرا که اوست خزانهٔ علم من میگوید ... این سخن فرمود جابر ابن عبد الله انصاری
رحمه الله برخواست و عرض کرد یا رسول الله بگو ما را عدد ائمه فرمود ای جابر خدا رحمت کند ترا
سؤال کردی از اسلام و حقیقت اسلام با جمعه ای جابر عدد ائمه عدد ماههای سال است و هی عند الله اثنا
عشر شهرا فی کتاب الله یوم خلق السموات و الارض یعنی عدد ماههای سال در نزد خداوند عالم
دوازده است چنانچه در قرآن یاد فرموده ای جابر عدد ائمه عدد چشمه هاییست که خداوند منفجر فرموده و نمایان
ساخت از برای موسی ابن عمران ع وقتیکه زد عصای خود را بدریا پس شکافته شد از او دوازده چشمه جاری
ای جابر عدد ائمه عدد نقباء بنی اسرائیل است و قال الله تعالی و لقد اخذ الله میثاق بنی اسرائیل
و بعثنا منهم اثنی عشر نقیبا ای جابر عدد ائمه دوازده است اول ایشان علی ابن ابیطالب ع است و آخر ایشان
مهدی فرزند من است روایت کرده است ابو نعیم در حلیة الاولیاء از رسول خدا صلعم که فرمود کسیکه خواهد با شد

از آنکه زنده باشد بحیات من که حیات او حیات من باشد و ممات او ممات من باشد و ساکن شود جنت عدن را
که غرس درختهای او را کرده خداوند من پس ولایت علی ع و ولایت اولاد او را جوید و اقتدا کند با امامان از بعد او پس بدرستیکه
ایشان عترت من اند که خلق شده‌اند از طینت من و ایشان اند که مرزوق شده‌اند فهم و علم را پس وای بر
تکذیب کنندگان از امت من که حق ایشان را قطع کنندگانند صله مرا و نخواهد رسید خداوند عالم با ایشان
شفاعت مرا پس بگو بازچون آیه حیات که خوش بخت سعادتمند مردمانی که نگاه دارند خویشتن را از هواهای نفسانی
خود باز داشتند والا ملیسم که اگر بعضی پیروی هوای نفس نمود عمر بدگوهر را چه جمع بود با خانواده نبوت با شمر کی
چه مناسبت بود با مثل جناب حسین شاه ابر سر سر شهادت آیا از خاطر هر دو بهر که غم آن زمانی که آن سرور با برادر
بلند اختر خود عباس سردار میدان شدند که برادر پشت بر پشت هم داده دادرسی فرمایند که بنا بر این روایت
دیگر کسی از شهدا باقی نمانده بود مگر آن دو مظلوم تشنه جگر که مخدره مظلومه علیا جناب زینب سر راه بر ایشان
گرفته بود و یک دست بر گردن جناب حسین ع و دست دیگر بر گردن جناب عباس عقد بود و چون ابر بهاری میگریست از صاحب
عوالم العلوم شیخ عبدالله ابن نورالله تلمیذ مرحوم شیخ فخرالدین طریحی مرقوم فرموده آنکه دست بر گردن برادران
و نظر بر صورت ایشان داشت بحسرت مینگریست و میگریست و گریه چنان راه گلویش گرفته بود که هرچه میخواست مراد
یا حالت خود عرض دارد نمیتوانست تا آنکه بنوعی شد که آن دو بزرگوار را گریه آن مخدره بنحوی غم سوز مظلومانه
فرمود ای خواهر ملول چرا شده یا چه خبر شده که اینقدر ناشکیبائی دیگر صبر تو بیش از اینها بود عرض کرد ای برادر کاش غم تنها بود این

۲ از او کان من ... نیست از خبیث
طلبیت و طلیلا ... جبین

کربت عصیبت

۳ کی در جانان ز شما ارمغان جان من آید
مونس جان و روان دل بر زبان من آید
بجدائی شما نشود دل راضی
که برادر نه پدر مادر از آن من آید

چه نمیکشد که از ایشان دلم بکند از شما دل بر دارم ار چه فلک میکشد که اگر ترک تو نمایم و بر ترک تو سخن بگویم و دل بر عباس بندم
آن هم بعد از تو نخواهد ماند لابد خود بر تو خواهد رسید پس اگر ترک او کنم و دل بر تو بندم تو را هم به وجود من حاجتی
ثابت نمیدانم و امثال این واقعه از وقایع جان سوز دیگر که جگر سنگ سیه آب میکند الا لعنة الله علی القوم الظالمین
بالله قصیده در زمانی که بلباس ابدالی مشرف به آستانه بوسی جناب حجة الله کبری شده بودم در راه عرض شد در ابیات حضور خوانده شد

ای ملک درگه تو یا شحنه الغری — ای السلام و هم لک بنت تذذری — ما ز کوی جنابت عونا الی الثری
انت الذی ولاک بنوع من الدری — یا شحنه النجف بفدای تو هر چه جان — بی زاد و جنت و جحیم و عقاب و بوذری
چیزی نیایدم که فرستم بغیر جان — جان فدا چه حد لکن که بجا نهاد تو اندری — جان جهان توئی و بود زان جهان جان
هستی جهان جان تو که جانان اندری — درد او جسر تا ز طباع شکسته بال — کاندر که حدیث تو گویند حیدری
خالق زعم و قاسم الارزاق هستی — ان حرمت در علی به نسبت غضنفری — بصر نهان نکاح از ازل در حریم
نا دیده جاهلان همه گفت اندر داوری — داد چه آنچنانکه سر داند غافلان — محض سماع انکه خداوند اکبری
آن کجا کمال و کجا فرق ضلال — رحم فدای که من به سرا هم تو اخبری — خلق جهان و دانش دانت کجا رسد
دانسته‌ام من این که براهم تو اخبری — عالم تمام قطره و تو بحر عالی — گیتی تمام ذره و تو مهر انوری

حیدر نعت احباب که پیران شیخ و شاب | زان دفتر محبت نیابند مطهری | رفعت تمام از آن که بعبودیت داری تو

اهلا بران که هیچ نه زدش تاج قیصری | یا رب بروح حضرت احمد فروغ بار | کاین را ز کنت روی نصیحت بداوری

حب علی است آنکه خطا گرش اعظم آیت | دارای اوست صاحب کوثر داحمری | کس را چه حد که دم زند از بغض او مگر

باشد در اخلاق زید پار ز مادری | شکر خدا که نیز منم زاده حلال | هستم مراست لوای نسبان حادری

چون داده است شیر حلالم روان شاد | خود گشته است روز و شبم مدح گستری | زانسو پدر چو زاده حلالم شریعت کار

روز و شبان بدولت و اقبال همسری | جاوید باد عزت استاد نیک زاد | گویا داد روز و شبم مدح این سخنوری گستری

یاران کرام باب چه مام و چه او استاد | آنکو پدر بعالم خلقت است از ذری | آنکو تمام زادی اندرین دو فرقه خلق

ان کو تمام خلق و هی اندرین جرب و بری | استاد روزگار ازل در شهر اجل | گر گرنبود دهر نمیدید ساسبری

پس ایشه شیر دل نسب خسرو عرب | از امر تو بر تمام عجایب تو مظهری | لطف نمای تا بدرم قلب کینه خواه

زین بیشتر نباشم از آلام ششتری | مانم چرا که طبل سعادت زنند خلق | زیبد زنم نواله چو سنجر و سنجری

خاک کربلاست پادشهی گشته ام گرینت | قابل نجاک درسی با بلش حن صبری | جانم فدای خاک در خسروی کدم

هر کس گرفته از دمش آمد سکندری | ای برتر از خیال و برون از قیاس و وهم | ای داد رس بداد دلم رس تو داوری

تو کعبه مرادی و عالم حریم تو | شاها چه می‌شد آنکه شدم خادم دری | کز کعبه حریم تو گردید همان شرف

خلق سماء تمام بران اند مشتری | از اختر نیازی نیاز رحمت فلک | عرش خدا توئی و جهان لم یزل اخضری

کوی تو گر که دیده بشر اینچنین کو | بر آن سر و دری و بالوار اندری | نور خدا توئی و توئی نور حق شها

بر باب شرح نور علی انت صدری | تو صدری و خلق جهان از تو مشتری اند | در این کجا بصدر جا تو صدری

در داکذشت وقت و نداشتمت کره | داما داحمدی و بر عالم غضنفری | این هست کز درت شها جبیر و دادت

تو به شکر ای حبیب خداوند اکبری | ~~از تو خدا ز رنج با حکم تو رفت~~ | ~~در بارگاه قدس براق پیمبری~~

گر تو خدا ز رنج با حکم تو رفت | در بارگاه قدس براق پیمبری | گر تو خدا ز رنج در خلوت حجاب

از پشت پرده دست غضنفر بداوری | بنفه چنان بدوش پیمبر نهد قدم | اینها صفات ذات خداست ای تو بنگری

تو در زمین و جانب معراج مصطفی | واقف ز سر گذشت و ز اسرار احمری | جرم جهول ای حبیب که خواند خدا تورا

هر که دکا پاک که گویند کافری | آن فخر اجلال حضرت اقدس که راه حق | چون ذات فخر اجلال بمودی برادری

اول خدا و بعد محمد سیم علی | چارم ائمه عرش در عالم باختری | وانها همه گذشته تمام حقیقت است

تخمین رفقه طالبت نصری
علی الکتابه

گر تو خدا ز رنج اندر صف جزاء

شمع انجمن ... ساب بگر عرش

شور هنگامه تو اگر بر جمله رهبری | است چون تو بنده اکرار قرکاب | در کارگاه صنع تو راحت آنتر

من دا الذی و تشفع عنده شنیده ام | این دارم شند اگر نیک بی بهری | ای و عنده بر کر راجع کرم کر زینت

بعد از خدا ای قابل ارجاع دیگری | آنهم ز مشکلهت که آسان کنم براو | نه رفعتی ست خاص نه بندم بدیگری

کویم چه ای خدیو کر در دز عفو بار | ابواب گفت کنز بمفتاح حیدری | احمد نه بسته بود کرم دم ز ما عرف

در زیر لوا نسبته بدم دستی و سری | هیلکفت خدا و بند بعالم از جهو | خود اگر ده ای چه چاره بخصوص اعضای

خوشحال آنکسم عارف شان تو منیتم | کم هیلکشم ستم چو ز جهلم کنون بری | کی راهت معرفت بجد خود کمال تو

غیر از خدا گذشته نفوس پیمبری | دیگر بلرد خامه میمون از قلم کر وقت | تنگ ست و مانده از فرود بستان حیدری

یارب بحق حیدر و آل شیر اده | بر ما و شیعیان بصف حشر افسری | عام رست جاری دنیا و دین بود

باشیم ما بمهر واو بمهری | الا لعنة الله علی قوم الظالمین

والمجلس الرابع عشر

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی نور قلوبنا بالاحزان والهموم فی مصائب

عترة المصطفی والشکر لله الذی شرح صدورنا بالاشجان والغموم فی نوائب ذریة

المرتضی ونشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له شهادة تجعلنا من اولی الالباب

والنهی وتدخلنا فی اهل الکرامة والزلفی وان محمدا سید البرایا واولاده اشرف

الناس فی الآخرة والاولی ولا سیما ولیه الشهید السعید الحسین علیه وعلیهم التحیة والثناء

فلهم آبائی والائی ولعنة الله علی اعدائهم وبالخصوص کبرائهم فی الدنیا والعقبی

دارا ابدا ز چه انقدر شب و روز در غلو | مزرع سبز فلک بنگر و داس مه نو | غم ز او او اکنت چیست فنا لیج و بکن

یاد دار از کشته خویش آخر و هنگام درو | پند زن از اگر چه طلب دارم یار | دختر تاک بر رز داد بدین پند غلو

تکیه بر اختر شب کرد مکن کاین عیار | هر کرا هر چه بداز پیر فنداد هیچ کرد | من کر نام نه هلاکی زکسی غیر از خود

آنکه مستم از آن جهت که دارم ز غلو | کو دی این نیست بر بن جلوه شان که جهان | تاج کسری ز بهد ولط کیخسرو

این شنیدی بر وای دل ز غم فارغ باش | کر مرا نیست ز کیر کر جام مجلو | یاد داری کر چنان فارغ از هم نو کرد

با وجود آنکه مجو رشید بدت صد پرتو | از صبا داشته کان به بر شان این پیغام | سینها دلبر ما را کر الا الا بهلو

از روی پاک و مجرد چو مسیحا بفلک | آخرت بارکشند در کوز از نشو دهو | بعد وقت جابلس او را هست دلیکن داد نیز

خرمن ما مجو خوش ترش بر دین بدرجو | از عام شرف آن بردگر در کوی بحق | بعد قرآن که بر دارم و جو رشید گرد

قال الله تعالی فی کتابه المتعال افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی فما لکم کیف
تحکمون ترجمه آیه چنانکه آنکه آیا کسیکه هدایت کننده باشد خلق را بسوی حق سزاوارتر است
از اینکه متابعت کرده شود یا کسیکه هنوز خود هدایت نیافته باشد پس چه چیز است شما را
ای بیخبران چگونه حکم میکنید مؤلف عرض مینماید که چون این آیه در باب امامت ائمه علیهم السلام وارد شده
که خداوند فرموده امام باید منصوص باشد یا بنص حق یا بنص رسول من پس کار از اعتراض منعزل ملیه برقرار
ضالّه که پس شما را چه بر این داشته که خود حاکم شوید و کوس الهی میزنید و بر خود امیر نائب شد
قتل ابو الدواهی یعنی قتل عمر ابن الخطاب کسی را یا قتل ابو الشرور یعنی قتل ابوبکر کسی را یا قتل مجمع
الدواهی یعنی عثمان ابن عفان ملعون آیا کسیکه هدایت کننده و راه نماینده است خلق را بسوی حق
سزاوار است اینکه متابعت کرده شود یا کسیکه خود هنوز هدایت نیافته پس چه بر این داشته شما را
که یاغی شوید و چه قرار داده این حکمهای شما مؤلف بعضی عرض مینماید که آری وقتی که کسی چشم دل ابلهی دو بین
از این بیت چه خوب گفته آن شاعر آنچه هست از قامت ناساز بی اندام ماست ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست
این است که از حق بیگانه شده و در چشم پوشیده در طرق غفلت بادیه پیمائیم سهل است غول گرا از انصاف باشد
که نداریم با وجود این بجای آنکه از سر صدق و صفا ادب ایشان ترکیبی چند فراهم آوریم و معجونی چند بر دل ترکیب
میدهیم که آن با چیز را ام معدوم صرف نموده باشیم مثل اینکه مثلا اخلوق که عبادات آراسته بعضی آراسته

در نمائیم

در نمائیم و اصحاب قاده کرام از برای معاونت در خیرات و صدقات پیراسته بعضی آراسته و پیراسته در نمائیم
در دراهم و دنانیر چند حرف عشر با نهایت خوف و بیم هم از درون و هم از بیرون به طاشر میکنیم
طلو زهر مار مینخوریم که معصوم آلم الهی شرخوانه بوده مفاخرت بر دوستان حق نمائیم و بجماعت فطرت
وشتی دست جبلیه که داریم همین علاج راه سلوک و جبلیه حیزه خود میدانیم این که یک فقره از فوائت
معاصی ما است و قس علیه البواقی و حال آنکه درباره همین شراب به سند صحیح از رسول الله صلعم مرویست که صاحب
جوامع الاحادیث نقل فرموده انّه قال والذی بعثنی بالحق نبیّاً انّ شارب الخمر یموت عطشاناً
وفی القبر عطشان ویبعث یوم القیمة وهو عطشان و ینادی وا عطشاه و الن
سنیه یعنی حضرت ختم الانبیاء ص فرموده قسم بحق آنکسیکه مرا براستی به پیغمبری مبعوث فرموده که شرابخواره
میمیرد تشنه لب و در گور تشنگی میکند و بر انگیخته میشود روز قیامت تشنه و بانگ میکند روز قیامت از
تشنگی خود که تشنه‌ام تشنه‌ام تا هزار سال که هر یکی روز از آن برابر پنجاه هزار سال دنیا خواهد بود شنیده‌ای برادرمن
پس بگو بقرار انکه شهر خود را تا بحضر رسید عمری و بری زند و دمت وّلا بدان و لاء اهل بیت عصمت
ولا سیما حضرت و الائمه و لعنت اعظم تا آنچه خواهد باید باید خواهی بشنو در کتاب ارشاد القلوب ابن عباس

بعضهم عنه روایت شده از انس رضی الله عنه که قال سأل رجل رسول الله صلعم عن عمل یدخل به الجنة قال اصلی

یا رسول الله بکل المکتوبات واصوم شهر رمضان واغتسل من الجنابة واحبک

واولادک اذا ادخل الجنة من ای ابواب شئت یعنی میگوید ابن عباس رضی الله عنه که در خدمت امام جناب

فخر کاینات علیه السلام بودم شخصی آمد و سوال کرد که آیا من با بدانم چه عملی است که هرگاه شخص مرتکب او شود داخل بهشت

میشود من نمازهای واجبه و مستحبه همه را بجا میآورم و ماه رمضان روزه میدارم و چون جنب میشوم غسل

جنابت میکنم و ترا و اولادان ترا هم دوست میدارم آیا بخ اسباب از هر دری که بخواهم داخل بهشت

میشوم یا نه قال یا فلان والذی بعثنی بالحق لو صلیت الف عام وصمت الف عام

وحججت الف حجة وغزوت الف غزوة وعتقت الف رقبة وقرأت التوریة والانجیل

والزبور والفرقان ولقیت الانبیاء کلهم وعبدت الله مع کل نبی الف عام وجاهدت

معهم الف غزوة وحججت مع کل نبی الف حجة ثم مت ولم یکن فی قلبک حب علی

واولاده اذا دخلک الله النار مع المنافقین میگوید فرمود رسول خدا ای فلان قسم

بحق خداوندی که مرا براستی و درستی بخلق مبعوث فرمود که هرگاه هزار سال نماز کنی و هزار سال روزه بگیری و هزار

مرتبه حج کنی و هزار غزوه جنگ کنی و هزار بنده آزاد کنی و بخوانی توریة و انجیل و زبور و فرقان را و ملاقات

کنی جمیع پیغمبران را و عبادت کنی با هر یکی از ایشان هزار سال و جهاد کنی با ایشان هزار جهاد

وحج کنی

و حج کنی با هر یکی از ایشان هزار حج پس مرگ ترا دریابد و نبوده باشد در دل تو محبت علی ع و اولاد او

را البته با ایشان همه طاعت و عبادت در داخل خواهد فرمود خداوند و دود ترا با منافقین در آتش

الا فلیبلغ الشاهد الغائب قولی فی علی ع فانی لم اقل فی علی الا بامر جبرئیل ع وانه

لا یخبرنی الا عن الله عز و جل وان جبرئیل ع لم یتخذ اخا فی الدنیا الا علیا ع بعد ازین

فرمود که بگویم بلی چنین ست پس برسانند البته حاضران بغایبان بر شما این خبر را که در حق علی گفتم بدرستی که

من نگفتم چیزی درباره علی ع مگر اینکه خبر داده مرا جبرئیل ع از آن و امر کرده مرا از گفتن آن و خبر نداده مرا او

جانب خود چیزی مگر آنکه خداوند با او داده بود و بدرستیکه جبرئیل برادری در دنیا نگرفت مگر علی ع را الا

من شاء فلیحب ومن شاء فلیبغض فان الله سبحانه اخذ علی نفسه ان

لا یخرج مبغض علی ابن ابیطالب من النار ابدا بعد از آن گفت آگاه باشید پس میخواهد دوست او را هر که خواهد

دوست او بدارد و میخواهد بغض او بجوید و هر که خواهد بغض او جوید بدرستیکه حق سبحانه با خود قرار داده که بیرون

نکند بغض دارنده علی ع را از آتش هرگز نشنیدی برادر آری با هر چنین است و جز این نیست اینهاست

جز در آن مقامات عظمت و رفعت حضرت شاه ولایت ع اما این را هم عرض کنم که اهل خلق بدانند

که اینها بلکه زیر انبیا و مقتدار عالم و آدم زیادتر از اینها اگر کسی در حق علی ع جز مرتبه الوهیت بنبوت

هرچه فکر کنم کم فکر کرده و هرچند ذکر کنم کم ذکر کرده زیرا که از برای ذریهٔ طیبهٔ احمدی هرچند فضایل و

چندیست که از بس کثرت عقول تامه حیران اند در درک مقام پستی از منتهای آن آل رجوع حقیقت

دوام ایجاد در حیوانات محمدی و آل محمدی عزت و دولت جمیع حیوانات که ثمرهٔ شجرهٔ طیبهٔ این فخر کاینات اند

بر همهٔ اهل عالم مستدام فرما و لوای امر در تا بروز قیامت وجه جمعیت و سعود این زمره را باعث

برکت و جمعیت اهل عالم فرما و آثار [illegible] کرکان این امت که با دشمنان جمیع این صحرا جگرخونند

چه قدر نسبت دارد ذکر مجلس یزید پلید عنید و در حق شهداء آل عبا و باالخصوص ان دختران دلداران

بشیر بشراب زهرهای مشغول اند و بتجارت بر مخدوم زادکان حرم سرای خداوندی نگاه کرده با چوب

خیزران لب و دندان لطیف ترین خلق بعض شاه شهیدان [illegible] آزرده می نمودند [illegible] برجال امیرزاده

کبری یعنی علیا جناب زینب در ان وقت چه حالت روی داد و فیه عرض جمیلهٔ ام کلثوم [illegible]

ظالم بیرون گاه زن چوب خیزرانی — دست بریده باد از زن خوب خیزرانی — این لعل لب که سعو بر آن لعل لب

چون بشر جرا چه بلاء منکوب خیزرانی — ز شرمت از خداوند از رحمت از زر سوا — بشر حلبیت چوب عجب خیزرانی

الا لعنة الله در مدح اعلیحضرت سیدهٔ طاهره ام الحسین صلوات الله علیها [illegible] علی قوم الظالمین

ای بانوی سریر سیادت باختصاص — ای از تو تا بحشر سیادت بر آل خاص — مطلع [illegible]

بانوی جلاگاه فتوت باختصاص — فخر پسران که باپدر و شوهر از ازل — [illegible]

در مدح صدیقهٔ کبری

مناجات [illegible]

در حیرتم که گنبدی نور اقدست — ستر شمع این [illegible] دیگر از که بر خلاص — نخل امامت از تو بیار آمد انکار

مانند عقیم ورنه خود آن بشمر الرصاص — حقا شد از تو هیکل بحر بر خلاص — خود شد عیان هیاکل توحید خواص

ای شد از [illegible] هرچه بزر — ترجیع یافت کون از آن بزم اختصاص — ای انکه نفس پاک و نبیرهٔ بر [illegible]

فرع نبوت بجمعیت بنجنی خاص — بانوی جلیلت [illegible] چراکه زینت — فخری که فخر زنان کن انوار اختصاص

روحانیت خدم کرد بیت انه خدم حشم — کمتر کنیز خیل حواری علی الخواص — کمتر حد بحیت انکه برد خراج باب

حقا الحجر اذا اخذ الحجر یا [illegible] — بک حلوه خیات حلو بوثت تنکدری — خود با عروس شد زنو قصاص عرضاص

از عرش زاد از قدرت آمد از خدای — کز فرش سده شد لا جلیب الاشخاص — شد کاف کن فکانت بگو نیز باج و تخت

شد خلعت قضا و قدر بر تلت مراص — هیل البطوت که چو طار در شد بکاخ — بشر فلک گرجیت خبان جلوه آن

ای بانوی که مطبخ طبخ تو عرش شد — طباخ در ت قدرت ایزد بلا خصاص — تنها نه خود که خادم حضرت ذات [illegible]

[illegible] فیل [illegible] زهره الخاص — سلالم زبان ولیک چه کرچون شد [illegible] — کردند حمله بر سر آن کرکان [illegible]

ان تا حنت چون عجایب الاحکام فی انضباط — ان احنت چون غرایب الاثار المخاص — آن یک بطن حمزه خشنای ابود دد

این یکی ز بس شماص جلو دراغراص — بردند گوشوار و شکستند بازو بت — طفل تو سوط شد که بدن صدق اقتصاص

هرچند کرد خصم بر شاه ملاطفت | کردند جور و کین بتو اندر عوض قصاص

دادند تهنیت بعمر با بوبکر در عوض | کشتند با خلیفهٔ بر حق در آخر خاص | آری رسالت بسکر زنار آگه رسد

خیر از شناعتی که عیان شد ز عمرو عاص | اما چه کرد جلال تو چیزی نگشت کم | ز ایشان نشد زیاد بر منکر ای فاغماص

ای بانوی سرا حریم حق ای مدار لوز | که میرود ز خاطرم آن لطمه زان شکاص | که گوش و گوشواره ات ای در بهم شکست

کشتی چنان ز ضعف که رفتی ز اعتیاص | وان از نزع البطین که بطون علوم شرا | بس کاظم شد که تا به پسر موقد زانکه ص

یعسوب دین و قائد غر محجلین | زان پسر حرام زاده که بد بهر جهان عواص | قربان بود ز بهر که چو در مسجد آمدی

کردی سجل بنام دلش ان کند عاص | بود چه کرد کرامت اندر کرجوع | آمدم بد بهر که میدیدم آن قصاص

عاصی که کرد مدح تو اکنون کشی کند | وصاف تو خدا است ز ما جمل اختصاص | این بیت گهنه ز ایکی آرزدم بیکلک

با خامهٔ شکسته بر مردم قصاص | یارب بدین وجه مبارک که روز حشر | از هول رستخیز بود مار اخلاص

المجلس الخامس عشر

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی محمد وآله الطاهرین وبالخصوص علی ولده عبد الله الحسین الناصح الطعین والمکروب الحزین فیا رب صل وسلم علیه وعلی انصاره المجاهدین وأکثر بأئر المؤمنین واحبائه المستشهدین ولعنة الله علی اعدائهم الی یوم الدین

بلغ

از دل از

از دل از هر چه غیر تو گشته بیزار آمده | در چه رفته که برادر کین چو گرانبار آمده | خیز زینت بها و تو بدر دار در کسر

از کربلا ملاء مظلومی در ادار آمده | این اثم نعش بر آسیب که بندی بخیال | سوز کین سوز اکار ای پسر آمده

کوی زند لکیت غرهٔ نحوست بجبیر | پیش مرکز غم خود مشو که بیمار آمده | زینت بابت بجه پیمان ز براین بربستن

وصلت یار عجب شعبده بار آمده | مثل ما و تو که چه بتر از یکدیگریم | این لعبه که چه بران مرحله ات آمده ام

تا خلق بلی بدر آن قائد باب اندر نزع | کشتهٔ خود بدر دهه بیمار آمده | من بلا باده زدم لیک چه مستی که ز خون خوش

مست و آشفته بخلوت کر از آمده | عاصیا جره هذیان تو باید بر سر | چشم بد دور ز تو هم هلهله بار آمده

قال الله تعالی الحکیم فی کتابه الکریم وانظر لی الله الامثال فلله المثل الاعلی ظاهر ترجمه ازین حقیقت ترجمه آنکه خداوند در رقم محکم خود فرموده و غدقه فهم که مرتبه ای بندگان من لم زبرای خداوند خود مثلها اگر بعقل شما نمیرسد از امثال متعارف بدر رستیکه آن مثل کار شما نیست و فهم شما از آوردن آنها قاصرست زیرا که از برای خداوند ثابت است مثلهای بلند که هیچیک از عقول شما به آنها نمیرسد هم از بلندی آن مثلها از فهم شما و هم از نارسائی فهم شما به آنها بجهت آنکه مثلهای خداوند مثل صفات خداوند است و علیت دارند با ذات خداوند و بکجا میرسد فهم کسی بیکی از آنها مگر آنکه شخص عام جاهلی باشد بیخبر از شرع و بی اثار عقل که حسن و قبح

از مثل رشد دم

اشیاء را نداند مؤلف عرضه میدارد که این دقیقه که فراجحو بچاره خود داشت معلوم است که در کجا و صحبت بلند از فروع کجا
و حکایت توانائی حدیث دیده بنو کار کوران بلکه از الانصاف باشد باید گفت و لا ایض تو اکبر امر الله
الامثال بک و لو لبید لیتهم بک و الائمه هلکنا یعنی ببینید از برای وجه با عنوان محمدی ص و جناب مرتضوی ع و حضرات
ائمه علیهم السلام مثلهای مناسب بعقل خود که از برای ایشان هم مثلهای علیاست که نخواهید بانها رسید از راه فهم
و ادراک مؤلف عرضه میدارد که مبادا کسی را انکاری در ذهن بگذرد زیرا که مثلهای خداوندی همان انوار
مقدسه چهارده معصوم علیهم السلام هستند و زدن مثل از برای هر چیزی بسته بمعرفت آنست زیرا که شخص تا خبری
نشناسد مثل از برای او نمیزند و هر که واضح و مشخص است که مثل زدن اهل عالم که هر یکی از اشعه آن
انوار مقدسه از برای آن انوار مقدسه امری است محال تا چه رسد بذات مقدس خداوندی جل شأنه و مثل
زدن از او با مثلهای متعارفه زیرا که تا شنیده ایم و بتحقیق رسیده ایم خداوند جهت محمدی ص و بعض احمدی ع
بروایتی هزار حجاب و بروایتی دیگر بهفت هزار حجاب و بروایتی دیگر بهفتاد هزار حجاب از پردههای ستاری پوشید
و در عرصه ظهور جلوه کرده و این همه گفتگوها و اختلافها پدید آمد تا وقتی که امر باظهار شأن ولایت شد
و بنای تعیین خلیفه و تشخیص خلافت شد ذهنها و فهمها و دستها از آن وجود اقدس کشیده شد و کن
اسم مخصوص گفتگوها در باره جناب ولایت مآب گذشته شد و پیدا آمد که امر بجائی رسید که خود حضرت

اینکه عارف مبارک حضرت محمدی ص
بر حسب بعض ظهور بنا ...

تعیین

متعین با آن تعینات و تشخصات معلومه مقصود گشته و فرمود نظر این مضامین را در مواضع بسیار
که لیس فی الله شک و الذی بک الشک فیک یا علی یعنی کسی که در مقام ربوبیت که جهت خداوندی حضرت احدیت
شکی نیست و همچنین در مقام نبوت که شأن و منصب او است هم کسی را حرفی نیست بلکه همه شکها و اختلاف
در حق تو است یا علی و بر واضح است که اگر جانب داری منظور نباشد و مقام مقام حقیقت اندیشه باشد محل
شک هم نبوده است و نخواهد بود زیرا که هر کس را عقیده کامل شده که حضرت والا نهمت محمدی ص و جهت مخلوقیت
مظهر یعنی اول آفرینش که اهل بینش را آیتی باشد محکم در بقای جبروت حضرت مرتضوی ع هم که علاوه بر اینکه
ظهور محمدی ص بود شریکی بعد انقضای آن مظهر کلی که حاصلش بلکه محصولش عنوان احدی و محمدی ص و مرتضوی ع بود
و با همه این مقامات عالیه دارای آن فروتنیها بود که شنیده ایم پس چرا که موقع شک و مظهر ریب نگردد بلای این آیات
کار را در فهم بباطن ولکن و دستی در انکار بتجم و نسبت و نخواهیم بود اتش همین باید معتقد بجمیع ماده ها خلافت باشد
که خداوند را ذاتی است و صفتی و مظهر جمالی و مظهر جلالی و الاول الباطن و الثانی الولی و ما هم هم خلافت
مکلفیم بر اینکه با جهاد کامله خود خداوند را خدا دانسته غنی بالذات و کامل بالصفاتش دانیم
از جمیع ماسوای خودش هست و جهت محمدی ص و آل احمدی ع تا بر مقام عبودیت ایشان معتقد شده باشیم و فرمان حق

ایشان را هم امتثال نموده باشیم مثل انچه رسول الله صلعم در مقام های بسیار فرموده که الفقر فخری و به افتخر و افتخر
الانبیاء و الاولیاء یعنی فقر و بی چیزی و تنگدستی و بی نوایی فخر منست و با وصف خیرت میکنم بر سایر خلق و بهمان
افتخار میکنند همه انبیاء و اولیاء زیرا که این فقر نه این فقرست که اول مثل ما کسانست که در هر دو دنیا نداشته
باشند بلکه مراد این است که حمد میکنم خدا را که با این همه دارایی و غنای که دارم وقتیکه در مقام عبودیت خود
میرسم و بمقام و شان ربوبیت خود مینگرم خود را چنان ناچیز و غیر می بینم که گویا اصلا هیچ عبارت و وصف
وجودی و نمودی ندارم و هو وجود وجودی اینها که از خوهم بشیرم و وزیر بذیر بی نظیر شرم و دارم سرا [illegible]
از مثل جناب حسین عم در صحرای کربلا از ظهر روز عاشوراء مثل آن کلام و حالیکه در جواب امیرزاده
کبری زینب خاتون سلام الله علیها فرموده که بتفصیل بلا نقص و قصور مرحوم جد جلیل رشید شیخ مفید [illegible]
در مقتل خود ذکر فرموده [illegible] که بعد از انکه همه یاران و انصار آن سید ابرار عم بدرجه شهادت رسیدند
حتی شاهزادگان آزاده علی اکبر و قاسم هم نظر به تدبیری که از عم گرام خود حضرت عباس داشتند که چون سپهدار
دولت لشکر بمن کرم است و برق شمشیرم بر دل و جان همه این بی ایمانان کارگرست چنانکه چنان هم بود
و بقصد رسیده که تا آن سپهدار دلیر نخابر هلاک نشود [illegible] دل لشکر را جرئت حمله و یورش بر آن پناه عباد عم نبود
باید شما ای بنوبت رخش مردانگی تاخته اگر امر میشنوید کار خود [illegible] و اگر خود بخود رسید کار شمشیر [illegible]

تا ببینیم و العیاذ بالله از شما چه دستوری خواهد رسید و چه تکلیفی پیش نهاد خواهد شد تا چنین و چنان پیش آمد
دولت کارزار بان نامدار و کمر بسته کامکار شد [illegible] با هم تا خبر روانه میدان کارزار گردیدند امیرزاده
علیا جناب زینب بیرون آمد و دستی بر کمربند هر دو برادر انداخت و محکم گرفت و میان ایشان ایستاد و شروع
بر خیره ایشان نظاره کردن داشت حسرت از چپ و راست چشم جاری نمود که [illegible] بتبسم [illegible]
گرامی امیرزاده تو که از اصل و فرع داستان واقفی چرا گریه میکنی هنوز که چیزی نشده من که اینجا ایستاده در قید حیات
و حضرت تو هم که اینجا ایستاده است در عین صحت [illegible] رسیده [illegible] از شر و از کعب نیزه از سنان
خورده و زحمت یتیم داری از کربلا تا شام کشیده عرض نمود که از آنها غم ندارم زیرا که هر در طلب مقصود خود علیا هم
[illegible] رسد باید [illegible] غم از ترک شما است که حیرت دارم [illegible] کلام یکی از شما را اقدم دارم [illegible]
که باعث [illegible] کلید بر آن دیگر نشود و اللهم انا اینکه رفتن تو و بمقصود رسیدن تو و اینک
ماندن من و [illegible] امید رسیدن من دقیقه اینجا بود که از جناب سید الشهداء حسین عم ماثورست بروایتی که در حرم
فاضل زاده لاهیجی یعنی قاضی زاده معروف روایت فرموده از اینکه [illegible] حضرت عباس این کلمات را
از خواهر و آن [illegible] حالات احضاری از برادر دید قدمهای برادر را بوسیده تا دست خواهر را گرفت و [illegible] رفت

وقرآنی نجی بعرض خواهر رسانید که دل سنگ را آب میکرد مولای خواهر مرا شرم آمد خود عرض نکردم تو سلام را به برادرم برسان

و بگو عباس عرض میکند که ای سید و مولی و سرور من مولای عرض میدارد که اگر کسی بداند که همیشه شیوه آن بزرگوار

این بود که باسم برادر را نخواند مگر اینکه سید و سرور گوید حتی آنکه وقتی از برادر فرمان داشت که مهتر شتر بیاورد

از برای آن سرور حکایتی تمهید بار نام نبرد تا خود حکایتی دریافت نمود حتی آنکه در بسیاری از احیان و آثار دارد که

در مقام ذکر اسم خود که خود را غلام میخواند مادر مکرمه‌اش را هم کنیز میخواند مثلاً اینکه با عمر سعد فخاخر فرموده که هم

کسی که خود غلام حلقه بگوش و حسینم و مادرش کنیزی از کنیزان مادر اوست جملاً فرموده بگو تا بجا آن ارحم شد

و آنچه از من آمد محض طاعت و اصاعت حضرت مقدس تو بود و تمنا داشتم تن به رکوع و دل به شهادت داده جان بر آن

عشم میرسد التماس آن دارم که اگر اهانت کرده خود فهمیده ام اعلام دارم تا رشته جان بر کمر گسسته آنچه عشق باید در

مقام ابرار و اظهار آرم آزادی کوی آن مخدره با حالی که خدا عالم بود دست آن شهیدم اگر فردا بهره داد اسرار

وآنجناب نیز شانید خود در داستان ز ایستاده معنی ادب بسید و عرض کرد که ای برادرش پیغام فرموده بود جناب

شاه شهدا آستین بچشم و فرموده فدای آخر برادرش فدایش بار بار بگو عزیزم وقت

رشته جان برکن بگیر دوام همت برگیرنده امروز دادرسی ماست بجان تو قسم اگر خون من بر زمین بریزد

دو واسطه شفاعت نشود برق غضب خداوندی خرمن هستی جمیع ممکنات میسوزاند ای جان من سعی کن

در اینکه حضرت عباس هرگز برادر خود جناب حسین علیه السلام را باسم نخواند

۲ زیرا که گر اهانت ... و من ... از او

۳ جنبش کن که رسیدم ... / شده بندم ... دار ... / ورنه گر ... زبان تیغ ... / بر ... خلق ...

تا چون تهی دستیم و در نظر بایست به امید تهی دستی ما ترحم فرماید و شفاعت ما را در حق عاصیان امت

قبول فرماید برادر عباس بهمین فخر که کنون داریم حرمت بماند که سرمایه جمیع انبیاء و رسل خصوص خود جدا کار

که بدو فخر مینازد تا اگر هر برادر چون حر ماه النور پشت بر پشت هم داده مبارز تنها نخواهد

وقایع روی داد مولای عرض میدارد که این یک خصلت از خصائل کامله حضرت عباس بود تا چه رسد

با مام عم که خود متکلی علیا و کمالات عالیه خداوندی و آیات کبرای جناب ایزدی هستند الا لعنة الله علی قوم الظالمین

در ثنای جناب زینب خاتون ع در مدح صدیقه طاهره عرض میدارد بطریق ترکیب و ملمع

تا کی دل از توان خود به ملک در داشتن / پس چو کار آید شبانه کام دفتر داشتن / سر بسر از پا تا سر غرق ظلمت گشته

اخراج ... هم باید دل منور داشتن / چند در بحر ضلالت غوص از گشتی برای / بیم تا کی باید از گرداب خطر داشتن

این مصر تن اندر مصر تن محبوس مانند / تا که این زنگی توان منظور منظر داشتن / با وجود آفتاب مشرق عشق ... چنین

چه باشد چشم و دل بر نقش آزر داشتن / ... رفته اند بار بر بند که آید بکار / هرزه که دیدن خرابه جهان ... بر داشتن

... نقش دفتر بر ... / جمله کار آید ... داشتن / با وجود بنت احمد که ... دارد خرد

... سخنور داشتن / غیر از او این نظم و نثر و مدح ... است / کلکش ... دادن و در ... داشتن

در مدح امیرزاده / جناب زینب خاتون / و مادر ...

اشارات ... / بالنفس خود و اینکه ... / مخروص ناب ... / بلیغ ... / مولف

بانوا عفت پناهی هیچ بر مانند کی فخر زن باشد مرا چون جامه بر در داشتن لیک این نامم که من از کر جراو صاف تو

خامهٔ انگشتش با مسلکی بر داشتن خواندنت محبوب وه دم با بستن زجب داغ کر محبت حق حیدر بر دل و دین پیامبر داشتن

غیر با ب زوج و ابنا کرامت جمع خلق با آن اگر میتوانند جان قنبر داشتن سید و سرور بما قنبر بر نسوان فضه دست

لا امیر غیر از این گر شرح باور داشتن بس بینت انگه آخر هیچ بود بت داشتن آنکه زینب گفتم نام ملکر داشتن

یک زن و این بار غم کو مرد بل نخرنی توان هر چه عالم کم بر شتن بر صبر اندر داشتن آری آری شاه بابا باب وشتر غزهرا

شهزادان با چو خورشید خاور داشتن دوی اینها کر قلبرا هست آینها کم لقدر مرزن با هر جه تقبیر برابر داشتن

عاصا بنیان این دفتر چو کم شد بعد از این دفتری باید بر و هر لطهر داشتن

والمجلس السادس عشر

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله خالق البلية البرية و الصلوة و السلام على محمد

وآله وعترته الزكية فيا لها من اهل المصيبة صلوا وسلموا على النساء المخفية من الاولات ومن الربعية

والايام المخفية ولا سيما على الزينب التقية وسكينة المصيبة السلام على

فاطمة ورقية وعلى سائر السادات العلوية والبنات الهاشمية السلام على

جميع من سفك دمه في ارض المارية وعلى جميع من بكى او حزن في هذه الرزية

ولحفظ الله

ولعنة الله على اعدائهم و مخالفيهم اجمعين الى يوم الدين فيا لها من المصيبة

نه دانم از دل اسیر گشته از خط تو رحم دیدی بدین وز روزهٔ عمر این وبال گر کشیدی من هیچ من نسراییم تو را در بیم نیابید

زنا فتادی در آخر بکام دل رسیدی بزاد حق بجز از در دل هیچ طرف نبستی بجز حق بجز از انقلاب امیدی

تو غافلی که ز آری عمر و باد صبحی که میرسد ز اجل هر دم بگوش نیدی نه آخر از دو بر رسم مگر نجیب چه دیدی

نه آخر از تو بگویم مگر ز خود چه شنیدی بدست عام از احوال خویش گر که خود بود ز دست دستان چه حق شمشیر چه نیست

قال الله تعالى في كتابه المجيد في سورة ابراهيم الر كتاب انزلناه اليك لتخرج الناس

من الظلمات الى النور باذن ربهم الى صراط العزيز الحميد ظاهر ترجمه آیه و در هدایت

آنکه خداوند در کتاب مجید خود بجبرائیل فرمود تا جاری آورد بسوی رسول اکرم که یا محمد بدان که این کتاب ما کتابیست

که فرو فرستادیم ما او را بسوی تو تا آنکه بیرون کنی مردم را از ظلمات کفر و جهل و نادانی در خلق فرمای

ایشان را بسوی نور ایمانیات و ضیاء آیات و در وصل نمایی ایشان را باذن پروردگار ایشان

بسوی صراط عزیز حمید که جاده دین مبین باشد و بعض از مفسرین مراد از این صراط وجود با فیض

مبارک ولایت پناهی است کرفته بر جمیع تمامی باشان و دشمنی با ایشان خلیفه و دور بر حق وجود

مولا علی ابن ابیطالب را تا بدانند که جهل و ... ایشان کسیست قرآن عرضه حیدر که آری

مع هذا الکتاب و ختم الکتاب اما چه سود که مقصود بعمل نیامد چه نسبت با اهل عصیان که بهرجهت منوزدیم

از خود میکنیم هزار افسوس که گذشته از آنکه او را نشناختیم و در عیب ناشناختن بزرگ فرمانش

پرداختیم بلکه نه تنها نسبت باو که در زیر دادن اولی الامر از وی باشد بزرگ والی امر وی را در این

مبین در رسول او تنبیه داخرین وی پرداختیم سهل است بیکباره که از خداهم روی گردانیدیم

والا پس از آنکه ما در همه شبانه روز باین همه سیئات از نزاع چه اینست که انصاف نداریم

والا اگر دیده انصاف خود را از حد جهل و آتش طغیان پاک داریم علی الیقین مشاهده میکنیم

که هر ما اگر یک وجه بشویم و جمیع ذرات خداوندی را هم یک صفت فرض نمائیم مقصد اقتضای همه معاصی

و محیط بهمه نواهی خود ما هستیم مگر آنکه بگوئیم ما جاهلیم و ضعیفیم و این هم فرحی نیست بلکه زیر اکراه

کفر خواهیم شد از اینکه پس جاهلیم چه بطمع مقامات عالیه اهل دانش و بینش که از حال

مجهول از مقصد مقام آنکه در عین توانائی و دانش و اختیار خاطر و عاصی تر از همه اهل عصیان

و حظ دنیا خود ما و اگر خوب فرض کنید با وجه آن همه اعترافات که در آنکه در آب او دیده و شنیده ایم

وادن همه مطبوعات و لذائذ و حلویات که از او خورده و خورانیده ایم با ثواب جزی عمری برسیم که چرا

باید مرتکب شر بشر انسان باری چه مخبر خلیفت بخیه شویم که در ظاهر نعمتش از غایط کمتر

ومجوس

و مجوس بمراتب اشد و قرهٔ شان از حنظل بمراتب تلخ تر گذشته از آنکه عضائیش بول الزناه

و یهود و جزء کبائر بحر نجاستش تر سیده بباطن آن و نهر شدید از بول کالبحر کما قال النبی صلعم

فی موعظته علی ما رواه جامع جوامع الاحادیث محمد ابراهیم الاستر ابادی رحمه الله

ان فی جهنم لوادیا لیستغیث اهل النار کل یوم سبعین الف مرة و فی ذلک الوادی

بیت من نار و فی ذلک البیت جب من النار و فی ذلک الجب تابوت من نار و فی

ذلک التابوت حیة لها الف رأس و فی کل رأس الف فم و فی کل فم عشرة آلاف

ناب و کل ناب الف ذراع قال انس قلت یا رسول الله لمن یکون هذا العذاب

قال لمن یشرب الخمر من حملة القرآن یعنی رسول خدا فرمود که در دوزخ وادی هست که فریاد رس

مطلبند از آتش اهل آن وادی هر روزی هفتاد هزار مرتبه و در آن وادی خانه ایست از آتش

و در آن خانه چاهی هست از آتش و در آن چاه تابوتی هست از آتش و در آن تابوت ماری است

که او را هزار سر هست و در هر سری هزار دهان هست و در هر دهانی ده هزار دندان هست هر دندانی

هزار ذرع هست چون شخص این خبر را شنید با بیچاره که در بیان آنحضرت بود عرض کرد یا رسول الله

از که میشود این عذاب فرمود از که بیاشامد شراب را از حمله قرآن خوانان چه باشد شنیدی برادر

پس بلکه بدتر هم شد که از بت پرست کما فی الیقم عن رسول الله صلعم شارب الخمر کعابد الوثن
لعنت بر شراب خوار مثل عبادت کننده بت است فرمود رسول الله صلعم که سوگند یاد فرموده پروردگار من بعزت
و جلال خود که نخواهد آشامید بنده از بندگان من یک جرعه از شراب مگر آنکه بیاشامانم
او را از مانند آن که لعنتها از زرداب و چرک در خیابان خواه آمرزیده باشد یا اهل عذاب
باشد و ترک نخواهد کرد شراب را بنده از ترس من مگر آنکه بیاشامانم او را از ریاحان تسنیم
از شراب حوضهای کوثر بهشت عنبرسرشت و در جای دیگر آمده که هر که بخوراند شراب خوار را
یک لقمه از خوردنی یا یک جرعه از آب بگمارد خدای تعالی در گور او ماران و کژدمان که درازی دندان
ایشان یکصد بیست گز باشد و بخوراند او را خدای تعالی از زرداب دوزخیان در روز قیامت
و هر که برادر و صاحب شراب خوار را مهمان باشد که کشته باشد هزار مومن را یا ویران کرده باشد
کعبه را هزار بار و هر که بر شراب خوار سلام کند لعنت کنند بر او هفتاد هزار فرشته زیرا که لعن فرموده
خداوند نوشنده شراب و فشارنده و فروشنده و خرنده و پیاله گردان و بردارنده و بار کرده
شده از آن پس چه بهتر که اگر کسی طالب حق باشد بجهد باشد و نخواهد شراب بجز شراب نوشته
شراب محبت و ولای اولیاء ظاهره حضرت خداوندی تا ابد الاباد بهوش نیاید و از الاولیاء باشد
کیف و سرخوش باشد و خدا و رسول صلعم و آل رسول صلعم از او راضی و خشنود باشند یا اکرم از دستش یا شان

نرسد

نرسد بایمان کفایت آن حطام جهان بها را نمایید بنوشد از سراب شراب محبت در ذریه طیبه
شر نموده این کرده عده چونکه گل رفت و گلستان شد خراب بوی گل را از که جوییم از گلاب غیر از آن دیگر
نتوان که رنگ ساز هست و الا اگر از ما ولیو این جاده قدم زد سرنگون خواهد شد بدرکات سفلی چرخ
چنانچه شده و همچنانکه مریدیم نیز خواهند شد بر او آمده اگر خواهی بشنو در کتاب تذکرة الخواص
که تالیف شیخ شمس الدین یوسف نواده ابو جوزی است در ذکر خصایص عوانه محمد مذکور است که شخصی
رسول خدا صلعم در خواب دید که آنحضرت با و فرمود که باید بروی بسوی فلان مجوسی و بگویی او را که
مستجاب شد آن دعاء یکه در حق تو کرده بود و آن مرد امتناع داشت از اداء رسالت حضرت
رسالت پناهی تا در مرتبه دویم و سیوم نیز بشرف فرمان التستید از دها جستم مشرف شده
چون چنان دید علی الصباح آمد در خلوت بلند دان آن مجوسی رفت و گفت من رسول رسول خدا صلعم
بسوی تو و آنحضرت بتو پیغام رسانده که مستجاب الدعوة شد آنکه در حق تو دعا نموده
مجوسی چون این خبر مسرت اثر شنید گفت ای مرا میشناسی گفت بلی گفت من مجوسی و منکر
دین اسلام و نبوت خیر الانام صلعم میباشم گفت این مراتب هم را میدانم و مع هذا مگر آنحضرت در
عالم واقعه بمن امر فرموده که باین آورده کاری دهم و من انکار داشتم تا در این مرتبه که فرمان قطع داد
اداء رسالت نمودم پس مجوسی مسلمان شده کلمه شهادت بر زبان جاری ساخت و اقرار بوحدانیت

خدا و رسالت ختم الانبیاء و عترت اهل و اصحاب خود طلیبیه به همراه آن نیکلمون اسلام

از اینکه ای یاران تا بحال در ضلالت بودیم و در این ساعت به برکت حضرت رسالت صلعم

حق باز گشتیم پس شما نیز مسلمان شوید که هر کس از شما که مسلمان شود آنچه در دست او است از

اموال من از او پس نمیگیرم و باو هبه مینمایم هر که ابا نماید باید دست بدارد از آنچه من نزد او دارم

مؤلف عرض میدارد که خداوند القدیر جلالت [illegible] فرمود که بنود در قبیله رسمی احدی که خود

با عامل و بهانه پس همه آن قوم و اهل او بشرف اسلام مشرف شدند و آن مجوسی را دختری بود که

بنکاح پسرش در آورده بود فورا آن تزویج فسخ داشت زیرا که از هم جدا نمودند زیرا که آن تزویج خلاف

شریعت بود پس گفت آیا میدانی که آن دعوتی که در حق من شده چه بود گفتم نه بخدا قسم این دعوت

نمیخواستم از تو بپرسم آن مرد جد به الاسلام گفت که چون من تزویج پسرم نمودم بدختر طعامی مهیا کرده

و مردم را طلبیدم و بعضی پهلوی خوان من قومی از سادات که فقیر بودند و زبانی نداشتند پس من امر کردم

غلامان خود را که حصیری برای من در صحن خوان من فرش نمایند چون فرش کردند بر آن صحن رفته بر روی آن

حصیر نشستم در این اثنا شنیدم که دختری میگوید یا اماه بتحقیق که اذیت و آزار رسانیده این مجوسی

را به بوی طعام خود و ما در قوت از اعضاء رفت ای امان که چه قدر گرسنه ام خدایا پدرم بر سر کار او

نمانده [illegible] آیا در این بلد کسی هست که مثل من گرسنه باشد آن مرد جد به الاسلام گفت من چون این

کلمات شنیدم دلم بسیار بدرد آمد فورا طعام و جامه و اشرفی بسیاری برای آنها فرستادم پس چون

آن سادات

آن سادات عالیه درجات این احسان را از من دیدند آن دختر که شنیدم با قیاس حالها گفت

بخدا قسم باید هیچ دست از طعام برداریم و دستها به دعا برداریم و برای صاحب این طعام دعا نمائیم

زیرا که در این نعمت خداوند نعمت ما را خصوصا با این شدت پس همه دست ها برداشتند و بعضی

گفتند حشرک الله مع جدنا رسول الله و باقی آمین گفتند پس دعوت مستجابه که سرش

بر تو پوشیده بود همین است ای برادر موالیان بحق تا آنکه این معنی باعث ذلت و خواری این جهت بلکه چون

عشرت این نشاه باعث عسرت آن نشاه است غالبا و مشقت دنیویه موجب اجر آخرت است بناء

بر این اکثر ایشان از تحصیل ثواب مثل سایر مردم نیستند و بنابر حدیث الفقر فخری و به افتخر

الانبیاء و الاولیاء دست ایشان از این معنی برنداشته متابعت جد امجد خود نموده و چون جناب قدر آثار

خواسته است که این سلسله علیه را اجر آخرت بسیار باشد لهذا در دنیا ایشان [illegible] از حادثات

بسیار ظاهر میشود [illegible] شنیدی ای برادر من فهذا هو الذی جاء که شراب [illegible] و دار و جب

ذریه طاهره آن جناب ص باین مشابه موصل باشد هر که راحت اکثر باشد به مقامات عالیه رضوان

پس چه خواهد کرد سراب [illegible] استراحت [illegible] چهارده معصوم صلوات الله علیهم اجمعین

باشد [illegible] لیکن خصوص چه خواهد فرمود مثل جناب حسین مجروح [illegible] که رسیده به زخمها

ادهم باشند چون کلام بدینجا رسید چه مناسبت دارد ذکر مسیح شهدای کربلا هر کدام در مقام خود در روز [illegible]

اینکه عشرت دنیا باعث عسرت آخرت است وبالعکس

مناجات معروضه در لیالی ایام شهر رمضان

اگر در جلوه جانان چو تو جانانه نیست جز تو جانان دو جهان را که جهانبانی نیست از پی تو شنیده که گو... نیست

خارج جلوه نظر کن که مرا جانی نیست خود تو گویی که من کوی خیابان ... زان تو خانه تو دم حجت و برهانی نیست

ای حبیب من و محبوب همه خلق جهان جز در درگاه تو دم در که احسانی نیست لا الم از ذات حمای که سرا... حاجت

درد مندم حکیم غیر تو درمانی نیست هر که راه گفتی و شنیدی با تو من کنم چون که مرا فهم سخن دانی نیست

بتو گر راز نگویم بکه گویم که مرا اندر این نیم شب جز تو کس ارزانی نیست دولت این بس که چو تو بار خدایی دارم

بر تو عزم کرم از فر سلیمانی نیست کشتی بخت اگر باد مرادی باید باکم از خشم و چشم و غم طوفانی نیست

ایها الناس جهان ملکت جاودانی نیست این همه تاب سزاوار بر این کاخانی نیست تا یکی بهر نگهبانی ... آید بجان

بخدا تا بل اینگونه نگهبانی نیست ای که بر بالش راحت بفراغت خوابی خبرت هیچ از آن گنج ویرانی نیست

خشت خشت در و دیوار آیت بنگر چون تو بودند و کنون شان خبر جانی نیست وقت فیض است رجا خیز و بکار پردار

خواب را فایده غیر پریشانی نیست شاه بر پای و همه کارکنان جا بجای تو بخواب خوش و این خدمت سلطانی نیست

خدمت عالم تو نیست از روح ... عالمی نیکتر از عالم روحانی نیست تکیه بر تخت قناعت بزن البته که بخت

باکش از دولت و بیداد و لیک آنی نیست دولت آنست که هر روزه معشوق شود حیف دولت این ور... غیر پریشانی نیست

عز ارواح مکرم دل اهل اینان برکن ساحتی سهل‌تر از ساحت سبحانی نیست کمتر از مرغ سحر نیستی از جان برای

بال و پری بنما وقت گرانجانی نیست رشک از زمزمه مرغ سحر نیست مگر بخوانیم شبان هیچ به از ناله ربانی نیست

گوز دارای سازیست اگر خواهی ساز ثمر حاصل از این چنبرم پیدا شدنی نیست عارفان را اگر معرفت اندر شبهات

نیست شب زنده دلان ناخوش و ظلمانی ده بر آن سان که بکار است بتر از حیوان نیست بر چنین هیچ بر از عالم حیوانی نیست

از شب این ظلمت شب پیکر و بر شوکت ... گور که بجز اهل حق این زاویه ارزانی نیست سر و سامان جهان میکند این ...

خوار اینجاست که هیچش سر و سامانی نیست بند صورت چه شوار عالم معنی مگذر که ریاضات تو در عالم جسمانی نیست

غول عقل افکن تو نفس خبیث است نه عقل دشمنی بدتر از این غول بیابانی نیست حیف هر وعده امروز بفردا باهم

در گذر او وقت بهاری و زمستانی نیست ور نه در ملک حق افتادن و خوردن همه عمر نزد هر ملت و دین دین مسلمانی نیست

عاصیان را ز تو از پرده برون ... چه ضرور است سخن گفتن سری جانی نیست بار آلها ز من و حاجت من با خبری

ای همه از حسب اجلال تو پنهانی نیست آنچه حسب سزد آن کن که مرا چون اغیار دانش و معرفت عرضه حرمانی نیست

این همه از چه حلیم بود و کرم و ... چه نیست زنهار جزوه نادانی نیست

والمجلس السابع عشر

بسم الله الرحمن الرحیم نحمدک اللهم علی ما انعمتنا من الآلاء و نصلی و نسلم علی

نبیک محمد و ما ارشدنا من النعماء و علی آله و عترته و بالخصوص ولیکم و ابن
ولیک سید الشهداء فیا لها من اهل المصیبة صلوات و سلام علیه و علی زواره
بکربلاء و علی المجاورین فی حرمه و الساکنین فی جواره من الاموات و الاحیاء
و لعنة الله علی اعدائه و مخالفیه اجمعین ابد الآبدین الی یوم اللقاء و ورود الجزاء

ابتدای خطاب بادل غمزده

تا بکی ای دل اسیر کشتن بجولان گذری / در زمین جای نداری و بکیوان گذری
نیستی اهل نبرد و ز پی از خود بهای / چیست مرکب ز چه پس جانب میدان گذری
ره که در هر ندارد سر و تن یکدگر شد / در بر باید نزده پی ز سر و جان گذری
تا بدین چند در این گنجه ویرانه غم / معتکف گردی و از روضه رضوان گذری
خوانده بار قبول از چه نیابی به بها / عاقبت باید ازین جان بر جانان گذری
بار علم گر شده آینه غیر نما / خواهد از دین ز سر جرم فراوان گذری

در اثبات وجوب اجماع عبادات ملت محمدیه بجناب خلیل ع

قال الله تعالی فی آخر سورة الحج یا ایها الذین آمنوا ارکعوا و اسجدوا و اعبدوا ربکم و افعلوا الخیر لعلکم تفلحون. ظاهر ترجمه آیه مبارکه اینکه ای آنچنان کسانیکه ایمان آوردید بوحدانیت خداوند و نبوت پیغمبر نماز رکوع کنید و سجود نمائید و عبادت کنید پروردگار خود را و فاعل خیر شوید و کارهای خوب پسندیده کنید تا بید رستکار شوید و از فتنه ضلالت برهید چنانچه در ذیل این آیه نیز میفرماید که جهاد کنید در راه خدا حق جهاد را نه اینکه شمشیر بکشید و خونها بریزید

بلکه

بلکه جد و جهد نمائید در علم نحو و فقه خود و هم مجاهده در خصوص تحصن نمائید و همواره در جستجو باشید تا فلاح موعود و رستکاری مقصود برسید که اینجا خداوند است که برگزیده است و کل جهان نفوس شما را از جمیع طوائف عباد خود ~~[illegible]~~ و قرار نداده است بر شما در دین از حرج زیرا که ملت شما همان ملت پدر شما ابراهیم است که نام نهاده است شما را مسلمین در پیشتر و در این احوال حکمت منظور تا اینکه بوده باشد رسول شاهد بر شما و بوده باشید شما شهداء بر ناس پس بپا دارید نماز را و بدهید زکوة را و چنگ زنید برسن و پناه جوئی بمنزله بالطاف و عنایات بی غایات خداوندی که اوست مولای شما و خوب مولی و یاور و معین است از برای شما فوق عرض نمیدارد که از آن بالاتر هم از خوب چیزی باید دانم خوب یار و معین نیکیم از اخبار معصومین گذشته که فاعلش توهم حرمت فقراء مؤمنین منظور نداریم و حال اینکه جناب رسول صلعم در باب [illegible] فرموده که از جوامع الاحادیث حرمة المؤمن الفقیر عند الله اعظم من سبع سموات و سبع ارضین و الجبال و ما فیها یعنی حرمت مومن فقیر نزد خدا بزرگتر است از هفت آسمان و هفت زمین و کوههای عالم و آنچه در میان آسمانها و زمین است یعنی حرمت فقیر مومن عظیم ترست از تمام موجودات [illegible] تبارک الله سهل است اگر نظر احیاناً بما برخورد گذشته از آنکه رد سؤالش نمائیم یا اجابت سوالش نمائیم چنان بانگ بر رویش میکنیم که از زندگانیش نا امید میکنیم کانّ آنه النجم حرام

نه سائلك عذبه بالنار الف سنة لعن بر کرزنا امید کنم سائل را عذاب کند خداوند او را باتش دوزخ
هزار سال سبحان الله ای ارباب ما کذشته دارین که شبانه روز هیچ چیز نبود عطش آل رسول علیهم السلام و لعن
بر قاتلین ایشان هرکز خود را مشغول کنیم تا چه رسد که خود مشغول کرد شویم با وجود آنکه حضرت صادق علیه السلام درباره
ان حدیث فرموده که من شرب الماء و ذکر عطش الحسین علیه السلام و لعن قاتله کتب الله له مائة
الف حسنة و رفع الله له مائة الف درجة و محی عنه مائة الف سیئة یعنی هرکه
بیاشامد آب و یاد کند تشنگی امام حسین علیه السلام و لعنت کند کشندگان او را بنویسد خداوند در نامه عمل او
صد هزار حسنه و بلند فرماید از برای او صد هزار درجه و محو فرماید از نامه اعمال او صد هزار کناه پس از انکه
کرخوا ... ندارم و قابل نیستم والله بسیار نزدیک بسبب ها بسیار کم خداوند از برای ما خیر فرموده که
خود را بوسیله آنها بمقامات عالیه غرفات جنان برسانیم که طالب و کوشا ... از انها خواهی شنو
در کتاب جوامع الاحادیث نیز بعبارات ثلثه از رسول علیهم السلام مرویست که فرموده بهشت آرزو مندست بچهار
نفر روزه دارنده در ماه رمضان و خوراک دهنده گرسنگان و خواننده قرآن و نگاه دارنده زبان
از غیبت و فحش و بهتان شعر حبیب ... مرویست که فرموده سؤال نمودم از رسول خدا از
خواندن قرآن فرموده بر تو باد بصدقه دادن بدرستیکه صدقه آتش ... دوزخ کفتم پس نماز کردن فرموده
بر تو باد بصدقه دادن بدرستیکه صدقه ... کننده ... اعظم کفتم پس روزه گرفتن فرموده

برتو باد بصدقه دادن بدرستیکه صدقه روشن کننده ... دل را کفتم پس تسبیح فرموده بر تو باد بصدقه
بدرستیکه صدقه کابین حور العین است کفتم پس نماز شب فرموده یا علی نیست اندازه و برابری نماینده داده
برای نماز شب در ثواب ولیکن فاضلتر است از همه بمراتب و درجه یا علی و لقمة خبز من صدقة
خیر من عشرین الف رکعة من صلوة اللیل پس فرموده یا علی یک لقمه نان از صدقه بهتر است
از بیست هزار رکعت از نماز شب شنیدی برادر من پس بدان که چیزی بهتر از صدقه نیست زیرا
که فعل خیریست و ... خداوند در راه ... علت فراموش کرده اکر خواهی بشنو
مولانا حسین کاشفی صاحب تفسیر در کتاب اربعین نقل میکند که بزرکی ... معروف و نامش عبد الجبار مستوفی
عبد الجبار مستوفی بود هزار دینار زر بر میان بست چون بکوفه رسید قافله چند روزی توقف کرد
عبد الجبار برسم تفرج کرد محلات کوفه براه افتاد اتفاقا بخرابه رسید عورتی را دید که کرد خرابه میکردد
و چیزی میجوید تا آنکه در کوشه خرابه مرغ مرده افتاده ازو برداشت و در زیر چادر خود کشید و روان
شد عبد الجبار کفت همانا که این زن درویشست و از جهت ... پنهان داشت در عقب وی
روان شد تا کیفیت احوال او را معلوم کند آن زن بخانه خود آمده کودکان بر کرد وی در آمدند و کفتند ای
مادر برای ما چه آوردی که از کرسنکی هلاک شدیم کفت ای جانان مادر غم مخورید که برای شما مرغی آورده‌ام
فی الحال بریان خواهم کرد از برای شما عبد الجبار که این حکایت شنید بکریست و از همسایکان صورت احوال

در اینکه ... فرمودن ...
ایکه ... و اما السائل فلا تنهر
ثواب ... در وقت آب خوردن و لعن ...
اینکه بهشت آرزومند چهار ...
فضل صدقه ... از نماز شب

ایشان باز پرسید گفت اند ستیزه ایست فرزند عبد الله ابن زبیر علویست شهرش را حجاج ظالم بکشت
وا و کودکان یتیم دارد و مروت و شرم و حیا و عفت خاندان رسالت هم نمیگذارد که از کسی
چیزی طلب نماید عبد الجبار با خود گفت اگر حج میخواهی اینجاست پس آن هزار دینار را از همیان باز نموده
بدان ستیزه داد و آن سال در کوفه بستادی مشغول شد چون حاجیان مراجعت کردند همه بار دوستان
باستقبال بیرون رفت مردی در پیش قافله بر آمد بر شتری نشسته چون چشمش بر عبد الجبار افتاد
خود را از شتر در افکند و گفتار خواجه را انزمان که در عرفات حج ده هزار دینار قرض داده
ترا ... و ده هزار دینار زر بوی داد عبد الجبار زر را بستد و متحیر ماند و خواست که از آن شخص
استفسار کند که از نظرش غایب شد حیرت عبد الجبار زیاده شد ناگاه آوازی شنید که گوینده
میگفت که ای عبد الجبار هزار دینار زر بر تو داده هزار دینار دادیم و فرشته را بصورت تو آفریدیم تا از برای
تو حج گذارد و تا زنده هر سالی حج مقبول در دیوان عمل تو مینویسیم تا بدانی که رنج هیچ نیکوکار
در درگاه ما ضایع نمیشود آری حوالیان چه خوب میگوید عارف شاعر دل بدست آور که حج اکبر است
از هزاران کعبه یک دل بهتر است و در مصرع دیگر کعبه دل را زیارت کن که فرسنگ کم است
و در جایی دیگر که فرموده اند که قرب معبود راه را قدری نباشد اینقدر یک قدم بر شهوات نفس نه یک قدم
بر کوی دوست آماده ای ... که احسن درحق ذریه احمد ... اینقدر اجر داشت دیگر فرمان بی ایمان

درشعار

اهل کعبه را زیارت کی کرد فرهنگ کم گشت
ورنه این طرف هیچ ... است

اگر فردی را ... شده از کرشم

... با آن عبد ...

به ... پیشتر ... بتحوار

دشاهان خون آشام عترت خیر الانام ... چه بر سر ایشان چوب میزدند ... ایشان را با
دیگر بر ... شهر بشهر و دیار بدیار ... کردند ... قانع میشدند ... عت ...
در دشت در دروازه شام که بدان سبب بدروازه ساعات مشهور شد بر سر ... ایستادند تا تماشاییان
... شوند و خوب ... افتضاح ملاحظه ... تماشا نمایند و حال اکثر آن اشقیای
جاهل بعضی که چون در عهد رسول ... از کرسنگی ... حضرت ... شده آمدند و مسئلت
کردند که ای رسول ما ... چیزی بدهیم ... از برای رسالت تو قرار دهیم تا قدری ... حال
شوی که خداوند در این باب ... آیه فرستاد که ... قل لا اسئلکم علیه اجرا ان هو الا ذکری للعالمین
یعنی بگوای محمد به بندگان من که من از رسول خدا ام از شما سئوال نمیکنم بر رسالت خود ... اجری و مزدی
زیرا که ... رسالت من مگر از برای هدایت شما ... اهل عالم با حکام خداوندی و اجر من با خدای است
و آیه دیگر این بود که قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی یعنی بگو از شما سئوال نمیکنم و توقع
درهم و دینار ندارم در رسالت خود مگر اینکه اولاد ان و فرزندانم که پاره های جگر منند ... بدارید
... سلوک نمایند ... هزار جهان خاک ... بر سر ... کردند
اجر دادند مردان ایشان را ... و شمشیر ... زنان ایشان را ... و زنجیر ...
الا لعنة الله ... علی قوم الظالمین ... در طریق مناجات ... عرض شده

بزرگوار خدایا بسوز سینهٔ آنان | که علم و حکمت تو یافت در دل ایشان | بزاد در مرحلهٔ رهروان عالم قربت

گر مرغ وهم نزد بال در حرم جلال ایشان | باه و ناله بیچارگان به پیر و با بت | گر هیچ نفس مقدس نشد مقابل ایشان

با آب صبر جوانان بنور سیدهٔ بو جلت | گر نفس ناطقه لال است از فضائل ایشان | به شیعه دوان دو عالم گر خشم کرد نشینان

نظر دریغ مکن ای داور از شمائل ایشان | باب دیدهٔ پیران تر به پوشش غیبت | گر جز تو نیست کسی زیر زینت و مائل

بخون پاک شهیدان عشق بی دل خسته | گر هیچ دیده ندیده به دست و قاتل ایشان | بعارفان سر اپرده سرا چه قدرت

گر هیچ کس نبرد ره بمنزل کامل ایشان | به بستگان و به پیوستگان سلسله ذات | گر هم وز نشود آن مدار از سلاسل ایشان

بحق حلقهٔ عرفان عارفان معانی | گر جز تو کس نبرد ره بحجت و دلائل ایشان | بزرگوار خدایا نکو بم آنکه مرا لب

در آن جریدهٔ مخصوص از اجل ایشان | ولی چو گشت تن بگسلد ز جور جواد | رسد نوید به جان مرا به جان ایشان

اگرچه نامهٔ عاصی شده است تیره ز عصیان | المجلس الثامن عشر | کرم نما که رسم بلکه بر قوافل ایشان

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي اعظم مصيبتنا بعظائم مصيبات الحسين

والشكر لله الذي اجل رزيتنا بجسايم رزيات الحسين والصلوة والسلام على

نبيه الذي اطفاء نيران سيئاتنا ومعاصينا التي اوقدناها بغيرط مياه عبرات

الحسين وعلى آله وعترته الذين شرفوا على الامم الماضية والقرون الخالية بمیامن

برکات الحسين ولعنة الله على اعدائهم وعلى قاتليهم اجمعين بعدد درجات الحسين

دلا ز ضایع آن بلنیم که دیدم خود نیز | و یا مر بلیز آنانیست با رایت بمکین | بحال عرض من این بیت فکر کن بر رفتن

که دیدم گفت نیز نشسته میان گروه بنشین | که چرا ایمنی مرا یا بخویش از دولت و مکنت | که کاروان عمر عاقبت کمتر ز مسکین

خود آمد دعوی عاقل که جو دو این گران جانی | عجب جانی به جز اندر هر غم تو سنگی به زنجیر | غرض از آنهمه در شب جهالت من سخن کنم

بخود باشی عاقبت کمتر از آن نخجیر خون ریز | با عامی دهد کرده که جای فرصت که بر منزل | بخیده سازد رفتن که کدام دنیا گر بر چنین

قوله تعالى في كتابه الجليل في سورة التوبة يا ايها الذين امنوا لا تتخذوا آباءكم واخوانكم

اولياء ان استحبوا الكفر على الايمان ومن يتولهم منكم فاولئك هم الظالمون

این آیهٔ مبارکه انکار آنچنانکه بمکر ایمان آورده به پدران و برادران ... اولیاء و دوست از خود و ما هر گاه پسندیده

باشند کفر را بر ایمان و همچنانکه ... باشند از شما از اکراه ایشان را نه ظلم کنندگان در حق خود

و شما ولیس للظالمین علی المؤمنین سبیلا مولف عرضه میدارد که آری عزیز از اینهم ... عباد الله

معرفت راه عرفان خداوند است و هر گاه محو شده آنکه از راه خارج نیست یا بطل مرد یا باطن و در واضح است که

کربلا به آنها اهم اولیاء از خود اینهم

راه خدا آرا ... است که خرد با پای عجز و ... اندیشه سلوک آن نتوان نمود چه خوب گفته ... خاک را با عالم

خالق پاک چه مناسبت که ما للتراب و رب الارباب مخلوق را با خالق و ممکن را با واجب و حادث را

با قدیم و فانی را با ... تا دست توسل در آن زده با حبل توحید آن اعتصام نمود

متوجه آن درگاه بلا اشتباه گردید بلکه بسبب سلب همه نسبتها که چون همه نسبتها بالکلیه مسلوب گشت

بلکه پرده‌های وهم و خیال از پیش نظر برخاست و یأس کلی حاصل شد می‌توان گفت که تو بر احدیت کار دیدن

خواهد گرفت زیرا که ... شده که چون گرد بنشیند و هوا صاف شود دیدنیها دیده شود و ...

واضح است که وجوه ... گردیست بر خاسته و فضای اندیشه هوائیست غبار آلود تا گرد بنشیند

غیر گرد بنظر در نیاید و مخصوص محققین ... از دعوی وحدت وجود و ادعای فنای مطلق زیاده

بر این معنی که اشاره شد نتوان بود هر چه غیر از این است ... زنهار مشنو که گمراه شوی پس بالجمله راه خدا

راهیست بغایت باریک و بر محجوبان بس تاریک پس چه ... راه را پیدا نتوان نمود

در بیابان ... بعضی کاملان ... راه را سر نتوان کرد بلکه بفضل حضرت او اعتقاد باید بود و ذلک

فضل الله یؤتیه من یشاء و هم ... عنایت بغایت خویش این راه بر بندگان آشکار ... انبیاء

... ستاره وار چون راه نموده شد تابان راه ... باید رفت و در آنکه ... باید رفت یا او باید برد

زیرا که ... نتوان رفت خلافیست ... دعوی ... زیرا که آن سلوک بدون سالک

ممکن بود این همه بعثت انبیاء نیز ... کنت ... بلی ... در راه عرفان بظهور و بطون ...

که عرض شد لازم است جمله که معلوم است مفصلا ... در مجلس آینده بیان ... خواهم ... این است

که خداوند ... از دهان پدر کافر و برادر کافر و اولیای کفر ... اگر ... اندیش باشند و ... بگوئید

از ایمان باشد اولیاء ... هیچ ... نخواهند شد ... اشتباه ... درباره ... نمیدهد اشتباه ...

لیکن عرض میدارم که ... این همه ... از حضرت رسالت پناهی ... ابلاغ از حضرت الهی ... رسید

کدام بود که قبول ... و کدام قبول بود ... اگر ... باز داشتیم و اگر ...

پس تمامی ... است که ... از ... اند ...

مثلا از آن جمله ... خواهی بشنو و فی جوامع الاحادیث انه قال رسول الله صلعم اذا کان یوم القیمة یخرج

من جهنم حیة ... رأسها فی السماء الاعلی و ذنبها تحت الارض السفلی و فمها من المشرق الی المغرب

و هی تنادی باعلی صوتها این من حارب الله و رسوله فیقال لها من تطلبین فتقول

اطلب خمسة نفر اولهم تارک الصلوة و الثانی مانع الزکوة و الثالث شارب الخمر و الرابع

آکل الربا و الخامس المتحدثون فی المساجد حدیث الدنیا ... جوامع الاحادیث

رسول اکرم نقل نموده که فرمود آنحضرت هر که شهوت روز قیامت بیرون آید از دوزخ ماری که سر آن در آسمان بلند باشد

و دم آن زیر زمین باشد در پایین ترین طبقات و وسعت دهن آن از مقام برامدن آفتاب تا محل

فرو رفتن آن و این مار فساد کند در روز قیامت ببلندترآوازی که بشنوند اناکه جنگ میکردند با خدا

و رسول او پس گویند او را که اصحاب کو هیچ طلبی بیخ کسرا او آب نماز را حرام بازدارنده زکوة را سیوم

آشامنده شراب را چهارم خورنده ربا یعنی سود را بدون صیغه و غیر آن از اشیای گوناگون پنجم کنند سخن

حیله میکنند که پنجه بسخنان العز دنیویه دوم جای دیگر از اصحاب الکتاب لیغم قال رسول اکرم عمر من آمنی

یلجؤن الیهم موجبین و جهم بالله کافرین یعنی سوا خرام فرموده که اسرار تقوت نحن الکرم میخواهند اشان سوم

حال الکرامت بخدای کافرانست دارد در دوزخ خواهند شد هیچ از اشان که همین جماعت چه گوره نه دو پنج از بیا خورنده

بیخ نجات که نیک باشد و دیگری سخن چین و دیگری غلیبت کننده و دیگری رنجاننده آسی و دیگری باری کننده و حد و تمام نبرده

ظلمانی کنند شرار اگر هر گاه به بند بریم هر چیزی ترین چیزی از آن اوامر با نواهی چو کسی که دل اخطر نفاق اصلاح عظمی ندارد و بیابد

گر بحوزه هر چه قدر فتوحات شفیقیه از هر یک بر عاقل آن واضح میکرد و وارد میشود که علمی حیران میکرد از عجایب

آنچه در باب زکوة وارد شده فیما لیغم حصنوا اموالکم بالصدقة فانها تطفی غضب الرب دار و مرض

دیگر و ما تلف مال فی بر و لا بحر الا بمنع الزکوة و در فطرت الاسلام لیعنی قائم و محکم کما مجید مال خود

برادن زکوة و علاج مینماید بیماران خود برادن صدقه پس بدرستیکه آنها عینست از خشم پروردگار اگر عزیز و بزرگ

دیگر روایت میکند در باب المجالس که غضب اصحاب حج بد و غیبت بعمل اسپ وارد که ظلمت و اقامه ظلمات

اینکه صدقه غضب الرب فرو مینشاند

با الزکوة و داووا مرضاکم

ختم او

خشم او در نکو میشود حالی در بیابانی و در دریای ملک مال آنکس که منع کند زکوة را و چند عمری میشود که فطرت او فطرت الاسلامست بلکه از ایمان بهتر

در باب کسوه مؤمن که اصلا قابلیت ندارد بر بلی چه فرمان رسیده و معترف میشود که چه قدر بی قابلیت و قدر حرمت تا با اگر چه

از همین بسنت هم خجل و شرمسارم زیرا که مرد باید مردانگی داشته باشد که بر و زنان خرد او نماید و آنکه راه ندادیم که بدون

ریاضات و تصدیقات میتوانم ترتیب هر امور خود از نوعی که هر کم اصلاح گفتار در هیچ امری از امور از بر حاتم و بطبع

فاسد و اغراض چندی کاسده از اقدام آنها فرو ماندیم و خود تنبل کردم اگر شیم که در خود بلعاب دهن خود تنیدیم تا خود

در آن میان در جای خیمه آن وقت چاره جوی کشش میکنند تا خود میکشد بدان نوع ترتیب امور چندی در معاش و معاد

خود میدهیم و بجوش آیند از اینها در ایام دهر زبیکیها در گیاه مشغول میشویم و از جای خود باعجز بمیان زنیم بلکه در جای ابر و جهی

نبندیم که احدی را دخلی در کار ما باید بر جا بدید نیاید تا آن اثاث بر جا است و الله همینکه آن لغت تمام میشود بنای

ذکر او عید و ادکار را میکند اریم با اینکه همینکه آن اجتماع که بجمعیت آنها انواع هر زهکیها از ما بظهور میرسد از هم متفرق شود

بر جوع بانبای جنس و مرافعات بکلمات صلح آمیز چه بر داریم و اگر احیانا گمرهی حالی در این بین از جلد مافوق نا میشد

که او بنای شر خود ما را صد کم نماید یا قدم صدق از ما تصدق صدیق حقوق حسابی حساب شوهر که با در آخرت بر داریم

آن وقت با آیات رحمت خود را سالک نحوه بنای حلم را بی میکردیم که خدایا چنین و چنان کن مثل کسیکه مجامع از خود

حلم یا تحلم نماید و اگر نفس به اقتضای فطرت متوجه اعمال خود میشویم در نیک و بد آنها دارسی میخواهیم آنکه در بیم از آنها

از آن بپرهیز باید

عنایت میکند اما به غنا

مراد از عبادت است

خطاها رفته باشد لعین شیطان را میگذاریم که لا اله الا الله این ملعون چه قدر مارا از راه بیرون برده و حال آنکه اگر
انصاف باشد چه لعین برادر چه حرج هر چه شد از خود ما شده خود فاعل فعل ظلیم بدکاری فعل ما را چه نسبت آن بکند غرور
شد که در خانه یا حجره ما در البابی شده است که نبیند یا بشنیم که کسی که بگوید شیطان مرا فریب داد برادر فلان چیز را از جای
ایمنت آمده ام پس برادر من تا توانی چاره دزد خود بکن که دزد اندرونی را از دزدی باز داری تا بیرونی
والا هر شخص است که خرابی ظاهر و بیرون از خرابی باطن و اندرون است قال رسول الله صلعم من کسا مؤمنا
کساه الله الف حلة وقضى الله له الف حاجة وكتب الله له عبادة الف سنة و
غفر الله ذنوبه كلها ولو كانت اكثر من نجوم السماء واعطاه الله نور القيمة ثواب الف
شهيد وزوجه الله بالف حوراء وكتب الله له براءة من النار وجوازا على الصراط
كالبرق الخاطف یعنی هر که بپوشد مؤمن برهنه را بپوشاند براو خداوند در روز قیامت هزار حلهٔ بهشتی
و برآورد هزار حاجت او و بنویسد از برای او عبادت هزار سال و بیامرزد گناه او را اگرچه باشد بیشتر از
ستاره های آسمان و ببخشد براو در روز قیامت ثواب هزار شهید و ببخشد براو هزار حوری که تا زن
او باشند و بنویسد از برای او براتی از آتش که بگذرد بر صراط چون برق درخشنده باز رجوع کنیم بمطلب
اما بهتر که ندانیم آنچه باید داشته باشیم والا آخر بگو آنکه عارف از آنکه سخن جز یک رسول الله صلعم وسیله ذخر آخرت

در ابیات شیطان ... خلق ... بعاصی

تا اگر ببرد دزد سر کوئیم رب
بد بریش نیم از ره چه ادب
چونکه بهر ... باغ ترنم
باز نکردیم الا وقت

ابتدا بکار

ابتدا بکار اگر داشته باشیم حیث قال عم افضل الاعمال امتی الصلوة ثم الصدقة ثم تلاوة القرآن
فمن تمسک بواحدة منهن فادخله الى الجنة یعنی بهترین عملهای امت من نماز است و پس از او صدقه دادن است
و پس از او قرآن خواندن است پس هر که دست زند بیکی از اینها بازگشت او بهشت است و فی المثل چنین چیزی هم
دیگر چنین بندارد که شخصیت صدقه دهنده این درجات را پیدا میکند بلکه هر که بدهد و هر چه بدهد و بهر که بدهد هر قدر
بدهد همین طبیعت را دارد اگر خواهی بشنو ابن جوزی در کتاب تذکرة الخواص ذکر کرده است که در شهر بلخ مردی
از علویین فوت شده بود و از برای او زوجه و دختری چند بود پس وفات کرد آغاز گفت آن زن که بیرون رفتم از بلخ
با دختران خود بسمرقند از خوف شماتت اعداء پس اتفاق افتاد رسیدن من بآن شهر در شدت و کثرت سرما و هوا
با دختران خود در مسجدی وارد شدم و رفتم که چاره کنم از برای تحصیل روزی ایشان دیدم که مردمان را
که جمعیتی کرده بود نزد بزرگی شیخی پس رسیدم از احوال او گفتند این مرد بزرگ امام شهر است پس رفتم نزد او و بیان
احوال خود و دختران علویه از برای او بیان کردم گفت گواه بیاور که تو سیده علویه و دیگر طلب کرد گفت من
نشد پس ناامید شدم از او و برگشتم که بسوی مسجد خراب باز آیم در عرض راه پیری دیدم نشسته بود بر دکه
و جمعی بر گرد او بودند گفتم کیست گفتند شیخی است که متکفل امور این شهر است و او مجوسی است با خود گفتم بروم نزد او
شاید که از برای ما نزد او گشایشی بهمرسد پس رفتم نزد او و خبر دادم او را باحوال خود و آنچه رو داده بود

در ابتدای مطلب بازگشت
در بهشت ...

در ابتدای قضیه مطلقا
در بیان ...

همیان من و شیخ بلدکر اولاً نزد او رفتم و داوبان چنین و چنان کرده بعد چه خوب جمعی در سوابق الایام در این باب بهم بستم

در یکی از مجلدات مولانا خود سند آورده‌ام که ذکرش بی لطف نیست

بشیخ شهر فقیری رجوع برد بنان
که شاید از کرم آن شیخ خواهدش نان داد

هزار مسئله پرسید از آن گدا و گفت
که گر درست نگویی نبایدت نان داد

نداشت تاب جدل آن فقیر و شیخ غیور
ببرد آبش و نانش نداد تا جان داد

عجب که با همه نادانی آن نمیدانست
که حق به بنده نه روزی بشرط ایمان داد

من و ملازمت آستان پیر مغان
که جام می بکف کافر و مسلمان است

پس اغر مجوسی آواز کرد خادم خود را و گفت که برو بر خوان نعمت بلکه هر چه جاداری خود و بیرون آید
پس گفت بازن خود که برو با این زن علویه فلان مسجد و بردار آنها را از آنجا تمام دختران او را و بیاور بخانه
و نیکو خدمت کند ایشان را که ایشان از ذریه احمد و نواده ابراهیم خلیل اند پس آمد با من آن زن
و برداشت دختران مرا و آورد ما را بسوی خانه و آنگاه پوشانید ما را جامه‌های نیکو و آورد نزد ما چندین
رنگ از طعام و آن شب را بروز آوردیم بخوبی بهترین شبی پس چون نصف شب شد شیخ بلد مسلمان که او از نزد او
رفته بود آنزن را در خواب دید که گویا قیامت قائم شده و لوای بر سر فخر رسل محمد بود در آن هنگام رسید بقصر
از زمرد سبز پرسید که از کیست این قصر در جواب گفتند که از شیخ مسلمان موحد است پس آن شیخ مسلمان
آمد نزد رسول خدا و حضرت رسول صلعم روی مبارک از او گردانید پس گفت شیخ یا رسول الله چرا روی از من گردانید
و حال آنکه من مرد مسلمانم و خدمتگزار شریعت این جدم … حضرت رسول صلعم فرمود که گواه بگذران که تو

مسلمانی

مسلمانی شیخ از این سخن متحیر شد پس فرمود رسول خدا صلعم که آیا فراموش کردی قول خود را در باب علویه و دختران
که از او شاهد طلبیدی در علوی بودن آنها و این قصر از برای آن شیخ است که آن علویه در خانه او است پس
شیخ از خواب بیدار شد و طپانچه بر روی خود زد و گریست پس غلامان خود را بتجسس آن علویه متفرق ساخت
و خود نیز بطلب او از خانه بیرون آمد خبر دادند او را که آن علویه در خانه فلان مجوسی است آن شیخ خود
بنزد آن مجوسی آمد و گفت آیا تو را علم هست که آن زن علویه در کجاست گفت نزد من است آن شیخ
گفت میخواهم او را مجوسی گفت شیخنا مرا قدرت آن نیست که سیده علویه را اگر پاره تن احمد مختار است
بتو بدهم شیخ مسلم گفت بگیر این هزار اشرفی را و او را تسلیم کن شیخ مجوسی گفت بدین و ایمانم قسم که دعوات
پروردگار است … اگر چه از دین شما بیگانه‌ام و پیغمبر شما را نمیشناسم لیکن بهمین قدر که میدانم او بزرگ
دین شماست و محبت ذریه او قرابت با او ترجیح دارد بر همه کاینات اگر صد هزار اشرفی نقد
بدهی بنظر ایشان را بتو ندهم … شیخ مسلم اصرار میکرد تا آنکه مرد مجوسی چون اصرار او را زیاد دید
گفت یا شیخ بدان و مطمئن باش که آن خوابی که تو دیشب دیده من نیز دیده‌ام و قصری که تو دیده از برای من مهیا است
و بتو نخواهد رسید یا شیخ تو برتری باسلام خود فخر میکنی … من نخوابیدم دیشب … من و زن اهل بیت من در خانه خود
مگر آنکه مسلمان شدیم همه بر دست آن سیده علویه و برگشت از تو برکت ایشان بسوی ما و نفع ایشان عاید ما شد

[illegible]

من که باشم که بر آن خاطر عاطر گذرم
با مران گوهر جان را بگو اندر گرم
من کجا کعبهٔ حضور تو کی شیخ غیور
یا که باشم شجر خاک درش تاج سرم

دیدم رسول خدا صلعم را در خواب دوش که میخورد غم کز آن قبر زمرد سبز از نور روان اهل بیت
و اینها از چهره احوال ماتم که با سیدهٔ علویه ذریه من کرده اند چه دانستم تا بشری که تو از اهل بهشتی
خلق فرمود بود خدای تعالی شما را از روز اول موعن شنیدی برادر من پس بر بزرگی که ای باطن قلیل
احوال ذریهٔ طیبهٔ محمد فرد محبوب با این درجات خیر سه آری و قرة حرمت خاندان نبوت چرا اگر
داشت از این بدبختی هم باو داد نه بیا مگر قوة آنکه احسان انعام عم لا اقل بر مصیبات ایشان گریه کنم
ای امام غریب شهید یا ابا عبد الله قربانت که دیدم چه قدر غریب و بیکسی از زن العنت بر آن جماعت
که بعد از یک محبوب با تو رفتار نکردند و بعد از سیدهٔ علویه که از خانوادهٔ تو بود حرمت تو ندانسته نداشتند
ای معالی دین محمدی که همین یک ننگ کافی است که محبوب میگوید اگر چه از دین شما خارج هم محتاج نمیشناسم
لیکن اعتقاد که میدانم بزرگ دین شما است در ذریه او پاره تن او هستند اگر صد هزار اشرفی بدهم
یک نظر ایشان نه ارزد ابو عزنام ابن عبد الله خداوند رسول آن جهان که از عیال رسول اکرم
بالخصوص مثل امیر زادهٔ جناب زینب راجبه و عدهٔ امیری چالاکی که از اهل اصل در بیابان بی خار و خس
با اهل و عیال سه میل فرسخ پای برهنه دوانیدند قصیدهٔ باطرب حرارت زبان امام ع باقر زند ع علی اکبر الا لعنة الله علی قوم الظالمین

گریه عطلبیت

پسران فدایت تمام قبایل | چه دردست بد آمازه کشت نیست حاصل | زبان گیر اگر بر دل ... دردی
برون کو عزا مو باز برد که انگو نهد دل بالام گیرد | بزد بیک اهل خرد نیست عاقل

بجز نند

بجز نند غم نیست در جلب گیری | ز دامان او دست امید بگسل | ملک ثبت بر لوح دل زندگی را
که از لوح هستی شود زود زایل | عروس حیات ار چه بس دلفریب است | ملک در دست بر آوردن او حمایل
چه خوش گفت دانای گیتی برادش | چه خوش گفت ای ان بجنیل جلاجل | پسر ان نو جوانان مجبن بزم عشرت
ملکش ساغری لبصوت عنا دل | ببانگی کن خویش داش دهر دم | ز دیدار خوبان مشکین سلاسل
سراسیمه تا کی بسودای لیلی | چو مجنون تو ان گشت گرد قبایل | دریغا که از فلک مقصود اصلی
دلت را بزد جهان بر خست غافل | هر صد حیف با این همه فضل و حکمت | برام اجل نیدی آیتانه محکمل
برو علی یا خط آزادیت | کشته نشان بجنبان قبابل

والمجلس التاسع عشر

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی اجزل اجورنا بالبکاء و العویل علی الاحزان
ببلیات الحسین ع و الصلوة و السلام علی رسوله الذی احسن ثوابنا بالصراخ والانین
علی الشجعان بکربات الحسین ع و علی آله و عترته و بالخصوص ولیه و خلیفته الذی رفع
مدارج الشهداء التابعین و اعلی مدارج السعداء العارفین الذین بذلوا مهجهم
فی سبیل الله و اخطو اجالکهم فی جوار سرادقات الحسین ع و لعنة الله علی الکفرة الفجرة
الذین صبغوا و خضبوا بالدماء صفحات وجنات الحسین ع فیا لها من اهل المعصیة اغلوا

در اینکه از ... خطا است

حذر از مهر عزیزان سپهر مینو را | که بسی سخت بنا خواهد نهاد بازو را | بطلا هر چه نباشد دل ما هم او

برد بچنگال از کین چو شیر آهو را | عقاب تیر پر آن زند که چون خونخوار | بیاد چنگال شاهین نهاد آهو را

بکار خویش شو ایمن ز مرگ خویش مباش | که می زند بشر را عجوز نار هندو را | تدارک سفر خویش کن که بجز سود

چو موی از دو روی زدا سیاه جادو را | و گر نه باید رخت آخرت به باز کنند | که ماند تا که کند راست تیغ ابرو را

جهان جهان اگر هست و تو بکار فرهند | سر بهشت که نکشید صلح ابرو را | بعصیان هم چه وفا کرد تا که بار کند

حسین هم چه دید که خواهی تو یاری او را | زبان ناطق لا لا است عاصیا سالک | مکن زیاده از این فاش تر کنیز او را

قال الله الجلیل فی کتابه الجمیل فی سورة بنی اسرائیل اقم الصلوة لدلوک الشمس الی غسق

اللیل و قرآن الفجر ان قرآن الفجر کان مشهودا اجمال مضمون آیه شریفه آنکه وقت نماز ظهر خاص

از هنگام دلوک شمس است که هنگام شمس دالک شد یعنی چون قرص بزوال رسید و نمایان شد یعنی پست گشته

شد آنوقت وقت خاص و وقت فضیلت نماز ظهر است و وقت مشترک از حقدار ادای هشت از زمان اداء آن

تا غسق اللیل که هنگام شب ظلمتش داعی کشید و عالم تیره شد آنوقت وقت دیگر وقت اداء عصر بالخصوص و اشتراک

هم گذشته این که تعیین وقت نماز ظهر و شناختن وقت آن و اما نماز صبح را پس معلوم باید که وقت خاص و فرقه به کی

قرآن فجر یعنی سفیدی صبح صادق خواهد و نمایان شده باشد چنانچه از اخبار و نصوص سالت بتحقیق رسید که وقت

غیر خاص که از نمایان شدن سفیده صبح است تا نمایان شدن قرص آفتاب این که ترجمه آیه شریفه بنوع ظاهر

ذکر اوقات فرایض یومیه

و اما تفصیل

در اینکه مراد از دلوک الشمس ... و قرآن فجر ... گوید ...

و اما تفصیل شرعی التوضیح نوعیکه از خواندن خبر رسیده این است که شمس در رابع آیه اش در بیست بوجه حضرت رسالت

د فجر کنایت است از نحو حضرت شاه ولایت که این هر دو خلفای ... سند از وجه حضرت احدیت عز شانه

چون بی محکم که اهل تحقیق ... شبانه روز را اگر قسمت نمائی باین نوع که از ظهر تا نیم شب فطرا

تا همان ظهر را قطر حساب نمائی این قصور و کسور خواهد در او دیگر مدخلیت بهم نمیرسد زیرا که از این

طرفین الغروب و المغرب که قریب به پانزده دقیقه باشد در اینجا داخل میشود چنانچه فاصله میان فجر کاذب

د فجر صادق هم که همین قدر میشود داخل میشود و تفاوت باهم میرسد و علاوه که ... باید بر اندک

از جهی ... شباد روشن ... متعلق ... و ملحوظ خاطر فیض مظاهر جناب ... شود

واسطه در این وقت ... حضرت احدیت ... و چون ... در آفتاب ...

همین ... آب در دنیا چه چیز است ... غافل ... و جوش ... اگر او نباشد روزگار

فقدانش عین ... اوست از این ... غافل شده در ... که ... باید با صاحب عصر

... که ... پس ظهورش ... خدا ... پس ... و ... از خرافات ... دیگر

... در حال آنکه ... این دنیا و ما فیها بطفیل وجود ... و خلقت

ایشان ... خدا ... خدا ... بذات احدیت ... خداشناسی ...

... مراد از ... در این ...

خلق ۹

چنانچه ظاهر است چون شناخت نیز خدا شناس است این فقره که دانسته شد این جمله هم واضح باشد که چنانچه
وجود مظهر هادی سبیل است بمعرفت خدا این راه نیز دو راه است بطریق عرفان که یکی ظاهر است و دیگری باطن
بنوعیکه در مجلس سابق ذکر شد پس هر کسی باید خبر شد باین دو طریق تحصیل نماید تا تواند آنچه خواهد تحصیل
نماید تحصیل نماید با کلام در تعریف و بیان این دو است انرا هم عرضه میدارم بشنو بدانکه راه باطن
راهیست که ارادۀ و مجاهدۀ توان رسید و راه ظاهر راهیست که باو خدا را توان دانست و از دانستن راه [illegible]
هست تا برسیدن و اینکه اشده بصعوبت آن شده راه باطن است و در راه ظاهر چندان صعوبت نیست
بجهت آنکه راه ظاهر راه استدلال است و استدلال مقدور هر عاقلیست که بتواند از آثار پی بموثر برد و راه
استدلال مقدم است بر راه سلوک زیرا که تا کسی نداند که خدا هست طلب او کی کند برای خدا [illegible] نتواند
و بعثت انبیاء ع برای ارشاد در راه ظاهر استدلالیست باین معنی که [illegible] شود از اینکه باطن این راه
موقوف است بنبوت پیغمبران چرا که اگر چنین [illegible] لازم آید زیرا که لازم آید که تصدیق انبیاء باینکه از
خداوندند موقوف بشناختن خدا باشد و لکن [illegible] کار پیغمبران ع در رهنمایی این راه از جهت
ارباب بیدار کردن خفتگانست زیرا که کسیکه خفته صحیح البصر ۹ بیدار کنند او لا محاله بالبصر
خود اشیاء را می بیند و آن بیدار کننده را اندر دیده بیدار شده زیاده از بیدار کردن نیست
و تواند هم بود که کسی خود بخود بیدار شود و اشیاء را ببیند زیرا که هر بیداری موقوف به بیدار کردن دیگری نیست
فکذا اگر بگوییم مردمان در خواب غفلت اند و نسبت غفلت بچشم عقل چون نسبت خوابست بچشم حکمت بکار

بیان دو طریق ظاهر و باطن بمعرفت الله

اینکه وظیفه انبیاء ع [illegible]

۱ اگر چه عالم جوره ما در جوره دیم
۲ رشته برشته جملۀ هم جوره دیم
لیکن چون جوره سلسله خطاء
سر رشته آن جوره برای جوره دیم

پیغمبران ع در این راه همین باشد که مردم را از خواب غفلت بیدار کنند و تواند بود که کسی خود بخود بیدار شود
پس چون مردم از خواب غفلت بیدار شوند اگر عقل از پردۀ غفلت برآمده را بکار برند خدا را بیقین توانند
شناخت و اگر بعد از بیدار شدن از خواب خدا را نشناسند بسبب آن باشد که عقل را بکار نبرده
باشند مثل کسیکه از خواب بیدار شود و چشم باز نکند تا اشیاء را ببیند و بهمین سبب آنکه
بعد از بعثت انبیاء ع و بیدار کردن انبیاء ایشان را ایمان نیاوردند حق تعالی ایشان را
در قرآن مجید اهل جحود و عناد خوانده چه آنکسیکه چیزی داند و کور نباشد و بیداری که چشم باز نکند
تا اشیاء را ببیند و کور هم نیست لا محاله معاند باشد لهذا از ایشان در قرآن مجید
بر سبیل تعجب در چندین موضع فرموده افلا تبصرون و افلا تعقلون و افلا تتفکرون و
افلا تتدبرون و امثال آن پس اگر عقلا نفی در سلوک راه ظاهر و استدلال از آثار
بموثر استقلال نداشتی چندین تعجب مستبعد بودی شنیدی برادر من چون کلام در اثبات نبوت
و امامت در میان آمد چه بهتر که شمه هم در لوازم این دو عرضه دارم بدانکه مقامات نبوت و امامت
از آن اجل است که ببیان آیند حق با دراکات مستمعین و تقریرات متکلمین در این عصر که علاوه بر آنکه فنا کسی
لن ناظر را بجز کلفت در این مقام بار نیست بلی بکنایات خارج حکی بتوان بر سبیل اشعار ابراز
از آن عمده از انجمله [illegible] شواهد دال بر این مقام ~~حدیثیست که ابن [illegible] در کتاب تذکرة الخواص~~ [illegible]

~~ذکر خوهم کرد در شهر بلخ مردی از علویین ... آمده بود و از برای او زوجه و دختری چند بود آنکه در بعضی~~

از کتب معتبره منقولست که در شهر بصره زنی فقیره علویه بود که چهار دختر نیک اختر داشت که همه
از غایت افلاس بی نخود او لباس از سوء القضاء ملتبس بلباس گرسنگی بودند پس داخل شد ایام
عید بر آن ماتم زدگان صبیه صغیره او گریست و از غایت آرزومندی و بیاری گفت ای مادرم آیا
کمان داری که بمیریم که ما اسیران محنت در این عید از نان جوی توانیم سیر شد آن از غایت تاثر و درد آن
علویه زار زار گریست و از شدت اضطرار و اضطراب از بیت الاحزان خود بیرون آمد تا از
جهت ایشان تحصیل در نانی نماید و چون راه وسایل قضا و قدر بعد رحمت و او را دلیل بود تا بخانه قاضی
بصره رسید که مسمی بقاضی ابی الحسین بود پس گفت ایها القاضی امرأة علویة فقیرة هم و چهار دختر جوان عریان دارم
و این ایام ایام اخراج صدقات و خیرات میباشد پس نظر کن در امر و احوال ما و امر کن برای ما که از بیت المال یا از وجوه
بر آن قدر که دفع شود بسبب آن عسرت و تنگی روزگار ما از برای ما مقرر دار زیرا که و الا بدان اگر تجسس در روز قیامت
سوال کرده خواهی شد از ما اگر حقوق اهلبیت بحقوق جد ایشان قاضی از روی محبت گفت بیا فردا از نزد من
که آنچه باید کرد در حق تو فروگذاشت نخواهم نمود پس بعد از وعده قاضی رجوع آن علویه یکی از آن دختران گفت بمادر
خود که ای مادر اگر قاضی چیزی دهد چه خواهی خرید از برای من علویه فرمود چه میخواهی و چه آرزو داری گفت قدری [illegible] میخواهم
که ریسمان خود بیاراهم بدوزم پس دختری دیگر گفت که من از اول وقت که مرحوم والد ماجدم برحمت ایزدی پیوسته

آرزو نانی

۲ [illegible]

۳ مادر آیا بود دست از نان جو [illegible]
[illegible]

آرزو نانی که در بازار میفروشند و پدرم ابتیاع مینمود و میآورد دارم چه شود اگر قرص نانی از آن بازار از برای من بیاوری
دختر دیگر گفت من ای مادر یک قرص نان درستی میخواهم پس چون صبح کردند تعجیل نمود در رفتن بنزد قاضی
و گوئی [illegible] تا موسم متفرق شدند بعد از آن گفت ای قاضی من آن زن علویه ام که دیروز وعده احسان نمودی
بمن و دختران من قاضی بانگ زد براو و امر نمود غلامان خود را که آن سیده را بیرون کنند پس بیرون آمد آن
سیده گریان و نالان و شکسته خاطر و پریشان [illegible] حسرت میگریست و نوحه میکرد و با دل مجروح
فصیح و صورت ملیح میگفت آیا چه بگویم با فاطمه دختر کوچک خود و چه بگویم با زینب دختر بزرگ خود که امیدوار
و آرزومند نشسته و چشم بسوی این در دوخته [illegible] انتظار مرا دارند پس این دعا را خواند که اللهم
لا تخیب ظنی [illegible] الخ لیکن [illegible] بسوز دل بصوت حزین بدرگاه حضرت بی نیاز نیاز محبت
یعنی ای سیده من ناامید مگردان امید مرا [illegible] قصه سر غصه خود را [illegible]
نمود حاجت خود را بحضرت [illegible] قادر و توانا [illegible] احوال آن سیده مناجات میکرد
و عرض حال خود بحضرت قاضی الحاجات میکرد [illegible] سواره با او بر خورد چون
شنید صدای گریه و ناله آن سیده را [illegible] علویه بصدای بلند [illegible]
پس گفت آن مجوسی [illegible] آن سیده [illegible]

و مسلمانست و بودن هم نخواهد شد تمامی شرح احوال سرا اختلال خود با وی بازگفت پس محبوب نعلان آن
خواهر بود که آنرا بر داشته بخوانند بیاورند چون بخوانند رسید از برای آن ستیده صندوقی بیرون
آوردند که در آن چهار صد اشرفی و پنج دست رخت بود و گفت مرا آن ستیده را که این از تو و این دختران
تو پس دعا کرد آن ستیده بان محبوب و برگشت فرضا که و همسر و ر بسوی دختران خود چون دختران
آنها را دیدند دعا کردند در حق محبوب و گفت الهی آنکه که حق احسان و نعمت بر ما داری سالک گرداناد تو را
خدای تعالی در قصور جنان و بتو عطا نماید فوز در خوان و خدمتگار تو سازد در بهشت عنبر
حور و غلمان و بکرداند تو را از اولیای و همچنین حضرت رحمت پس در همان شب قاضی در خواب دید که گویا داخل شد
در فضای بوستانی و منظر در آورد قصرهای دلکش جنان پس آمد که داخل آن قصور فلک شکوه ناگاه
حاجب او شد رضوان پس گفت آن قاضی مغرور که سبب و تقصیر چیست که منع میکنی مرا از دخول باین
قصور بی قصور رضوان در جواب فرمود که این منزل و ماوای تو نبود که بخشش خاص و عشرت نیکی و احتیاج
از ستیده عظیم پریشان می نمودی و لیکن آن خلف وعده و تغییر وضع که از تو صادر شد باعث این
تغییر وضع و تبدیل نعمت گردید و این قصرها از تو گرفته شد و بی جهت و کوشش بستند و که محبوب داده شد
پس قاضی ترسان و هراسان از خواب بیدار شد و فی الحال سوار شد و آمد تا در خانه ستیده و که داخل شد
پس با وی گفت که در این ایام بگو که چه کار چه عمل بجای آوردی از اعمال حسنه محبوب در جواب گفت که من مدت

کردی چه
تو که سر حلقه زندان شده
اندر این داد و ستند که را آورد چه
تا چه آورد که شد محرم و حابیگانه
تا چه در مان و بیاره تو آورد دلی

امنت روزیست که هستم و هیچ خبر از خود ندارم که نیستم یا هستم قاضی گفت به چنان است فکری بکن و یا طعامی
چون محبوب چیزی بجا نیامد و متفکر شد غلامان و خادمان او با وی گفت اندر این ستیده ما تو باین زن بسپیده
در این ایام چهار صد اشرفی و پنج دست رخت عطا فرمودی قاضی چون شنید گفت که این من نمیدونم ثواب این عمل خود
بده هزار اشرفی محبوب در جواب گفت که اگر برای چه باعث بر این مبالغه چیست قاضی گفت جهت آنست که در خواب چنین
و چنان دیدم و سرگذشت خواب خود بیان کرد محبوب در جواب گفت ای حضرت قاضی بسیار کم است که دعا مقبول
درگاه ایزدی گردد پس من آگاه داشتم که این عمل بدرجه قبول رسیده چه گونه توانند شد که آنرا بمتاع قلیل خارج
دنیویه بفروشم دست خود بده تا تکلم بکلمتین شهادتین نمایم و بشرف اسلام مشرف شوم پس کلمه گفت و
اسلامش نیکو شد و آنجا علویه را طلبیده و مال خود را نصف بخود نصف را با وی داد و نصف خود برداشت
عزیز من بدان که ایهای آن ثمره احسان بذریه احمد ص لیکن چه عرض دارم از هزار لعنت بران کافران کوفه
و شام باد که بجای محبت و اعانت و دادن لباس یا بخشیدن درهم و دینار تاراج کردند اموال ایشان را
و بیغما بردند متاع ایشان را تا بحدیکه گوشوار از گوش دختران و خلخال از پای کودکان بدر آوردند و کاش
با آنهم قناعت می نمودند در بند گوش نور عین رسول را بجبر علی گوشوار او را از گوش در دنیا صدمه دیده
دختر فاطمه زهرا ام کلثوم بیک گوش صد تو امت سیدة النساء که بضرب طپانچه عمر ابن الخطاب گوشواره از گوش

امت تعلیب
ام کلثوم
بجهت گوشوارة

نشست و شکست و زخم خورد و خون جاری شد و یک گوش فاطمه نو عروس دختر جناب حسین ع که بعضی گویند به جهت بردن
گوشواره گوش مبارکش را که نیز یکی بلکه هر دو گوشش را خطلوده دریده شد و خون جاری گردید اینها که نسبت
بعترت و ذریت حضرت محمدی ص واقع شد اگر خواهی بیان این فقره نما که از این بعد که با آنهم قرة عین محمد باشند
بلکه با شمشیر شکسته قطع نمودند به جهت انگشتری انگشت حجة خداوندی را که قوام کاینات بسته به وجود شریفش بود بلکه
بیشتر ناگفتنی خواهی بلکه آنرا هم نزدیک مرتبه بلکه هر مرتبه که یک مرتبه هم بدبخت شمر لعین رحمت نزند که در وقتی که
منحر استند بند شلوار مبارکش را ببرند و المجلس العشرین الا لعنة الله علی قوم الظالمین

بیان رجز از زبان شمر پلید با جناب شاه شهید ع

خسروا جنگ خود امروز زما باشد | نوبت ما است گذشت از تو سکه بر پا باشد | بر چه معیار زن ارزان بار جو ماد کر
موج کی مانع آمد شد دریا باشد | جز تبعیت نبری بهره نمیدانی تو | کانچه داری تو هم از سلسله ما باشد
امروز سوای هیم از چه تو تنها رنجی | جذب عاشق چه چو معشوق چلیپا باشد | جذب باشد ز پسر از حضرت اکبر ماندن
لیس حصر تو در قافله تنها باشد | نکند سر ز گریبان خجالت هرگز | اگر امروز در اندیشه فردا باشد
عاقبت رو به تنها ببرد آمیزه نگر | چاره کی خود که تو را دیده بینا باشد | شمع در پرده فانوس نماند پنهان
هر چه در دل بود از جبهه هویدا باشد | عاصیا ناله امروز بنزد اعلی کن | شور دیوانه به اندازه صحرا باشد

نوحه از زبان علیا شان ام لیلا به فرزند رشید علی اکبر روحی فداه

اکبرا اگر ز درد داغ بلبیم تو را غم بلبیم تو را | نی ز دل درد کی این خیزد غم بلبیم تو را | چون توانم جان و دل از وصل رو ببر کن

زانکه خود نسبت یا به کمال غم بلبیم تو را | چون دلم آید که ماه عارضت افتد به خاک | بستر با نوشتن آب و کلا غم بلبیم تو را
کلبه احزان ما بی وجود تو نیست | تو چرا ای شمع این محفل غم بلبیم تو را | حاصل لیلی ز جوهر ز فکرت ای پسر
حاصل زین فلک بی حاصل غم بلبیم تو را | یا حسین ای پدر معشوق از امداد کن | کفتم دل گوهر بره وصل غم بلبیم تو را
عاصیا از زکاوت هنری چند از فن | جز خیل مردم جاهل غم بلبیم تو را | لاف هم شیخ زدن در پیش اهل دل است
عاقلت گفتم و جز جاهل غم بلبیم تو را

و المجلس العشرین

بسم الله الرحمن الرحیم

أحمدك اللهم يا خالق الجن والبشر وأصلي وأسلم على نبيك محمد سيد البشر وعلى عترته
الأكبر وعلى آله وعترته ولا سيما خليله وخليفته قاتل كل من كفر وبالخصوص على
ولده الشهيد السعيد الذي أحاط بدر صدره بنور الشهادة إحاطة الهالة
بالقمر وأضاء بضياء زهر قلبه في الدنيا إجازات الأئمة الاثني عشر
مولانا ومولى الكونين أبا عبد الله الحسين سيد من تقدم وسيد من تأخر
ولعنة الله على أعدائه وقاتليه وتابعيهم إلى يوم القيامة بعدد أنفاس الجن والبشر

ندانم از دل کش چه سبب درمان | رحمت چاره درد بکسیت یا ... | که نام انکه تو را هم غم نخبت جون و دل

نوحه [illegible]

گی بخت نعیم بخویش جرات / بدرگه کرم بالکه استغاثه کن / بدان نبال که بسیت وداده نجات

دلشکسته با مید انکه عفو جرم کند / بنال رشو که ببخشد زرحم لطف عصیانت / کجا روی بکه گویی که هست یاور تو

اگر کند کنید او فارغ از گناهانت / برو بنال و قسم ده بحق پیغمبر / که دست ظلم بسازد از گریبانت

رمخزن که مرتش عاصیا نگردد لم / قال الله تعالی فی سورة الاعراف / اگر نجات که هد از عذاب نیرانت

والوزن یومئذ الحق فمن ثقلت موازینه فاولئک الذین خسروا انفسهم بما کانوا بآیاتنا یظلمون

ظاهر ترجمه آیه مبارکه آنکه وزن یعنی میزان عدل حضرت مقدس مالک خداوند عالم در روز قیامت حق است که خداوندی حساب خلق قسم میسنجیم در روز قیامت در هرگونه آن ثابت هست عدل خود اعمال خیر و شر جمیع طوایف عباد خود را و هر امید هم اثبات کند میزان های عدل خود را از که کوشش میکنیم و تار کسی که نا ره حجوم پس که ثقیل و سنگین باشد میزان های طاعت و عبادت او همان ایشان از رستگاران خواهند بود و هرکه سبک باشد موازین اعمال او و سیئه ها برا او و بر وبال او که ایشان خواهند بود که آنکه خسران بازده نه بر نفسهای خود بسبب خسرانیکه بعضه ازان ایشان که با آیات حضرت ما ظلم میکرده نه این که مختصر از ظاهر ترجمه آیه مبارکه و اما اگر بشمهٔ از بعضی از مضامین بواطن آنرا از اطلاع خواهی بشنو اما آنکه فرموده وزن ما حق است شکی نیست که مراد از حق گویی میزان عدل خداوندی جهان در عرصه و جهه عدل خود بنحو مقتضی ... شاه این منزلو قبول آنرا بر سر درست از انکه بر جهت هرکه آنکه قبول کشته حقوق واجب خواهد

فاولئک هم المفلحون و من خفت موازینه

تحقیق میزان و بیان حقیقت و حقیقت آن

کشف از اینکه مراد از حق میزان کیست و شاهین آن چیست

بعد

بعد و بنا صحیهٔ هرکه خط نزول کشیده معزول والکه خواهد شد قولش عرض میدارد که الهی وکرم قول ...

فی خطبته انا القسطاس المستقیم وانا المیزان الموعود وانا العدل الذی احد...

یعنی فرموده شاه اولیاء علیه السلام در خطبه که ازان فرموده منم شاهین راستی بکلم و کاسه و لکن ... میزان عدل خداوندی و منم همان میزان موعود و منم عدل خداوندی اقول و کیف ... و بالله چرا چنین نباشد بجانم خود رحم بر دارند اریم و بطون مرحمت که از خود نمیکردیم والا بعزو عشری از توجه که با حور وابسته بدنیا خود داریم تو جهی در امر آخرت نداشتیم ابواب چندی از فتح و رستگاری بر روی ما گشاده گردد که خداوند داند و بسی لوال این فقره را از ذوق بار حجتی بشنو تا بعد برهانی بر مفاد آیه شریفه در شرح فضل و جه مبارک محمد و آل محمد عرضه دارم که زنگ غبار ولکدورت از دلت بکلی زدوده گردد علمای اعلام از انجمله مرحوم ملا محمد تقی مجلسی رحمه الله در کتاب سراج المنیر خود رقم زده فرموده که در عهد بنی اسرائیل عابدی در کوهی زمانها بسیاری عبادت کرد و شب و روز بعبادت الهی مشغول بود روزی از قضا طفلی ناممیز مرغی در دست داشت و پرهای او را میکند و آن مرغ فریاد میزد آن عابد از پس شوق عبادت ترک عبادت نکرد که بعوض آن برود و آن مرغ بی زبان را از دست آن نادان بستاند ناگاه آواز داد که ای عابد خداوند میفرماید عبث زحمت میکشی و خود را برنج و تعب ریاضت میدهی که تمام این عبادت گذشته را بعوض مقدار رنجی جو قبول نداریم زیرا که رحم در دل نداشتی و مهربانی نبخشی و حال آنکه

۲ و هذا معنی حدیث النبوی ص

تخلّقوا باخلاق الله

یعنی متخلّق شوید باخلاق خداوند

من رحم و رحم و ... دیدی آن کودک نادان را که آن حیوان بی زبان را آزار میکند و رفع اذیت از او نکرد

شنیدی برادر من پسر بدان که خداوند بواسطه مرغی چنین میکند آیا بر ما بواسطه رحم نکردن ما از جهها

در کسب و تحصیل معارف حقه چه خواهد فرمود و لیکن پس از او بر حال آن جماعتیکه قدر اولاد پیغمبر ص بعد

یک مرغ نگاه نداشتند اگر آن مرغ را یک طفل کوچکی بپری آورد امیکند و او را آزار میکنند و باعث

هیجان غضب حضرت خداوندی میشود چه جای بندگان ثابت آن بزرگوار یعنی شاه شهدا را بکشند

و بیست و چهار هزار نفر کرگان کوفه و گرگان شام در میان داشتند و بعضی پاره پاره جوانان و برادرانش

کشتند و با خود وجود اقدسش کردند آنچه کردند آنرا شنیدی این را هم بیا بشنو تا محبت قلبت آید

که وزن حقیقی و میزان تحقیقی همان وجود اقدس است ص و در زیر بی نظیرش که سر مدهوش موجودات و مکونات

بود و خواهد بود ابن بابویه از کتاب معارج نقل نموده است بسند معتبر از جناب امام محمد باقر ع

که چون جدّم رسول الله ص را بمعراج بردند آنحضرت ص بر تختی از یاقوت سرخ نشیند که آن

تخت را از زبرجد سبز مرصّع نموده بودند و ملائکه آن تخت را باسمان بردند پس جبرئیل ع گفت

یا محمد ص اذان بگو جدّم گفت الله اکبر و ملائکه نیز گفتند پس گفت اشهد ان لا اله الا الله

و ملائکه نیز گفتند پس گفت اشهد ان محمدا رسول الله ص پس ملائکه گفتند که شهادت میدهیم که

ذکر شهادت ملائکه ... بر خلافت سیّد اولیاء ع

تو که رسول خدایی پس عرض کردند چه شد که حضرت علی ع جدّم ص فرمود که او را بجای خود در میان امت

گذارده‌ام ملائکه گفتند نیکو خلیفه در میان امت تو گذارده‌ای بدرستیکه حق تعالی طاعت او را

بر ما واجب کرده دانید که پس او ص را باسمان سیم بردند و ملائکه همان سؤال را نمودند و جواب

خود را شنیدند و در هر آسمان چنین بود تا آنحضرت ص را باسمان هفتم بالا بردند و در آنجا عیسی ع

ملاقات کرد و عیسی ع بر آنحضرت سلام کرد و از حال جدّم علی ع سؤال نمود جدّم ص فرمود که او را در میان

امت خود جانشین کردم عیسی ع فرمود نیکو خلیفه از برای خود اختیار کرده که حق تعالی اطاعت او را

بر ملائکه واجب کرده است پس موسی ع و سایر پیغمبران را ملاقات فرمود

و همه در باب آنحضرت گفتند آنچه عیسی ع گفته بود پس جدّم از ملائکه پرسید که کجاست

پدرم حضرت ابراهیم ع گفتند او با اطفال شیعیان علی ع است پس چون جدّم ص داخل

بهشت شد دید که ابراهیم ع در زیر درختی نشسته است که آن درخت پستانها دارد مانند

پستانهای گاو و اطفال نزد او هستند و هر یک از آن پستانها در دهان دارند و چون پستان

از دهان یکی از ایشان بیرون می‌آید ابراهیم ع برمیخیزد و باز پستان را در دهان او میگذارد

[حاشیه:] ... آنحضرت ص ... آسمانها ... / ... انبیاء اولو العزم ... / ... ع

[حاشیه:] ... حضرت خلیل الرحمن در بهشت / اطفال شیعیان ...

همین بلای این حدیث یا رب چرا مرشد بر کودکان کربلا مر علی اصغر نشد شیر آنرا اعتبار یا کرد آتش بود تا کرد بر اشقیاء
وچون ابراهیم ع از آن حضرت ع دید سلام کرد و احوال علی ابن ابیطالب ع از او پرسید حضرت
او را بجای خود در میان امت گذاشتم حضرت ابراهیم ع فرمود فرزند نیکو خلف نموده و جانشین بجا نموده اختیار
کرده بدرستیکه خدا بر ملئکه اطاعت او ع واجب گردانیده و اینها اطفال شیعیان او هستند
من از حقتعالی سئوال کردم که مرا مامور گرداند که تربیت اطفال ایشان کنم و بهر یکی جرعه که هر یکی
از ایشان از این پستانها در آن دهند در آن جرعه لذت و مزه جمیع میوه ها و نهرهای بهشت
می یابند شنیدی برادر من پس اعتقاد کن که غیرت و حمیت عدل خداوندی دهان در نور مقدس انی
که غرض شد آه آه ای یاران حرمت شیعیان علی ع چنین است که خداوند از اولاد شیعیان او
حضرت ابراهیم خلیل الرحمن ع باشد پس ای وای از طفل بی شیر سید الشهداء ع از هزاران
هزار لعنت بر قاتلان این نابکار چون کلام بدینجا رسید چه مناسبت دارد در ذکر حلیه
همان طفل صغیر را که فرموده مرحوم جد جلیلم شیخ بهاء الدین محمد ره در قتل خود مشغول بوده که آنجناب ع
عزم بر بردن آن طفل بی شیر نمود واگر چه بعضی نوشته اند علت بردن آن طفل را التماس مادرش اگرچه
کرار بی شیری است دعا نموده باشد هر آنجناب فکری در باب وی نموده باشند لیکن آنچه محقق است
از جمع روایات آنست که این عارضه بعد از واقعه بوده و آن طفل با این بود که چون هم با دران آن

جان جهان

جان جهان ره نورد عرفان بخار شد نه ابناء آل علی اعظم اکبر سوار شده روانه میدان
وصدای مبارک را باستغاثه بلند فرموده که از سپاه مخالف کسی جواب نداد مگر اینکه آنجناب دید که
بیمار کربلا افتان و خیزان نیزه بر دست مبارک گرفته برآمد و آنقدر ناتوانی بیماری بر وجود
شریفش مؤثر شده بود که نیزه اش بر زمین میکشید و بصدد یاری او ع حمل نموده چون چشم مبارک
آنحضرت بآن علیل رنجور افتاد معاودت فرموده و جبین مبین وی ع بوسه داد که فرزند
تو برگرد تکلیف از تو ساقط است باید در بیت حضرت رسالت ص از نسل تو در صفحه روزگار باقی
بماند که نسل از آنکه اینکه من شهید خواهم شد واگر تو هم نباشی که حجت خلق و قوام کاینات پس نظم
کاینات بوجود چه کسی دیگر منتظم خواهد شد هیهات فرزند رضا شو که رشته وجود از هم بگسلد
پس آن مظلوم رنجور علیل ع بنوازش ناتوانی خوابانده مراجعت فرموده و وداع اهل بیت زادگان
حضرت فرموده با جزین بحجت با بیت و زنان باستغاثت گشوده که بلند فغان و شور شد
و بانگ واحمداه از سراپرده امامت بلند شد هنگام آنجناب ع عطف عنان فرموده به امیرزادگان
حضرت زینب خاتون فرمود که علی اصغر را از دست گرفته هم برده کیان گرد و بر شیر ع

گرفته‌اند و سوگواری می‌نمایند فرمود خواهر جان مگر چه حادثه روی داد من که وصیت نمودم و از حضرت [illegible]

استدعا کردم که تا من زنده هستم کسی از پرده سرا حرم بیرون نیاید [illegible] بلند نمایند چرا تخلف نمودند امیرزاده

عرض کرد که ای برادر جان چه بگویم بجان تو قسم که همینکه این [illegible] صدای مبارک [illegible] استغاثه بلند

شد بنوعی که گهواره این طفل متحرک شد و این طفل دست و پا زد تا دستهای خود را از

قنداقه بیرون آورد و خود را از گهواره بر زمین انداخت راوی گفت بنوعی اشک قطرات مانند مروارید

از گوشهای چشم مبارک آن جناب جاری گردید که نزدیک بود شور محشر برپا شود پس دست مبارک دراز

نموده و بسر مبارک اشارت فرمود که ای فرزند تو هم شوق شهادت داری علی اصغر سر [illegible]

داد و دست خود را روی بجانب پدر حالی نمود به زبان حال که پدر جان آری من که قتل برادر

بزرگوارم را دیدم [illegible] پس آنجناب قنداقه او را گرفته بوسیده و خواستند روانه شوند که مادر محنت

زده‌اش از حرم آمد و شکایت از بی‌شیری او نمود پس از آن آن وقایع روی داد الا لعنة الله علی

قوم الظالمین که مختصر آن است که به نظم عربی عرض میدارم فاستبق الضوضاء لما ان نوی

فاداهم برضیع مرتجی حمل الطفل الی اهل الشقاء قبل ان جرجر و هنا مغتو[illegible]

چه

[illegible]

فعتوا عن ربهم فی امره فسقوه فتعاطی فعتی فرمی تلک الدماء جو السماء

شکر الرحمن فیها و صبر اخذ العرش العلی اجرها بقیت فیها و شیئ ما قطر

چون شاه شهید حالت آن طفل را دید و شرح ماتم مادر او را شنید قنداقه او را بمیدان حمل فرمود و برابر سپاه

مخالف ایستاده بدست راست او را بلند فرمود تا همه ایشان ببینند و بنوعی دست مبارک بلند فرمود

که سفیدی زیر بغل آنسرور نمایان بود و فنادی کرد مرا جرم خواهید این صغیر که گناهی نکرده برا او رحم نمائید

و شربت آبی بحلق تشنه‌اش در رسانید آن ملاعین به یکدیگر دیده تا عمر سعد حرمله ابن اسد کاهلی را طلب [illegible]

در برابر جواب آن شاه کبر را داد دیگر آنچه شد عفوت بتفصیل شرح [illegible] الا لعنة الله علی قوم الظالمین

فی النوحه از زبان ام لیلی

لیلی با کبرش گفت واویلاه این چه سرت ما را واویلاه — افکنده دور از تو واویلاه چشم حسود ما را واویلاه

دهر کج آئین کرده واویلاه ما را بکوفه آورده واویلاه — در زیر خود جدا کرده واویلاه در دل نمود ما را واویلاه

سر ما [illegible] واویلاه سودای وصلت ای جان واویلاه — از عمر و زندگانی واویلاه دیگر چه سود ما را واویلاه

بعد از تو زندگانی واویلاه آید چه جای [illegible] واویلاه — هلک سرای فانی واویلاه بر بر غنود ما را واویلاه

خورشید وار ای جان واویلاه در صحن باغ و بستان واویلاه — از بوی لاله و گل واویلاه دل مینکشود ما را واویلاه

داد ای دشت شکوه درونش واویلاه / از دست چرا فراموش واویلاه // در باب عشق فصلی واویلاه / چون از خود و ما را واویلاه

چون صورت تو دل دید واویلاه / مایل شد با غیار واویلاه // خود بود و آن چه صورت واویلاه / از خود بود و ما را واویلاه

در عمر خویش جز واویلاه / این نوحه گفت بی وزن واویلاه // ره داران ره کرد آن تو را بود واویلاه / سر در سجود ما را واویلاه

ای شاه دین پناهی واویلاه / دیر آمدی تو آری واویلاه // کهکند دین پناهی واویلاه / آید بسر وجود ما را واویلاه

والمجلس الحادی والعشرون

بسم الله الرحمن الرحیم احمدک اللهم یا مسبب الاسباب واصلی واسلم علی محمد رسولک یا مفتح الابواب وعلی آله وعترته ولا سیما خلیفته ونائبه وبالخصوص علی ولده الشهید السعید سند الاطیاب ومستند الانجاب فآه آه ثم آه آه من مصیبته احرقت قلوب الاحباب وجوه التابعین والاصحاب مصیبته لو لاقت حدیدا صار بالیا ولو صبت علی الایام صرن لیالیا ولعنة الله علی اعدائهم ومعاندیهم من البدء الی المآب

خیره از دل جامه چه کار است تو را / وین تغافل چه بود کشتنم چه حالت است تو را // فرض کردیم که هر حسن جهان زان تو را

کیمیا این خال و خط اسباب جمال است تو را / هیچ اندر سر مردن سودای نیست // جز خیال تو ندارد چه حالت است تو را

کشته خواهی هم ابنا خود از ظلم و ستم / یا همین قصد من رفته چه حالت است تو را // دام مرگ است عجب کاخ حیات ای دل ای دل

جان برون بردن از این ورطه محال است تو را / عاقبت دخمه گور است و ره در صراط // گر چه از گون بگون آنچه جلال است تو را

عاصیا طول غزا مائم غم سخت نمود / گو که در دل چه قدر درد غزا است تو را // یا علی سوختم از جور فلک باز برس

گر ستم چند بر این سوخته بال است تو را

قال الله تعالی عز اسمه فی کتابه المجید فی سورة الاعراف یا بنی آدم لا یفتننکم الشیطان کما اخرج ابویکم من الجنة ینزع عنهما لباسهما لیریهما سوآتهما انه یراکم هو وقبیله من حیث لا ترونهم انا جعلنا الشیاطین اولیاء للذین لا یؤمنون

ظاهر ترجمه این آیه شریفه آنکه ای پسران آدم فریب ندهد شما را شیطان همچنانکه فریب داد و بیرون کرد پدر و مادر شما را از بهشت بحیثیتی که کند و در ربود از ایشان لباس ایشان را تا آنکه نمودار شد و پیدا گردید عورتهای ایشان بر ایشان بر علی که بخیال ایشان میرسید که هر اهل آن عرصه ایشان را ببینند و حال آنکه چنین نبود ایشان هم را میدیدند و کسی ایشان را نمیدیدند و نه این بود که شیطان را بجنس خود دسترس باشد در این باب بلکه حضرت قدسی ما با قتضای جبلت و طبیعت ایشان و قبول ازلی خود ایشان گردانیده است شیاطین را اولیاء از برای کسانی که ایمان نیاورده [illegible] حق تعالی عزه میدارد که ای عجب ملعونیت این خبیث النفس که بسیار [illegible]

آدم را فریب دهید چه کسی گفت که از کیفیت وسوسه‌اش از خوشش رسیدیم گفت شبها دارم از جانش با معاصی خنجر

بر دراج خلایق میکنم هر کسی را ببیند قدام او انگشتی بکامش میزنم تا دانه عمر او کاو وقت کسی نخواهد

تجربه نماید بهمان معصیتی که زیاد در عبادت حضرت بر ترک شود به بلیند چه قدر دشوار خدا بر بلکه اگر قدری

خبیث الخنوس تر باشد اقدام بر ترکش موجب بر اصرارش میشود در بجای آوردن ملک اکبر خویش شود پس بنویس

قدسیت که دیگر در آنوقت بر وی و بر روی ابواب فیوض و فلاح گشوده شده فی الحقیقه تا این روایت باین

رمزیه و حیثیت معنی جهاد اکبر که مدحش در مواضع بسیار از قرآن وارد شده و اما اینکه از جانب

نفس گفتم که اصلا نزد آن آیه هم بر بیان آنست پس شرح حدیث بشنو و مسلمت کن که اکثر خلق نفی دار

خداوند بنور ایمان قلبش فرماید و اگر نداری هر کس بهم برسانی مرحوم علامه مجلسی اول ملا محمد تقی مرحوم فرمود

که در اخبار و آثار ائمه اخیار ع ثبت است از حدیث نبوی که گفت بعضی روزها از روزها در حضرت رسول الله صلعم

دابوده مولایانم مخزادلیاء امیر ع و امیرزادگان و جناب حسن و حسین ع و طعام تناول میفرمودند

بعد از فراغ رسول الله صلعم فرمود که وحی فرموده الله تعالی در روز ذر و عالم ذر بسعی من که ای محمد در علم جناب

سابق براین گذشته است که در باب تولا اهلبیت و شیعیان تو امتحانها و بلاهای دنیا و

ستمهای منافقان و غضب نمایندگان حقوق شما که ایشان از بندگان من باشند آن منافقان کم

معنی جهاد اکبر

ذکر الله تعالی فطرت ... در عالم ذر

دختر خواهران ایشان نکاح کنند و ایشان با تو خیانت نمایند و تو با ایشان را یکی کنی و ایشان با تو مکر کنند

و تو با ایشان صلح کنی و ایشان با تو خدعه نمایند و تو با ایشان درستی کنی و ایشان با تو دشمنی

نمایند و تو ایشان را خوشنود گردانی و ایشان تو را تکذیب نمایند و در بلیه‌ها گذارند

و سوگند یاد نمایم بحول و قوه خود من پادشاهی خود که البته بگشایم بر روح آنکسیکه غصب کند

حق علی ع را که خلیفه تو است و وصی تو و دوستی من است بعد از تو هزار در از پست‌ترین طبقه

های جهنم که آنرا فیلوق گویند و او را و اصحاب او را در قعر جهنم جای دهم که شیطان لعین از مرتبه

خود بر ایشان اشرف شود و او را لعنت کند و آن منافقی را در روز قیامت حیرتی گردانم از برای

فرعونهای که در زمان پیغمبر دیگر بوده‌اند و ایشان و دوستان ایشان را بسوی جهنم برم با دیده های

کبود و روهای ترش با نهایت مذلت و خواری و پشیمانی و ایشان را ابد الآباد در عذاب خود بدارم

ای محمد نمیرسد علی ع بمنزله تو مگر با آنچه میرسد باو از بلاهای فرعون او و غاصب حق او که

جرئت میکند بر من و کلام مرا بدل میکند و شریک من میآورد و مردم را منع میکنند از راه رضای من

و گوساله از برای امت تو برپا میکنند که آن ابوبکر است و کافر میشود بمن در عرش عظمت و جلال من

فرمان خداوند بعید نمودن روز قتل عمر را و ننوشتن گناهان

بدرستی که من امر فرموده‌ام ملائکه هفت آسمان خود را که از برای شیعیان و محبان تو در این روز عید کنند
آن روز را که آن ملعون کشته شد تا شود و امر فرموده‌ام کرسی کرامت مرا نصب نمایند در برابر
بیت المعمور و ثنا کنند بر من و طلب آمرزش نمایند از برای شیعیان و محبان شما از فرزندان
آدم و امر فرموده‌ام ملائکه اعمال را یعنی نویسنده گناهان که از این روز تا سه روز قلم را
از مردم بردارند و ننویسند گناهان ایشان را از برای کرامت تو و وصی تو یا محمد این روز را
عید گردانیدم از برای تو و اهلبیت تو و از برای هر که تابع ایشان باشد از مومنان و شیعیان
ایشان و سوگند یاد کرده‌ام به عزت و جلال و علو منزلت و مکان خود که عطا
فرمایم کسی را که عید نماید این روز را از برای من ثواب کسانی را که بدور عرش اعظم [illegible] کرده‌اند
و قبول کنم شفاعت و شهادت او را در حق خویشان او و زیاد نمایم مال او را اگر وسعت
دهد بر عیال خود در این روز و در هر سال در چنین روزی صد هزار از شیعیان
و دوستان شما را از آتش جهنم آزاد کنم و اعمال ایشان را قبول فرمایم و گناهان ایشان را
بیامرزم حذیفه گفت که برخاست رسول اکرم و بخانه ام سلمه تشریف فرما شد و من برگشتم و
صاحب یقین بودم بر لعن عمر تا بعد از وفات رسول خدا دیدم که از او چه فتنه‌ها انگیخت و ظلم

آنکه بجهت عید عمر اهل خانه را وسعت دهد باهل افلاک [illegible]

بسیار

ذکر شنایع عمر و بدایع کفر او در دین

بسیار جواضع که کفر اصحاب خود را اظهار نمود و از دین برگشت و آن بی حیا در وفات
از برای غصب امامت و خلافت بر زد و قرآن را اذیت کرد و آتش در خانه وحی و رسالت زد
و بدعتها در دین خدا پیدا نمود و ملت پیغمبر را تغییر داد و سنتهای آن حضرت را بدل کرد و
شهادت شکست اولیاء را رد نمود و صدیقه طاهره دختر رسول اکرم را بدروغ نسبت داد
و باغ فدک را که اشجارش بدست حق پرست محمد غرس شده بود غصب کرد و یهود و نصاری
و مجوس را از خود راضی نمود و نور دیده مصطفی را بخشم آورد و رضا جوئی اهلبیت رسالت
نکرد و جمیع سنتهای رسول خدا را بر طرف نمود و تدبیر کشتن جناب ولایت مآب امیر المومنین کرد
و جور و ستم را در میان مردمان علانیه نمود و هر چه رسول خدا حلال فرموده بود حرام نمود
و هر چه رسول خدا حرام نموده بود حلال کرد و حکم کرد که از پوست شتر دینار و درهم بسازند و رواج
نمایند و لگد بر شکم دختر پیغمبر فاطمه زد و بر منبر رسول خدا بغصب و جور بالا رفت
و بر حضرت امیر المومنین افترا بست و با آن حضرت معارضه کرد و در آنحضرت را به سفاهت
نسبت داد حذیفه گفت که پس حضرت حق تعالی دعای برگزیده خود یعنی دختر پیغمبر را در حق

در آنکه بسیاری از احکام [illegible] و دانست [illegible] از بدع عمر است

ان منافق پلید مستجاب گردانید و قتل آن ملعون را بر دست کشنده وی رحمة الله علیه جاری ساخت

پس رفتم بسوی امیرالمؤمنین ع که آن حضرت را تهنیت و مبارکباد بگویم در قتل آن منافق چون

آنجناب ع مرا دید فرمود ای حذیفه آیا در خاطر داری آن روز را که آمدی بنزد سیدم رسول اکرم ص

و من و دو سبط عزیز او حسن و حسین ع در حضرت اقدسش نشسته بودیم و با جناب بزرگوار ایشان

طعام میخوردیم پس ترا دلالت فرمود بر فضیلت این روز عرض کردم بلی ای برادر رسول اکرم ص

پس فرمود بخدا سوگند که این روزیست که حقتعالی در این روز دیده آل رسول ص را روشن فرمود

و من از برای این روز هفتاد و دو نام میدانم پس من عرض نمودم که ای حبیبی میخواهم که آن نامها را بدانم

و از تو بشنوم پس یک یک شمرده بیان فرمود پس شنیدی برادرم پس از خباثت [illegible] غافل مباش

خدا نکند که فطرت کسی خبیث باشد والا خباثت عارضه را اگر چه آن هم بسیار صعوبت دارد لکن

بصیقل و مصقل انوار مقدسه فضائل چهارده معصوم ع میتوان زدود از زنگار مرتبه [illegible]

جنب ایزدی بر شیطان و اجرای این و نفس اماره و طغیانات آن ای بار خداوندا بتو پناه در کار [illegible]

حضرت سوگند میدهم که ما و جمیع شیعیان را از شر این اشرار محافظت فرما این که

یکروز بود که آل محمد ص در این روز شاد در غصه و حال هم بین المؤمنین [illegible] باقی مانده

اینکه روز عید بابا شجاع هفتاد و دو نام دارد

اینکه خباثت عارضه چاره پذیر هست دون الفطری

کرامت عجیب

اما باقی مانده از آن منافقین هم بتلافی یکروز از عید غصه کرده دل اهل عالم را از آن سوخته و آن روز نیز بود

که عیال و اهل حرم جناب سید الشهدا ع را وارد شهر شام محنت انجام نمودند که از آن روز مردم شام

با دستهای خضاب [illegible] در لباس نفیس [illegible] بعد از مصافحات با یکدیگر و مبارکباد گویان با یکدیگر

ملعنت انگیز [illegible] کنان کوس و نقاره ها میزدند و بر نغمه های گوناگون دفها میزدند

ای امان از دل علیا جناب امیرزاده زینب خاتون هنگام آن غوغا را دید شمر پلید را طلبید و گریان فرمود

ای شمر مگر دلت چو [illegible] | از لؤلؤ مکرمت بنا گریست | شامی مگر از رسول [illegible] | از خیت کسی که بسوزانند

این خلق مگر چه شد [illegible] | در زینت رسول مصطفی [illegible] | آخر ز تمام داغ داریم | بس داغ که بجا و داغ داریم

اهل چه شدند آخر [illegible] | آخر عرب حمیت کو | من کثرت اهل شام دیدم | آواز نقاره ها شنیدم

بالغ تو که معجری ندارم | بر سر کس و یاوری ندارم | پس رحم بکن بحال زارم | در بلکیسم تو گر دیارم

[illegible] ای لعین [illegible] رسوا نشوم میان [illegible] ای امیرزاده خداوند برادر دل ای عم [illegible]

برسه اینجا که بار خدایان [illegible] بخور زیرا که بر هر بلیه [illegible] شده بعضی شنیدم بر وجود مبارک چه گذشت

ظهر روز عاشورا و متکبر برادر غریبت یکه و تنها سوار شده با لشکری که خود میدیدی روان از [illegible]

و گردن مبارک [illegible] که غم تکیه بر نیزه [illegible] خواهد داد رجز خوانی [illegible] و این کلمات [illegible]

شَعْشَعَ الْمِضْمارُ نُوراً وَبِها نَضَحَ الْقَوْمُ بِنَظْمٍ كَالدُّرَرِ كَفَرُوا الْقَوْمُ حُسَيْناً قَتَلُوا

لِعُبَيْدِ اللهِ نَسْلٍ مِنْ كَفَرَ یعنی شعاع افروز و شعشعه انداز شد مضمار حرم حسینی از نور کربلا

اغراق نور از انسان شیر نیشتر جهیدن شد مشت منور شد و فرمود کافر شدند در حسین که امام و

پیشوا و حجت کبرای خداوند است او را در زیر آن ناکشتند او را بجهت رضا و خواطر جود

عبید بن بلید که خود کافر و پدر پدرش کافر بود و خواهند بود و باکی نیست ظلمانی پدرش خواهند رفت

حاوَلَ الشِّمْرُ وَقَدْ حامَ بِها مِنْ كِلابِ الْقَوْمِ جَمْعٌ ذُو غِيَرٍ دَخَلَ الشِّمْرُ وَلَمْ يُعْبَأْ بِهِ

كَيُرُوعَ ذُو الْجَناحِ فَانْتَظَرَ یعنی همراه شمر بی حیا شجاعت بلکه آن نهنگ دریای جلالت که

با درفشان یعنی ذوالجناح برق رفتار را حیدروار تاخته ذوالفقار حیدری را آخته تاخت و داشتم

لشکر را تاخت که بیک حمله هفت هزار و بر داشتی زن هزار و بر داشتی هزار و ده هزار و بر

بیست و دو هزار و بر داشتی بیست و چهار هزار از آن نابکاران بدار البوار فرستاد تا خود را

بجرای شط فرات و بشریعه فرات رسانید که از نسکاری که در کرار آن شام اهم جمع دندان

دارند اگر دور شد که گفت اند و بارسها بخوفند ولیکن اصلا اعتنا نمودند و وارد فرات

شد و عنان ذوالجناح را فرمود و منتظر ایستاد تا آن بی زبان آب بنوشد و بعد

بار اِنَّما ماءُ اللهِ قاعٌ بجنبک و جها دیکو شد و بعد ذوالجناح باو فاهم ایستاده و سر بالا نماید

و چون راکب خود امام حمید است و حمید آنکه امام زبان هر حیوانی را میدانند بزبان خود عرض نماید

که ای شهید کوی وفا دارای تشنه لب جام بلا بجان عزیزت قسم تا آب ننوشی نمی نوشم اِلْجابَرْ اَكْبَرُ الْغَرَضْ

آخر آن بزرگوار دست مبارک دراز نموده و کفی آب برداشت که تناول فرماید که بلکه فعله دقعه

جد بدری را در ان کرد بحرت قسم طبع و طاقت نظم سخن آن نیست ولیکن نظم منظومی کرداری عرض میداریم

خَبَرُوهُ بِالْخِيامِ بَعْدَ ما أَخَذَ الظَّمْآنُ كَفّاً مِنْ نَهَرٍ أَهْرَقَ الْماءَ حَماداً لِلْخِباءِ

لَمْ يَجِدْ لِلصِّدْقِ فيه غَيْرَ أَثَرٍ زَعَمَ التَّقْدِيرُ أَنْ لا يُفْطِرَ فَأطاعَ الرَّبَّ طَوْعاً بِالْقَدَرِ

سَتَرَ اللهُ عُيُوبَ النّاظِمِ خادِمِ الشَّرْعِ لِيَوْمِ الْاَخَرِ یعنی هنوز کف آب در دو مبارک بر لب مبارک

نرسانده بود که منافقین خدعه و حیله نمودند خبر دادند که تو آب مینوشی و لشکر بخیمه گاه رسیدند

و صدای شیون بسرادقات عصمت سوخت اند از بس غیرت امامت و حمیت حرم آن حضرت

بنوشید آب ریخت دارد فرات بیرون آمد هنگامیکه بحرم سرا رسید دید آن خبر دروغ بود تهلیل فرمود

دارد آنگذشت آری کان عنه که بقدیر خدا شده که روزه باشد و افطار نموده بشربت شهادت

افطار فرماید و بشراب از دست جد و پدر و برادر و مادر بزرگوارش خود سیراب نماید

پس اطاعت نمود باالطوع والرغبة بعد از آن خداوند رضا شد خداوند بحق همان جناب و عیال

طاهرینش هم ستر فرماید عیوب ناظم الکرام ناظم این خادم شرع مقدس از برای روز رسالت

مزورت آن که اسمش بسیار ولیکن بروز قیامت مشهور است الا لعنة الله علی قوم الظالمین

رجز از زبان عمر ابن سعد لعین مطابق با حدیث وقتیکه امام عم بدربار شهر طلبیدند بعد از نصایح که آن

فرجهوخان لعین ابدی ممنوع نشده جواب گفت در شب عاشورا

ایا شریف نسب داور فلک مقدار | گذشت وقت مرا عرض نیست در دربار | بلی حدوث کالت شرح مستغفر است

غریب شاه شریفت بلده کفتار | بود گر از تو بجلوه که جمال ازل | بجلوهگاه دل و دیده اولوا الابصار

بود گر از تو بر سند شرح حال قدر | بود گر که قضاوت کنند استفسار | بصد بیان که آیات هر یکی لو تیر

گر بس تو شده مجلس شوند لیل و نهار | ز غافل زبون تا جاهل خرانی | گواه شد بر من نیست بر تو ای افکار

اگر ز وصف تو لب تر کنم عیان آید | روان بصفحه که جواهر الا اسرار | میان ما و تو جانی جدا سرور

و گرنه ما و تو همت متحد پندار | ز من که پسر ایه اگر چه خواهد | بسطح ارض برو بیند ز عرش استبصار

گر تو خنگ ز رنگ است نخل بنخل آید | بمجلس زنان نه باید است آهو آتار | بهر جهت سخن این است وقت باقی نیست

رسید نوبت رزم سوی خیل بر پیکار | از این طرف زدو فرا آنقدر که رفتند بستور | نجوم ثابته از ضیق جا بکه سیار

از آن طرف بخلاف عنبرین کلاه خنجر | سهی قدان صنوبر خرام گل رفتار | همه سمن بر و سیمین تن و سیمین جه عد

امه بشکر لب و شیرین کلام و شیرین کار | مثال چو قاسم و چو جز شبک اکبر و اصغر | بیان جهت عباس آن سپهر وقار

که روز بحیرت بر قرار فروق خفیف | ز همت بنیت کنند حمله از اول بار | مرا است آنچه ز تو مانع که یاد نیست مرا

بجای سبب و جور بره ای دیار | از آن بود که سحرگاه هر نفر ز عمر | رسید بنا له استغفرین بالاسحار

بپا اجناب بیا با بزه بیعت کن | علی العلاء به دهو لعم عن الدار | دگر زدین تو و این خیال رو که تا بازی

جزای خویشتن از این لجاج خود در کار | بهر طرف که روی زیر نه سپهر اثر | ز بخشش جهت شود که داده عصر جار

چه ستره بر تو کشند قاسم و اکبر | رسد ز عون و جعفر بکار زار چه کار | تو با که زخوابناه غافل بر خیز

بر بلین یمین و یسار شهان زره و کنار | قوانامیه مرغوب کار خوانه جسم | نفوس ناطقه سر کشته از پی افکار

بر غم ادمیان دایم از خنده المبس | نشسته طعنه زنان بر سریر استکبار | که کشته زبان خلق تو و طین

که خوبان خلق شه من نار | بجال انکه تو را کوکب نور کنند | سبحان فلک بالعشی و الابکار

بجای درس همه در صراح ملکوت | کنند سوره والشمس والضحی تکرار | غرض که جان تو آن نیست من بیان سازم

لو خویش دانی و داند خدای لیل و نهار | مراد من همه آن است بر سلامت | شود بری سلامت عیال و خویش و تبار

عمر من است بخشش بتلاع نیست با تب صلیب
نو خواه گشت تمام با بس بتش وارد فنا

وگر از ابر رحمت خواهش باران دهد   بگریه تا کربلا بردم در صباح بکار   همخروش شور کرد از عاصیان امت

بجان پاک محمد ترم بروح هشت و چهار   و الموجه از زبان علیا جناب زینب خواتون با برادر خود شاه شهیدم

اکبرم با جز حق بخوانه میسازد مرا   لطف میداند و دیوانه میسازد مرا   کشته از احوالم خبر خواهد که دلدار کند

بی خبر کان نازنین غمخوار میسازد مرا   گفته‌اند دیوانگان لطف و قلق میکند   همچون دیوانه فرزانه میسازد مرا

چون دل آبادی همه جای ارباب جنون   با خیال کوشه ویرانه میسازد مرا   من بران ویرانه شادم لیکن از ظالمان

کان بد شوار سمن کاشانه میسازد مرا   چشم سحر انگیزش هر دم با صدای فسونگری   در میان مردمان افسانه میسازد مرا

منور چهره ماه مهر افروز و لیک   بهر شمع روی خود پروانه میسازد مرا   چون ز تنهایی ملول است عامر لطف و کرم

احمدی با ساغر و پیمانه میسازد مرا   ابر باران تن در کاه شهنشاه حسین   کر روان با انجمن اهم خوانه میسازد مرا

والمجلس الثانی والعشرین

بسم الله الرحمن الرحیم احمدک اللهم یا رب العالمین و ولی المؤمنین و نشهد

ان لا اله الا الله وحده لا شریک له شهادة تجعلنا من اهل الیمین و تسلکنا فی سلک

السابقین الاولین و نشهد ان محمداً عبدک المصطفی و رسولک المجتبی صلی الله علیه

وآله صلوة تنور قلوب المحبین و تملأ السموات والارضین و نشهد ان ذریته و عترته

خلفاء الله علی العالمین و حججه علی الخلق اجمعین و لا سیما قبلة العالمین و سید الخافقین

ابو عبدالله الحسین و لعنة الله علی اعدائهم و معاندیهم اجمعین الی یوم الدین

نمیدانم چرا اشک چنین از چشم خونبار آید   نه زاری و زار و تب دارم نه بیمارم چون خروش از دل   سبب چیست ز فریادم نمیدانم مکر دادم

که او از دو میدادم چرا آمد ز لب جوش از دل   شنیدستم که از اغیار میرسد چرا نالد   دلم را زخمی از خود چرا آمد این سر و شور آید

چه میپوشی تو رخ از دیده‌ام تا یار چون زلف   اگر خواهی بنالم ردی خوار زمی خونبار آید   دلم را سوزد این تلخی حرف بی حد او

تو دل تلخی و ما جان سخت بنگر تاب و توش آید   که از افغان بر نبندم لب نه پنداری که در خوابم   من از کیفیت آواز او گردم نه هوش آید

نهان مرغ سحر خیزم که غیر از غم حریف من نیست   حذر کن کشته را باشد با این حالت خروش آید   چه چاهی نیست کار دیگر جز چون دل خوردن

گذر زان نرگس مخمور و لعل باده نوش آید   دلا دل بر و لای خسرو دین شاه عالم ده   بعز خدمت میرسد بر خویشتن باش از خروش آید

قال الله تعالی فی کتابه الکریم بالاجلال فی سورة الانفال یا ایها النبی حسبک الله و من

اتبعک من المؤمنین ظاهر ترجمه آیه کریمه انکه حضرت رب الارباب توجه خطاب جانب ختمی مآب

معطوف ساخته میفرماید که ای پیغمبر کامکار و ای صفدر روزگار بکرم و بسیاری لشکر و انصار نظر نماست ترا
در وقت نصرت حضرت خدای تو و کافیست تو را در زمان خدمت کسیکه تابع تو است از مؤمنین که
انچه میتوانی و بگو انچه بر آنی و بخواه آنچه میخواهی که امروز سعی و محبت فیروزیست این که ظاهر بر جمیع آیه شریفه
مؤلف عرضه میدارد که واما آن شخص تابع از مؤمنین که خداوند یاد فرموده کسی نبوده و نخواهد بود جز حضرت
شاه ولایت علی ابن ابی طالب ع والا اکثر ناس جهان پناه و صاحب عسکر بی‌نظیر او در میان بوده
از صد هزار هزار امثال سلمان و اباذر یا عمار و میسر چه دمی میرسید اگر نشدی کار عالم به نظام
کرده‌های وی از میان بعضی که متمکن شده علت تنقیح از رسول خدا نبد سعی بحقیقت رواج کار شریعت از او
ورنه بود بش زبان اهل سوری بلیه باور نمی آید و فی الحقیقه انکار میشاید چون مختصر بنای عرض بر اهم است
که شعب و مقامات وارد احادیث چند هم متفرق المضامین عرضه میدارم خود در مقام ارتباط
برای و براهین حق بالکیت در جلد ثانی حق الیقین مولانا علامه مجلسی رحمه الله در اوائل آن در
بیان عالم برزخ در ضمن مطالب آن در فائده اول که در بیان بقاء روح در برزخ تا بعد از مفارقت
از بدن بدلیل آیه و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء که مکرم

نقل از کتاب صحایف الابرار از فضل ابن شاذان روایت فرموده که حضرت امیر علی ع در صحرای جنت
رضوان فضای نجف اشرف بر روی سنگ ریزه خوابید قنبر عرض کرد من جامه خود را پهن کنم تا بر روی او بخسبی
فرمود نه نیست مگر تربت مؤمنی یا مزاحمت مؤمن در مجلس مؤمنی دادی اصبغ ابن نباته گفت
که تربت مؤمن را دانستم که بود و یا خواهد بود و مزاحمت در مجلس را فهمیدم که چه معنی دارد حضرت فرمود ای پسر نباته
در این صحرا ارواح هر مؤمن و مؤمنه است در قالبی از نور بر منبرهای از نور و حسن ابن سلیمان در کتاب مختصر
از کتاب قائم فضل ابن شاذان این حدیث را روایت نموده و در آخرش زیاد کرده که آنحضرت فرمود ای پسر
نباته اگر پرده برداشته شود هر آینه خواهی دید ارواح مؤمنان را که حلقه‌ها بسته نشسته‌اند و بدیدن یکدیگر
میروند و هر که تازه بر ایشان میرسد استقبالش میکنند و با یکدیگر صحبت میدارند و از هم جدا نمیشوند
و روح هر مؤمن در این وادیست و روح هر کافری در وادی برهوت یمن آ مؤلف عرضه میدارد یا برادرمن
و اصحاب الیمین ما اصحاب الیمین ای اصحاب علی ع و اصحاب الشمال ما اصحاب الشمال ای
اصحاب عمر دانسته جان من پس بدان که راه بهشت و طریق جهنم است آن طریق حسد حسد از این
طریق است والا اعزای جهل و عجز نسبت بخدا باید قائل بشویم و تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا

در اینکه طریق هدایت باز است

ایشان روزه و هر ساعت در هر عصری بلکه بگو در هر آنی هجده هزار باب از ابواب عنایات و هدایات خداوند
بر روی هر بنده باز است تو مریض شده تا هدایت طبیب جوئی دیده باشی عاشق در دست اهل درد گو
مردی را مرد باید مرد گو بر آن خواهی شنو در میان سخن این را هم بگویم و اگرچه در احادیث بسیار از طرق
خاصه و عامه حدیث گویند که بعد از مفارقت روح از بدن دنیا تعلق میگیرد به بدنی لطیف مثل
بدن دنیا که در لطافت مثل اجسام ملائکه و جن است مؤمنین در آن بعضی در اجسام ملائکه و
منافقین در هیئت یعنی در اجسام جن و با ایشان حرکت و پرواز می‌نمایند مؤلف عرض میدارد
که دور نیست که دیدن بعضی از اموات باعث خوف میشود که شخص عاجز دیدن ایشان است
و بعضی بلعه جودت جن در صورت دیدن ایشان که در رؤیا و برهان مذکور شده مرحوم کلینی رحمه الله تعالی
در اصول کافی از حضرت امام علی النقی ع روایت فرموده که خواب دیدن در اول خلق بنی آدم نبوده و بعد از آن حادث
زاده کو پرسیدم سبب آنرا چه بوده فرموده ع که خداوند عز ذکره رسولی فرستاد بسوی اهل زمان او
و ایشان را خواند بسوی عبادت خداوندی و طاعت حضرت او گفت اگر چنان کنیم از برای ما چه
خواهد بود گر نه مال از ما بیشتر و نه قبیله از ما زیادتر است مؤلف عرض میدارد که آن ارکان

در مذمت مال دنیا

ازخال

از خال مال چه خوب مضمون خوشی عوض بر این مقالت سابق بر این بهم بسته شده و از تجربه معلوم گشت چند بیت
که قدر شخص بعلم است و قدر علم بمال و حال آنکه بر نقیض این مقالت شاه ولایت در دیوان خود ارشاد فرموده
رضینا قسمة الجبار فینا لنا علم وللاعداء مال فان المال یفنی عن قریب
وان العلم باق لا یزال یعنی رضا و خوشنودیم به قسمتی که خداوند میان ما و اعداء ما فرموده که بما علم و دولت
علم از رای فرموده و به دشمنان ما مال داده اید مال را که فرموده بدرستیکه مال بزودی فنا و زوال خواهد
یافت و علم باقی خواهد بود هر که زوال نخواهد دید از آخر این شور و سور این مال بوده که منافقین گاه آرزو می کردند
مثل شاه ولایت مجبور که همیشه از زبان گذشته در ظاهر صرف کار ایشان بر مجبور و خونکاری منو بوده
تمنی رجال ان اموت وان امت فتلک سبیل لست فیها باوحد ولیس الذی یبغی خلافی بضری
والموت من قد مات قبلی عجلتی وانی ومن قد مات قبلی لکا الذی یزور خلیلا او یروح ویغتدی
یعنی آرزو می نمایند مردان مرا و حال آنکه در صورتیکه بمیرم من نیستم تنها و فرد در این راه بلکه هستم مثل ابدی
چند اشخاص و حال آنکه موت سابقین و لاحقین بر من من دارد و نه باعث خطورات ایشان خواهد بود بدرستیکه
اهل درگاه دیده و باز دیده و رفت واقعه در حصه و داع خود با هم بلکه همیشه که در اسباب بعضی نظم آورده

اطاعت

السلام ای بعد ما آیندگان رفتن بر شما باد مبارک منزل ما ماندنی بهر حال آن پیغمبر با حضرت خود فرمود که اگر
من بکنید الحمد خداوند که من رسول او هستم شما را داخل آن بهشت که موعود است خواهد فرمود والا شما را داخل
جهنم خواهد نمود گفتند بهشت و جهنم چیست آن پیغمبر وصف آنها را فرمود گفتند ما که بانجا میرویم فرمود بعد از
مردن گفتند ما می بینیم مرده های خود را که هم در زیر خاک قبرها خاک استخوان شده اند و پوسیده اند پس چگونه
ایشان زیاده شد و استخفاف ایشان باو بیشتر شد پس حق تعالی خواب را بر ایشان احداث فرمود
که بهمین نوع متداول شد تا باین اعصار پس آمدند بنزد آن پیغمبر و خبر میدادند بانچه در خواب میدیدند
آن پیغمبر در جواب میفرمود که خداوند حجت خود را بر شما تمام کرد بدانید که بعد از مردن ارواح شما
چنین خواهند بود و هر چند بدنهای شما پوسیده باشند روحهای شما باین نحو معذب خواهند بود
تا وقتیکه بدنهای شما مبعوث شوند فقیر عرضه میدارد که برهمین برهان وارد شده حدیث نبوی
که النوم اخ الموت یعنی خواب برادر مرگ است از انکه مردم بدانند که خواب مرگی است هر از انکه
میبرد و در یکی از شبها دیدم که یکی از زنان برادر من خواب بود که شهدای دشت کربلا و اسرای
آل عبا را خبر دار از شهادت و اسیری و آن مرارت و دستگیریها نمود و خواب بود که جناب زینب
پریشان بیدار شد با اشک بی اختیار قسم اگر خواب خوابناک بود جناب شاهزاده بانوی محترمه سکینه خاتون

تحقیق اینکه خواب چگونه برادر مرگ است

کرامت عصمت

ازکجا میدانست

از کجا میدانست که هر که روز عاشوراء بمیدان میرفت برنمیگردد که آخرین بار که پدر بزرگوار را روانه میدان
کارزار دید از بس غم و الم چون زبان ممانعت نداشت بحرکات غریبه جانسوز چشمها ممانعت می نمود
مثل اینکه خود را بر پای فرس ذوالجناح می انداخت و سم او را در بغل میگرفت و نمیگذارد که پا بردارد
آیا بر آن صغیره مظلومه هم چه گذشت در حالتیکه پدر را روانه میدان دید و دید که خود را از وصال پدر بی بهره
خصوص آن وقتیکه دید آن شهریار لشکر مدار زبان باستغاثه گشوده و باستغاثه رجز خوانی میفرماید

جلت الدهیاء من طوفان بحر الماریة ‌‌ ‌‌ ‌‌ اغرقت من موجها فلک نجاة الناجیة
فاستغاث فهو من کان غیاثا للوری ‌‌ ‌‌ ‌‌ هل لنا من ناصر عن ظلم قوم طاغیة
قد امر فی النداء و ما لا کان الهدی ‌‌ ‌‌ ‌‌ ام حسبتم انهم اعجاز نخل خاویة
ابذل الجهد جهادا فی سبیل ربه ‌‌ ‌‌ ‌‌ الف الفا من الکفار جهد الهاویة
کان ظمآنا و جوعانا مصلیا بالبلاء ‌‌ ‌‌ ‌‌ من هنا فاق البرایا باختصاص التسمیة

یعنی چه جلیله و قصه بزرگی در روزگار بهم رسید از طوفان دریای جاریه که کشتیهای نجات هر جنس را او غرق شد

تحقیق عظم مصیبت کربلا

تا بحدیکه باستغاثه در آورد کسی را که خود حضرت اقدسش غیاث همه اهل عالم بود که آیا از شما یکجماعت طیار غیر

بدین ماه پس از برای هم هست و چه امر اکر در این بدر با بجهه اکمال هدایت فی موجود و کویا همه متخیر ای در حزن بودیم

خشکیده آن بجد قسم بذل وجهد در جهاد خودنمو و در جهاد در راه پروردکار جز دریغ نمود الا آنکه

الفت و مکرمت این بار کفار زیرا که جهد شان بی دیه بود باید لحد شان هم آنجا باشد غم مهموم و الم من تنها

برجای بماد از او غمت که داد رسی نمود بلکه غموم و هموم من همه از اینست که با آنکه انواع مصایب و نوایب

در حضرت اقدسش بود هم تشنه بود و هم کرسنه از جان ای اهل عالم بیر باشید که از بس تشنه لب بود

تشنه لبی مشهور شد تا بجائیکه تشنه کامی را اسم شد از برای آن بزرکوار الا لعنة الله علی قوم الظالمین

رجز از زبان شمر پلید در رزم با شاه شهید

ای شاه ای شهریار عرش محل ماه انجم فیروز بخت ای شه دین داد و رزن | کیتی پناه شاه جوان بخت جنش دل

رزم آزمای معرکه آرای صف شکن تا کی بر خویش عافل از دست رفته وقت | کریان برابر بلین و بر بلین خنده انجمن

سیل سرشک مادر اکبر جهان کرفت فی لجة الفراق قد استغرق الشفن | کلهای رنک تازه جوانان ز خنده

جسم و تن کلیب از دل آسمان و تن نسترن از سوز زینب آه که از بس های غم | با عمر نوح میتوان نخواست ز بستن

در داد دختر تو امان که جهانیان بری کیتی ز داد و دهر ز سوز عالم از محن | آئینه تجلی حسن ازل تو ئی

بکها

سبحان من تجلی فی وجهک الحسن بر خویش هیچ رحم براین کودکان نما | این قدر بخیر ز چه ای ممتحن

حیران شکل خوب تو صورت کرست و لو از خویش و کار خویش بحال الحجه بو همن | با یا با بعیت آر و چمن را الجه وا کذر

یا دست بر د باد خزان ده بکو بکن آخر سخن مبار ز اکر هست کن روان | در زینت جهد بکوکب اقبال بار ز تن

از دل عجب مدار که عاجز ز شوق یار و آنکه حیرت از زبان خویش کوید | مستیت چنانکه نیست شعور سر خویشتن

بسکه دل خسته و دل دارم ز غم یار ایدل از غم یار ایدل | عجبا از زنده بمانم من بیمار ایدل من بیمار ایدل

کرا جهان تا بکند چاره این درد تم چاره این درد تم | که بدستان فسر افتاده مرا کار ایدل مرا کار ایدل

سبر وصل بد امید که خواند یارم ای که بخواند یارم | وه که هجران بشد و میر سپهدار ایدل ای سر کار ایدل

بی وفا باز ای عمر بنهاد چنکرد ای جو نکر شد روز نبرد | نظر بر من و بر ذکر به تکرار ایدل غم بسیار ایدل

شمس تیره شد از هجر خدا شمع کجا بیت ای ظرف و هیچ کی آ | تا کند کریه بر احوال من زار ایدل ای زار و افکار ایدل

تو دو خواب و خور و عیش و طرب از چه بی شوم ای بیر خاص و عوام | من دل از ده و غم و دیده بیدار ایدل ای تو خونبار ایدل

کر او هیچ تو خواند بجز از نغمه درد ای بد اهل نبرد | هست کی یار که جان من تار ایدل ره رفتار ایدل

طرز مرثیه زمرثیه خوبست چه ای ز بر غوا هم | چیز بد طلب الم تا برسد کار ایدل ای برسد کار ایدل

بسم الله الرحمن الرحیم أحمدك اللهم یا ربنا و یا سیدنا و یا حافظنا عن المهالك
و أصلي و أسلم علی رسولك محمد الذي جد في تبلیغ الأوامر و النواهي و علی آله
و أصحابه و لا سیما صهره و وزیره و خلیفته و ابنه الشهید السعید أبي عبد الله
الحسین علیه السلام الذي سعی في تبلیغ الأحکام کما هي و لعنة الله علی أعدائهم و
معاندیهم و جاهلي شئونهم أجمعین إلی یوم الدین بلعن الشفاهي

توجه خطاب با دل محنت تاب بنوع مدارا

کی بود دلا تو کام روای جهان شدی | کز در جنان صعود کنی تا آنچنان شدی | با این ترقیات بگو هیچ چون عوار
محرم بر آستان شه انس و جان شدی | باور نیایدت که چه قربت چه عزم | آری بدین زمین و کنون آسمان شدی
بعید بودن ز عالم امکان و این زمان | خود چه مکان بلند بر از امکان شدی | شکر خدا که آنچه طلب کردی از خدای
بر حسرتهای دولت خود کامران شدی | آری خبر ز دری ندارند و در جشن | اقبال از این غم بران سرروان شدی
مجمل سخن بدار که با تیر حیله گیر | لا و ست این که این شنو به سرروان شدی | عام خدا مع خبر دهد با خصاء کوثر
بر در خود همیشه که بی این روان شدی

در اینکه در وعد و وعید بی ذکر کلمات انشاء الله کفتن امر نباید نمود

قال الله تعالی في کتابه المجید و لا تقولن لشیء إني
فاعل ذلك غدا إلا أن یشاء الله ظاهر ترجمه آیه مبارکه آنکه مگو البته مگو یا محمد

از برا

از برای هیچ امری که خواهم کرد او را فردا مگر اینکه بخواهد خداوند شدن آن کار را یعنی هر چه بخوی یا دیگران
وعده آینده میدهی البته بی ذکر انشاء الله نباشد که اگر بدون این ذکر باشد نخواهد شد هر که
مؤلف عرضه میدارد که همین هم شده بود در شأن نزول این آیه مبارکه از علماء اعلام رسیده که در اخبار
ذات اهلبیت عصمت چنین است که فخر انبیاء مرتضی را که در خیری از رسالت بود بعد از چهل روز دیگر
وعده شنود داد و قضا را در روز سی اربعین آن مرتضی مرده مردم بر آنجناب ص مسخره که غوغا فرموده شنا
حیرت همان مرکب است که دریافت او چه جبرئیل امین ع نازل شده و این آیه را آورد و عرض کرد که حضرت
حق تعالی سلام میرساند که اگرچه حق تعالی همان که فرموده و لیکن هرگاه انشاء الله فرموده بودی ما جلاء و
مؤخر تر قرار میفرمودیم و باز شنادار زندگانی هم مخیم شنیدی برادرمن پس بدان که
بزرگ کلامی است و فرمان ادبی است که حضرت ادیب قدرت بحبیب خود حضرت رسالت ارشاد
فرموده تو هم شعار خود کن تا همیشه هم مرادات بوفق دل خواهت موصول باد و بازیچه و سهل که امر
مران او را که گوهری است گران بها شاید خواهی بشنو شرح احوال مختار ابن ابي عبیده ثقفی را که شنیده
با آن گرفتاری معروف و تنگ دستی آنچنان حسرت عظمی و موهبت کبرای چه در دل جای داد و حوصله

محفوظ و پیوسته بذکر کلمات طیبات انشاء الله مشغول شد تا بداستان کی که شنیده باشی خوب بنگر
وان خون خواهیهای که مختار رحمة الله علیه مرحوم علامه مجلسی اول رحمه الله در منتخب خود ذکر فرموده که ابو
مخنف از نعمان ابن سعید نقل میکند که نزد مختار بودم عبدالله کامل را فرمود بکوشش در طلب قاتلان حضرت
امام حسین ع عبدالله گفت خولی اصبحی را طلب میکنم و خولی را در مجلد اول جامع المصائب عرض کردم
که او کسی بود که سر مقدس جناب حضرت حسین ع بر سر نیزه کرد و او کسی بود که سر آن جناب
بکوفه آورد پس مردی بیامد و گفت خولی در خانه خود پنهان است و در بیرون خانه آمد عبدالله با ابو عمر
حاجب گفت باید قدم زود در گرفتاری او پس با هم سوار شده خود در سرای او افکندند و خولی را [illegible]
که در بعضی از کتب اخبار مذکور است بعد از آن زن حضرمیه که آن شب این خوانده شیر بیرون رفت
دو زن دیگر بود یکی کوفی و دیگری شامی و آن زن شامی بشدت دشمن آل امیر المؤمنین ع بود بعکس
آن زن کوفی که از دوستان بود و آن وقت در خانه همسایگان رفته بود و زن شامیه در خواب رفته بود
عبدالله ملعونه را گرفت و مترسید که خولی در کجاست داد و سوگند میخورد که من خبر ندارم بلکه بعد از
یک ماه است که خولی را ندیده‌ام زن کوفیه اتفاقاً در همان ساعت بیامد عبدالله گفت تو نیز زن خولی
هستی گفت آری گفت خولی در کجاست گفت برادر از [illegible] سر از زیر زمین این خانه بکش

در اینکه خولی را دو زن بود یکی کوفیه و یکی شامیه کافره بود

اینکه ایمان هر کجا باشد [illegible]

غرض که میدارد که این نوع جواب او هم یکی از شواهد تدین و تقدس اوست که چون زن آن ملعون بود و نمک او خورده
صریح نشان نداده بکنایه جواب باز گفت رحمها الله عبدالله چون دانست که خولی در زیر زمین است گفت
ای خواهر سر دابه کدام است زن با انگشت اشارت کرد پیادگان فرو ریختند و خولی را بیرون
آوردند و دستهایش [illegible] زن کوفیه گفت ای امیر زن شامیه را هم بگیر که او هزار بار از
شوهرش بدتر است حکایت عجیبی از او دارم برادر واجب است که او را بگیری و چون او را گرفتی مرا با خود نزد
امیر مختار ببر تا بر تو و آن امیر بزرگ معلوم کنم که این چه قسم زنی است پس عبدالله فرمود تا آن زن را نیز گرفتند از
خولی هم شفاعت از عبدالله خواهش کرد که پنج هزار اشرفی بتو میدهم مرا رها کن عبدالله منع فرمود ای ملعون
اگر که مژده وجود تو را بمن میداد من هزار دینار مژدگانی میدادم ای حرامزاده ملعون روزی که سر منور
آقایم حسین ع بر سر نیزه کرده بودی و در کوفه میگردانیدی و میگفتی که این سر بزرگ خارجیان [illegible]
این عذاب را [illegible] بهر حال تا آن ملعون را با زن ملعونه‌اش پیش مختار آوردند مختار فرمود آن ملعون
بزندان جای دادند و زنان را پیش آوردند و قصه زن شامیه را از زن کوفیه پرسید زن کوفیه گفت ایها
الامیر من از اهل کوفه‌ام و با جماعت علی ع دوستی اقرار دارم بدانکه چون آقازاده غریب مظلوم جناب حسین ع

در کربلا شهید نمودند و سرش را بکوفه آوردند من از آن دیار بخوارزم جهة بیرون رفته بودم و خبر داشتم که سر آنقدر
آن سرور را بکوفه آورده‌اند لیکن نمیدانستم که شوهر ملعونم آورده چون بخانه آمدم و حال آنکه در دامنش
در این مصیبت دریای خون این ملعون چون مرا دید دست زنان و پای کوبان پیش من آمد و مرا گفت چه خبر
داری چه شده است گفتم نه گفت بیا بگویم تا خوشدل شوی گفت سر جناب حسین ابن علی را آورده‌ام
صد شکر که خداوند اقدس مجید یزید را بر او ظفر داد من بر او لعنت کردم و بر آن جناب دلسوزی نمودم
آن ملعون مرا گفت حالا که دلسوزی میکنی بیا دلت را بیشتر بسوزانم آن گوهر یکتا که تو از برای او میگریی
شده سرش در طاس نهاده در زیر تخته است من چون این سخن شنیدم دویدم و طاس را از زیر آن
تخته بیرون آوردم مؤلف عرض میدارد که من طاس ظاهر نموده‌ام اما بعضی روایات قدح رخت شوئی بود
دیگر آنکه چه رخ در او میشستند زبانم یارای ذکر آن ندارد تا چه رسد که کلکم طاقت تحریر آن داشته
باشد و بعضی روایات قدح بود که آرد در او خمیر میکردند ای امیر دیدم که کاش کور شده بودم و
نمیدیدم دیدم سر فرزند پیغمبر غرق خون با لبهای خشکیده و تفسیده در زیر طاس نهاده است بر روی
تخته است مؤلف عرض میدارد که دیگر مناسبت طاس رخت شوئی خوب است که آن تخته چه تخته بود
و حال آنکه لبهای معجز بیانش بذکر کلام الله مشغول بود من خروش برآوردم و وا ویلاه و وا محمداه و وا علیاه میکنم

تحقیق اینکه سر امام شهید ع در خانه خولی در کجا بود

۲ در داستان که ظرف خاک کشی بود دیدم

دو نوحه

دو نوحه و زاری میخواندم ای امیر دلم از این سوخت که هر چه من زاری میکردم این ملعون بر من طعنه میزد
میکرد و مسخریه مینمود مختار وفادار اسم طاس و سخنان آن زن را که شنید بنوعی گریست و اهل حاضرین بشدتی
گریستند که شوری در بارگاه آن پادشاه برپا شد مؤلف عرض میدارد که این ماتم زادگان در خفا
نموده محض استماع این نوع زاری مینمایند نمیدانم چه گذشت بر آن ستمزادگان که بچشم خود آن
آن شاه را دیدند آن هم نه از یک نیزه بلکه از هشتاد و دو نیزه بلکه از نیزه خصوص قتل جناب حجة الله اعظم
خداوند مظلوم بیماری و مانند امیر زادهٔ جلیله علیا جناب زینب ماتم داری پس مختار در جواب
زن فرمود خواهر دیگر چه کردی گفت ای امیر چون دلم سوخت در حقش دعا کردم که خداوند زود گرفتار نماید
و دستهایش قطع فرماید ای امیر الحال بعد شرح احوال من حمد خداوند را که تو امروز باین رتبه عظمی و این
موهبت کبری سرافراز فرموده التماس دارم که باید داد من در عرصه هولناک محشر داد دل مرا از این بیدادگر
باز گیری مختار فرمود ای خواهر خداوند دعایت مستجاب فرمود غم در دل راه مده که همان خواهد شد پس روی
بان زن شاکیه نموده فرمود ای ملعون تو چه میگوئی در حق حضرت امام حسین ع آن ملعون گفت بناحق بود
و بر خلیفه وقت خروج کرد آنچه بسرش آمد بجا بود فرمود چه میگوئی در حق یزید گفت امیر عالم و امام بود

بحق مختار فرمود لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم پس این آیه را خواند که ربنا لا تزغ
قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب پس فرمود تا
آن زن را شاید برهنه و دو دستش را قطع نمودند و بعد از آن بدنش را جدا ساختند و او را
بسوختند و مختار زنی که رقیه را پانصد درهم داد و عبد الله را بیست درهم داد و خیر غلام مختار صد درهم
داد و هر کدام از بزرگان او را چیزی دادند و آن زن بجای خود رفت پس چون روز دیگر شد مختار فرمود
تا خولی را آوردند هنگامی که آمد فرمود ویحک تو دعوی مسلمانی میکنی و بخدای ایمان آورده گفت بلی فرمود ای
سگ حرام زاده چرا امام دین را که فرزند پیغمبر ص بود کشتی و اهل و عیالش را اسیر نمودی و سر منورش را
بر سر نیزه جا نمودی خولی گفت من تنها نبودم چون من بسیار بودند مختار فرمود تو مسلمانی و در آن جماعت
پس امر نمود تا سر شرا از بدن جدا نمودند و اسم نحسش را ثبت نمودند لیکن این خبر چنانکه انتشار یافت
در هر خوانه دار خوانده با اگر زنی بود کودکی حنانه نمود که عیش بر هر صاحب خوانه تلخ بود و تا چهل روز آن
ماتم برپا بود شنیدم برادرم پسر بکلی و از دل جناب زینب که در چهل منزل سر برادر را بر سر نیزه پیش روی
هودج خود دید و در مجلس یزید دید که چوب بر لبهای مقدسش میزدند و نیز بکلی فغان از دل بیمار کربلا جناب
سید الساجدین که یک روز و یک شب سر مقدس پدر را بر بالای دروازه شام آویخته دید آری چه خوب

ذکر عقوبت خولی

۲ در خانه خولی نسبت بسر مطهر
انجناب ع این فضایح بظهور
رسیده ح

کر زینه عطیت

از این فرد

در این فرد بنظر رسید لیکن بجهت ارباب فهم و غیرت گاهی یک شرح گشت و گاهی یک شکن بهت ترویج دین
بهر چه زمان اقتضا کند اگر خواهی خوب منشاتی شور انگیز ابیات هم نظر کن و بخاطر بیاور حالت شهدا را وقت
میدان رفتن آنجناب ع بجهت ارباب محبت و ختم احتجاج و اگر اشک در چشم ندارید خون گریه کن که سزاوار است

هم فی تطاهر ذیل الارض من انفاسهم ❊ فاذا ما نودی من ظهر الحجب الحافیة
یا حبیبی نحن مشتاقون منک باللقاء ❊ نحن و سلم کی لقینا باللقاء الوافیة
طابت النفس العلی شوقا لادراک اللقاء ❊ تا نزل الارض بلبیک بکتا ثانیة

یعنی این جماعت که از حضرت خداوندی سرگرم کارزار بود و رزم میخورد و اهتمام مینمود تا زمین را از انفاس خلیفه
دار جاش گشته و پاک فرماید که بناگاه بر دلهای ایشان مرتبه از پشت سراپرده های سرادقات عظمت حضرت
رسالت ص ندای بلند شد که ای حبیبهای اهل عالم ما را یک مرتبه شوق ملاقات حضرت اقدس ترسیده آمد
قدری بجز فرماد کامران خدا ایشان رو نمائید تا وداع بار پسین نموده باشیم و این واقعه بدان آیت بود که وقت
تشریف فرمای آنحضرت احدی مطلع از آن نگشت آنجناب ع بود مگر امیر زاده زینب خاتون که در وقت رفتن
بدین الوداع والمعانقه بگوشش فرموده بودند که خواهرم مهیا باش و بسته موزه اطفال را محکم ببند

شروع آل رسول الله ع
در بین این صفحه
احسن ه

وگر دانم را عجم آمدی کی که وقت موعود رسید فرمود عرضه حیدرام که جای آن کاشت که تا عرض کند امری
این چه سفارشیست که میکنند از مرگ چنین کند این بود که عجز رفتن انجناب عینکر زینب خواتون
در هنگامه کار سازی کارشد همه اهل عالم حرم سرا فهمیدند که چه خواهد شد بیکدفعه صدا بلند نمودند
آن حجه خدا مندی خواندند وازبیمار کربلا مرد دست که شوم اضطراب وانقلاب و شور آن
جناب دامن کیر خاطر محنت ذخایر ما شده بود که اگر لنف دیگر در تقدیر رسید همه هلاک میشدیم
اما بخدا قسم که چه شوری برپا شد وقت آمدن آن حضرت بنوعی اهل حرم را که بقدر ... و چهار نفر زن بودند
بروایتی و پنجاه و دو نفر طفل بودند از خیمها بیرون ریختند و گرد و بر انجناب که فرشانه که گویا که
ازنو بر روی زمین برپا شده بود واهل عالم الطوف حرم محتشم از هر و نزدیک میرسیدند چون
کلام بدینجا رسید چه مناسبت دارد داد اعمال حج و تطبیق نمودن اعمال انجناب در آن روز
با اعمال حاجیان که بتفصیل در مجلد بدر المنیر ذکر نموده‌ام یا لیلتان اخر صحی ثم الحیوة امر حج
لیتنی کنت قربانکم فی العظام البالیة بعزا زبان حال انشو دارشته حیات بریده شو کاشکی
بودی پوسیده در ضمن استخوانهای بهم ریخته کربلا و نمی دیدی این داستانها را و نمی شنیدی این بیانها را

تحقیق اینکه عدد نسوان آل رسول و اطفال ایشان چه قدر بوده آنچه شهرت داشتند زنها اگر چه جوان جمال و جناب حسین و اولاد امیر المؤمنین در کشته دیده بودند

اللعنة

الا لعنة الله علی قوم الظالمین

قبل از شعر شعرای در ظهر عاشورا

رجز خوانی اصحاب در تیغ و تطابق با مضامین احادیث صحیحه بتبیین باشت هشت ولی و آخرین هم

ای که تا جت جلوه بر خورشید تابان میکند	اگر مدحت در فلک کروبیان بکیوان میکند	خوش نویس روزگار از بهر تبت مدح تو
کاغذ سبز گوا کبد را زرافشان میکند	گوهر التاج سعادت افسر اقلیم جو	اگر جهت غرق عالم را احسان میکند
سر به پیش افکنده نرگس خاده فلکت بکف	فلک مدحت از بشر جبریل دربان میکند	ترک تاجت هیل در چشم فغان میکند
خاک پایت سرمه در چشم کان ایمان میکند	حسن ملکت طعنه بر سد سکندر میزند	ضرب تیغت رخنه در ملک سلیمان میکند
رایت فرمان دهیت در شرق قیصر میکشد	حلقه فرمان بری در گوش خاقان میکند	صفحه شمشیر تو چون مصحف عثمان زکین
عالمی را زکین بخون آل عثمان میکند	در حوادث اجتهاد رعیت ملک آرای تو	حکم بر طبق حدیث و نقش قرآن میکند
بر بیاض نامه تو خامه معجز نمای	هم عصا و هم ید بیضا نمایان میکند	قهر تو فرعون را از خصم میناید حجیم
لطف تو بر دست آتش را گلستان میکند	هر که دست اعتصام از دامن تو میکشد	هر که غیری را بتو تجویز رحجان میکند
دست میدارد ز حق و راه باطل میرود	چشم می‌پوشد ز نور و رو به نیران میکند	هر که دعوی خلافت میکند بی امر تو
در حقیقت او خلاف نص قرآن میکند	طبع معمار قدر از هیئت فوس و قزح	بهر دیوان خانه تو طرح ایوان میکند

حبذا شاهی که بر درگاه حضرتگاه بار | قیصر روم اختران چوب دربان میکند | آیت دین در زمان تو بلند شده

کامرو نهی محتسب اجرخ از دعا میکند | دختران چرخ میپوشند چادر وقت صبح | زهره تا چنگ خود از خورشید پنهان میکند

ابر آتش با تیغ و آبرش چون چرخ | در زمانی کو بعزم رزم جولان میکند | برق خاطر مهجد باد مخالف میوزد

شعله آشوب فرات فتنه طوفان میکند | موج بحر فتنه انگیز از یم حرص | میغ تیغ فتنه بار آغاز باران میکند

هر سر گردن کشی عم مخالف را ابتهر | هر زند بر سنگلاخ در گرد ویران میکند | شعله شمشیر در برق بارزه و شرق سپهر

خصم را گر شیر باشد گریزان میکند | اعتماد بخشش گر در بحرین آید و آرزو | دست فیاض تو کار ابر نیسان میکند

ابر گوهربار را دست تو میسازد خجل | بحر کوه آثار را جود تو حیران میکند | هر چه میخواهی تو در روی زمین آن میشود

آسمان را هر چه میگوید بلی آن میکند | تا نماید اوج اقبال تو را گردن تیغ | مشعل خورشید را چون افروزان میکند

در زمانت ارنبی لعد بیان اجزا او زمان | مهرجا در کوه موزون هیزران میکند | چون بجنبش آورد شیر لوایت را نسیم

شیر گردون را گوزن آسا گریزان میکند | تا حسین آید اگر تقریر خویش بحر تیرمن | شرح حالم عرضه بر رای سلیمان میکند

مطلب این وقت آرزو باز دلخوش مانده | اخراجی دارای چرا خصم جولان میکند | یا بر بیعت پای زن با کام زن در داوری

هر چه آن خواهی بکن مهلت چه در مان میکند | هر چه لازم بود گفتم خود تو میدانی دیگر | هیئت خود مدعی خود را چه سلطان میکند

والنوحه

و النوحه از زبان اسرای درشام ویران بنا کوید

به بین اهل و عیالات حسین جان | زار از برای حسین جان | مردند از فراقت حسین جان

الا ای شه شهیدان آقاجانی تو خالی

بلبل در افغان عزیزان | طوطی نوا خوان عزیزان | قمری پریشان عزیزان

الا ای شاه شهیدان آقاجانی تو خالی

علمدارت ز دست از تن جدا شد | علی اکبر شهید اشقیا شد | قاسم عروس تیش عزا شد

الا ای شه شهیدان آقاجانی تو خالی

یاور نداریم چه سازیم | حیران و زاریم چه سازیم | با غمگساریم چه سازیم

الا ای شاه شهیدان آقاجانی تو خالی

لبت چون غنچه کبود است عزیز | گناه تو چه بوده است عزیز | هوشش از سرم ربوده است عزیز

الا ای شه شهیدان آقاجانی تو خالی

عاجز و حیرت مولی | زار و حقیرت مولی | خار و اسیرت مولی

الا ای شه شهیدان آقاجانی تو خالی

والمجلس الرابع والعشرون — بسم الله الرحمن الرحیم

احمدک اللهم یا رب علی احد نبیک باحد نبیک واصلّی واسلّم علی
نبیک محمد الذی نصب نفسه لاعلاء آیاتک وکلماتک وعلی آله واصحابه
وبالخصوص خلیفته وابن خلیفته مولای الحسین الذی جاهد فی سبیلک
مع اولی القربی من احبتک ولعنة الله علی اعدائه وقال المنبر بعد دبر نبیک

چه پرسی از دلم اید چه اسرار آید | کشم چونی ز دل افغان که آه زار آید | زبانم عصیتم خسته روان آهی نالم
که آن میانه یکی ناله بکار آید | هزار راه گرفتم جز این نگشت پسندم | که سوز سینه نهان اشک آشکار آید
ز بسکه بین ترحم بسیار من هم این گفتم | غمین مباش که دی رفت و نوبهار آید | ولیک در بر هر دلکشش بنو جز آتش
که بی نگار گلم در نظر چو خار آید | غرور لحجه جرم بت آ کشیم ا بیدل | کمان عدا کز این ورطه بر کنار آید
بعد از آنکه شوم خار باز عرصه محشر | که هر چه خار شود عاقبت بکار آید | بدانش علما این سخن آیت ماست
وز آن بهانه که مارا اهتزاز کار آید | طپیدن دل و تشویش خاطر و رخ زرد | که گفته اند چنین چونکه گشته یار آید
تکیه کرد از شدم کار خدا بیا بگذر | دیگر بطعنه مگو عاصیم چه کار آید | خدا امید دهی شاه دین کند یاری

توضیح ارشاد نسبت ببابا خلف زیاد

خشیت آنکه مبتلا طاعت به حرص

که بار از سر نور وجود دل بکار آید قال الله تعالی فی کتابه المبین وخافون ان کنتم مؤمنین
فویل للقاسیة قلوبهم من ذکر الله اولئک فی ضلال مبین ظاهر ترجمه آیه مبارکه
آنکه بترسید از بندگان از خداوند خود هرگاه ایمان آورده اید باو و برسول و آل رسول او صه زیرا که جای دیگر
هنر او مسکن که نیکو قلوب قاسیه دارند از ذکر خداوند خود و بدبختی که دارند ذکر خداوند را بجای غیر آورند
بدانید که آنها هستند که در گمراهی آشکار خود را انداخته اند مؤلف عرضه میدارد که آری با تجربه دیدیم در
کتب و رسائل علماء اعلام و لاسیما در فنون و مباحث ادبیه آنها و لاسیما در مباحث آداب تخلیه که از
ائمه راشدین صلوات الله علیهم اجمعین نقل نموده اند که فرمان بر بندگان رسیده که بعد از تخلیه دست راست خود
بر پهلوی چپ خود بگذارید و بگوئید الحمد لله الذی اماط عنی الاذی بعد حمد خداوند زیرا که دفع
فضول از من این قاذورات و کثافات و غایطها اگر بسر رحمت که حضرت ایزدی است با عباد مخمور
که شرم نمائید و در انجام قند گر من باشید گذشته از آنکه حاضر شده که باید پیش از دخول در مبال هم از ذکر
تسمیه خداوندی که مشحون است از اسماء العظام و هر چه در قرآن است حقیقة هم در او است خود غافل نباشند

در اینکه باید از خداوند خائف بود و از ذکر خداوند غافل نبود

در جلالت قساوت قلب

دعای بعد از فراغ از تغوط والتسمیه

کشف مراد از آن وانکه هر چه در قرآن است در بسمله است

اینکه در عبادات حضور قلب الزام است

واگر اینکه ادراکی وقلیلی استعدادی باشد هر کسی باید فهمیده باشد که از افاضه آن حضرت اقدس جل ذکره
منظور نیست الا بر اینکه بدبختند که جائیکه در این مواضع این قدر اهتمام از مقنن کردن بعضی ملک
علام از شارع مقدس شده وبیان نمایند سایر اماکن وحالات وازمنه واوقات مخصوصه باشد
از آن قبیل محال عبادات وطاعات ومظان استجابات خصوص در صلوات لو تدبر که حدیث
شریف لا صلوة الا بحضور القلب رسیده است اما آنچه که شرح احوال ما را بعضی از عرفاء حقه

قاطع چه که نماز بی حضور قلب جایز نیست

کالسعدی بیش از انها بلکه نظم کشیده نه از که وجه حاضر وغائب شنیده من در میان جمع
ودلم جای دیگر است در حال انکه بر هر کسی معلوم است که اگر نه باعث خشیت حضرت اقدس خداوندی باشد

اینکه در هر موردی باید مشغول حق بود

اصلاح این مفاسد وترویج این مکاسد که هیچ در نفس کشیده در ادراک نشیم این بود که خوب
بترهم با حقایقش مینمود که نمک آتش جهنم از خداوند امید بلکه جوشش دیگر برای جهنم هم اگر
قوت بند شلوار بستن خودم از او نخواهم وهکذا چه مناسبت دارد ذکر خضوع وخشوع وحضور خود
سید اولیاء ع وسید الساجدین بخصوص وعموم ائمه ع در اوقات عبادات در این مقام خصوص واقعه
پیکان در آوردن از پای امیر مؤمنان ع که ابدا هیچ وقت ممکن نشده مگر در حالت سجود آنجناب ع

اشاره به بعضی حالات ائمه ع

شرح احوال چاه ویل

واما شرح احوال چاه ویل که در خبر از قاسی القلوب است مجملی هم از آن بشنو تا برسیم باینکه بر فرض
این قساوت حال که شده دفع آن بهیچ چیز باید چاره نمود در کتب احادیث والسماء حق الیقین
مرحوم علامه مجلسی رحمه مسطور است که روزی جبرئیل در سامان والوان شرف حضور عرش دستور
پیغمبر آخر الزمان ص نمود دیدند که از دور آوازی سبب رسیده عرض کرد در روایتی چهل هزار سال
و در روایتی در چهار صد سال بیشتر از این در خطیره از خط بر روز آوردم بچاه هولناک سیاه بیرون عمیق
افتاد سنگی گران بر کاشتم ولا برای آنکه بر آن عمق چه قدر است در او انداختم هر چه ایستادم بر عمق
آن نرسید که معلوم شود اینک بار عبور در همان مکان افتاد دیدم صدای هولناکی بلند از قعر بلند شد
از یکی از خازنین جهنم پرسیدم گفت آن سنگی که از دور است اینک بقعر این چاه رسید گفتم چه اسم دارد
گفت چاه ویل گفتم جای کیست گفت جای بعضی از طوایف امت پیغمبر آخر الزمان محمد ص یا رسول الله از آن
ترسان دارو آن که بانم که آیا جای کدام طایفه باشد فرمودند غم مخور ای برادر که آن جای شستمان(؟)
ودختر بختی(؟) که بران دار نخواهد شد مگر بدست حق پرست من یا خلیفه ام علی ابن ابیطالب ع
فوالقی عرض میدارد که از آن جائیکه وسعت میان هر یک از خازنین جهنم چهل هزار فرسخ

در بیان اضطراب پیغمبر ص
که تو عرض میدارد

اشاره به اینکه هر خازنی چهل هزار فرسخ ...

اشاره باینکه بعضی خازنین دوزخ
... فرسخ

برداشتی دو چهار صد فرسخ برداشته باشد معلوم است که عمر سیجان دیلم هم باید همین قدر باشد اعاذنا الله تعالی و
و اخواننا المؤمنین چنین پس بدان جان من که چاره این قساوت که از اشد ضلالات است چیز
نمیکند مگر حب محمد و آل محمد ص و ولایت علی ابن ابیطالب ع رزقنی الله و جمیع العباد انشاء الله
شاید خواهش شود اولا این را بدان که اذکار خداوندی و آیات و دلالات آن حضرت اقدس حضرات چهارده
معصومین صلوات الله علیهم اجمعین است خود زیادتر حیران بدار برهان خواهی آیه مبارکه سنریهم آیاتنا
فی الآفاق و فی انفسهم که در مجلس آینده انشاء الله بعنوان ان خواهم پرداخت مرحوم علامه مجلسی
اول در کتاب مجمع الفضائل خود ذکر فرموده که به سند معتبر از ابن عباس رض روایت شده که حضرت رسول ص
فرموده که چون مرا با آسمانها بردند بهیچ آسمانی نگذشتم مگر اینکه ملائکه از من سؤال نمودند از حال علی ع و
گفتند ای محمد ص چون بدنیا برگردی علی ع و شیعیان او را از ما سلام برسان و همچنین چون باسمان هفتم
رسیدم و از حجابها گذشتم تا اینکه به بال اقبال در حریم قدس حضرت ذو الجلال آمدم تا بحجاب جلال رسیدم
و در آن خلوت خانه خاص لطف عمومیت و اختصاص ایستادم و با پروردگار خود مناجات کردم و امر خواست
برجی خود و آنچه از برای خود دعا خواستم همه را بمن عطا فرمود و مراد رحمت شیعیان و دوستان علی ع وعده

اینکه سبب رفع قساوت مذکوره محبت

اینکه اذکار خداوندی حضرات معصومین اند ع

ذکر فضیلت شان فخر اولیاء ع

اینکه سلام ملائکه شامل حال شیعیان هم هست

۲ امر ولایت ع

در اینکه محب علی ع و محب محب او محبوب خدا و رسول است

شفاعت

شفاعت داد ندا فرمود که یا محمد همه کار از خلق من دوست میداری گفتم هر کرا که حضرت تو دوست دارد
پس ندا فرمود که علی را دوست دار که من او را دوست دارم و دوستان او را دوست میدارم و هر که دوست میدارم قرآن عرض میدارد
که دستی را شتر الطی حدیث که کسی غافل نباشد و هر که تحقیق بیشتر بخواهد در مجلد کتاب منهاج الآخرة و مفاتیح
الجنة قلمی نموده مخصوص ارزانی گردانیده است که از حق بصدد ثبت است یا محمد علی ولی و برگزیده من است بعد از تو
و دهر برگزیده و جانشین تو است و خوب باوی دوست دار برای تو البته تزویج نمای دختر خود را بلو بدرستیکه
خواهم بخشید باین دو پسر طیب طاهر بزرگوار خود قسم بجلال خودم که هر که از خلق من دوست دارد ایشان را بر خود
واجب نموده‌ام که علم او را بلند گردانم بسوی قائمه عرش خود و در بهشت خود در آورم او را یعنی ساحت اعلی جنت خود
و آب دهم او را از حظیره قدس خود و هر که با ایشان دشمن باشد یا از طریق ولایت ایشان عدول نماید البته
محبت خود را از او سلب نمایم و از رحمت قرب خود او را دور گردانم و عذاب و لعنت خود را بر او مضاعف گردانم
ای محمد ص بدرستیکه تو رسول منی و رسول منی بسوی جمیع خلق من و علی ع است ولی من و امیر مومنان و بر این اعتقاد
گرفتم پیمان ملائکه و پیغمبران و دیگر خلق خود در وقتیکه ایشان ارواح بودند پیش از آنکه خلق را در آسمان
یا زمین بیافرینم برای محبت که دارم بتو و علی و بفرزندان شما و بدوستان شما که شیعیان شما باشند و شیعیان

اینکه در عرش اعظم خداوند رسول الله ص امر فرمود به متابعت علی ع و با او عقد فرمود صد

امر محبت آل رسول الله ص و جزاء بغض ایشان ع

اینکه محبت شاه ولایت علیه السلام در عالم ارواح قبل از نفخ روح در بدن خلایق منعقد شده

شمار از طاعت شما آفریدم پس گفتم بار الها آدم و سیدم چنان کن که امت من بر اعتقاد با امامت او
متفق گردند فرمود که یا محمد او ممتحن است و دیگران با او ممتحن اند و باو امتحان میکنم جمیع بندگان خود را که در آسمان
و زمین تا آنکه کامل گردانم ثواب آنها را که اطاعت من نمایند در حق شما و فرو فرستم عذاب و لعنت خود
بر هر که مخالفت و عصیان من نماید در حق شما و بشما جدا میکنم خبیث را از طیب یا محمد بعزت
و جلال خود سوگند یاد میکنم که اگر تو نبودی آدم را خلق نمیکردم و اگر علی نمیبود بهشت را نمی آفریدم زیرا که شما
حجت امید هم بندگان خود در روز معاد بثواب و عقاب و بعلی و بامامان از فرزندان او انتقام میکشم از
دشمنان خود در دار دنیا پس باز گشت همه بسوی من است در روز جزا پس تو و علی حاکم میگردانم در
بهشت و دوزخ پس داخل بهشت نمیگردد دشمن شما و داخل جهنم نمیشود دوست شما قسم بذات احدیت خود
خورده ام که چنین کنم پس برگشتم و از هر حجاب از حجابهای پروردگار خود که بیرون می آمدم از عقب خود ندا میشنیدم
که یا محمد دوست دار علی را و گرامی و مقدم دار علی را یا محمد خلیفه گردان علی را و وصی و برادر و [illegible] خود دار
علی دوست دار که او دوست دارد هر که او را دوست دارد یا محمد ترا وصیت میکنم در حق علی و شیعیان او
وصیت خیر و چون بملائکه رسیدم مرا در آسمانها تهنیت میگفتند که گوارا باد ترا یا رسول الله کرامت
خداوند از برای علی شنیدم جان من پس گوارا باد هنوز جمع خود باشی هنگام قدری قلب تاریک میشود [illegible] اقبال

در اینکه خداوند وحی جبار کرد
شاه اولیاء را علت امتحانیه
مؤمنین و کافرین فرموده

اینکه فخر انبیاء و شاه اولیاء
علت غائیه خلقت خلق و
بهشت اند

اینکه ائمه علت [illegible]
حرمت اند ازکنار

مکان المعاظ
بلغ حرّ قرین

بمجلس

مینماید بدرکات وقت خود پراکنده است بسبب تمنی داد و محبت آل محمد خصوص شهید بیت حق و جعفر
که این فرات فضائلش شنیده یا انگار کرده دل سنگ نرم یا سر سخت گرم اشتعال خود را می بیند
بمجالس و صلوات و محافل رسمیت مثل وجود مبارک جناب امام حسین ع [illegible] تا دالان میشود
که انهم خوب جمعیتی است از برای قلوب قاسیه چون کلام بدینجا رسید چه مناسبت دارد ذکر فضایل حسین
بزرگوار شهید ع و چنانکه باید عالم مقدارش در تحقیقت و مجانبت منازعه و مباحثه جنود و از اینکه از [illegible]
که هر چه باشد هستی باز فرا ابدی چه میگویی در [illegible] خوف که آیا بعنام پدر مکمل سیده یا از گذشته از انکه حشم
پیغمبر و مادرم زهرا اطهر و برادرم جناب مجتبی است و خود حسین تشریف آورم و فوت فضائل اکرم او
عند المحاکمه در شرح [illegible] ذکر فرمود آری با تو همه جلس بود صلیب آن حضرت ره [illegible]
الرحیم دعت ختم مجلس است لیکن اینجا مطلب هم عرض شود که قدری تا شرف بیش شود خوب بحر و شعر

لا گذار انستأنف التذکار فی ذاک العزاء	لتسبک الدمع دموعاً من کبود دامیه
نزلت من العرش استوی طوعاً علی سطح الثری	هجمت حول اخیار من کلاب عادیه

بجز بیا تازه کن از ذکر خود در این صلیب عظمی تا خون جاری نمایم از دل خراب شده از ان و چنانکه

کرامت عظیمت

اشاره نیکو و باحضر
شاه شهیدان و شاه اولیاء ع
بکرات انبیاء در باب
شفاعت

مدائح نشستن شاه شهیدان
[illegible] و هجر

زینت عرش اعظم خداوندی با نهایت خضوع و رغبت در شدت تسلیم بر روی خاک زمین کربلا
مربع نشسته بود که بیکدفعه هجوم آوردند و در سراپرده های حرمش سکان فریاد کنی بسیاری کشیدند

قد لنسیتم ایها الکفار دین جدنا | این غار غیرة العرب الرجال الحامیة
فنهاهم بلیغهم عن فعلهم کلب کبیر | عجلوا فی کره ثم اخیام العالیة

بود که بیکدفعه آن سرور صلا در داد که گویا فراموش کرده ای کفار دین جد ما را آخر کجا العار رفت
غیرت مردان عرب من آخر تا من زنده هستم کسی متعرض حرم سرایم نشود حمیت عرب آخر چه شد
که بیکدفعه رئیس آن کلاب و سگ بزرگ ایشان نهی نمود آن جماعت را که آن کار خوش تمام نمایند اول
و آن وقت بتاراج پرده سرایش بتازید تا چشم در راه باشید که آخر جهان هم شد و جهان بخو خاک سیاه
حسبیه بر سر اهل عالم ریخته شد رجز از زبان شهزاده علی اکبر | الا لعنة الله علی قوم الظالمین

ای حریم حرم تو افسحت حرم | بستان سرای حسن تو از نزهت ارم | اند اخرت ز شرم رخ برگ گل بر
افراخته بعشق تو سرو سهی علم | شاخ کلاب نخل تو در باغ روزگار | بیغم زبار محنت و فارغ ز بار غم
تا کی بکنج خرگه ماتم توان نشست | بیرون خرام کردش دشت مغتنم | دیدی ز بیم و چوره عور است احباب

عمر ابن سعد اللعین

رجز شهزاده علی اکبر

چون نوبت بی سبب شد بنازد دم منم | غمگین چرا ای عندلیب جهان جان | اسباب عیش بهر تو آورده نیست اگر
از هر طرف بچرخش بین صوت عندلیب | مطرب نواز کشته باواز ذیل دم | بر گرد آن بعدد کره ما بلا گر از خطر
گفتم چنین تبش که مرا گشت ملتزم | کیم که تا حسب بر دبی و عبای دلربا | کشته رخش خنجر بیداد من قلم
تو این مکن بر بیعت جادست باز زده | سلطان خویش کرد و تیکی شور بار چو غم | در زنبار که تا که بلا بر دیم در بزد
بر زنج ابر محک من و عرض بیش و کم | جانا ز شاخ گل بهاری نوای تو | آهنگ کرده نغمه نور در دجم
خیل عجم رسیده به این جنبش ستم | بر فرق شاهدان چو ریخته درم | آخر چرا ای از ره دل دور از اخوان
چون نوبت کشته گشتن و بردن عبث ستم | کردیم برسی و کرت غنیمت تیغ کشی | شد ختم داستان من و تو زهر قدم
عاصی بعهد دولت تو شعر امتزاج | و النوحة از زبان ام لیلا گوید | آن شعر که طبع آتش آب آتش بلهب
مرا ای وصل اکبر زندگانی | چه کار آید در این دنیای فانی | بماتم زنده من در سن پیری | شود او کشته در سن جوانی
امان از کینه چرخ ستمگر | دریغ از واردات آسمانی | که با آل زنا جاوید باقی است | عدو آل احمد جاودانی
تو تشبه احمدی بکذر ز میدان | تو امروز رسول الله ثانی | بود مردن بی آسان ترا لیکن | ترا دیدن بحکم زغوانی

رجز [illegible]

[illegible]

اگرچه عالمی پیش وجودت فنای محض اند اندر نهانی / تو ای شیر سوار و نسل احمد ز تو منشوره گیری سلطانی

خصوصا هر شهی قربان بابت اگر سوزی بتیغم هر سر آنی / ولی این سوز دم دل ای نگارین ندارد هیچ کام از زندگانی

امیدم بود دلشادت نمایم بکام دل نمایی کامرانی / کنون چون مهر و شمشیرم حلالت بکن سعی ار رسید تا میهمانی

گر صد چون تو قربان حسین باد نه بنید او قضا ناگهانی / شها بر محمل عاری نگاهی که محمل بسته ایم از خون نهانی

برو عاصی کرمن ازپی درآیم / خروشان چون درای کاروانی

و المجلس الخامس و العشرین

بسم الله الرحمن الرحیم لنشکرک اللهم یا خالق الخلق وحصورهم ومحدد قدر الزمن و نصلی و نسلم علی نبیک محمد الذی عجز عن عد محامده مثل الالسن و الارض عنهم ولا سیما خلیفته و بالخصوص بخلیفه الذی تحمل من الائمة الغوثیة ما تحمل من المصائب و المحن و لعنة الله علی اعدائهم الذین استسعوا علی جنابهم بنوال النوائب و الفتن

هیچ پرسی ایدل این انوار از رخ کیست / وین ضیاء در دیدهٔ بخت تو از دیدار کیست

هر چه بینم شد دعای لیک برگو ای الهی / کاین همه شد شرح تو از لطف و ادراک کیست

تو نهال چند بین در داغ غافل از آن / کاین گلی نورسته وین شاخ از گلزار کیست

در حیات

در حیات آری حمایت هست اما بی جز / خود طبیب این دردمندی از بر آزار کیست

مجملا غافل مباش از مرگ خواهی بین بخون آغشته / کاین همه سیلاب خون جاری بره در بار کیست

در الف اعیان بلا این کارها دارد بیاد / تا نداند کس بغیر از وی که این ها کار کیست

عاصی این بار غزل را چاشنی دیگر است / گو ز شوق لعل شیرین شکر گفتار کیست

رودالا استغفر شو لطف نه زرشح دین رسید / خود دگر این عرض و این اظهار بر دربار کیست

قال الله تعالی فی کتابه العزیز سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم افلا تبصرون

آنچه در اخبار سادات راشدین و ائمهٔ طاهرین ع بنظر رسید از برای این آیهٔ شریفه تعدد قرار داده تأویل دیده شده و آنچه از آن بهتر است سه تأویل از آن تأویلات اول آنکه ظاهر باشد که نمائیم بعباد خود عموم عباد که شامل تربیت و مشرکین هم باشد اگر ایشان بنا بر مضمون حرف شخن آیه مبارکه ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوة و لهم عذاب عظیم اگر آنکه در مجلس آینده بتأویلش عنوان پردازی خواهد شد بسر باز زدن خواهشان سهو و تغافل از آن رویت بینت پس زده باشد که بنمائیم بخواص عباد خود الذین آمنوا

[illegible]

۲ در انفسهم

ولم یلبسوا ایمانهم بظلم آیات خود در آفاق و انفس ایشان که با ضمیر بخوان جماعت
هدایت راجع باشد یا بمؤمنین. بعد معلوم باید که آیا نمی‌بینید شما ای مؤمنین آیات الله و این تأویل
در صورتیست که مجمل در هدایت آیه زمان قبل از بعثت آشکاره محمدی قائل شویم که
و مراد از مقوله مذکور زمان بعثت آشکاره بدانیم چنانچه همان هم شد یعنی بنمائیم
در وجه محمد و آل محمد خبر که چندی بر خلق که بشناسند ما را و اندیشه‌مند شوند و اما اینکه
مراد از آفاق و انفس چه میباشد آن هم بدو تعبیر یکی آفاق سموات یعنی افق‌های آسمان و مراتب
صعود و هبوط ایشان که بنور مقدس همان هدایت سیرها در کواکب و ثابتها و در سیارات بنظر اهل
اهل نظر جلوه دهیم که عارف شوند و همچنین در نفوس خود ایشان تا عارف تر گردند و دیگر آفاق
و انفس خود آن مؤمنین که در افق قلب و تحدیدات آفاقیه قلوب ایشان عجایبی چند پدیدار
فرمائیم که با بصیرت گردند و تأویل چهارم آنکه دنیا که محل مهلت و منزل غفلت ایشانست از جمیع
که مورد خطاب عموم عباد باشند بلکه خصوص هم بالاختصاص بجمیع پس بر حال خود باشند این آن
مهلت دادیم هرچه میخواهند بکنند زده باشد که در عوالم برازخ و عالمهای برزخ هر یک از ایشان
بنمائیم بایشان آیات خود در آفاق و انفس ایشان تا بدانند که چه کرده‌اند و از چه لذات

در اینکه زمان بعثت خفیه
محمدیه جهر قبل بعثت

۳ صورت حروف بیت در رساله شرح

تعریف آفاق و انفس

۴ چنانچه جهان هم شد و در شأن
ولایت که حضرت ولایتشم
بالوهیت قائل شدند

دیگر باشد
از بعض
و تنزیل بعض

خود محروم و مهجور ساخته‌اند آیا شما نمی‌بینید ای بندگان آیات ما را تا متنبه شوید که منظور تجلیل بعضی از عباد از بعض
و تأویل سیوم آنکه رفوع باشد که بنمائیم بجمیع عباد خود عموماً و خصوصاً آیات خود که چهارده معصوم باشند بنحو اتم تمام
در آفاق و انفس ایشان لیکن در کجا در عرصه محشر زیرا که انجاست مجمع خلق اولین و آخرین از اهل هر ملت و
هر دین و مقام تجرید و تکمیل اهل هر آئین و الحق با اضافه معروضات از کلمات در آیه در تأویل گذشته
محتمل این تأویل را قرار دادن اسلم است از هر تأویل دیگر پس علی ای حال ثابت و محقق شد که رایج عیلکرد
خبر از هیچ جا بشما احدی نمیرسد مگر از خانواده نبوت والحق اگرچه تحقیق و تصدیق و تنفیذ امثال ما ها
باعث کسر و نقص آن مقامات است زیرا که از قبیل تعریف اعمیست مقامات رؤیت چنانچه سعدی کنایه فرموده
سعدی هر چیز میشکند طبع شعرا تعریف وقوف و سکوت وقوف دارد و اما منظور ذکر است و تبرک جستن
تا بلکه اظهار نفعی شده باشد بر قاطبه انام چنانچه آیه فی هدایه و ذکره فان الذکری بر آن برهان نهفت آشکار
که انت مذکر الرحمن در مجلس بیت و هفتم عنوان پرداز او خواهد شد عرضه میدارم که با امر حضرت و جناب
بیت عزیز ارواح مکرم که شریف و کریم هرچه بلبل هم جالت لعطیل که نظیر با برهان اگر خواهی بشنو مرحوم
شیخ طوسی نور الله مرقده القدوسی در کتاب فضایل طوسیه ذکر فرموده که بسندهای معتبر چندی از حضرت صادق

در اینکه عباد الله المخلصین مطلق اولیاء الله
و آل محمد
و سلسله جناب اطاعت
و آل

در اینکه مبنای مواعظ
و ذکر مدایح آل محمد باید
اهل الطاهرین
واعظ خود را مجدد
دخیل در اثبات باشند اینکه

ذکر فضیلت فخر اولیاء ع

رسیده که حضرت رسول صلعم با امیر المؤمنین ع فرمود یا علی در شبی که مرا در آسمان بردند در هر آسمان استقبال
نمودند مرا ملائکه و بشارتها بسیار گفتند تا آنکه ملاقات نمودند مرا جبرئیل جلیل ع با فوجی کثیر از
ملائکه و گفتند لو اجتمع الناس علی حب علی ابن ابیطالب لما خلق الله النار یعنی
اگر جمع میشدند و اجماع مینمودند همه امت تو بر محبت علی ابن ابیطالب ع خداوند خلق نمی نمود

ذکر فخر انبیاء حضرت خاتم اولیاء ع در هفت جا وطن ... در بیعت خود

جهنم را یا علی حق تعالی تو را حاضر گردانید با من در هفت جا وطن تا انس با تو یابم اول شبی که مرا
باسمان بردند جبرئیل گفت یا محمد صلعم کجاست برادر تو علی ع گفتم او را در زمین گفت دعا کن تا خدا او را بیاورد
از برای تو چون دعا کردم مثال تو را با خود دیدم ناگاه ملائکه را دیدم که صفها کشیده اند گفتم یا جبرئیل اینها
کیستند گفت اینها گروهی هستند که حق تعالی با ایشان مباهات خواهد فرمود بتو در روز قیامت نزدیک
ایشان رفتم و با ایشان سخن گفتم از احوال گذشته و آینده تا روز قیامت دوم وقتی که مرا بعرش
بردند جبرئیل گفت یا محمد صلعم برادر تو کجاست گفتم او را در زمین گذاردم گفت خدا را بخوان تا او را
بنزد تو بیاورد چون دعا کردم مثال تو را نزد خود دیدم و پردهای هفت آسمان از پیش دیده من برداشته
شد تا دیدم ساکنان ملکوت سموات را و هر ملکی که در چهار آسمان بود بنوبت هدیه کردم و هر ... را او
بنزدت هدیه نمودی سیوم وقتیکه حق تعالی مرا بجن مبعوث گردانید جبرئیل گفت برادر تو کجاست

باز خدا را خواندم گفتم که دعا کن گفت من دعا کردم تو حاضر شدی و آنچه با ایشان گفتم شنیدی و فهمیدی همه را شنیدی و حفظ فرمودی
چهارم وقتی که خدا مرا مخصوص گردانید بلیلة القدر تو را هم با من شریک فرمود پنجم چون در ملاء اعلی با حق تعالی
مناجات کردم مثال تو با من بود پس از برای تو از خدا هر کرامتی که خواستم عطا فرمود بجز پیغمبری که فرمود یا محمد
بعد از تو پیغمبری نمیباشد ششم چون در بیت المعمور طواف نمودم مثال تو با من بود و چون پیغمبران در عقب من
نماز کردند مثال تو هم حاضر بود هفتم در هنگام رجعت که گروه کافران را هلاک گردانم با من خواهی بود یا علی
حق تعالی مرا بر همه مردان عالمیان تفضیل داده و تو را بعد از من بر ایشان تفضیل داده پس فاطمه ع را
بر جمیع زنان عالمیان زیادتی داده پس حسن و حسین ع را بعد از من و تو بر تمام عالم فضیلت داده
اول من و بعد علی بعد فاطمه انکه هر کو شوارهٔ عرش اند فخر خلق چنانچه در ادعیه هم باهمین ترتیب وارد شده
اللهم انی اسئلک بحق محمد ص و انت المحمود و بحق علی و انت الاعلی و بحق فاطمة و
انت فاطر السموات والارض و بحق الحسن و انت المحسن و بحق الحسین و انت قدیم الاحسان
ان تغفر لی خطیئتی و ان تقضی عنی جمیع حوائجی للدنیا والاخرة مؤلف عرض میدارد که
فضل علی ع بسیار است حدیث فضل علی را اتمام نتوان کرد اگر مداد شود بحر و گر قلم اشجار

ذکر فقرات چهارده معصوم در ادعیه

کسی که دم زند از فضل بی‌نهایت او — چو مور علتی است که از بحر گرسنه منقار — گمان مکن که درین گفتگو بود اغراق

چنین بما خبر آمد ز احمد مختار ع — که گفت سلونی سر ز خلافت — نه آنکه کرد بلولاک جهان خود اقرار

پس فرمود رسول اکرم ص یا علی نام ترا با نام خود مقرون یافتم در چند موطن و باعث انس من گردید

اول در شب معراج چون به بیت المقدس رسیدم بر صخره بیت المقدس نوشته دیدم لا اله الا الله

محمد رسول الله ایدته بوزیره و نصرته بوزیره یعنی محمد ص تقویت کردم بوزیر او و یاری

دادم او را باو گفتم یا جبرئیل کیست وزیر من گفت علی ابن ابیطالب ع دوم چون بسدره رسیدم

در آنجا نوشته دیدم لا اله الا الله انا وحدی و محمد صفوتی من خلقی ایدته بوزیره

و نصرته بوزیره گفتم یا جبرئیل وزیر من کیست گفت علی ابن ابیطالب سیوم چون از سدرة المنتهی

گذشتم و بعرش خدای عالمیان رسیدم در قائمه از قائمه‌های عرش نوشته دیدم و بر دیگر قائمه

از قوائم عرش راه ندیدم مگر آنکه بر آن نوشته دیدم همان که در سدره دیده‌ام ۲ شنیدی برادر من پس دیگر

و یک جهت شو با آفاق و انفس بچشم بصیرت و بصارت حقیقت بربین تا آیات حق را جهت هدایت گزاما

کاهی هم مقدم کرد شو که بر زمین وجه مبارک چه قدر ظلم وارد آورد چه خوب مناسبت در خاتمه این مجلس

ذکر برخی از مصائب ثار الله بر هر یک از چهارده معصوم سلام الله علیهم اجمعین و گویا الا اختصار

تعالی احد یافت نظم ثم انبیاء هم
نام فخر اولیاء وش ابا هم
محمود

قول حضرت عبید از دکر تفسیر
این حدیث بفهم عوام مرشد
والا نسبت بفهم خواص قاصر است
م

والاسیما حلیته که وارد شد بر پادشاه تشنه لبان و یاران جد و قرة العین امام امان

از ذکر حالات ایشان و بالخصوص واردات ظلم که بر صغار ایشان وارد آمد لضعفه کالذرة البیضاء من ولد الحسن

خلقت مالکهم من هاشمی البادیة — شاهد العم الجلیل مبتلا بالاشقیاء

عمتی لا تحبسینی فی الحیوة العاریة — سابق المضمار شوقا للفدا کالسابقین

فاذا قد سل سیف عند لیس البیر — هل ترید عمی المغمور فی موج الدماء

ما رحمت غربتی بکین الفلاة الخالیة بعد از امان از آن و قتیلگاه تشنه لبان مرتع بر روی خاک

زمین کربلا نشسته بود و همی بر اطراف و جوانب خیمه می‌نگریست که ببیند یاری دیگر از برای او باقی مانده و از یکطرف

بجز کلماتی از کشتگان و از یکطرف بجز ناله استغاثه از کافران نمیدید و سر بزیر انداخته بود و از بس صدمه زخم

و شور شهادت فرزندان و برادران و دو فرو زخمها که بر بدن مقدسش رسیده بود در عین ناتوانی که آن سر ... نفسش

بشماره افتاده بود پی درپی نفس میکشید و بهر علاج نفس خون مانند فواره از چشمه‌های هر زخمش جاری میشد که طفل

صغیر جناب امام حسن ع شاهزاده عبد الله چشم بر حالت آن بزرگوار افتاد و از جوانان هاشم در آن صحراهای

یکی از جوانان باقی مانده بود بی اختیار بیرون دوید جناب امیرزاده زینب خاتون مانع میشد و همین میگفت عمو

ذکر تعداد شهادت شاهزاده
عبد الله ابن امام حسن ع

بلکه از برودت الحرّ از این حیات عاریت سیرم تا با شوق و ذوق تمام پیش دست بر عم خود نمایم باشتیاق فدا گشتن
درکوفه‌های عم بزرگوار خود ابن العم عالیمقدار رسیده در وقتیکه شمر شریر ملعون با شمشیر برهنه کشیده بر بالای
سر منور آن تشنه جگر ایستاده بود هنگام رسید دست آن ملعون را گرفت که آیا میکشی عم مرا و حال آنکه
غرق است در دریای خون و آیا مرا برغبت بلکه مرا نیز مکن در اینجا بیابان که حالی از دست او بر آمد از برای من آه آه

فلمّا رأس الشریف حمزة بالحجار حجر فاذا ابا السیف طار الحجر ثمّ التلبیة

یعنی در دامن عم بزرگوار خود نشسته بود و سینه بر سینه آن جناب نهاده سر بر کتف شریف آنحضرت
نهاده بود که آن ملعون شریر یعنی شمر شمشیر را بر دست آن طفل وارد آورد که دست او قطع شد و از
دامن او مهتر المقع تسلیم شده و در آن هم در بحار الانوار و جلی حرم بنظر رسید که بعد از قطع
دست باز زنده بود و با عم بزرگوار این فقره را هم عرض کرد که یا عمّاه لقد قطعوا ایدی شمر ملعون ابن جوشن
دشنام کرد او را ناکام شنیده بود که یا ابن الزهرا فداء الزانیة اتقتل عمّی در غضب بود بعد از
قطع دست سر مقدس آن طفل را در دامان عم مظلومش جدا کرد و بنظر می آید که در محرق القلوب مرحوم
فاضل نراقی هم دیدم که سر مبارک عبدالله ابن امام حسن علیه السلام هم یکی از آن سرهای مقدس بود که در مجلس
یزید پلید بردند و در راه غیبت بلکه قطع نیست بجهت آنکه بالاجماع سر منور علی اصغر را از قبری که از پشت

ذکر کیفیت شهادت آن طفل ناکام

در اینکه سر شاهزاده عبدالله و علی اصغر را هم از بدن جدا نمودند و از برای یزید بردند

خم مقدس

گردند

خم مقدس دست تشنه لبان از بر ابن شیر با غلاف شمشیر خود مرتب فرموده بود از جسد شریف برهنه و بر سر نیزه
در مجلس ابن پلید حاضر نموده کردند نیران غیرت آن سنگین دل با هم سنگین دل بر افروخت و با شمر دشنام
داد و داد به غضب عنود و تا چنین بادی در غضب بود و حال آنکه آن لعین میگفت بکو رکاب مرا پر کنند زر وارید

الا لعنة الله علی قوم الظالمین

در بریده‌ام سر فرزند خورد شاه شهید

رجز از زبان شمر با امام علیه السلام

ای که توهست منفعل امروز جام جم / لب تشنه دیار بلا خسروام / گلدسته ریاض امامت خدیو دین
گه هست خاکروب درت افسر حرم / ای عیسی که بی لبت جان میپرورند / آب حیات در بدن مرده کارستم
کرد رخشم مرده وز دل جوی خلق تو / لب تشنه زلال زیند کی از لجه عدم / حیث مکارمت همه آفاق را گرفت
بلعنت سپاه وحدت کار حشم / دارند التجا بکدایان کوی تو / ارباب احتشام و سلاطین محتشم
لب تشنگان بادیه حرص و آز را / ابر مطیر همت تو فائض الدیم / محنت کشان بادیه فقر و فاقه را
طبع کریم باد لو واهب النعم / هر کو بحکم طبع سلیمت نمیکند / حکم گر هنر بنود بر کسی حکم
بر اهل صفای سیرت تو مطرد مثل / در اتباع سنت تو هست تو امام / مضمر در التفات ضمیرت مراد دل

در اینکه یزید پلید از قتل علی اصغر ابن ابی عبدالله در غضب شده و در غضب بود و با حجاج و درد و بار سید الساجدین علیه السلام کلام

مدغم در انعام الیمت غم و الم | داده دست سطوت آن خاندان ظلم | انصاف و پس طپانچه زده بر رخ ستم

منشور پردلی و نشان داوری | از حضرت زمانه پناهت شده رقم | رحمت ز خون خصم بدبخت آورید داد

بشکفت نهال قد عدو را کند قلم | در قلزم مصاف نهنگیست تیغ تو | گر خورد قوت جان عدو را کشد بدم

تقدیر را چه زهره که در انتظام ملک | بیرون نهد ز دایره حکم تو قدم | شاه لوی گر ز جرگ اسیر ار تو

ارباب جاه را بتو مقصد همم | حکام روزگار و ملوک زمانه را | کوی تو کعبه آمد و باب تو ملتزم

ارباب ظلم و زرد ز بعهد تو خار و زار | ارباب شرع و دین بزمان تو محترم | بشر خنده از شکوه تو کاووس و کیقباد

در لرزه از نهیب تو کوه و زر و رستهم | حیف است حیف با همه اینها که عرض شد | اندر لجاج ثانی و افعی بصد الم

عباس و عون و قاسم و جعفر شهید شد | با اکبر جوان تو صد پاره از ستم | با آنکه نباشدم اهل زمان ترسم از عتاب

کز ناکسی ز خو تو هم افتی حیان بغم | برخود نه بر عیال غریبت نما رحم | بر زینب بر بخش که بود محترم

بانوی عالم است و ترا خواهر است و هست | بسیار دلگران ز من و تو به هر قدم | بر پا سر خویش و نمک چادرت عام

بگشیم هر چه با سحر داشتم زهم | گر رشته قول دست بر بیعت یزید کن | ورنه بنای جنگ گذار ار شد ام

عمر خدای گرد ولو و نظم تو دهد | و التوجه از زبان خویش بالامام | قدسی عنان زین گذر این نظم زن رقم

و عا آکبر عرضه دارد

بزمی اگر رسد از تو وصف سخن آنجا | از ما اگر کند یاد و گر گوید سخن آنجا | هر شهره بعشق تو و تو شهره بخوبی

آن انجم ایجاد و خود این انجمن آنجا | لیلی اگر کند از قصه شیرین عجب نیست | چون مجنون کند یاد گر کوهکن آنجا

بی حضرت یعقوب ولی یار حزین است | جرمش اگر بوی گل پیرهن آنجا | لیلی اگر چنین من تو ای عمامه چنانم

که هر چه سراسیم نشود معتکف آنجا | هر گاه نسیم شام زلف تو آید | حصری بکن بنیم بنام و وطن آنجا

در باغ حسین چونکه تو کی جلوه گر اکبر | سودی بند بد طره ی سرو و سمن آنجا | تو سرو گلستانی و ما غنچه دکان چه

بی سوسن و سنبل همه بر باغ و زغن آنجا | عارض نکند شکوه که در درش لسر وزن | چون زهره بیک بزم نیست سرآید سخن آنجا

ای باعث ایجاد دمی کی نظری کن | تا باز رسد این تن غرق محن آنجا

والمجلس السادس والعشرون

بسم الله الرحمن الرحیم نحمدک اللهم یا من برحمتک نستغیث بها المستغیثون و نصلی و نسلم علی نبیک الذی عجزوا عن معرفته الواصفون و علی آله و عترته و لا سیما خلیفته و ابن خلیفته الشهید السعید الذی طاغوا علیه قومه و بالعلانیة علیه یهجمون و بعد قتله و جز رأسه بقضیب الخیزران اسنانه الشریفة یکسرون و وضع ذلک فی الطشت یقول الله اهلهم فی حر نار

أيعلمون ولعنة الله على أعدائهم ومخالفيهم أجمعين إلى يوم الدين فبأيّ آلاء ربكما تكذبون

دوستان آیید گویم رازها از آثار دین ... بیر بزیر ار گر همی خواهید راه و کار دین

عالم اندر عالم از ره غافل اند بی خبر ... می ندانند هیچ مرز از مرز و از آثار دین ... سیّما من کر بی فرموده سلطان دین

شخص نا قابل سزا محرم اسرار دین ... الغرض یاران بی جلوه هست اندر کار او ... مشتری بسیار باشد در سر بازار دین

دین هست عطر و عاشقان عطار لیک ... عطرها باشد عجیب و دوم عطار دین ... مجملی گویم چه ما خطرایم بر جام گر هست

هست سر گردان ما از سر کار دین ... دلفه پر چین هست بر دوش خدا یاری کنند ... همیشه عالم نزار از طره طرار دین

هر مرض بود مریض خیماید هیچ کوه ... عین صحت میشمارد درد ایمار دین ... کر بندد این عروة الوثقی کجا عاجی سر کش

خواب باشد لیک چشمش در کذر بیدار دین ... ای شهنشاه خطر فر از کرم کن یاری ... بلکه جو بیم از کرم رازهای از اسرار دین

قال الله تعالى في كتابه الكريم ختم الله على قلوبهم وعلى سمعهم وعلى أبصارهم

غشاوة ولهم عذاب عظيم ظاهر ترجمه آیه مبارکه آنکه مهر زد و پرده کشید خداوند عالم

بر دلهای منافقین و کافرین و مهر دین که پیشتر ایشان ابو الدواهی و ابو الشرور بود بر قلوب تابعین

ایشان تا بقیام قیامت و بر گوشهای ایشان بعلاوه آنکه بر چشمهای ایشان پرده از زر و از کشیده

شده بود چنانچه در جای دیگر فرموده که لهم آذان لا يسمعون بها یعنی از برای ایشان است گوش شان اگر

که نشنوند بان گوش کلمات حقانیه و هکذا حال در این آیه بعلاوه اینها هنوز باید کرد گذشته

از دار رند که ایشان این نواقص را بدانند که از برای ایشان است در آخرت بلکه بعضی روایات در دنیا هم

عذاب عظیم و سخط بزرگ خداوندی این که ظاهر ترجمه است اضبط معانی تحت اللفظیه آن فرموده عرض میدارد

که اشکال در این است که بجهت ادام خود ماصدق این مضمون حق شوند مینمایم حال اگر انصاف

پیش نمائیم خود هستیم و بس برهان خواهی بشنو شرحی عرض میدارم تا بدانی که چه خرابی بود و چه خبر است

صاحب مصابیح القلوب مرحوم تاج الدین محمد شعری سبزواری و دیگران نوشته‌اند که آدم ابو البشر ع

چون حق فرموده بجبرئیل ع امر رسید که آدم ع را در وادی نعمان برد و از خون خویش را بر پشتش بگشت چنان شد پس

فرزندان آدم ع از پشت آدم مختلف المزاج و مختلف اللون و مختلف الصورة از پشت آدم همه مانند مور

بیرون ریخت اند که روی زمین پر شد و راه این اختلاف این بود که بعد از آنکه امر شد که جبرئیل ع برود

و قبضه از خاک بجهت سرشتن مایه بشر بیاورد در رفت و از نالیدن خاک ترحم کرد و بر گشت تا آنکه اسرافیل

و میکائیل هم بدستور رفت اند و بر گشتند چون امر بعزرائیل رسید رفت و بعضی از تمام روی زمین قبضه بر گرفت

که سطح یک زمین سوده شد چون سطح زمین خاکش بیک مزاج و رنگ نبود بعضی سفید رنگ بود و بعضی سیاه

و بعضی سرخ و بعضی زرد چنانچه حال هم ثابت است فلهذا در مخلوق هم اختلاف هست که ما بدیهه فرموده

اشارة بلکمیت خلقت خلایق در عالم ذر

بلغ مرتین

در بیان اختلاف ... مختلف المزاج و مختلف اللون

انبیا

الغرض آدم عم متحیر شد عرض کرد خداوندا اینها کیان اند فرمان رسید که اینان اند فرزندان تو
عرض کرد خداوندا روی زمین تنگ است از برای فرزندان من فرمان رسید که بعضی را در اصلاب پدران
میداریم و بعضی را در روی زمین و بعضی را در زیر زمین عرض کرد خداوندا احوال فرزندان خود چرا
بتفاوت میبینم بعضی مطیع اند و بعضی عاصی و بعضی غنی اند و بعضی فقیر چه شد که اینهمه یکسان نیستند
مولف عرض میدارد که از خلاف معروض دیگری خود آن بزرگوار علتش را از اینان سوال نمود چه
که آخر پیغمبر اولو العزم و ابو البشر بود [illegible] خلقت خود که با خبر بود تا باین قدر چه ناشناخته بود که
هم شناخته باشد که یکی از معانی من عرف نفسه فقد عرف ربه همین است بهر حال ندا آمد که ما
دوست داریم که هر کدام بدیگری نگرند و شکر گویند پس فرمان آمد که ذریت آدم عم صف کشند از
مشرق تا بمغرب پس صفها کشیده شد و گنجایش همان قدر هم بیشتر نمودند چنانچه حال هم همان است
و اگر چه هر شبانه روزی هزاران چنین هزار نفر هم در آیند و میر آیند در همه عالم اگر مرد و زن اند
از زمین در نزع و اندر مردن اند زانکه عالم تو بتو عجوزیست انکه رفته باز اگر بیند بجاست
در پیش آدم بود و برفت چون بنیادش حق گرفت و اما آنها که بر سمت راست بودند مومنان
بودند و معتقد ایشان انبیا و معتقد ایشان محمد و آل محمد و آنان که بر سمت چپ بودند اول کافران
بودند و معتقد آنها جابران بودند و معتقد آنها منکران قوله تعالی و اصحاب الیمین ما اصحاب الیمین

ذکر علت اختلاف بشر در اول

خلقت لغو و غناء

کنایه از جمعیت خوش [illegible]

واصحاب

و اصحاب الشمال ما اصحاب الشمال الخ پس فرمان رسید که الست بربکم بعضی از خلایق
انهم بلی گفتند قوله تعالی قالوا بلی و این است که در بسیاری از مواضع عرض داشته و عرض میدارم که احدی
منکر [illegible] نیست زیرا که هر آدمی زاده حق پرست است و هر شخص است که بدی اولاد فطرت [illegible]
ولیکن اصحاب دست راست هم بلی گفته اند و هم سجده کردند و اما اصحاب دست چپ بلی گفته اند ولیکن سجده
نکردند پس فرمان آمد که اسجدوا آنانکه بر دست راست بودند بعضی سجده نمودند و بعضی نه و لکن الا اصحاب
دست چپ که بعضی تواضع کردند ولیکن سجده نمودند آدم عرض کرد خداوندا این چه سر بود که این جماعت
خلاف یکدیگر سجده کردند ندا آمد که آن قوم که با اول سجده کردند مومن باشند و کافر میرند و قوم دست چپ
بعکس لیکن بدان یا ابا البشر که اصحاب دست چپ هرگز نخست جای ایشان زیرا که [illegible] غضبهم
ایشان و ایمان ایشان بزبان زدند و منکر شدند پس ما هم دل و گوش و چشم ایشان را پرده کنیدیم و مهر [illegible]
مولف عرض میدارد که و هذه ترجمة آیة ختم الله المعرضة و اصحاب دست راست بهشت است
جای ایشان ولیکن از طاعات و حکم عصیان و از معصیت آنها را زبانی [illegible] کنند که [illegible]
همین است ترجمه آیه مبارکه ان احسنتم احسنتم لانفسکم بلی بدی فرق هم که بعضی را چه بهیمه [illegible]
فرق ملحق نمودند قتل عوام الناس و بلهای روزگار که خداوند درباره ایشان فرموده اولئک کالانعام بل هم اضل

گرچون امثال علماء این عصر خود معطل داشتند و گفته اند باشد تا ببینیم آخر چه می‌شود دیگر حال آنکه
جماعت مثل فهم قرآن غافل بودند از آنکه آخر خوب می‌شود بشرط اگر اول نیز بخیر باشد و الا چه ثمر دارد
زمین شوره هرگز بر ندارد مثل اینکه چند اول شده که بعضی دعای خود را منحصر نمودند در این فقره که
خداوند عاقبت امر را بخیر فرماید و جاهل از آنکه اگر بد است امر معروف بخیر بود عاقبت البته بخیر خواهد
بود پس فرمود تا عهد نامه‌ای بنوشتند و با مهر بزرگان رسانیدند هر کس عهد نامه خود را برضای خود در حرم
خواست و قبول کرد در او در این ... کلیه حجت بلیغه نوشت و گرفت و داد چه قوله تعالی فلله الحجة البالغة
پس حجت خداوند بر خلق تمام شد فرمود آن عرض میدارد که وارد همین است که بعضی از آنچه در آن عالم قبول کرده
و هر کس خود پسندیده او در حرم سعی کنند چیزی نخواهد شد چه قسمت این شد زمان است دیگر چه خیزد سعی بکار
پس خطاب آمد بر فرشته که آن نوشته را در دهان یکی ... کرد پس خطاب آمد که آن جا یعنی سنگ شو
سنگ شد که آن را حجر الاسود میگویند و بر رکن یمانی مکه نهاده است و از ان باب است که در رسیده از
آنکه چون حاجیان آنجا روند آن را بوسه دهند و این دعا بخوانند اللهم ایمانا بک و
وفاء بعهدک و تصدیقا بکتابک ... حجت است تا قیام قیامت روز قیامت باز فرشته شود و آن
عهد نامه را باز دهد هر کس عهد خود باو ... بهشت رود هر که تخلف کرده است بدوزخ رود با خود حضرت
میدارم که ... برسر ... ترا ... کن ... عهدی ... را انجام ... تا انجام ...

پس حجت خداوند را ... در عالم ذر که بخداوند اکبر

شرح احوال حجر الاسود

دعا که باید نزد حجر الاسود خوانده شود

عهد کرده

عهد کرده‌ام و کسی باقی نمانده که در آن عالم اقرار نموده این علامت فارغ بود چون حال آنکه خود نوشته و عهد
چهارده معصوم را رسانیدی و دادی چرا که بزعم خود تو خود مردم بهشت محمد را شریک الملک این میان ... رضا
شرکاء هم ضرر است پس از درباره دیدن و سیم باره خواند شرح مسئله را شنیدم برادرم پس تعجب مکن در خوبان
از خوبی ایشان در بدی اند بدی ایشان و لهم عذاب عظیم را و لهم فوز عظیم همه خوبان و دیگر نسبت بدو صدق
دارد پس چرا از اشرار شرارت نباید و چه گونه اخیار را اشرار آید اگر خواهی تحقیق از این معنی بر تو
معلوم شود گاه در زیارت حضرت موسی ابن جعفر بخوانی السلام علیک ایها العبد الصالح
برخورده و شگفت رسیده از اینکه این چه تعریف است و لاسیما نسبت بچنین وجود مبارک که سرشت
ذات صلاحیت سرشتی هم از صلاح بود که در سلک ... یار رشته اند ... بشنو از کتب
معتبره ثقات علمای اعلام رضوان الله تعالی علیهم اجمعین ثبت است که ... هارون ملعون که عدو ... بود
بر کمال رشد بود و محمد ... الرحمن دعوت شهرت و کثرت ذکر او عالم گیر شد که اینکه بعد از هزار سال و کسری
از ... شده آن ملعون طعین با سفل السافلین این فقیر مؤلف کنون که قریب بفجر صادق است در
کتاب خود تحریر نمایم و امید دارم که به برکت ... واقعه کتابم زینت بخش گوش دوستان ... و جمیع آل
روزگار گردد ... دار الاطهار ... این بود که چون مدت حبس آن جناب در زندان هارونی

۲ که دلالت کلیه داشته
و دارد بر ...
معجزات خواندن ...
و طهارت ...
امام ع

لطول انجامید و داغ غم فراق آن امام همام در باد دل بدرد آمد خواهش فرمود از سندی ابن شاهک
که او را بیرون در خواست نماید که از بس رنجور بودن این زندان و حبس بعفونت هوا در آن سیاه چال بدنم
پوسید خصوص در نوزیدن نسیم شهر مدینه بر جسدم چه شود که حکم نمای روزنهٔ در زندانم باز نمایند
که گاه گاهی شمالی بر جسدم بتابد و جسدم اندکی خرمی یابد آن ملعون فرمان داد که روزنهٔ بسمت شمال
عالم موجه بسمت یثرب بقدر سوراخ دماغ گاوی در آن سیاه چال نمایند و آن امر بقصد آنکه
تحری بران [illegible] و آخرین عمر بود باشد با اجابت فرمان آن یادگار رفتگان از خواندان
نبوت کرده باشد بلکه بقصد آنکه [illegible] از بستیزه کشش با خبر کردند و در مقام خوف از فتنه آسمان شوند
چنان کردند ولیکن بقدر قلیل همان با عشای نجوم خلق و اقبال مومنین شد بر آمدن روزها و شبها برابر
این روزنه و ضبط احکام خداوندی غفران آن امام معصوم چون آن ملعون با خبر شد غمش بیشتر
و لکینش زیاد تر شد با خود اندیشید که حیلهٔ من بر آن بود که این چراغ مصطفوی بکلی خاموش
عفو باشم حال بدتر شد چون بیست که کم کم کار بجای رسد که هجوم انمایند مومنین و شمشیر ابکشند
و در این باب با من بستیزه و مناظره و مقاتله آغاز نهند پس چه جود بود در پای تخت سر نگونش کرد در عماری

و حر آن را مومن فریبی
دعاهای مشهورهٔ آفاق بود بلکه از شیطان لعین براتب صاحب دست تر بود زیرا که شیطان بار در تضییع
مومنین بزعم خود تا اجلاس خود مغرور ایشان می باشد لیکن در مدت عمر آن قحبه دست احدی به بند فتنه اش
نرسیده بود و جهان جهان مردم از راه بیرون برده بود و هنوز باکره بود و [illegible] خطر در اهم
و [illegible] از این راه فراهم آورده بود که کسی لکن از بیرون [illegible] الا که [illegible] در اندر [illegible] بود که نوعی نماید تا شاید
دار آن ملعون را هم بربایند و چون آن مطعون شقی مدعی خلافت حضرت رسالت بود بلکه مدعی امامت امام برحق
بعضی چنانچه از بسیاری از اخبار صحیحه همان استفاده میشود بلکه چون آن نابکار [illegible] تا اگر [illegible] انجام این
مقصودش او را طلب نمود و وعده قرار داد که هرگاه [illegible] در آن سیه چال [illegible] بیندازد [illegible] از قبله
اهل داعی بوزن او جواهر با و ارزانی دارد و بحبالهٔ خود شوهر او را بیرون آورد تا بلکه با این امر
بدنامی در ملک خواندان رسول بگذارد و جام زلال از مقصود و صالحش بنوشد آن قحبه سه روزه
مهلت خواسته رد و آخر خود را بدست آورده مشاطه قابله داد تا او را آرایش نموده و خوان طعام
معطر بر سر دست گرفته با البسهٔ فاخر چندی بزندان شد و قضا را قربی بود که آن حجت خداوندی عالم از نماز
نافلهٔ خود فارغ شده بهمان نوعی که [illegible] معتقد [illegible] کند [illegible] بعقیب و ادعیه مشغول بود

کران مجمره آمد و طباخان طعامش بر دو آبی در قبا بال آن حضرت و بر دو آبی در دامان آنجناب خواهند بخشید
و میخواست که با عشوه گری از خود بگذارد که (بیندیشی) میگوید من ایستاده بودم دیدم آن مجمره خدا افندی
روی مبارک گردانید و فرمود آخر ای خواهر چه حالت بر حال من غریب نمیسوزد همین گرفتاری کند و در زنجیر
و حقارت عیال و اطفال صغیر من اگر منظورت صدمه است مرا کافیست بگذار با عبادت مشغول باشم
در آن مجمره برخاست برگشت و من منتظر ماندم که آنحضرت از تعقیبات فارغ شود و بکار خود
مشغول گردد با عادة معهوده که تعقیب فرض صبح آنجناب بظهر و از نماز ظهر بعصر و از عصر بمغرب و از مغرب
بصبح متصل بود و کاری دیگر نمی نمود مگر وقت قیلوله که قدری استراحت میفرمود یا جواب مردم
اگر بدم روز ... زندان می آمدند بزرگ احکام ... آنشب که شد باز آن مجمره پیش آمد آنجناب
تا صبح با التماس او اعتنا نفرموده مشغول میفرمودند تا آنشب تمام شد اینکه چون او بسر آمد بقدمهای
آنحضرت افتاد و عرض کرد حکم یا ابن رسول الله اگر تو را ضایع نکنم یا تو در من تصرف نفرمای خالص
حرام ... شد الا ابد باید در ابکار خود بر ساختی همین امر را میخوانم و آنجناب التماس در فرموده که ای خواهر من بیخبر
از خدا و جدم اندیشه کن و از آه من غریب مظلوم بترس من نداشت آن مجمره متحیر بودم که چرا اجابت
نمیکند و از ترس سر خود کلان جرئت اینکه او را ممانعت نمایم نداشتم که بلیه خبره دیدم آنجناب
مقدس خود را بآسمان بلند نمود و استغاثه فرمود و با سوز دل فرمود که ای خدا جده جلیله ...

کیفیت عبادت جناب امام موسی علیه السلام در زندان

۲ و غرض اگر یک اینکه بقدر کفایت نمیدادند و دیگر اینکه خود آن جناب اصلا حلال نمینمود حرام آن ملعون را

فقیره

ظهور کرامت از جناب امام موسی علیه السلام در زندان و اظهار ایمان صلوة الله علیها

۲ البدر قامت خم

فدای سر عتبت گردم این ضعیفه چه میخواهد از من بعد از این کلمات معجزات دیدم آن ضعیفه صیحه زد
زد و از زمین بلند شد و بر زمین خورد و های عرض میکرد یا ابن رسول الله التوبة التوبة من بیهوش او دیدم
دار او در گشتیم دیدم سر بر سجده گذارده ای معذرت میجوید و مثل ابر بهار میگرید و ...
هرچه سؤال کردم جواب نداد خواستم ... خبر نمایم دیدم خود آن ملعون با جمع قابله آمد که برای بند
آن ضعیفه کاری کرده باید همینکه آن روزگار دید قابلگان را از پی کار خود فرستاد و خود پیش آمد
و از او شرح حال باز پرسید گفت اینکه که زیاده بر اصرار فرصم هنگام جده کریمه تا بلوغ قیامت
بشکایت طلبید دیدم دیوار زندان از زمین برداشته شد و قصور بهشتی نمایان شد و تختی از یک
پارچه یاقوت دیدم که رسیده زنان بر روی آن نشسته بود و حوریه بسیاری با حربه های نور در میان دست
در صف کشیده بودند بمن فرمود که دست بردار از این فرزند غریب مظلوم مجوسیم و الا میفرمایم
این حوریان با شمشیرهای خود تو را هلاک کنند و بالک که هر زن را میفرمایم که روح تو را ابد ...
طرف دیگر رخ را دیدم با آنچه خواندم فرموده رسیدم و بر خاک افتادم دیدم این بزرگوار فرمود دیدی که
خواهر این است روزگار من تو بخیال آنکه من مجوسم ... اذیتم میکنی اگر از من بگذری من از تو میگذرم
خدا انجنت بیرون رو سر نگون کنار دگر مرا در ظاهر این خدمت و خواری مجوسی خاکه وارستی و نزد اولاد مرا مأیوس ساختی

۳ رحم یا ... السلام علیک ابا العبد الصالح و هذه غرة وجه التسمیة برحوائج ... محشر عام

ای خلیفه بیا از خدا دار پرسش روز جزا بترس و از این مظلوم غریب بگذر که با آن همه نسبت در روی زمین

حجتی از برای خداوند بجز این دو جوان چند که تو خار و زار و باین نوع گرفتارش کرده هر دو ... شد

داورا با خود برد و آن ادبعهد انداخت که در جابر ... تا باعث زیادتی اقبال خلق شود

از قتل او در گذشت و در صدد قتل آن خلاصه موجودات بر آمد مؤلف عرض میدارد که ظالمش ...

در دانش در ستر ... پنهان مانده و سبب باعث عدم اقبال خلق شده آن حضرت شنیدی

برادرم پسران که هر که ... کرد خبر ... در آن عرصه کرده بود بیشتر خواهی این امام بشنو که احباب

مسموم که چون آن ملعون ... مسموم نمود آنجناب وفات یافت خبر کرا بود و داند اگر دلگر

چهار حمال بردارید و جنازه ... نعش او را انجا ... بسپارید ... سندی ابن شاهک ... چون بزندان

رفتم دیدم آنجناب دنیا را وداع فرموده لیکن هنوز پاهای مقدسش ... و زنجیر است خواستم زنجیر

از پاهایش بردارم دیدم حلقه های زنجیر بپاهای اقدسش فرو رفته ... آنچه کرده ... حالا بر داری ...

و بر ... تخته ... آوردند و آن حضرت را در گلیمی بستند ... چون از حوالی

قصر سلیمان ... گذشت ... این نعش کیست که باین خاری بر داشته اند

چون خبر یافت عمامه از سر برداشت و با اهل حرم ... خاک بر سر ریخت ... اهل بغداد ...

گریبان تا بدامان دریده

کیفیت ... نعش جناب امام موسی ع

مؤلف عرض میدارد که ... طوق آهنین ... کربلا ... سید آل ... لگد ... دراز کرد ... آن مظلوم ... بیده

تشییع عمو و کفن که چهار هزار دینار از برای خود تمام نموده بود آن حضرت را کفن نمودند جمعیت از وزرا و ... بر نعش آن امام

جمع آمدند که ... هفت هزار نفر زن و مرد پامال شدند باز آنجناب پسر بزرگوارش را غریب الغربا میگویند

والده غریب آن مظلوم بود که سه روز و سه شب جسد مقدسش پاره پاره بر روی ریگ و خاک افتاده

بود و بعوض اینکه کفن از برای بدن غرق بخون حسین بیاورند آن کهنه پیراهن را هم از بدن مبارکش بدر کشیدند و بجای اینکه

بر تشییع جنازه اش هجوم نمایند بر اسبان تازه نعل کرده سوار شدند و استخوانهای سینه مقدسش را خورد

نمودند ... که آن ضعیفه وارد زندان شد ... پرسید امام موسی کجا است گفت این است

گفت کدام است گفت همان جسد است که در گوشه زندان در زیر عبای خود خفته همینکه پیش رفت دید عبای کهنه

بر روی خاک افتاده و بدنی لاغر گویا ... در زیر او بسجده افتاده و دعا میخواند وا بالکرم

باهلبیت ... چنان خیال کرد گویا در زیر عبا کسی نیست در روز عاشورا در صحرای کربلا وقتیکه

شمر ... در طلب شد که ... کار آن جان جهانیان را بسازد همینکه ... تاخت و پیش آمد که ...

... چون ... دید جسد مقدس آنحضرت از بس خون رفته ... بدن اطهرش ...

نیزه ... گویا شبح است ... بر روی خاک و خون ... ای جان من این دو بیت را هم بشنو ...

... تا بدانی که ... ظالم ... مظلوم ... براین ...

... امام ...

... کتاب ... امام موسی ع ... زندان

مؤلف عرض میدارد ... هزار و نهصد و پنجاه زخم ... تیر بر بالای تیر و شمشیر بر بالای شمشیر ...

هل تری جسماً جریحاً زاید اعز انجم اسبلت دمعاً دماءً کما العیون الباکیه

کللت الجسم الشریف من وفور الواردات کان نهرٌ کلما هبت ریاح عاتیه

ایها الملماس کن متحیباً من بعد ذاک ایها المنطاق بکا عن ختام الداهیه

یعنی آیا دیده که بر جسمی اینقدر جراحت باشد که از شمار از ستاره افزون باشد و هر خون بیارد از
هر یک از آنها مثل اینکه از چشمی اشک ببارد و آیا دیده جسمی را که اینقدر زخم بر او وارد شده باشد و ناچیز
شده باشد که بوزیدن باد آهسته متحرک شود که گویا پر کاهی یا برگ درختی بدام باد افتاده و داد از حرکت
حمید جهد آمد نیخ آن امام مظلوم باین نوع شده بود بما آن ظلم و جفا کن بعد از این فصاحت نگاری
و الا شوار زبان و اندیشه کن پس از این از اختتام وقایع غم و داستان سرائی کرد جانفزا و هم

ناظم الابیات فی جوار محمد حسن تبریز خادم الشرع غریق فی بحار المعصیه

یعنی ناظم این ابیات که خود را خدمتکار شرع محمدی که مخدوم اوست میداند امید و امیدوار از خداوند رحمت
بی پایان را که چون در دریای عصیان و گناه غوطه ور است خداوند برحمت گرانش نوید دهد انشاء الله

الا لعنة الله علی قوم الظالمین

ذکر مناجات باحضرت قاضی الحاجات عز اسمه

الهی

الهی بحق قوام بشر بحق امامان اثنی عشر
نجاک در آتش مفروش که بوی خوشش آورد خون بجوش

بحق مکین آن بارگاه که بر عرش سود فرطرف کلاه
بنیک زنگ زندان باطن نما که پاکی اندر صفا از نفاق و ریا

بنور جمال خدیجه تبار بشور صهای خرابات
بنور دعای جهان پاک دین بسوز دو سماع جان دل غمین

بطاق خم ابروی محراب که دارد دل هر حرم عالم بکار
بطرز مناجات سرکار او که مار الغایات از بار او

بزلفین مشکین آن ماه بدر که یک پرتو از او شب قدر
بان روی گلرنگ شمس نار از او بان موکه واللیل حاصل از او

که بر بزم ساقی کوثر تمام ز رندان شعبان ابیوم القیام
از آن می چنان کن که از بیخبر که بر خود نیاید سحر گه دیگر

حضور صفا در آن بزم بار طرب ز خیل محبان بکن ای خدا
بحق رسول و بجان بتول بزوج بتول و بال رسول

ز خاک ره اهلبیت علی دلم را چو آئینه کن منجلی
بجانم کرم کن از آن پنج گنج در آخر بغیر از آن ایشان مسنج

والنصیحه

یکی گوید بیارم بر ببین دیوانه خود را تماشا کن دمی دیوانه فرزانه خود را
بمن پند از چه میگوئی نصیحت از چه میجوئی

نصیحت میکنم هر شب دل دیوانه خود را ترا باید نصیحت کرد نصیحت گو تعدی را کبر
که با هر کس ملکو از خرابی اف ز نه خود را

کرا سر بخیمه ای مرادی بلبل جانان غم بلبل فریب نرگس حسانه خود را
تو از سیلاب غم ویران مکن خانمان من

دگر بهیچکس ویران نخواهد خواند خود را — پس از آن کز این شمع مراد آنچه بدلداری تو زار از آتش غم سوخته پروانه خود را

خوشم در کنج تاریک چو آن طالع نمی‌بینم — که روشن بینم از شمع رخت کاشانه خود را — تو را از کنج خوبا جای در دل دادم

که جا یافتم از غیر تو ویرانه خود را — سر نیزد چون زدید فنون داغ که می‌بینند — ز فرخالی بر این غم دو پیمانه خود را

الا ای شمع دین پرور برابین نوحه سرا ابن بکر **والمجلس السابع والعشرین** کند تعمیر چون آخر خو ابن غمخوانه خود را

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمدک اللهم علی ذاتک بذاتک ونصلی ونسلم علی محمد اشرف مخلوقاتک وعلی آله واصحابه وعلی سبطه ابن عمه وخلیفته الذی ارتقی بنقص العمر للاشتیاق الی ملاقاتک وبالخصوص علی الشهید السعید الذی استشهد فی سبیل الرحلة الی جنابک ولعنة الله علی اعدائهم اجمعین بقدر آیاتک ومقدار کلماتک

ای دل افسوس که از بیهوده‌ای عمر — مانند و ماند بر دل داغ جدائی عمر — از کار ش کاشنا شد او آنکشته بودم

که خود بلای جان شد این آشنائی عمر — من خود آشنایان بیگانه گشته بودم — بیگانه رخت از تو بازم جدای عمر

باشد اثر دعا گویند در دم صبح — ای صبحدم کجا شد حسرت روائی عمر — کو گشت و طرف بستان وان جمع جنرزان

ای مرغ دل کجا شد نغمه سرائی عمر — کاهو بکرشمه غم این آن که مبتلای — بی رحم لو و حالت از غم رهائی عمر

قال الله تعالی

قال الله تعالی فی کتابه المبین وذکر فان الذکری تنفع المؤمنین وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون

ظاهر ترجمه آیه حقیقت علامه اکثر یا محمد پند دگر شو چند که عباد ما بیاور آیات حضرت ما و معرفت آیات ما را به ایشان که
ذکر تو این آیات ما را بدان نوع که خود فهمیده و بکنه آن رسیده اگر بیان کنی و بجهت مؤمنین ذکر فرمائی نفع بخشد و منفعت می‌رساند
ایشان را چه در این جهان و چه در آن جهان هر گاه تو یکی نزد مای آیات ما بعضی را استعداد و قابلیت خود پند دگر
نشوند و بسودی از ما و فیض از حضرت ما نخواهند رسید و خواهند بود از جمله زمره جهلاء بلهاء که در شان ایشان فرموده
اولئک کالانعام بل هم اضل یعنی از چهارپایان هم پست‌ترند بجهت آنکه ما خلق ننمودیم جن و انس را
بلکه همه موجودات و قاطبه ممکنات را مگر از برای آنکه عبادت کنند و ائمه کرام علیهم السلام فرموده‌اند که این عبادت
بمعنی معرفت است یعنی پند دگر شوی ای حبیب من ای محمد عباد ما را بمعرفت ما تا آنکه منفعت برسانی ایشان را بجهت
آنکه مکرر گفته‌ایم که علت حضرت ما ایجاد موجودات معرفت بود تا آنکه بدان و بواسطه فیوضات خاصه ما کاملا نایل گردند و نفعی
بیابند و عرض کرده‌ام که خواجه کائنات که علت غائی کل و ادراک ما سوای ادراک او کوتر بود که اصل خلق وجود
با نور مقدسش هزار سال پیش از خلقت آدم علیه السلام بود که هر سالش هزار سال و هر سال از آن هزار ماه و هر ماه از آن
هزار هفته و هر هفته از آن هزار روز و هر روز از آن هزار ساعت و هر ساعت از آن هزار دقیقه و هر دقیقه از آن
هزار ثانیه و هر ثانیه از آن هزار ثالثه در یکدانه هزار عاشره بود که جناب ولایت مآب فرموده استغفر الله من

۲ بجهت خ

الحمد لله بالتقلید با وجود اینکه هر امر از این معرفت بکند ائمه علیهم السلام محال بلکه از محال بالاتر لما قال
الامیر علیه السلام الطریق فی معرفة ذات الله مسدود والطلب مردود ودلیله آیاته و وجوده
اثباته یعنی راه فکر در ذات واجب بسته شده که نتوانند کسی به آن برسد و طلب این معنی غلط است و مردود
پس دلیل بر وجودش آیات مخلوقات اوست چنین وجود با نفس معرفتها تام تمام نیست بجهت قدرتش
هم ابهم نیز کرده که فرموده ما عرفناک حق معرفتک یعنی خداوندا نشناختیم تو را حق شناختن و جای
دیگر فرموده رب زدنی فیک تحیرا یعنی خداوندا بر حیرت من بیفزا نسبت به شناختن ذات مقدست
پس دست رسی بجای نیست مگر اینکه خداوند را بصفات شناخت و عرض کردیم مکرر که صفات خداوند
آیات خداوند است و ثابت کردیم که آیات خداوند از همه اشیاء موجودات در هر شیئی ظاهر و باهر است
قوله تعالی سنریهم آیاتنا فی الآفاق وفی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق و در موضع اخر
وفی انفسکم افلا تبصرون یعنی زود باشد که بنمائیم و ظاهر فرمائیم آیات خود را در همه آفاق و انفس
و در انفس هر شیئی از اشیاء یعنی هر موجودی از موجودات که رجوع بذات خود کنند البته آیات ظاهره حضرت
مشاهده نماید علاوه بر آنکه خود همین عبد و عبادت که خداوند از این عبد خواسته اظهار آیات
مولا است اگر شخص خواهد برخورد مقام حیرت است زیرا که امام علیه السلام فرموده لیعبدون در آیه یعنی لیعرفون است

بلغ مرتین

و در این است که کلیه من جملة هی کلیة معنی عبادت همین معرفت باشد و بسی که اذا ابلغت فیها ما کمو اها
واد از دیدن بعید تا مالوا ها باشد بلکه خود همین کلمه عبد لفظش من حیث الاجزاء هر جزء از آن دلالت دارد
بر یک معنی از معانی کلیه چنانچه امام علیه السلام فرموده حقیقت عین عبد علم خدا و علم بخداوند است و باء شر بودن
و صدور و انقطاع از مخلوقات و دال اشاره دنو و نزدیکی بجهت قرب بحضرت خداوند عزیز است بدون حجب
کیفیة نه بذات آن واجب مقدس تعالی بلکه بآیات ظاهره آن پس بهر که باین نحو عبادت کند و معرفت حق
جو هر بنده شش میتوان گفت این است که در ظهور آن آیات حضرت امیر علیه السلام در بعضی از فقرات خطبه تطنجیه
و صادق آل محمد علیه السلام در بعضی از مکاتیب و سید الساجدین علیه السلام در دعای ابوحمزه ثمالی مینمایند فرقانی که ترجمه
فرموده الستکم ندیدم شیئی از اشیاء را بلکه ذره از ذرات که باعلی ظهور و اجلی بروز ندیدم پیش از او
و با او و بعد از او خدا را و همین است معنی توحید موحدین که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در تحقیق آن این تعبیر
رسم فرموده که من سئل عن التوحید فهو جاهل یعنی هر که از توحید ذات بپرسد که عین دلالت است
بپرسد اینکس جاهل و نادان است و نمیداند که ذات واجب نتوان شناخت که سؤال از آن میکند
و من اجاب عنه فهو مشرک یعنی هر کس که از این سؤال جواب گوید پس آن شخص مشرک است زیرا که آنچه را تصور

تحقیق معنی عبادت و عبد

تحقیق معنی توحید

کرده و تعقل نموده و فهمیده و جواب گفته او واجب نیست بدلیل اینکه گفتیم پس او را شریک در واجب کرده است

و من عرف التوحید فهو ملحد یعنی و آنکس که ادعاء معرفت واجب تعالی کند بحسب ذات و حقیقت در

پس او ملحد است زیرا که آنچه را که او شناخته واجب نیست پس در معرفت که دعوی نموده الحاد کرده و من

لم یعرف التوحید فهو کافر یعنی و هر آنکس که نشناسد توحید حق را بنظر باثار و افعال و ارض و صانع

نبرد چنین کس کافر است پس بیان فرموده آن معرفتی را که واجب است و آن معرفتی را که محال است و لیکن چون

فرموده اشرف کاینات بدان شهر حیران سائل که البعرة تدل علی البعیر و آثار الاقدام علی المسیر

والسماء ذات ابراج و الارض ذات فجاج اما تدلان علی الصانع اللطیف الخبیر یعنی از مرد

الفضله پشکل شتر دلالت میکند بر شتر و اثر قدم دلالت میکند بر آنکه کسی از این راه رفته و اما آن

آسمان که صاحب برج است و زمین که صاحب کوه است آیا دلالت نمیکنند بر صانع خبیر بصیر قدیر خلاصه

این قدر بیان که با آن هم ذکر کرد جناب محمدی نفس قدسی احمدی خود مختصر نمود که شرح نحو مذکور روزی امت گردد

باز مقرر شد خواهی بشنو در تفسیر جناب امام حسن عسکری علیه السلام مذکور است که چون حضرت رسول علیه السلام بعد مدینه

ابجرت فرمود و آیات راستی و معجزات پیغمبری آنحضرت صلعم ظاهر شد یهودان در مقام کید بر آمدند

و مکرها بر انگیختند و سعی ها میکردند در محو کردن انوار و باطل نمودن حجتهای آنحضرت و از جمله ایشان جماعت

تحقیق صانع محمدی علیه السلام
تعلیم توحید را

ذکر احتجاج یهود با رسول الله صلعم
در احتجاج نوشته

مکذبین مالک ابن صیف و کعب ابن اشرف و حی ابن اخطب و جدی ابن اخطب و ابو یاسر اخطب

و ابو لبابة ابن عبد المنذر و شعبه بودند پس روزی مالک گفت یا محمد تو دعوی میکنی که پیغمبر و رسول

خداوندی ما ایمان نمی‌آوریم بتو مگر آنکه ایمان آورد از برای تو این بساط که در زیر ما است از اینکه گواهی دهد

بر حقیت تو و ابو لبابه گفت ما ایمان نمی‌آوریم مگر وقتیکه گواهی دهد از برای تو این تازیانه من که در

دست من است و کعب گفت ایمان نمی‌آوریم مگر وقتیکه گواهی دهد این دراز گوش من که بر آن سوارم و هکذا

حضرت رسول اکرم صلعم فرمود که بندگان را نیست که بعد از وضوح حجت و ظهور معجزه این نوع

تکلیفات در درگاه خدا کنند و باید که در مقام تسلیم و انقیاد باشند و اکتفا نمایند بانچه

خدا از برای ایشان ظاهر کرده باشد آیا بس نیست شما را که خداوند اوصاف و حقیت و

نبوت مرا در توریة و انجیل و صحف از برای شما بیان فرموده و بیان صریح فرموده است که علی ابن ابیطالب

برادر من و وصی من است و الا معجزات من بس نیست از برای من و شما حاکم مرا حجت این اظهار دیگر بر گمان

خداوند نیست بلکه اعطا فرماید اتمام حجت فرموده پس چون حضرت از این سخن فارغ شد

بقدرت الهی آن بساط از آن سخن در آمد و شهادت کامل داد چون یهودان چنان دیدند گفتند

که علینا غیر این مگر سحر محمدی در این سخن بعضی که آن بساط بحرکت در آمد و بلند شد و آنها را گرفت

اینکه نبیه ...
... از ... خود
...

اینکه در عهد ...
در خلافت ... اولیا ...
شده

ظهور معجزات ...
محمدی صلعم

آن نشسته بود بر روی افکند که سواد انبیست که کافران بر روی من که در طلم پایی بلند از و بر روی من
بنشینند و نباید بنشینند بر روی من مگر کسیکه ایمان بخدا و رسول و دعای علی آورده باشد پس حضرت رسول
با سلمان و ابوذر و مقداد و عمار که حاضر بودند فرمود برخیزید و بر روی این بساط بنشینید که شما مثلهم
که باقی این بساط گواهی داد ایمان آورده اید و چون ایشان بر روی آن بساط قرار گرفتند از حق تعالی بقدرت
کامله چنان نمود ابولبابه را که گویا کرد انید بجهه جان ابولبابه که از هم زیاد تر و فصیح تر بقدرت کامله
ربانی شهادت داد با ضعف آنچه آن بساط شهادت داده بود پس خود را از دست او خلاص کرد
وا و را بر روی در انداخت و هر چه ابولبابه بر می خواست باز چنان میکرد تا مگر چنین کرد ابولبابه
زیاده منفعل شد که این کار مرا چه میشود تا زبانه بلیغ گفت آنچه بساط گفته بود پس گفت ای ابولبابه من که
تازیانه تو بودم پیوسته با تو چنین خواهم کرد تا آنکه ایمان بیاوری یا کشته شوی و شروع کرد باز او را بر زمین
در انداختن ابولبابه ناچار گفت من هم شهادت دادم آنچه گفتی تا زیانه گفت چون اظهار ایمان کردی
از تو گذشتم و در دست تو قرار گرفتم و خدا بهتر میداند از قلب تو و حکم خواهد فرمود بر تو در روز
قیامت و اما حضرت با وجود فرمود که اسلام او نیکو نشد پس آن یهودان همه برخواستند و پنهان بیکدیگر
گفتند که محمد سحر دارد و او سحر بسیار که هر چه میخواهد از برای او بعمل آورد و او پیغمبر نیست پس

اثبات اسلام ابولبابه که اصلاً نبود

رد یهودان معجزات را بسوء گفتار ایشان

و آن

و جرح
چون کعب ابن الاشرف خواست بر دراز گوش سوار شود دراز گوش بر جست و او را بر سر انداخت
و گردن او بشکست تا هفت دفعه با حضرت گفت آنچه گفته بود بساط و تازیانه در شهادت خود زیاده و بهتر
و بر تر و خوشتر بر آن ترجیح داد بر او که حق هم داشت پس حضرت رسول فرمود که ای کعب دراز گوش تو
از تو عاقلتر است و ابا کرد از اینکه تو دیگر بر او سوار شوی و بعد از این هرگز بر او سوار نخواهی شد بنوعی
او را بعضی از خویشان کعب گفتند آری من نیز او را نمیخواهم برای آنکه جای تو در آن اثر کرده است که بیکبار
امکان ... بقدرت حضرت قادر قهار آن نگون ... کار را انداز کرد که این ... پروردگار که
در حضور پیغمبر مختار ... قسم که اگر ... از مخالفت او ... سوار ... می‌کنم و سر ... ترا
بر دندانهای خود میکنم کعب حیران و ساکت ماند و سخن ... دشوار ... آماتش درست باشد
بر او غالب شده و باش ... این معجزات باهرات ایمان نیاورد و ثابت ابن قیس آن حمار را از
بصد درهم خرید و پیوسته بر آن سوار شد و خدمت حضرت رسول می آمد و آن حمار به نهایت نرمی و خوشی
و هموار راه میرفت و رسول الله میفرمود که ای ثابت از برای قوت ایمان تو این حمار چنین رهوار و نیکو
و خوش رفتار شده است پس چون یهودان از خدمت آنحضرت رفتند این آیه کریمه نازل شد
سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ یعنی یکسانست از برای ایشان خواهی بترسانی و خواهی

اینکه ... جاء تبیع ...

اینکه ... ثابت ...

نمرسد ای امامان نمرآورند شنیدی برادرم پس پدرانکه هرچه گفتم حرمت گوشم لیکن بیا قدر اهل الفضا ببرد
که چنین پیغمبری که در بطن و زانو و دعا بر پیغمبر پیش گواهی دهند آیا دلبود که بروزگار عیان دریغ
ییکس در آن است شد اید و خارها بیاد ندلا لا اله الا الله ای روزگار سفله تو را جان بتن دریغ
جان بر تن تو ای دادبر ملک و فن دریغ عریان نهی نجا حسین را که که بود بر کشته گان آل پیمبر کفن دریغ
بی سر تن حسین و تاراج میدهی معجز بعمر تشنه زنی ای ای زمن دریغ

کرم تعلیت

این حصه بسیکه در روز شهادت آن خسرو دیار ابامت واما آمان از طعمه ساتکم از کوفه وشام بعد از
شهادت آن سرور لعیال در بدر آنجناب رسید که سنگین دلی منخواهد بشنود و قتار ترشح

واقعه لعیان شهادت شاه تشنه لبان

كادت تنشق السموات العظام	من شنيع ظلم كوفان وشام
كادت تنبت الجبال الشامخة	ضعضع الاركان بالبيت الحرام
امة قد خوطبوا خير الامم	صيروا الاسلام بالكفر ظلام
مخزن اسرار رب العالمين	هددوه بالرماح والسهام
ومن سعى قد سقى ماء الشفاء	من مريح حصره وخير الانام
حرما حاجبه الروح الامين	فاجعوا من دون اذن وسلام

بعین نزدیک بود که از بس شناعت و سنگین ظلم کوفی و شامی بر آل احمد مختار علیهم السلام از هم بپاشد طبقات آسمان
و بشکند کوهها بلکه چه نزدیک که هر واقع شد بلکه جنبش اگر شد ارکان محوطه بیت الحرام در بیت الحرام
ای امان از امتیکه آنجناب را خیر الامم مخاطب نمودند و کاری کردند که کفر ملامت کرد اسلام را شد ای وای
سینه مقدسی که مخزن اسرار خداوند عالمیان بود هدف تیرهای پی در پی و نیزه های تو در تو نمودند ای افغان
فغان عینی از کجا آمده بود آن شمشیری که باب شهادت را آتش داده بود و سیر آبش نمودند از جلیکه
بدان و زبان داد جناب که خود مکیده بود او را بهترین خلق خدا یعنی خیر الانام علیه السلام ابنها همکه خود بگی
حبیب بود کی افزون فریاد و داد از این رزیه کبری که حرم را که جبرئیل دربان و حاجب او را بعفو خافل
دبی جز براد دارد شده بدون اذن و سلام و حال اینکه دختران پیغمبر و خواتین حرم سرای
حیدر و دختران و بانو زادگان بادشاه تشنه جگر در آنجا منزل داشتند اللعنه الله علی قوم الظالمین

والنجم

ز دیده سرشک چو سیلاب ما را	بکرداغم برده دریا ما را	گرفتار گرداب بحر تو گشتیم
کرم کن برآور ز گرداب ما را	بسی سیل خیزنت بحر تعشق	فدایت امان ده ز سیلاب ما را
نداند طبیب انکه درمان ما چیست	کند اخراز درد بی تاب ما را	طلبیت عاجز آید نداند مداوا

ببین از تب هجر بیتاب ما را بمن گفت گفتم کز آن چشم جادو برآورده از خورد و از خواب ما را
بود درد عشق این و گر هست آسان بیچاره صد گونه اسباب ما را فرو دست عاجز گذشت از
اگر پند دادن ز هر باب ما را چسان پند سازی عاجز ... بخواه انید ... آب ما را

والمجلس الثامن والعشرین

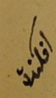
نحمدک اللهم یا الهنا یا رب العالمین ونصلی ونسلم علی محمد نبیک وسید الکونین وعلی آله وعترته وبالخصوص خلیفته علی امام الخافقین وعلی ولده وفلذة کبده ابی عبد الله الحسین قبلة الحرمین ولعنة الله علی اعداء ائمه معاندیهم وغاصبی حقوقهم من الکونین الی الکونین
بلی جز غم نداند کس ره کاشانه ات ابدا ... هر گه خسرو غم ... پیچ خوانه ات با من منور سازد هر ساعت ز غم کاشانه ات ابدا
برو رو غم جدا از وصل خود یارا چه خوش بود کرسی آجل ... خود پیمانه ات ابدا ... بغیر جویان ... کاش ایدل
بز بخیر تو بر بت ایدل از دل دیوانه ات ابدا و گر زنگ چنین جاری پسندیدی کس از یاری که خواهد در هر آن در دانه ات
رها اصلاً نمیگیرد قدرت و فرداع ... بناشد خود همین از من ز بیف نزد ات ابدا بعاصی لطف کن آخر دم ... همه روی ما

ز رحمت یکزمان دلشاد کن پروانه ات ابدا ~~...~~ بروا ابدا بعز غام ملک کن روی نالم غم چو کام خویش بنماید رفعت خوازت ابدا

قال الله تعالی المنان فی کتابه الکریم فی سورة الرحمن کل یوم هو فی شان ظاهر آیه مبارکه حقیقت بیان انکه هر روز آن روز در شان و در آمدن کاریست قال الامام ع نحن شان الله و در جای دیگر نحن یوم الله یعنی فرموده امام ع ما ایم شان خدا و ما ایم روز خدا فبای آلاء ربکما تکذبان یعنی پس بکدام نعمتهای پی در پی ظاهری و باطنی خداوند خود تکذیب میکنید خواجه عرض میدارد که ای خوش بر سعادتمندی و بخت کسیکه از این روز و این شان عظیم القدر رفیع المنزله غافل نشده و پیوسته دنبال روی ایشان پیش نهاد خاطر خود نموده کوی سعادت از میدان وسیع البنیان پر خوف و خطر دنیا و آخرت ربوده و دست از حطام ... رجسته بخته دنیه د تیوره کشیده نعم گوناگون و مائدهای الوان بهشت را نامزد خود نموده بلی هر که بغیر ... نگریست و در رفتار روز بهروز ... بنوایم شرع مقدس احمدی ص متوسل شده در گذشتن ... حلت خود ... دست بزده در هر جا که گفت اندر رو از پی آن رفت و در هر جا که گفت اندر باید ... از شئون خود و که از شئون ائمه و جمیع شئون آنها غافل نشد بلکه مثل سلمانی شد در حصن عبادت ... سالم یا مانند ابوذری شد در بوته عبادت و طاعت فی زیر بیز یا مثل عماری شد با سعادت حتم با جوان

متعلق شد با قید الزاجر و جهت منتقد و اسمین هم بود بلکه هشت حسن بود که بخلاف امر گفته شد
هر که رفت حاصلش بی حاصلی و انجام امرش معطلی شد که در نگویم آری خواهی با این سر این نظر کن
و بعد از دوقت تمام هرچه هوش داری اگر داری از سر بدر کن در مجلس سابق بر این مجلس حکایت
گرفتاری خولی اصبحی بی دین را بدست امیر کامگار مختار وفادار بعرض رسانیدم نتیجه دادم بعد از او
گوش کن ابو مخنف نوشته است و محمد بن عجیب جوالی سرنوشته است که بعد از گرفتن خولی اصبحی
و بدرک فرستادن مختار او را چون ساعتی بگذشت ابو عمرو حاجب باز از در درآمد و گفت ای امیر مژده باد
که عمار ابن خالد را گرفته اند و آن لعین از قاتلان عبد الرحمن برادر مسلم ابن عقیل بود که عبد الرحمن را ضبط
و بدشت قیر در صحرای کربلا کشته بود مختار فرمود چه گونه گرفته اند گفت شعر ابن ابی شعر و برادر راه بصره گرفته
پس عمار را آوردند و آن ملعون بر اسب عبد الرحمن شهید سوار شده بود مردم چون نظر بر اسب آن مظلوم
انداخته اند بیکبار نالکردند و بر آن ملعون لعنت نمودند مختار عرض حمیدار که پسر چه بود آن حالت
اسرار آل محمد وقت که از آن جناح زمین داخل کن شاه تشنه جگر را دیدند عمار را بر پای داشتند که باز ابو عمرو
از در درآمد و دست جوانی را در دست داشت رخ مبارکش چون ماه شب چهارده گیسوان بر اطراف

افکنده



گرفتاری عمار ابن خالد ملعون

افکنده و هر دو میگریست اند مختار سبب گریه پرسید ابو عمرو گفت ای امیر دلم بدرد آمد دیگر نتوانستم خود را
نگاه دارم نام این جوان پسر عبد الرحمن است مختار چون نام عبد الرحمن شنید از جای برجست و آن
جوان را استقبال نمود و او را در بر گرفت و ببارگاه برد و بگریست غریوان مردم برخواست پس فرمود که ای
یادگار رفتگان و ای غمزده بازماندگان فدای غریبیت گردم خداوند رحمت کند بر پدر مظلوم غریبت
بگو مادرانم از فرزندان کیستی و ما زنان چه جهت پرسید که حاضرین بدانند که چه جای رسیده ای آل
رسول اکرم ناگاه آب از چشم آن جوان روان شد دل مختار بدشر بدرد آمد فرمود فدایت گردم

چه باعث است که در خون بی میریزی | ستاره بهر چه بر آفتاب میریزی
ملک تو گریه فدایت که زینت از آیم | کانم اشک برخ بهر باب میریزی

آن جوان گفت ای امیر نام من قاسم است پسر عبد الرحمن ابن عقیل ابن ابیطالب هستم مختار نالگرداکی
بیاد شاهزاده قاسم ابن جناب امام حسن علیه السلام پس فرمود ای نور دیده محبان که آمدی گفت ده
روز است گفت تنها آمدی فرمود نه سه خواهر و یک مادر پیر دارم که همراه من اند گفت بهر چه آمدی فرمود از
جهت شکر دست بگاه و بی لذای آمدم زیرا که پدرم را که شهید کردند در وقتی شدم بنوعی که چیزی از بابای

من نماند که صرف معیشت کنم چون در مدینه ناچار شدم بکوفه آمدم در کوفه شنیدم که امارت با شما سپرده شده
آمده تا بلکه بهتری نزد تو بزندگانی خوشتر گذرانم اکنون شنیدم که کشنده پدرم را گرفته اند آمده ام
تا قصاص بخواهم مختار گفت بسیار خوش آمدی اینک این عمار با تو بکار قاتل پدر بزرگوار تو است او را
بتو دادم هرچه خواهی با او بکن ای یاران همینکه چشم آن طفل بر عمار افتاد آتشش جاری شد بلی
طفل تا بی دارد تا ماند پدرش را ببیند پس کارد از مختار خواست مختار کارد خود با و داد قاسم
آستین بالا نمود و پیش آن بدبخت رفت اما با چشم گریان و فرمود ای بی دین پدرم با تو چه کرده بود
که او را کشتی و مرا در کوچکی یتیم و خواهرانم را یتیم کردی و مرا این روز انداختی پس کارد را بضرب بر سینه
آن حرامزاده زد که تا شکمش را بدرید و سر نحسش را از بدن جدا کرد و بدن کشید و جمل فرمود مختار
قاسم را نزد خود طلبید و او را نوازش بسیار نمود و جامه چند با پنجهزار درهم او دهد ای بسیار
بما در و خواهرانش داد و ابراهیم ابن مالک اشتر نیز پنج هزار درهم و جامه بسیار بدو داد و جامه
بزرگان نیز زر و جامه بسیار بردن ایشان هم تحف بی شمار چند نثار قامت او کردند و قاسم
در کوفه ماند ای یاران انصاف دهید تا قاسم با مادر و خواهرش با اختیار خود بسر میبرد و وارد میشود

که اسیر است و دستگیر و پدرش هم بلکه زینب با ضربت شمشیر بلکه بیشتر غمگین شدند و قاتل پدرش را هم دستگیر
می بینند غم گریه و هم خارجین ناله میکنند نمیدانم چه حالی داشتند عیال دربدر جناب حسین ع که
هم اسیر و دستگیر بودند و هرچه میدیدند از همان قاتل میدیدند اگر آنها را زر و جامه میدادند از ایشان
گوشوار و مقنعه میگرفت از لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم نمیدانم آن چه روز بر زینب و آن چه
شاق بود شنیده برادرم پس قدری آگاه شو اگر دلت زیاده زنگ کدورت گرفته قدری باشک باخبار
ریزی در مصائب آل رسول اکرم شسته شود چون حکایت گوشواره ربودن و گوش دریدن کوفیان و شامیان
در میان آمد این دو شعر را هم بشنو دلسوزی کن نهبوا بالحلقة أذن الاسير

بالبكاء خير من حب الحطام وخيار عقص حور حبلها آدخلوا فيها بنار وضرام
وعفاف اكرن كالمكنون من بسرب العالمين في الكتام قهر عن ابصارها عين الاستاد

اخذوا منها القناع باعتصام بعز بردند بغارت و تاراج بسبب حلقه گوشوار گوش صغرا سر
کرار خواتین حرم سرای نبوت بود در حالتیکه آن برنده ملعون از زهر عمل دیده های پلیدش گریان بود و اما
از جنب حطام زهرماری دنیویه دل آن نداشت که از آن عمل شنیع بگذرد و پس از آن علم ... کیوان

حوران طناب ایشان بود بی خبر با آتش‌های ازو حرزه داخل شده و عنایات خداوند اجر

که چون اسرار خداوندی از هر نظری پنهان بود بدون معتمد از پرده سرا بیرون کشیده و بیان

نوع در شهرها و بازارها میان ملاء عام دست بدست بتوع‌های بسیار به گردانیدند لا حول الا بالله

والنوحة لیغما

چو از تو دل آتش زده کاشانهٔ ما را	بر خود بنگر سوخته بلبل خانهٔ ما را
در فکر تو لب یار بیم غم زلف تو داریم	کز غم نبرد لو تو کاشانهٔ ما را
افروخته کی میلت اگر است تو زن	هم خوانه بسوزان تو هم خوانهٔ ما را
از سیل غم اندیشه نداری عجبی نیست	گر آب ببرد کلبهٔ ویرانهٔ ما را
در گلشن عشاق چه کردی چه عاشق	بلبل ذکر خویش و نالهٔ مستانهٔ ما را
در سلسلهٔ زلف پریشان تو باید	هر کس که بجوید دل دیوانهٔ ما را
ما طالب یاریم اگر زار و نزاریم	بر جا است کنی سر اگر افسانهٔ ما را
عاصی چه کنی شکوه که شد ساغر غم نیست	کانی کو فلک خواسته پیمانهٔ ما را
یا شاه شهیدان سمری هم نظری کن	بی دانهٔ و آبیم بده دانهٔ ما را

والمجلس التاسع والعشرون

بسم الله الرحمن الرحیم نحمدك اللهم یا من یبلو بلیتك یبلو البرایا بالعطایا

ونصلی ونسلم علی محمد صلی الله علیه نبیك وآله الطیبین الطاهرین النجباء الاتقیاء واولیائك

ووصیه وابن وصیه الشهید السعید الذی ارشد بنا بعد الثبات الاقدام فی معارك

الصبر والبلاء وتمکنوا علی بساط التوکل والرضاء ولعنة الله علی اعدائهم الی یوم الجزاء

ای دل اسیر بوالهوسی تو ولا باعث	از خط و زلف تو ارتب و بلا باعث	گردش لعل لبت شهر و اهل عالم باعث
نقطهٔ خال تو داغ دل ما را باعث	ابتدره رو مشو از دوری کرده بسند	گرش مانع تعریب و دعا را باعث
غافل مرو از ارباب سلوک و درویشان	بی خبر مرو ز رهای غم ما را باعث	با هم الی خیر و شر جور منو ما کرعجوت باعث
هیچ وصل ترا این نیست سعادت باعث	سر گرانی مکن از نار و نمار و بسوز	که نبود سود و ثنا شرم و حیا را باعث
عاصیا باعث اف ته شدی بی باعث	شکر کن شکر تو لطف خدا را باعث	

قال الله تعالی فی کتابه الکریم فی سورة یس انما امره اذا اراد ان یقول لشیء کن فیکون فسبحان الذی بیده ملکوت کل شیء والیه ترجعون ظاهر ترجمه آیه مبارکه حقیقت عون اثر کننده نیست

از برای حکم خدا و سنت عتب اندازنده از برای قضا او بدرستیکه امر او این است که هرگاه اراده کند

اینکه شیء بگوید باش هر آینه خواهد بود پس پاکا و منزها خداوندیکه بدست اوست پادشاهی همه چیزها

و بسوی اوست بازگشت همه ما سوی همه در اندیشش آری برادران من همین است و غیر این نیست بیان

خواهی بشنو آیه مبارکه را اگر در کلام مجید ربانی دیده که لا راد لقضائه و لا معقب لحکمه و بر هر چه شرح

کرانیک در تمهید ذکر ترجمه آیه سابقه گذشت حالا ببین مولوی رومی در مثنوی خود چه فرموده و فقیر حقیر

چه بر او افزوده ام او در دفاتر سته مثنویه خود مسماة بمثنوی المعنوی و فقیر نیز در دفاتر سته مسماة بکنز الماهو

جمله ذرات عالم پیچ پیچ — با قضای ایزدی هیچ از هیچ — چون قضا بیرون کند از چرخ سر — جمله موجها کر و کور و کر

از قضا کرده اولاد نبی — شد برای چه چهار اجنبی — کرده اند از قضا مکر کجا — آل پیغمبر کجا

شاه مظلومان کجا کوفان کجا — آل بوسفیان کجا طغیان کجا — کرد از چون قضا در کام شد — عترت انگور اندر شام شد

در ره قربانیان درد و فنا — جان قربان شدن اندر منا — اینکه آن چو شد از قضا — از قضا مجبور شد زان اقتضا

زین جهت مردان دل کر حق نوشیده — مکر تش بدبخت زان نوشیده — باخبر هست از افعال حق — ز باغ باید کرد در احوال حق

سر بسر در کن مطالعه با نوا — با عمل در شهید نینوا — کربلا حق کرد داد آدر بعد — زان شهید تشنه لب سر بریده

بلکه گر سنجد خرد در هر مقام — خوب بیند جد و ابناءش تمام — سر بسر بود ستان منبک همین — جمله مسالک تو کین تا آخرش

از قضا ایران تو ویران کاخ دین
منهدم ارکان جز ایکرسلین

بلغ مقابله

اول آیه

اول آیه را عنوان کنم تا بعد به تفصیل مراد رسیم تو در جمع حرج بقصه ببر سرش باید کر خیر مؤلف را دیگر دار الاعلام

سنک میباید دلی کاندر بیان — گوید و غافل بود خواه از عنان — من که یار واقف در هیچگاه — ممکنم تا قدر این بی فغان

قوله تعالی و لهم فیها ما یشتهون ظاهر معنی ترجمه آیه مبارکه حقیقت غرض آنکه و از برای اهل بهشت است در بهشت

هر چه اشتها بهم برسانند یعنی هر چه بخواهند را آدمی عرض کرد خدمت معصوم که یعنی چه قدر است و چه چیز است

فرمودند بدین معیار و معیاری ذکر نمودند مؤلف عرض میدارد که اهل ایمان عرض میکنم هر یک از اهل ایمان

دیگر خود برسند و بفهمند که چه قدر نعمت در بهشت دارند فرمودند که فقیرترین اهل بهشت که کمترین از ایشان

است در بهشت چنین نیز دارد صاحب هفتاد یا هفتاد هزار شهر است در بهشت که در هر شهری از آن هفتاد

هزار قصر است و در هر قصری هفتاد هزار حجره است و در هر حجره هفتاد هزار تخت است و در هر تختی هفتاد

هزار دست فرش گسترده است که وسعت هر پارچه از آن فرش به قدر وسعت میان مشرق و مغرب است

و بر هر پارچه از آن فرشها هفتاد هزار حور و حوریه متکی اند که بر سینه هاء آنها نوشته شده است بخط سبز

ید قدرت هم نوشته است لا اله الا الله و محمد رسول الله و بر طرف راست صورت ایشان نوشته

در امر معاش نماز

در اینجا ذکر حقیقت قضا — آن است که این سکینت — در اول آن

اینکه از بهر مؤمن هر چه — بخواهد در بهشت — در بهشت موجود است

اینکه فقیرترین اهل بهشت — چه قدر نعمت دارد و — شمه از قصور و فرش — بهشتی

شده است که و حسن المجتبی امام الثانی ع و المسموم بسم الاشقیاء و در زیر نوشته شده است آنها

که و السید الشهداء امام الثالث ابو عبد الله ع و انعقد از لوازم اسباب معیشت

از هر چیزی در ان شهر آماده است هفتاد هزار هفتاد هزار که حد و حصر شرا کسی نمیداند مگر خداوند ثبت

اینها که ذکر شد بالتمام مگر به برکت جناب مستطاب ابی عبد الله الحسین ع و این فقیر مردمان که دارای

این مراتب عدیده کوره نیز در امت پیغمبر آخر الزمان ص [illegible] فرقه [illegible] یکی از آن [illegible] فرقه کسانی اند که در امر نماز

قدری کاهلی کنند یعنی با عذر شرعی نماز را از وقت فضیلتش عمداً بتأخیر اندازند و [illegible] از این جمع قوم

کسانی اند که با قدرت و توانائی بزیارت حرم محترم جناب سید الشهداء ع نروند زیرا که [illegible] عمر خود میدارد

که آری وقت بسیار است و غیر از این نیست آنچه اعتقادی جز قطع این سرا [illegible] حقیر در کار خداوندی است این است که

خداوند او حرم است حرم ظاهری و حرم باطنی حرم حقیقی و حرم مجازی حرم ظاهر و مجازی حرم کعبه است

چنانچه همین داعیه هم بنظم آمد کعبه آن سنگ نشانیست که ره گم نکنی حاجی احرام دیگر بند ببین یار کجاست

و حرم باطن و حقیقی حرم محترم مکرم جناب امام حسین ع است و به این است که بی برهان و دلیل صاحب این داعیه

باشم بلکه هر که اندک تتبعی در آیات کلام الله و اخبار و آثار آل رسول ص نماید هر چه فهمد که حق با حقیر است

اینکه ملائکه بهشت در بهشت خدمت [illegible] که حوض آنها [illegible] و ائمه ع است

اینکه هر که در بهشت هر چه دارد به برکت امام حسین ع دارد

اینکه خداوند را حرم ظاهری و حرم باطنی است

جزاء کسانیکه نماز را از وقت فضیلت تأخیر اندازند و با وسعت بکربلا مشرف نشوند

چه خوب فرموده مرحوم ملا جامی شیرازی ره بنوعیکه مرحوم شیخ عبد الله ابن نور الله در مجلد عوالم العلوم

ذکر نموده و باین مرحوم نسبت داده قدری بر مضمون کلمات بلاغت آیتش تعقل کن و حق را دریاب

گردم ز دیده پای سوی مرقد حسین ع هست این سفر بمذهب عشاق فرض عین از قاف تا بقاف پر است از کرامتش

آن بر که حیله جوی کند ترک مشرک دشمن کعبه بود و مرقد او میکند طواف [illegible] آنجا حج [illegible]

وشاهد بر این مدعی و برهان بر این ادعا آنکه در خبر است که خداوند عالم پیش از خلقت زمین و طبقات آن

قطعه از بهشت برداشت و در دنیا آورد که عرض و طول آن چهل میل بود که چهارده فرسخ در چهارده فرسخ

چیزی کم میشود که آن زمین مبارک را بکه هم گفته اند و در باره او هم ومن دخله کان آمنا وارد شده

قوله تعالی ان اول بیت وضع للناس للذی ببکة مبارکا مقام ابراهیم ومن دخله

کان آمنا و [illegible] همانجا بوده که حرم محترم آن امام امم شده و ملائکه بسیاری بعضی که در بهشت موکل آن

قطعه زمین بوده اند آن را هم در دنیا آورد که موکل آن زمین باشند که هنوز هم هستند این است که در

زیارت آنحضرت میگوئی السلام علی الملائکة الحافین حول حرمک الشریف پس بگو که در این بهشت دنیا است

که ارض اقدس کربلا معلا باشد از برای اهل آن هر چیزی که بخواهند بجهت [illegible] و شبهه نیست از اینکه [illegible]

[illegible] حسن و فضائل حج [illegible]

در بیان اینکه [illegible] حرم حقیقی [illegible]

اینکه ملائکه موکل حرم حسینی ع [illegible] اند

اینکه در باطن حج ظاهر و باطن هر دو هست

محمد و آل محمد ع در هر کاری چه در دنیا و چه در آخرت هر که نجات و رستگاری خواهد باید در هر امری پیروی و اطاعت
آن بزرگواران بنماید و الا سعیش باطل و زحمتش بی‌حاصل خواهد بود و اگرچه این عذری است بی‌وجه
لیکن در این احوال همه ما را موجب است که بکلی اطاعت آن بزرگواران نماییم برای ما معتقد و نیت بکنیم
اینکه دیده نشده تا بحال حدیثی که دلالت کند بر اینکه احدی از ائمه ع سالی از ایشان گذشته باشد
که حج نرفته باشند بلی از برای بعضی از ایشان همان حج بلیغ‌تر بود و از برای ما هم حج بیت الله و هم حج
حرم ابا عبد الله ع مگر اینکه جناب ابی عبد الله ع در همین سال آخر که حج کامل نتوانستند بکنند رفته‌اند
لیکن بدل بعمره فرمودند اما چنان نداند احدی که آنجناب ع حج نکرد آری حج ظاهر نکرد لیکن حج باطن فرمود
و آن همان حجی بود که آنجناب فرمود و پیش از آن پدر بزرگوارش جناب ولایت مآب ع و قبل از او جدش
جناب ختمی مآب ص و پس از ائمه همان حج ذبح را حاضر ساختند کلا انبیاء کرام عظام مثل علیه و علیهم السلام
آری هزار امان که داد آن نوع را نه ندانیم که بهمین سبک حج ائمه از این عرض دارم لیکن اگر دیگر
امید دارم کتابی بعد از این باب عرض دارم و نوشتن چند در او بنگارم باز رجوع نموده باعث مطلب
بجهة اینکه تا هر رشته از رشته‌های امور ظاهره که پیوند محکم بر رشته‌های امور باطنیه نباشد آن رشته
گسیخته خواهد شد و قوام خواهد بود و باری که بمنزل نخواهد رسانید این است که دیگر اعتنای این حقیر

کیفیت حج ائمه ع بیت الله و ذکر حج آخری جناب حسین ع

اینکه چهارده معصوم ع همه باهم حج حسینی ... فایز شدند

اینکه رشته ظاهر و باطن باهم اتصال دارد

درگاه الهی آنست که مؤمن شیعه که از خیل شیعیان باشد و در باطن دلش اهل بجرم محترم آن مجبور حقیقی ندامت باشد
که اگر خدا نا کرده کسی چنین دلی داشته باشد بر او غضب کنند و باور ندارد نماید که کسی زیاده بی‌خبر خواهد بود
و لهذا او بغیض نخواهد رسید بلی مگر جاهل باشد یا تجاهل نماید که اگر چنین باشد بد نیست زیرا که بسیاری
اوقات و ازمان اتفاق میافتد که مردمان اهل جهل محتاج میشوند کما قال فخر الاولیاء ع فی دیوانه المکرم

لعمرک کنت محتاجا الی العلم اننی	الی الجهل فی بعض الاحایین احوج
ولی فرس للحلم بالحلم ملجم	ولی فرس للجهل بالجهل مسرج
فمن شاء تقویمی فانی مقوم	ومن شاء تعویجی فانی معوج
وبالجهل لا ارضی ولا هو شیمتی	ولکننی ارضی به حین احوج
فان قال بعض الناس فیه سماجة	فقد صدقوا والذل بالحر اسمج
الا ربما ضاق الفضاء باهله	وامکن ما بین الاسنة مخرج

واین اجتماع خلایق و توقف ایشان را که در سایر بلاد غیر بلد آنحضرت حرم بلیغ نمیتنم مگر بجهت عزوی

لذا عداوت شریعت که هر شخصی بقدر خویش یک نوع گرفتاری دارد که از آن صوب یا صوب محروم است والا

قطعا هر که توطن بجوار آن ارض اقدس در جای دیگر نمیکرد بلی قد جعل الله لکل شیء قدرا

والا اگر کسی بخواهد تجربه کند بی چیزی را چیزی دهد وصاحب مانعی را رفع مانع نماید به بیند

اهمال میکنند یا بعضی پا از سر پروانه میکنند لیکن کسی از این واقعه غمگین نباشد که اگر چه

دست ما و شیعیان از آن مرحله کوتاه است لیکن ما را دلیل کاملی همراه است که اگر چه ما رحیم رحیمیان

ابراهیم که بحضرت صادق عم عرض کرد که یا ابن رسول الله هر سال مرا آن حرکت عظیم مقدور نمیشود و میخواهم بالای

خوارث کبرو روضه بسمت دست راست قبله بایستم و سلام نمایم تا ادای حاضرین بدر بار آن روضه

مقدسه عرش شعار نخواهی بود مرا آن ذالک و لکم حقا چگونه چنین نباشد و حال آنکه جابر ابن عبدالله انصاری

میگوید که سالی در خدمت حضرت صادق عم بحج بیت الله مشرف شدم هنگامی که بکنار نهر فرات آن زمین مقدس

رسیدند پیاده شدند و پاهای مبارک خود را برهنه فرمودند و رو بسمت قبله کردند و فرمودند

السلام علیکم ایها الشهداء یا بی انتم و امی لعن سلام من بر شما باد ای شهیدان راه خدا

اینکه هر حضرت ابی العبدالله خداوند فضل فرموده

اینکه اگر رفع مانع شود حقیقت موجود خواهد شد

اینکه در عوض نعمت غمهای زیارت چه باید کرد

پدر و مادرم فدای شما باد برادرم خوب تحقیق کن و بدقت ملاحظه کن ببین که گوینده کیست

و حرف چیست اعتقاد و ورود نیز بر روایت مشهور که بیشتر در کربلا کشته شدند و پنج نفر از ایشان هم

که غلام سیاه بودند دقت نما و ملاحظه بفرمائید که امامت که صاحب مذهب توبیت و مذهب از آن

دارای شهیدان در آن سرزمین چه میگوید و اما کیفیت حج آنجناب عم که ذکر شد بلی برادرم

هنگامیکه معاویه علیه الدرک و الهاویه بدرک واصل شد و یزید عنید بر تخت نشست اول نامی

که بلطو بیعت گرفتن از جناب حسین عم و اتباع او بود تا آنکه تفصیلی که شنیده و در محل که بکتاب آورد

کنز الاحزان علی التفصیل رقم زده شده بجهة مصالح بسیار و در حین خون های بناحق مؤمنین

نام دار آنجناب عم در مدینه بعنبر منور جد بزرگوار خود هجرت فرمودند قبر جد و مادر را وداع فرمودند و با وطن

حرم بیت الله به برکت امّا چون مجلس بطول خواهد انجامید این مرثیه را فاصله قرار دادم تا جبر امکان شد

زینب شاه دین جمال بسوی کربلا بسته ز اسرار الطرا همه بر ناقه ها بسته زنگ عروس وه غمگین زنگ عرش کین از کین

بر بین دین و به بین آنکس که راه شقاوت بسته بود آب روان او را الا آه و واویلا که او را هم برادر اعداز کین رخسار بسته

کیفیت بیرون رفتن آن شاه با هم در قتل جناب سید الشهداء عم

به یکسو قامت اکبر فتاده در خاک و خون بی‌سر / به یکسو قاسم مضطر به دست از خون حنا بسته / بجای نوشته اصغر رسید تیر جفا بر سر

ز خویشان جمله یک یک نظر آن با وفا بسته / بنالید از این ماتم که دارد زخم بلغم مدغم / که این تا عهد به مرهم دل از آن آزار

زبان این بر آن سر زد بنالید از سوز آخر / کمر بر قتل آن سرور رکین شمر دغا بسته / به بین برعکس غمگین بر این اعداء باید آیین

ز ظلم لشکر بی‌دین رسن بر دست و پا بسته / خدا خیر دهد عاصی نوشت با شد با خلاصی / شانم رو نعوامی کر دل نوش عزا آستم

الغرض روز هشتم شهر ذی الحجة الحرام بود که محرم شد و لباس احرام بست و دشمنان اراده کردند که در
همانجا به همان حال آنحضرت را در میان مردم شهید نمایند لباس خود را بدل فرمود و آن نادلهم که حج را به عمره
بعد بود و در شب هر یک تا بصد مهر از مشاهیر کوفه و شام داشت سه حج تمتع خود را بدل بعمره فرموده
و طواف حرم نموده رکعتین نماز طواف بجای آورده و با کسان خود بار سفر کربلا را بست همینکه نزدیک
رسیده پرسید که این چه زمین است و چه اسم دارد گفتند اندر شط الفرات فرمود دیگر هم اسم داشته باشد
گفتند دشت ماریه فرمود شاید اسم دیگر هم داشته باشد گفتند غاضریه فرمود شاید اسم دیگر هم داشته باشد
گفتند نینوا فرمود شاید اسم دیگر هم داشته باشد گفتند کربلا فرمود آری هذه الارض کرب و بلاء پس امر فرمود
بارها را بگشایند فرمود برادرم عباس بار بگشاید که اینجا خون ما را خواهند ریخت آبروی ما در این دشت بلا خواهند ریخت
و خواهر خود جناب زینب و عیال خود را طلبید و فرمود بیایید که دیگر ما را بانجات نخواهید دید بلکه

ذکر اراده دشمنان قتل شاه شهیدان را در احرام و رسیدن عرایض اهل کوفه و کیفیت عرض بعض ایشان

رسیدن آنجناب ع بکربلا و وقایع آن دشت

وداع نمودن شاه شهید ع با کسان خود

که هست

که هست این است که جمع بین این روایات چه خواهد شد اگر در همان سال هم سفر کربلا اتفاق افتاده باشد
چنانچه جمعی کثیر متوجه شده‌اند و هو الانسب بسیار مشکل است زیرا که حقیقتاً متعقل نمی‌شود که این [illegible]
از کربلا به مکه رفته واقع شده و چه گونه طی گشت و این فقیر حقیر چه بسیار که سعی‌ها کردم و تجسس‌ها نمودم و بلاد گشتم
و استخبارها نمودم چیزی صحیح که مشعر بر رفع این قائله باشد تا بحال بنظرم نرسیده با وجود یکه از اوان زمان
تکلیف که ابتدا از زمان تالیف و تصنیفم بوده تا بحال به برکت شریعت مقدسه احمدیه لعدد یا پانصد مجلد
کتب مبسوطه احادیث صحیحه اسناد نویسی بدستم آمده و چیزی که مطلوبم بود بدستم نیامد الا آنکه از راه ایکه در اخبار
نامعقول است و هر چه هست باید تعبدا قبول نمود لا بد قبول نمودم و اما بنابر آنکه هست که این مطلب [illegible]
در سال دیگر اتفاق افتاد که آنجناب عازم مکه شدند و بیرون هم رفته اند هنوز به مکه نرسیده بودند که عرایض
اهل کوفه رسید و حجة الوداع فرموده رو به کربلا نهادند به هر حال مجملا از مدعی آنکه در شرع مقدس احمدی وارد
شده که بکتاب و سنت و اجماع فرقه محقه محققه واجب است حج به وجوب فوری که تاخیرش هم بدون عذر موجه
از بعد استطاعت کبیره مهلکه است بر هر مستطیع چه رجال باشند و چه زن و چه خنثی یکدفعه و در عمر
جناب حسین ع هم بلکه همه ائمه هر ساله به حج رفته‌اند بحج ظاهر چنانچه بسیار هم شد که پیاده رفته‌اند

انکار سفر آنجناب ع بکربلا در همان سال [illegible]

انکار [illegible] و قصه [illegible]

ذکر کیفیت اعمال حج آنجناب ع

اینکه جناب امام حسن ع پنج دفعه پیاده بمکه رفت اند

مثل اینکه شهید ثانی مرحوم قائل شده باینکه حضرت امام حسن ع بیست مرتبه پیاده بمکه رفت اند با نهایت استطاعت
در روایت بیست و پنج مرتبه هم دارد جناب امام حسین ع هم در این حج باطن با نهایت
بوجوب فوری که در عقبه دیگر نمانده مردان و زنان از کسان خود همه برداشت و بکربلا که حج گاهش بود
آمد و اینکه جمعی با او آمدند نخواستش خود ایشان بود و اگر بر لشکر کشی نمود و بنای داوری نداشت از خود برکه
داشت همراه برداشت بلکه باشد قرابت از جد کامکارش خلیل الرحمن ع دامن همت فرزند
زیرا که او هم که خواب دید که باید فرزندش را قربانی نماید بعد از آنکه هدایت شد توقف فرمود که شاید خواب
شیطانی باشد تا سه دفعه و ماند تا امین وحی ربانی در رسید و ظاهر آورد آن وقت بلا تامل فرزند خود را
برگرفته روانه شد هر چه شیطان در بین راه وسوسه نمود مفید نشد نه با آنجناب و نه با اسمعیل و نه با هاجره
بلکه سنگ بر او انداختند که این رمی همراه از برای حاجیان از آن روز مانده و لیکن این بزرگوار چون
جد کامکارش هم در خواب دید که نور چشم موعد نزدیک و وقت قربانیست در رسیده بجهت بلا از شدن
هر که همراه داشت برداشت و روانه شد و از اعتراض نکاکسی که خوف و شامی اسباب تعبد که در ظاهر صالح چندی
بر آن کار فراهم آمده بود سعی در دامن مکه صلاة از خوف آنجلا آمده که از اکب با خلیل الله که هنگام قتال آمد
در شرع مقدس وارد شده که اگر حاجی بنده باشد باید با دین مولای خود حج رود و هم آنجناب بنده حق تعالی

اینکه بلا جناب شاه شهید ع هر که بکربلا آمد باختیار خود آمد نه با امر آنجناب ع

کیفیت خواب دیدن خلیل الرحمن ع و آنجناب ع و قربانی ملازم خود را

سبب آنکه [illegible] حاج

بود و از هوای خود آزاد گردید و بکربلا که محل حج باطن او بود رفت که بنده او بنده حق بنده نداشت
بنده چون او پرستنده نداشت عاشقان بود آری عشق آن کار هر کس نیست کار عاشقان
عشق جان را بجانان باختن از برای باختن خود ساختن همچو اسمعیل آنجا در منی
اکبرها کام اندر کربلا هاجرا اینجا ام لیلای بلا ام لیلا هاجر آنجا از ولا
اید اید آن چه دستان ابو چنان از تو بر عادت اهل حجاب و آن اذن آن استخاره بود که در سر قبر رسول الله
نمود که از بس مرحمت بان جان پاک ع فرمان رسید که اکنون روی زمین و زمان حج گاه تو نمودیم هر کجا
باشی عجز شروع محبت قبول و سعیت مشکور است اینما تکونوا یدرککم الموت ولو کنتم
فی بروج مشیدة یعنی هر کجا باشید درک می نماید شما را مرگ و اگر چه در برجهای محکم باشید در
شرع وارد شده که بنده آن هنگام که حج کرد آزاد میشود پس اگر استطاعت پیدا کرد دوباره باید حج
کند و اینجناب حسین ع هم حج ظاهر رفت آزاد شد دوباره حج باطن رفت تا حاجی شد و حجش
و قبر معبود ارشد که شهید شد یا که حج ظاهرش وقت نشستن بر روی خاک کربلا بود و حج باطنش
وقت شهادتش بود از یاران باقی میتوان تطبیق نمود اعمالی که آنجناب ع در کربلای معلی بجای آورد

چهارم

نه مرتبه با اعمال حج آمد که تا کتابت کنند و کو حالت نوشتن و کو مجال شنیدن در شرع مقدس وارد شده
که حج چند شرط وجوب دارد و چند شرط صحت شرایط وجوبیه باجماع علماء اسلام والنصوص مستفیضه
بلوغ است و عقل است و حریت است و زاد است و راحله است و تمکن از مسیر و شرایط
صحت از حج و عبد اسلام است و در عبد اذن مولی هم شرط است و در حق جناب حسین ع هم عاقل بود
و هم بالغ بنده هم نبود آزاد بود بی چیز هم نبود آنقدر زاد و راحله همراه برداشته بود که جمع
کثیری هم نگاه داری میکرد و در راهش مظنهٔ ضرری هم نبود زیرا که همهٔ آنها را از دو هزار کاغذ نوشته
بودند و وعدهٔ اوهام کرده بودند و دزد راه زن در راه آنها هم خود آنها بودند که بر جان آنها
زدند در شرع مقدس وارد شده که حاجی باید بعلاوهٔ این شرایط مؤونهٔ عیالات واجبی النفقه خود را
تا وقتی که بر میگردد داشته باشد و در حق آنجناب ع عیالی که دیگر در وطن نداشت مگر دختری
و چند نفری دیگر همه همراهش بودند و هر آنچه هم چیز آنها را هم دیده بود و همراه برداشته بود این بود که
بتاراج بردند و اما آب پر روشن است اینها والا بعد از آنجناب ع دیگر عیال او هم هیچ
معطل نبود در شرع مقدس وارد شده که حج بر سه قسم است تمتع و قران و افراد و جایز نیست این

اباعبدالله ع

پنجم

هر چه ماکول و ملبوس داشتند

ششم

برای کسی که تعیین یکی از اینها کرده باشد عدول به دیگری مگر بجهت ضرورت و ضرورت داعی شد که آنجناب ع
حج تمتعش را بدل فرمود بعمره و اتیان فرمود بعمرهٔ مفرده در شرع مقدس وارد شده که بکتاب و سنت
و اجماع جایز نیست احرام به بندد حاجی از نوعی از حج که باشد یا عمرهٔ تمتع مگر در اشهر حج که شهر
شوال و ذی القعدة و ذی الحجه باشد این بود که آنجناب ع هم چنان کرد که بنا بر بعض روایات معتبره
روز عرفه هم روانه شد در شرع مقدس وارد شده که باید متمتع حج کند میان حج و عمره
در یک سال و احرام ببندد از مکه و افضل از مکه مسجد الحرام و افضل از او مقام و افضل از او تحت
میزاب است این بود که از برای آنجناب ع هم همین شد در شرع مقدس وارد شده که باید حاجی در حج
افراد نیت کند بنسک مخصوصه و احرام از میقات یا از دویرهٔ اهل آن باشد این بود که
جناب حسین ع هم دم خاک کربلا که رسید نیت کرد و هر آنچه بر سرش آمد قصد کرد که [illegible]
که بیائید مرا اسیر ببینید که میخواهم بروم و حج باطل کنم بلکه اگر خواهی بهمین جا ختم کنی و با کلمهٔ حج
مقبول و سعی مشکور آن مظلوم برسد همین مرا ملاحظه کن در اخبار صحیحه وارد شده که جناب ختمی مآب ص
نحرا با آنکه فرمان رسیده بود که هر حاجی باید در روز عید ذی الحجة دو قربانی نماید یکی بجهت خود و یکی بجهت عیال خود

هفتم

هشتم

نهم

که نیست در تاریخ نموده ... حنیف ... و شهداء و اولیاء ع

آنجناب علیه السلام یکی بجهة خود قربانی مینمودند و یکی بجهة امت خود که ایشان را بحبیب خود میدانست و سید اولیاء علیه السلام
بعد از وفات آنجناب صلعم هم قربانی مینمود یکی بجهة خود و یکی بجهة آنجناب صلعم و سید مجتبی علیه السلام هم قربانی مینمود
یکی بجهة خود و یکی بجهة پدر بزرگوار خود اما جناب حسین علیه السلام چون مقارن ارض غاضریه رسید نظر
بان کرد که اعراب اینجا بود که بزرگان دین ایشان که بر ملک ایشان وارد شوند قربانی نمایند که آن
ورود بر ایشان مبارک و میمون باشد شتران و گوسفندان بسیاری آوردند که قربانی نمایند
آنحضرت منع فرمود که من بجهة شما و جمیع شیعیان اعمام و یک قربانی همراه خود آورده‌ام از بیست و چهار
ساله قتل عباس و از چهارده ساله قتل قاسم و از هجده ساله قتل علی اکبر و هم ... ایشان میداد
در شرع وارد شده که قربانی تا شش ماه تمام نشده باشد قربانی ننمایند آنجناب علیه السلام ختما الاعمال قربانی
در خیمه عطای علی اصغر شش ماهه خود را قربانی نمود در شرع وارد شده که باید قربانی را وقت
نمودن آب بدهند و شیرینی در دهانش بگذارند آب آنکه قربانیان آب دم شمشیر بود و شیرینی ایشان
تیرهای قوم شریر بود چه در صغیر و چه در کبیر زیرا که پیر ایشان حبیب ابن مظاهر اسدی بود و تیر
بر دهانش زدند چنانچه نسبت بسپاهیان جناب ولایت مآب علیه السلام بر دهان اویس قرنی و عمار یاسر که ...

دهم

یازدهم

ذکر آمدن حضرت اعراب بقربانی شتران خود او منع نمودن ایشان را

اشاره باستشهاد عمار یاسر و اویس قرنی و فخر اولیاء علیه السلام

قربانیها نش

قربانیها نش نبودند نیز زدند تا خود حضرت ادر شیر هم بعوض لطخ که باید در هدی خود هر حاجی نماید سر منحور چهره
لطخ خون بجبین فایز شد و صغیران ایشان علی اصغر بود که آن امام بعوض انگشت حنا وقت قربانی در دهانش
بلکه از حنجر رسید شعبه زدند یکی قربانی را باید وقت جان دادن ریسمانی که برپای او می‌بستند باز نمایند
تا دست و پا نزنند اگر علی اصغر را کسی بگوید خوشتر آنکه از شدت عشق جانان دست و پا زد که پای شتران
قنداقه بیرون آمد و اگر پیران ایشان را کسی بگوید هر دشمنان که امان نمیدادند بلکه بگو هدیه آنجناب پیش
از ورود شیر مسلم ابن عقیل ابن عم تو بود و هدیه بعد از ورود شیر حر ابن یزید ریاحی بود در شرع هدی بس
وارد شده که حاجی باید در عمره احرام ببندد و طواف کند و دو رکعت نماز طواف بجا آورد و سعی
بین صفا و مروه کند و تقصیر کند و در عمره مفرده بعد از تقصیر هم طواف نساء کند و هم دو
رکعت نماز طواف بجا آورد و ... آنحضرت علیه السلام احرام بست و لباس احرامش آن پیراهن کهنه بود که
طلبید و چند جای او پاره کرد و پوشید عرض کردند که این کهنه پیراهن از برای چیست فرمود
از برای اینکه میدانم که بعد از کشتن من بدن مرا برهنه میکنند شاید این کهنه پیراهن که برسد حیا کنند و از او بکنند
لیکن سید ابن طاوس ره در ملهوف نوشته است قتلوه و جردوه یعنی کشتند پدرم را و آن پیراهن علیه السلام

دوم

سیوم

چهارم

دربیان برهنه نمودن جسد منور جناب سیدالشهدا علیه السلام

پانزدهم

از بدن نازنینش بیرون نمودند و طواف زیارتش آن کشیدگی بود که شب عاشوراء از بس غیرت کشیدند که شب تا صبح

شانزدهم

در حرمش گردیده و نماز طواف زیارتش نماز جماعتی بود که با اصحاب بجای آورد و عمر بن سعد و مرده اش آن آفت

هفدهم

وا آمدی بود که در قتلگاه گردد که اگر حاجیان هفت شوط دارند و هفت مرتبه سعی میکنند آنجناب هفتاد مرتبه

هیجدهم

سعی کرده به بالین شهداء رفت و با وداع هر یک از خواتین حرم نمود و تقصیرش این بود که اگر حاجیان موی سر

میدهند او سر داد و تاج و افسر در رهگذر نهاد و اگر آنها ناخن میگیرند او دو انگشت مبارک از دو

نوزدهم

دست حق پرست خود داد و طواف نساءش آن رفت و امتحان بود که با زنان و بانوان حرم سرایش در

دم رفتن نمود به میدان نمود و دو رکعت نماز تا نیست طواف زیارتش آن دو رکعت نمازی بود که در مسجد تن او بر جسد

تلبیه

صغیر به شهادت رسید و حج باطنی ظاهر شد در شرع مقدس وارد شده که حاجیان باید غسل

نمایند و نیت کنند و تلبیه گویند آنجناب علیه السلام غسلش آن غسلی بود که در شب عاشوراء

تلبیه دیگر

با حاجیان همراهانش کرد و نیتش هم همان نیتی بود که بعد از برداشتن بیعتش از همه همراهانش

تلبیه چهارم

با هم کشتن خود نمود و تلبیه شان ابتدای ادای بود که در جواب هر شهیدی و اسیر تشنه کامی خود در شرع

تلبیه دیگر

قدس وارد شده که حاجی البته استحباب صوتش را در تلبیه کردن بلند کند این بود که آنجناب

بلغ مرتبه

ادرک

تلبیه چهارم

در جواب فرزندش علی اکبر لبیک گفت و هفت مرتبه نعره زد در شرع مقدس وارد شده که

حاجی باید در نزد حجر الاسود رو به قبله بایستد و دستها بلند نماید و دعا کند آنجناب هم وقتیکه

به بالین آن غلام سیاه رفت چنین کرد بلکه اگر حاجیان یکدفعه نزد حجر الاسود میروند و چنین میکنند

تلبیه پنجم و ششم و هفتم

آنجناب علیه السلام نزد پنج حجر الاسود رفت که اول آن پنج نفر غلام سیاهی بود که در کربلا بکوفه تا شهید شدند در شرع

و دعا کند

مقدس وارد شده که حاجی باید بعد از صعود بصفا توقف کند تا خواندن سوره بقره و رو به قبله باشد

تلبیه هشتم

این بود که آنجناب علیه السلام شب عاشورا را مهلت خواست و توقف فرمود تا چنان نمود در شرع مقدس

وارد شده که حاجی باید بعد از تقصیر که در حال احرام است قربانی نماید و ذبح کند هر کس هر چه قوه داشته باشد

این بود که آنجناب علیه السلام هفتاد و یک قربانی نمود در شرع مقدس وارد شده که گوسفند لاغر قربانیش ماهر

قربانی نمایند بلکه آنجناب علیه السلام این بود که عرض شیر خوره بحالت طفل تشنه ماهرش را هم قربانی نمود

اصغر گوهر وجود بی نظیر

در چه وقت در همان وقتیکه او را بر سر دست گرفت و بر دم خداوندا ... باخبر رسید

این طفل رضیع در خزانه ام دیگر گوهری باقی نمانده در شرع مقدس وارد شده که حاجی باید بعد از اعمال حدود که

اینکه جسد مبارک امام ع چند روز در صحرای کربلا بر روی زمین ماند

بیست و دوم

۲

همه دوستان و تابعین وی سوار شوند و باهیهای خوب و جوانان دهند و شتابی نمایند و فراسخ راه طی نمایند و بعد از ورود شرح

ذکر شمه از مهمان نوازی کوفیان با ایشان از اسیران آل محمد ص

اینکه چرا خاک کربلا رنگین است

سه شب در مقتل توقف نماید و بلکه بهتر یکی این بود که آنجناب ع هم جسد مقدسش سه روز در صحرا ماند بلکه

بروایت سید ابن طاوس ده روز که وقوف هفته او شد بلکه زیاده تا گذشته یکی این بود که بعد از کشتن

از دگر روی حاج این است که بعد از حج بروند و چند شب که تازه وارد میشود در خوابش حرام نمایند

تا تنها باشد و بعیاشی حبابکی یاد کنید و چشم روشنها بدهند و خلعتهای خوب و مالی خوب بجهت او

بهدیه بدهند و او را استقبال کنند با نظر بعلت تعظیم او گرامی دارند و بر لغزش آمدنش در گفتگو و کشتن بنویسید

و تا چندی خود و کسانش بضیافت ببرند و چون تازه از راه رسیده است با هر کس بر سند زر

باره انجناب هم بر اسبان تازه نعل بسته خود سوار شوند و بر جسد مقدس وی تاختند که استخوانهای دشمنانش

سینه اش خورد شده و وقت لعیت و طی فراسخ استقبال خود لشکر اقرار دادند آری این عطران است بعد

مقدس از آن است که گوشت و خون بدن اطهر آنسرور را تا سه فرسخ با خاک عجین نمودند

این عطر که بر ملامت از گور حسین ع و ز خاک ره حسین بر بیز و حسین ع رو جشن او دم دست گالو نمایه

بنو زنت اهبت خوبتر حسین ع اینکه شرح احوال حج خود شیر واما شرح احوال حاجیان اهم اش

در شرع مقدس وارد شده که حاجی باید صید نکند و بوی خوش بکار نبرد و سر را نکشد و سرش را لباس

نپوشد و حنا نبندد و زینت نکند و پا و پوشش در پا نکند این بود که عیال در سه روز شرحش هم تا چهار سال

بلکه بعضی تا چهار سال صید نکردند و بوی خوش بکار نبردند و سر را نکشیدند و سر خود را لباس نپوشیدند

بلکه در عوض برهنگی سر برهنه در بازار شهر بشهر گردیدند و حنا نبستند و زینت نکردند

بلکه گوش را با گوشواره دادند و عوض پا پوش در پا کردن در میدان بعلبک که پر از خار مغیلان بود

با مرحمت سعد چهار فرسخ در چهار فرسخ پای برهنه دویدند اما پاپوش سرخ رنگی داشتند خصوص

پنجاه و دو طفل خورد سال که همراه ایشان بودند که آن پاپوشها خون پاهای ایشان بود که از بس جاری

شده بود بر پاهای ایشان خشک شده بود مؤلف عرض میدارد که بس است ای حواریان بگویید تمام حج

حسینی همان حج بود که حسین ع و آل او نمودند خداوند ان شاء الله الرحمن به برکات محمد و آل محمد ص

زیارت هر دو حرم و مجاورت هر دو را روزی جمیع شیعیان و این روسیاه بفرماید بیاد آخر

مجلس این جوابیه هم کربلا عربیه هم بستر آمده بشنو و خون دل از دیده غمدیده جاری کن

وَشُمُوسٌ اُخطِرَتْ مِنْهَا الدِّمَاءُ	ظَلَّلَتْ فَوقَ الاَعَادِی کَالْغَمَامِ
ثُمَّ رَأْسٌ دَامَ فِی کَتْفِ الْنَّجِی	کَانَ فِی رُمْحٍ عَلَی الْکَتْفِ الْلِئَامِ
ثُمَّ جِیدٌ جَیِّدٌ زَیْنُ الْوَرَی	سَلْسَلُوهُ بِالْحَدِیدِ وَ الدِّهَامِ

نَزَّهوا أضيافهم روضَ الصِّفافِ | كي يُسَلّوا عن ملالٍ وسَآمِ
روضةٌ عينُ الدهورِ لن ترى | نخلُها فاقَ السماءَ قدرًا وتامِ
تحتها الأنهارُ تجري من دمٍ | من لنسيمِ الشهداءِ فاحَ المَشامِ

یعنی غم والم بر آن آفتابهای تابان که خون مانند باران از آنها میبارید و سایه انداخته بودند بر سر
دوستان چو مثل اینکه ابر بر سر کسی سایه افکنده باشد یعنی سرهای مقدس شهدا که بر سر نیزه کرده
بودند که مثل آفتاب تابنده تابان بودند و خون از کنار گردن ایشان میریخت و مثل کرمی
ابر نوربار دامن افکنده بودند و بر سر جهان خیمه چو که حامل آن سر نیزه بود سایه انداخته بودند و لاسیما
آن سر مقدس منور که همیشه بر دوش مبارک نبی بود و عاقبت جایش سر نیزه و کتف اعادی دین شد
اینکه از کشتگان و آثار باز ماند کاف غم من بر آن گردن مبارک نازنین که زینت بر دوش کائنات
بود که از جای بلند زنجیر آهنین و طوق آهنین کشیدند یعنی در گردن مبارک بیمار آل عبا
آری قاعده کلیه اینست که هر بزرگی که به بلد غریبی میرود او را ضیافت میکنند و در غمش میکنند
حاکم بر سر از آن مهمانان که قوم اشرار از آل احمد مختار نمودند که در دشت مصاف از برای
ایشان محل ضیافت خواستند و هر که خوان ملال و غم گسترده داشتند بر روی ایشان گستردند

بلکه از برای ایشان بلغستان و مرغزاری بر سر پا کردند که نخلهای آن سر بفلک کشیده بود نظیر
بلغستان بهشت و نهرهای بسیار از برای هر یک جاری بود و بویهای خوش از هر سمت میوزید و بلبلهای
خوش الحان در هر سمتی بلحن جلی سرود میزدند اما حاکم بر سر که آن نخلها نخل قامت شهدا بود که بازار زخم
شمشیر تیغ و پاره پاره بر روی خاک افتاده بود و آن نهرها آن خونها بود که از بدن اقدس ایشان از چهار
سمت مثل انهار ساریه جاری شده بود و آن بویهای خوش از آن نسیمی بود که از مزار شهدا به هر جهت
آری شمیمی کز بن گیسو کاکل آید | مرا بهتر ز بوی سنبل آید و آن بلبلها آن کودکانی بودند که بر سر نعش شهید
میگشتند واه وا ویلا و واخواها و سوگواران میخواندند الا لعنة الله على قوم الظالمين

والنوحه از زبان ام لیلی

تا اکبرم از خیمه برون رخت کشیده	جان از تن زارم ز غم پیوند بریده	مجنون و غم مولد عهد و گفتمش اما
اف زین غم چو که لیلی نشنیده	از تازه جوان شه خطاهستم از دست	تا خط به بناگوش تو چون هاله دمیده
آشفته آن زلف پریشان عزیزا	مرقصد و امتی بر عذار رسیده	زلف چو دهی تاب رخ تا نخم به جام
پیچم بر صد پیچ چنان مار گزیده	بودی تو دل آرام بها رام دل از کام	آشفته امروز چه آهوی رمیده
باعشقه چه شد آخر خوبان که خبر شد	کشته بعبث طایر از دام پریده	عاشق شده ای از عشق بتان شهره بهر شهر

گر کرده‌ام آلوده و بویی نه ندیده یا رب چو شه خواجهٔ کونین برآید بر درگه جناب این درد کشیده

والمجلس الثلثون بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی ابتلی
بالمحن والمصائب عباده المکرمین النجباء وامتحن بالفتن والنوائب
اولیائه الاکرمین الاتقیاء والصلوة والسلام علی آله وعترته وبالخصوص
خلیفته المظلوم بعظائم الکروب والممتحن بالبلایا من البدایة الی
الانتهاء ولاسیما ولده الشهید السعید المجتهد فی طاعة ربه فی الشدة
والرخاء والراضی بقضائه والصابر فی البأساء والضراء ولعنة الله
علی من عاداهم من الکفرة الاشقیاء ومن ظلمهم من الفجرة الادعیاء
ما دامت الخضراء علی الغبراء

الهی اگر چه هست ثناء کم برای تو / خواهم شد از ثنای تو حمد ثنای تو
الآن به ختم دفتر دستان بانفصام / پویم بذکر آنکه جهان خوش نمای تو
از لطف و جود وا مکن مرکز عفو / ای آنکه ناگزیر دل اندر هوای تو

ختم دستان بعرض مناجات با قاضی الحاجات

دل چون گدا اگر قبول کنی آستان توست / جان چون گدا اگر قبول نمایی فدای توست
خواهی ببخش تاج و نخواهی بگیر سر / مطلوب ما تو و طلب ما رضای توست
غوغای من بروز و فغان من بشب / حرص و هوا نیست که شوق لقای توست
نار و نوا و سوز و گداز مساعی است / بر من نباشد از همه بر رای رای توست
نه باکم از نهنگ و نه از اسلیم از پلنگ / کاین هر چه در دهر است همه آشنای توست
اگر دست ما نه نیست و گر پای رفتنست / از آن سلوک از این همه عرض دعای توست
خوش گفت آنکه سعدی با ماسی در فلک / آنکه سعدی که در بهشت بذکر و ولای توست
تنها نه من بقید تو در مانده‌ام اسیر / کاین ظرف شکسته دلی مبتلای توست
قوم ار هوای لذت دنیا همی پزند / قوم ما هوای عنبر دم ما هوای توست
قوت روان شیفتگان التفات تو / آرام جان زنده دلان مرحبای توست
گر ما موجریم تو دریای رحمتی / جرم ار چه بی حد است ما امید عطای توست
شاید که در حساب نیاید گناه ما / انجام کز فضل و رحمت بی منتهای توست

جمل سخن نوای غم اینجا خموش شد / بازم امید های و نوای درای توست
لطف کرد تا ملیکت سخن را زنم جلو / پیم بدرد زیاده که ز آوار ازبرای توست
عمر صد و چهارده افلاک بر زمین / الحق که کام خواه تو بی شک خدای توست
یا رب دو چهار باشی آن را به فیض دار / گر عندلیب شرح غم کربلای توست
رفتم ز جلد چارده اینک به پانزده / گر صد کتاب باز دلم ز هوای توست

قال الله تعالى في كتابه المتعالي أيحسب الإنسان أن يترك سدى

ظاهر ترجمه آیه مبارکه آنکه گمان میکنند آدمیان که ایشان را بی سر دار و صاحب اختیار
گذاشته‌اند که آنچه اراده نمایند و مطلوب نفس ایشان است بعمل آورند بر حیثیت و این خیال
فاسد است زیرا که بی وجه امیر و سر دار و سر کرده مقاصد خدا از بندگان و بر خطاب
بندگان از جمیع صورت نمی بندد بجهت آنکه هر گاه امر بندگی و بنده پروری بوجهی که اصحاب
مذکوره منقوض باشد صورت یافتن و عقل تنها کافی نبود به پیغمبران احتیاج دیگر نبود
و حال آنکه از حضرت صادق ع منقول است و مرحوم کلینی از دیباچه در اول مجلد ثانی
حدیقة الشیعه خود آورده است که اگر در زمانه نماند الا دو کس البته یکی از آن دو باید امام
باشد و دیگری رعیت و یکی امام بود و دیگری مأموم و چون علت احتیاج بوجود حجة

در وجوب وجود امام ع

همان

همان علت احتیاج بوجود امام و نایب است پس ما را احتیاج به تکلیف بر حجت است از امام ع و نایب و سر کرده
و صاحب اختیار هرگز گریز و چاره نخواهد بود و زینت و اهل سنت و جماعت بر آن اند که بعد
از انقراض زمان نبوت بر بندگان واجب است که نصب امامت نمایند نه بر خدای تعالی
و بدلیل سمعی واجب است نه بدلیل عقلی چنانچه مذهب شیعه اثنی عشریه است و عمده دلیل ایشان
اثبات اجماع صحابه است میگویند صحابه را اینقدر اهتمام در این مهم بود که بعد از فوت رسول خدا
بنی ... مشغول به تعیین امام شدند و آن را بر همه کاری حتی بر دفن و کفن رسول الله مقدم داشتند
و همان لحظه ابوبکر به منبر رفته گفت هر که محمد ص را پرستش مینمود بداند که محمد از دنیا رفت و هر که
خدا را می پرستید بداند که او حی لا یموت است پس شما باید که از برای خود امامی و پیشوایی تعیین
نمائید که هیچ کس منکر او نشد و با همه اینها آن ملعون ابدی نگفت که ملا احتیاج با امام نیست
بعلاوه آنکه هر خلیفه در وقت رفتن دیگری را بر جای خود نصب نمود و کسی او را منع ننمود اول عرض
میدارد که گویم اگر من گویم من که دیدم توهم در انجیل عیسی ع و توریه موسی ع و کتب ما تقدم رجوع کن
ببین چنین بوده یا نه پس نصب امام ع هر گاه بر امت واجب است همان از الطاف است بلا چون
الطاف نباشد این قول خام و این دلیل نا تمام است و فقیر در رساله درة المضیئه خود در بیان
اثبات توحید چند کلمه سه منه یاد کرده ام اگر منصف باشد همان او را کافی است و چون الطاف

آنکه نصب امام بر انام منصب کیست

بمحمد ص … علی

بنا شد بصحبت او فایده نیست بلی تعجب آید که گویم بنا بر این فقره تا مجلس برکت شریعت
در ملک ایران یکصد و چهارده مجلد کتب که رسم نموده ام بتدریج است طعن بلا از بهر خلفاء ثلثه وارد آورده ام
الحق بر ده که خوب اثبات مقامات ایشان نموده این است که حال ذکر می نمایم که شناعت بطلب
و خوب است اعمال ایشان بجائی رسیده بود که مدعی خلافت رسول ص و امامت بودند در رسول اکرم ص با جهر
که دنیا را وداع فرموده بود می آمدند و میگفتند انبیر نمرده است محمد ص بلکه حیله کرده است مثل موسی ع
و عیسی ع که رفت و از شهر خود غایب شد و برگردد و انتقام کشد و مسلمانان را مطلع
نمودند تا وقتیکه سید اولیاء ع قسم یاد نمود و این آیه را تلاوت فرمود که انک میت و انهم
میتون عمر گفت آری راست میگوید محمد ص مرده است حق آنکه مرحوم محقق اردبیلی ره در حق عمر که
عمر گفت الله که این آیه را من هرگز در قرآن … نشنیده بودم خوش عرضه میدارد که آن
ملعون چه دیده بعضی پسر بد باشد برادر من که او را ایجاد بغرض در عرصه وجه بنا و رده …
هواره اگر نجات دنیا و آخرت خواهی دست توسل بدامان تجمل اهل بیت عصمت زن تا برادر
امام علیل توسل که از علاو شان این عصر و حسین کشان این آفت جسم شد که در ملک ابرار
ایران بر میز رفتم و شرحی در نزد او سوره مبارکه هل اتی بر زبان راندم احقر را برآمد و گفت الحق پسر
بنا بر این علماء ع بکری و نشر ستم میکرده و ابتداء عیاش میفهمد و نظیر ان سخنان و ابیه چند کرده ام
را ابدر آورد و نو هم جان من چنان نباشد عاقلان قدم زن دجا هلان دم زن خواهی بشنو محمد ابن

[illegible]

تا سطاهی بر عمر

طعن … ازاضا عصر

در امر ولایت

[illegible]

نوشته است فخر در کتابی که او بر کفایة الطالب نام کرده بتفصیلی که مرحوم محقق اردبیلی ره در اوایل مجلد ثانی حدیقة الشیعه
رقم فرموده باین روش است که چون حسنین ع بیمار شدند و مرض ایشان شدید شد امیر ع و صدیقه کبری و فضه
نذر نمودند که هرگاه مرض ایشان برطرف شود بشکرانه آن سه روز متوالی روزه بدارند و چنان هم شد و لیکن
بعد از اتمام امامین همامین علیهما السلام حق تعالی شفا بخشید ایشان خواستند که نذر خود وفا نمایند از کم
و بیش در بیت اهل بیت هیچ نبود امیر ع از یهودی … سه صاع جو قرض نمود و فاطمه زهرا ع یک حصه
از ان را آرد نمود نان طبخ فرمود و از ان پنج قرص نان مهیا نمود چون امیر ع از نماز شام فارغ شد بخانه
آمد صدیقه طاهره آن نان را حاضر نمود اراده افطار نمودند در آن حین مسکینی بر در درآمده سئوال نمود و گفت
یا اهل بیت محمد ص مسکینم از مسلمانان مرا اطعام دهید تا حق تعالی از موائد جنت شما را طعام دهد امیر ع
قرص نان خود را خواست بدهد که بر حسب اطاعت نمودند حق خفته ام و قرص های نان خود را بوی داده با آب گرم افطار
فرمودند و بنیت روزه کردند شام روز دیگر که با آن صاع جو … باز قرصهای پیشین بهم آمده بود
همینکه افطار فرمایند باز سائلی و لیکن طفل یتیمی در رسید و چیزی خواست چون شام روز اول آن همه
آن بزرگواران خلق روز از آن رحم داشتند بان یتیم دادند و خود با آب گرم افطار نمودند و قصد روزه روز سیوم
نمودند باز بدستور اسیری در رسید و چنان شد که گذشته بود و از جمله بعضی هم گفته اند که از آن کسی که جبرئیل
یا ملکی دیگر بصورت فقیر درآمدند و چنان میشد مجملا روز چهارم امیر ع دست حسنین ع گرفته

بخدمت حضرت رسول صلعم رفت از آنجا چون چشم مبارک رسول مجید بر ایشان افتاد و بر گرسنگی ایشان
مطلع شد یکی از سیب و یکی از برشش گرفته بخانه فاطمه ع آمد چون چشم وی بر پدر افتاد بی اختیار
بگریه گفت بطریق حکایت میگویم نه از روی شکایت امروز چهار روز است که من و علی و فرزندانم از
طعام دنیا نچشیده ایم و تا مجال از شما پنهان داشته ایم پس حضرت رسول ص دستهای مبارک بدعا
برداشته گفت اللهم انزل علی محمد و آل محمد کما انزلت علی مریم بنت عمران یعنی
بار خدایا فرو فرست بر محمد و آل محمد مائده از بهشت چنانچه فرستادی قبل از این از برای مریم دختر عمران
بعد از آن بفاطمه امر فرمود که ای نور دیدگان پدر با شبیر و شبر باندرون خانه شوهر خود با
جناب امیر ع نیز موافقت فرمودند بحجره در آمدند دیدند که کاسه مکلل با جواهر که بوی مشک از
فراز آن میدمید پر از ثرید و قطعه گوشت مرغ بریان بر روی او از آن نعمت تناول فرمودند و تا
هفت روز چاشت و شام اهلبیت از آن بود و به برکت محمدی ص ذره از آن کم نشد چون
روز هشتم یهودیه که همسایه بود استخوان که در دست امام حسن ع بود دید گفت این استخوان
با این خوشبوئی از کجاست امام ع فرمود که از عالم غیب آمده است یهودیه خواست که از دست
آنحضرت بگیرد استخوان ناپدید شد و کاسه را بجای خود بردند حضرت رسالت پناه ص فرمود
که اگر اظهار نمیشد آن کاسه تا بروز قیامت در خانه اهلبیت میماند شنیدی برادر من پسران
که همان ایثار بکر امیر ع منع میفرمودند شغل فقیر گون احمق بدآمده بود دلیل است قوی بر آنکه هر چند

که صرف مال خود در خیرات و صدقات کند اسراف شمردن نتوان گفت زیرا که ترغیب که در آن فعل از آنحضرت
واقع شده بر نفقه کردن و تصدق نمودن زیاده از حضرت دیگر است ترغیب زیاده بر آن تواند بود که
آن چهار برگزیده حضرت کردگار و خادمه ایشان سه روز متصل روزه دارند و بغیر قرص جوی از برای ایشان
چیزی افطاری نباشد و آنرا هم قرص غیر باشند و باز در آن روز که هم طولانی داعی مدینه باب کرم
صرف نمایند و از سر آن نان جو هم درگذرند و بفقیر و محتاج دهند و همین دلیلست محکم بر آنکه جایز است
قرض کردن و در خیرات صرف نمودن مؤید خواهی وصیت رسول ص با امیر ع که ابذل مالک حتی یقال
اسرفت و لما اسرفت یعنی بذل کن یا علی مال خود را در راه خدا بحدی که مردمان گویند اسراف نمود و حال آنکه
اسراف نباشد و چون مال در معرض زوال است و حق تعالی میفرماید که ما انفقتم من شیء فهو
یخلفه یعنی نفقه کنید در راه خدا که آن بشما میدهد نزد عاقل هیچ تجارتی بهتر از این نیست شنیدی برادر من
پسران که نور العین بر حق و اند اراده نشر تا توانی سعی کن در کسب معارف حقه تعلیمیه دینیه و دنیویه
والا اکثر در گفتن بود در دست دستان مهربان گفتم و اکثر در شنیدن است در سی مجلس شنیدی
با همان حضوری که در اول تالیف کتاب بگذشت در ذهن گذرانیدم اینک منتظم در مختلفم آن عرضه دارم تا بداند
چه دارم تاجر و شیم بلکه مایه و سعم و فا تا کر شود مشتری یا چه دهد در بهای و المصلین
کان فیها من ریاض هاشم کثرة الاوراد لکن باهلینشاء قد بدا رخان عنا کریها

ترَوحِ الروضِ ولکن باغترارٍ | جاءَ فیها عندلیبٌ صیّتٌ | کان یدعوا یا ابِ این المقام

حوّلوا احیا فهم نحو المناخ | بعد سلو القلب لکن بالاصطبار | خادمُ الشرعِ المبین ذو الرجاء

رحمه من ربّه یوم القیام یعنی از آن زمان از گلهای پرپر که باشد که در باغستان کربلای معلا از هم پاشیده گشته و برگهای آن ریخت از همه ظاهرتر و روشن‌تر ریحان نخل ساعی عباس ... جام که خود بهشتی بود آراسته و گلشنی بود نوخاسته و بان نوع برق ستم و شعله آتش خیل الم پژمرده گشت همچو ماه ... چنان نپندارد که آن گلستان بلبل نداشت مجرای قسم بلبل هزار دستان ... جناب سکینه خاتون بود که چنین از هر طرف مثل بلبل گم کرده آشیان فریاد کنان میدوید و با غریو میداد که ای پدر کجایی با این خوب مهمان نوازی آن هزار از برای اسیران که هر کس به ده ... مزاج خود برد الا اکرمه ... سنگدلی داشت که همین که میدید ... طعامی دست دراز میکند بر صورتش سیلی میزدند و بر پهلو و بازوش کعب نیزه میزدند و ابدا ... اگر غم بود که پایان نداشت ... این خدمتکار ... چه کند که چاره ندارد خداوند رحمتش نماید در روز قیامت با وی بنظر مرحمت معامله فرماید والسلام

خسته‌ام خسته ز اوج عشق و کس نیست آگاه | چون کنم چاره ندارم چه کنم یا الله

هر دم آید غم از تو بمبارک باد دم | مردان غم زده را حوصله خیلی است براه

منم آن بلبل از ره شده تا که چنین | از در فصل بره آیم شوم اندر شر راه

من که گمراه شدم از چه بودم دشت بدشت | تا در من شد از ... و جز ...

... هر شب و دم ... | بلکشی ...

غرض ای ناصح بدکیش بد آیین پس از این | از نصیحت نزنی دم که شوی در افواه

من غلام در سلطان جهانم حاشا | تا قبولم فتنه از حضرت او نه شده

عاصیا گر با غمی ز دل تنگ بگوی | ذکر لاحول ولا قوة الا بالله

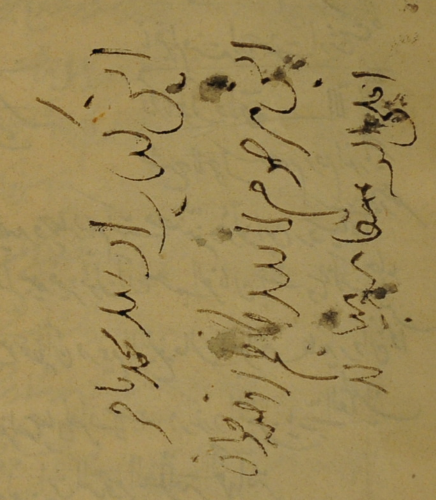
یا حسین خود گری کن که دلم رفت ز دست | شرح لاحول اسیر هم روم اندر بالله

تمام شد این کتاب هم که مجلد یکصد و چهاردهم کتب مصنفه و مؤلفه این روسیاه است در عصر یوم شنبه پانزدهم شهر محرم الحرام ۱۳۲۶ ... فقیر ... آن حبیب الغفران باعث ... آن رجاء که از عنایات ملک مجید اکبر ثواب ... در یوم لا ینفع مال ولا بنون ... بر روان ناتوان این غریق عصیان ... نظر رحمت در گذرد آمین یا رب العالمین

وانا العبد المؤلف ابن المرحوم العلامة الفهامة

الحاج شیخ محمد رفیع الرشتی محمد محسن عفی عنهما





در بیان تزویج حضرت فاطمه بحضرت امیر المومنین علیه السلام است و در وقت آن خلاف است

و لکن از اکثر اعاظم علما محکی است که این مزاوجت در شب پنجشنبه بیست یکم ماه محرم از سال سیم هجرت واقع شده و از تفسیر
فرات از ابن عباس منقولست که حقتعالی نطفه سفیدی مکنونه خلق کرد و آنرا در صلب آدم قرار داد تا اینکه آنرا بصلب عبد المطلب
نقل کرد پس آن نطفه را دو نصف کرد نصف آنرا بصلب عبد الله و نصف دیگر را بصلب ابو طالب نقل نمود و آن سلاله است
که متولد شد از عبد الله محمد و از ابو طالب علی علیهما السلام اینست قول حقتعالی که میفرماید وَهُوَ الَّذِی خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ
بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا یعنی و اوست که آفرید از آب بشری را پس قرار داد آنرا نسب و صهر یعنی داماد فرمود
پس تزویج نمود فاطمه دختر محمد را بعلی پس علی از محمد است و محمد از علی و حسن و حسین و فاطمه نسبند و علی صهر است و در روایت
مراد از بشر رسول خداست و مراد از نسب فاطمه و مراد از صهر علی علیهم السلام است و در روایتی از حضرت باقر ع مراد از آیه
محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین است وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا قائم است در آخر الزمان و از کشف الغمه در حدیثی منقول است
که دختر رسول خدا بحضرت امیر فرمود ای ابو الحسن حقتعالی فاطمه را بتو تزویج نمود در آسمان پیش از آنکه من بتو تزویج نمایم و در شبی
و در همین موضع که نشسته ایم قبل از آنکه تو بیائی ملکی بر من نازل شد که رویهای بسیار و بالهای بیشماری داشت که مانند او ملکی
ندیده بودم پس بمن گفت السلام علیک و رحمة الله و برکاته بشارت باد ترا باجتماع متفرقات و پاکیزه گی نسل تو گفتم
ای ملک این چه خبر است که میدهی گفت یا محمد منم سطائیل و موکلم بیکی از قائمهای عرش آیا از پروردگار خود رخصت طلبیدم
که ترا بشارت دهم و اینک جبرئیل از عقب من میرسد که خبر دهد ترا بکرامتهای حقتعالی نسبت بتو هنوز سخن آن ملک
تمام نشده بود که جبرئیل رسید و گفت السلام علیک و رحمة الله و برکاته یا نبی الله پس جبرئیل حریر سفیدی از حریرهای
بهشت بدست من داد و بر آن دو سطر از نور نوشته بود گفتم ای حبیب من جبرئیل این حریر و این نوشتها چیست جبرئیل
گفت یا محمد چون حقتعالی بر احوال خلق مطلع بود ترا از جمیع خلق برگزید پس ترا برسالت خود فرستاد و بعد از تو برگزید از میان
خلق از برای تو برادری و وزیری و مصاحبی و دامادی پس دختر تو فاطمه را باو تزویج نمود گفتم ای حبیب من جبرئیل آن مرد کیست

گفت ای محمد برادر تو در دنیا و پسر عم تو در نسب علی بن ابی طالب و حقتعالی وحی نمود بسوی بهشتها که زینت یابند پس مزین گردیدند
و وحی کرد بسوی درخت طوبی که بردارد از حلها و زیورها و حور العین خود را زینت کردند و حقتعالی امر نمود بملئکه که جمع شوند
در آسمان چهارم نزد بیت المعمور پس هر ملکی که در فوق آسمان چهارم بود فرود آمد باسمان چهارم و هر ملکی که در زیر آسمان چهارم بود
بالا رفت و حقتعالی امر فرمود برضوان که نصب نماید نزد بیت المعمور منبر کرامت را و آن منبریست که حضرت آدم ع بر آن خطبه
خواند در روزی که عرض اسماء میکرد بر ملائکه و آن منبریست از نور پس حقتعالی وحی نمود بسوی ملکی از ملئکه حجب که او را راحیل
مینامند که بر آن منبر بالا رود و ستایش نماید حقتعالی را بمحامد او و او را بجلالت و بزرگواری یاد نماید و ثنا گوید حقتعالی را
بثنائی که سزاوار اوست و در میان ملائکه خوشتر کلامتر و شیرین زبانتر از او نیست پس راحیل بمنبر برآمد و تحمید
و تمجید و تقدیس نمود حقتعالی را و ثنا نمود حقتعالی را بثنائی که اهل آنست پس از کثرت سرور آسمانها بجنبش در آمدند و شاد
شدند و بروایتی در انوقت راحیل و بالای منبر این خطبه را خواند الحمد لله الاول قبل اولیة الاولین
والباقی بعد فناء الآخرین یعنی حمد و سپاس خداوندیرا سزاست که اولست پیش از اولیت پیشینیان و باقیست
بعد از فنای آخران نحمده اذ جعلنا ملئکة روحانیین و بربوبیته مذعنین یعنی حمد میکنیم او را که گردانیده ما را
ملئکه روحانیان و گردانیده ما را اقرار کنندگان به پروردگاری خود و له علی ما انعم علینا من الشاکرین و از برای اوست بر نعمتهائی
که بما انعام کرده است از شکر گذارندگانیم حجبنا عن الذنوب و سترنا عن العیوب محجوب گردانید ما را از گناهان و پوشانید
ما را از عیبها اسکننا فی السموات و قربنا الی السرادقات و حجب عنا النهم للشهوات و ساکن گردانید ما را
در آسمانها و نزدیک گردانید بسوی سرادقات و برداشت از ما نهمتهائی که بسبب شهوات عارض میگردد و جعل همتنا
و شهوتنا فی تقدیسه و تسبیحه و قرار داد اهتمام و شهوت و خواهش ما را در تقدیس و تسبیح خود الباسط رحمته
الواهب نعمته و آن خداوندی که پهن کرده است رحمت خود را و بخشنده نعمتهای خود است جل عن الحاد اهل الارض
من المشرکین و علی بعظمته عن افک الملحدین یعنی جلیل ترست از آنچه مشرکان اهل زمین باو نسبت میدهند و بلندترست
بعظمت و جلال خود از افترائی که ملحدان براو می بندند پس بعد از کلمات چندی گفت اختار الملک الجبار صفوة کرمه و عبده

عظمته

عظمته لامته سیدة النساء بنت خیر النبیین و سید المرسلین و امام المتقین یعنی اختیار کرد پادشاه جبار برگزیده کرم خود را
و بنده عظمت خود را برای کنیز خود که سیدهٔ زنانست و دختر بهترین پیغمبرانست و بزرگ رسولانست و پیشوای پرهیزکارانست
توصل حبله بحبل رجل من اهله صاحبه المصدق دعوته المبادر الی کلمته علی الوصول الی فاطمة البتول ابنة
الرسول یعنی پیوند کرد حبل آن پیغمبر را بحبل مردی از اهل او که مصاحب اوست و تصدیق کننده دعوت اوست و مبادرت کننده است
بسوی دین و ملت او که پیوند یافته است بفاطمه بتول دختر رسول واذ جبرئیل مرویست که حقتعالی از عقب این خطبه الحمد ردائی
والعظمة کبریائی والخلق کلهم عبیدی و امائی یعنی حمد رداء منست و عظمت کبریای منست و همه خلایق بندگان و کنیزان
منند زوجت فاطمة امتی من علی صفوتی اشهدوا ملائکتی یعنی تزویج نمودم فاطمه کنیز خود را بعلی صفوه خود شاهد
باشید ای ملئکه من و فاصله در میان تزویج ایشان در آسمان و تزویج ایشان در زمین چهل روز کشید پس بروایت کشف الغمه
جبرئیل عرض کرد بعد از آنکه خداوند عقد ایشان را بست و همه ملئکه را شاهد گرفت شهادت ایشان در این حریر نوشته شده است
و حقتعالی مرا امر نمود که آنرا بتو بنمایم و بمشک آنرا مهر کنیم و برضوان خزینه دار بهشت بسپارم و چون حقتعالی ملئکه را شاهد
گرفت امر نمود بدرخت طوبی که نثار نماید آنچه از حلها و حلل که دارد پس بروایتی درخت طوبی نثار نمود از در سفید و یاقوت سرخ
و زبرجد سبز و مروارید تر پس مبادرت ورزیدند حور العین بر یکدیگر و آن نثارها را ربودند و برای یکدیگر بهدیه میفرستند
و بآن نثار تفاخر میکنند تا روز قیامت مؤلف گوید چون باین مقام رسیدم حکایتی بخاطرم رسید که آهم شرربار و دیده ام
اشکبار گردید از والد شیخ بهاء الدین منقولست که در زمان ما در مسجد کوفه در ترسیع ریگی پیدا شد که در آن دو بیت
نوشته بودند معلوم میشد که از خط آدمی نیست و آن دو بیت اینست انا در من السماء نثرونی یوم تزویج
والد السبطین کنت اصفی من اللجین بیاضا صبغتنی دماء نحر الحسین من دری بودم که از آسمان
مرا نثار کردند در روز تزویج والد حسن و حسین و من سفیدتر و روشنتر بودم از نقره خام لکن مرا رنگ کرد خون گلوی حسین ای
بفدای غریبی و مظلومیت شوم ای اباعبدالله آن شادی و سروری که حور العین در تزویج مادر مکرمه ات کردند و برای بودن
آن نثارها بر یکدیگر سبقت گرفتند و شادی را از حد گذرانیدند بعوض آن در ماتمت گریستند و طپانچه بر روهای خود زدند و بهشت را

که دارالسرور است ماتم سرا کردند و اقامه ماتم نمودند حتی در بارگاه قدس که جای ملال نیست سرهای قدسیان همه بر زانوی غم است
جن و ملک بر آدمیان نوحه میکنند گویا عزای اشرف اولاد آدم است و حضرت صاحب الزمان صلوات الله و سلامه علیه در زیارتی
که از ناحیه مقدسه بیرون آمده میفرماید وَ اُقیمَت لَکِ المَآتِمُ فی اَعلیٰ عِلِّیّینَ وَ لَطَمَت عَلَیکِ الحُورُ العینُ یعنی بر پا نمودند
ماتمهای ترا در اعلا علیین و طپانچه زدند حوریان بهشت بر روهای خود و در زیارت مخصوصه اول رجب و نیمه شعبان مذکور است
اَشهَدُ لَقَدِ اقشَعَرَّت لِدِمائِکُم اَظِلَّةُ العَرشِ مَعَ اَظِلَّةِ الخَلائِقِ وَ سُکّانُ الجِنانِ وَ البَرِّ وَ البَحرِ یعنی شهادت
میدهم که بسبب ریختن خونهای شما بر لرزه در آمد عرش خدا و جمیع اظله خلایق و جمیع ساکنین بهشتها و صحراها و دریاها پس چگونه
میتوانند اهل ملأ اعلا از ملائکه و حوریان خود را از گریه باز دارند در وقتی که صدای نعره و خروش حضرت فاطمه را بشنوند که
بر آن مظلوم تشنه لب میگرید حتی جهنم از صدای نعره آن مظلومه چنان بخروش آید که کمر زبانیه و ملئکه که موکلند بر ضبط
آن غلبه نمود بسبب غیظی که بر قاتلین آنحضرت نموده بود تا اینکه حقتعالی جبرئیل را فرستاد که ببال و پرهای خود آنرا فرو نشانید
از جهة حرمت پیغمبر آخر الزمان که بسبب ترحم بر این امت روسیاه را شفاعت نمایند و این امت بسبب گریستن بر مصائب عظام
ایشان مستحق احسانات خداوندی توانند شد حتی بسبب بکاء خود را مستحق بهشت توانند نمود و بسبب زیارت آن مظلوم
تشنه لب بکنند هر قدمی مستحق حجی و عمره توانند شد بار پس جبرئیل امین عرض کرد یا محمد خداوند عالم مرا امر کرده است که امر کنم
ترا که تزویج نمائی دختر خود فاطمه را بعلی و بشارت دهی ایشانرا که حقتعالی کرامت خواهد کرد بایشان دو پسر پاکیزه نجیب طاهر
طیب خیر فاضل در دنیا و آخرت یا ابا الحسن بخدا سوگند که ملک هنوز از نزد من بالا نرفته بود که تو دست بر در زدی این بود
کیفیت مزاوجت ایشان در آسمان و اما در زمین صاحب کشف الغمه از مناقب از ام سلمه و سلمان و علی بن ابیطالب روایت
کرده است که چون حضرت فاطمه صلوات الله علیها بحد بلوغ رسید اکابر و اشراف قریش و صاحبان مال و ثروت و شرف و عزت
آنمخدره را خواستگاری نمودند و هر یک از ایشان که اظهار این امر را مینمودند حضرت رسول روی مبارک خود را از او میگردانید
و اظهار کراهت مینمود تا آنکه هر یک از ایشان گمان بردند که آنحضرت بر او خشمناک است و از جمله آنها که خطبه کرده بودند ابوبکر بود
حضرت در جواب او فرمود امر او با خداست و بعد از او عمر خطبه کرد حضرت همان جواب را فرمود روزی ابوبکر و عمر و سعد بن معاذ

در مسجد رسول خدا

در مسجد رسول خدا نشسته بودند سخن فاطمه زهرا را بمیان آوردند ابوبکر گفت اشراف قریش خواستگاری کردند حضرت در جواب ایشان
فرمود امر او با خداست اگر خواهد او را تزویج نماید خواهد کرد و علی بن ابیطالب در این باب سخنی نگفته است و کسی نیز در این باب بآنحضرت
سخنی نگفته است و نمی بینم که چیزی مانع او شده باشد مگر تنگدستی و او در نفس خود چنین تصور مینماید که خدا و رسول او فاطمه را
برای او حبس نموده اند و شوهر نمیدهند پس ابوبکر و عمر و سعد بن معاذ گفتند برخیزید برویم بنزد علی و او را تکلیف نمائیم
بخواستگاری فاطمه و اگر تنگدستی او را مانع باشد ما در این باب او را مدد کنیم پس بروایت سلمان هر سه برخاستند و بخانه
آنحضرت رفتند و آنحضرت را در خانه نیافتند در انوقت حضرت شتر خود را برده بود در باغ مردی از انصار و آب میکشید باجرت پس
متوجه آن باغ شدند و بخدمت آنحضرت رسیدند فرمود برای چه حاجت آمده اید ابوبکر گفت ای ابوالحسن هیچ خصلتی از خصال
خیر نیست مگر اینکه تو بر دیگران در آن خصلت سبقت گرفته و تو میدانی جای خود را نزد رسول خدا بسبب خویشی و مصاحبت
دائمی و سبقت در اسلام و جمیع اشراف قریش دختر آنحضرت فاطمه را خواستگاری نمودند اجابت ننمود و فرمود امر او
با خداست تو را چه مانع است که فاطمه را خواستگاری نمائی گمان من اینست که خدا و رسول او آنمخدره را برای تو نگاه داشته اند چون حضرت
امیر علیه السلام این کلمات را از ابوبکر شنید اشک از دیدهای مبارکش فرو ریخت و فرمود اندوه مرا تازه کردی و دردی که در سینه من پنهان بود
بهیجان آوردی کدام شخص است که فاطمه را نخواهد ولکن باعتبار تنگدستی شرم میکنم از اظهار این امر پس ایشان آنحضرت را راضی
کردند که خواستگاری نماید پس آنحضرت شتر خود را گشود و بخانه آورد و بست و نعلین خود را پوشید و متوجه خانه حضرت رسول
گردید در انوقت آنحضرت در خانه ام سلمه بود چون حضرت امیر در خانه را زد ام سلمه گفت کیست بر در خانه حضرت رسول فرمود
بگو داخل خانه شو این شخص مردیست که خدا و رسول او را دوست میدارند و او خدا و رسول را دوست میدارد ام سلمه عرض کرد پدر و مادرم
فدای تو باد این شخص کیست که در حق او چنین میفرمائی و هنوز او را ندیده حضرت فرمود ساکت باش ای ام سلمه این شخص مردیست
که سفاهت ندارد و از جا بدر نمی آید این شخص برادر من و پسر عم من و محبوب ترین خلق است نزد من ام سلمه گفت پس من برجستم
و مبادرت نمودم برای گشودن در و پایم بعبایم پیچید نزدیک بود که بسر در آیم چون در را گشودم دیدم علی بن ابیطالب است
و بخدا سوگند داخل خانه نشد تا آنکه دانست که من در پرده خود مراجعت کردم پس داخل شد بر رسول خدا و عرض کرد السلام علیک یا

یا رسول الله و رحمة الله و برکاته حضرت رسول فرمود و علیک السلام یا ابا الحسن بنشین ام سلمه گفت پس آنجناب نشست و بسوی زمین نظر میکرد چنان مینمود
که حاجتی دارد و در اظهار آن شرم میکند و سر خود را بزیر افکنده است بسبب حیا از رسول خدا پس حضرت رسول بعلم نبوت دانست که آنحضرت
چه در ضمیر دارد فرمود ای ابا الحسن چنان میدانم که تو برای امری آمده حاجت خود را بگو و آنچه در ضمیر داری اظهار نما که جمیع حوائج تو نزد من برآورده است
پس امیر المؤمنین عرض کرد پدر و مادرم فدای تو باد تو میدانی که مرا از عم خود ابوطالب و فاطمه بنت اسد گرفتی در وقتی که من طفل بودم
و از غذای خود مرا غذا دادی و بآداب خود مرا تادیب نمودی و نسبت بمن از پدر و مادر مهربانتر بودی و حقیقتا مرا برکت تو هدایت کرد
و مرا نجات داد از آنچه پدران و عموهای مادران بودند از حیرت و شک و شرک و تو ای یا رسول الله ذخر و ذخیرهٔ من در دنیا و آخرت
یا رسول الله حقیقتا با وجود اینکه بسته است بازوی مرا بتو میخواهم که مکینه خانه باشد و زوجه داشته باشم و آمده ام بسوی تو در حالتی
که خطبه کننده ام دختر تو فاطمه را یا رسول الله آیا او را بمن تزویج میکنی ام سلمه گفت چون حضرت رسول علیه السلام شنید خوشحال
و شاد شد و بر روی آنجناب تبسم نمود و فرمود یا ابا الحسن آیا چیزی داری که او را بتو تزویج نمایم آنجناب عرض کرد پدر و مادرم
فدای تو باد بخدا سوگند که بر تو مخفی نیست چیزی از امر من شمشیری دارم و زرهی و شتری که با آن آب میکشم و بغیر از اینها مالک چیزی
نیستم آنحضرت فرمود شمشیر محتاج الیه تو است در جهاد فی سبیل الله که با آن مقاتله میکنی با دشمنان خدا و شتر آب میکشی بجهة نخلستان
خود و اهل خود و در سفر اسباب خود را با آن حمل مینمائی و لکن تزویج میکنم فاطمه را بتو با آن زره و با آن راضیم ای ابوالحسن میخواهی تو را بشارت
دهم بعد کیفیت تزویج آسمانی را برای آنجناب بیان نمود و فرمود ای ابوالحسن بخدا سوگند که ملک یعنی ملک مبشر تزویج هنوز بالا نرفته
بود که تو دست بر در زدی بدان ای ابوالحسن که امر پروردگار خود را در باب تو جاری خواهم نمود بیرون رو که من نیز از عقب سر تو بیرون
می آیم بسوی مسجد و در حضور مردم فاطمه را بتو تزویج مینمایم و از فضیلت تو ذکر خواهم نمود آنچه را که باعث روشنی دیده دوستان
تو گردد پس آنجناب فرمود من از نزد آنحضرت بیرون آمدم و با سرعت متوجه مسجد شدم در کمال فرح و خوشحالی پس ابوبکر و عمر بمن برخوردند
و گفتند چه خبر داری گفتم رسول خدا تزویج نمود بمن دختر خود فاطمه را و خبر داد مرا که حقیقتا در آسمان آنمخدره را بجهة من تزویج نموده است
و اینک رسول خدا است که میآید در حضور مردم فاطمه را بمن تزویج نماید و ایشان اظهار فرح و شادی کردند و با من بمسجد برگشتند و هنوز
بمیان مسجد نرسیده بودیم که حضرت رسول با ما ملحق شد و از روی مبارکش اثر شادی و خرمی ظاهر بود و امر نمود بلال که ندا کند مهاجرین

و انصار را

و انصار را که جمع شوند چون جمع شدند پس آنحضرت بر یک پله منبر بالا رفت و حمد و ثنای خدا را بجا آورد پس فرمود ای گروه مسلمانان
در این زودی جبرئیل نزد من آمد و مرا خبر داد که حقیقتا ملائکه را نزد بیت المعمور جمع نمود و همه را گواه گرفت بر آنکه تزویج نمود کنیز خود
فاطمه دختر رسول را به بنده خود علی بن ابیطالب و امر کرد که من فاطمه را در زمین تزویج نمایم بعلی و شما را گواه گیرم بعد نشست و فرمود
ای ابا الحسن برخیز و خواستگاری کن فاطمه را برای خود پس آنجناب برخواست و فرمود اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ شُکْراً لِاَنْعُمِهٖ وَ اَیادیهِ
وَ لا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ شَهادَةً تَبْلُغُهُ وَ تُرْضیهِ وَ صَلَّی اللّٰهُ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِهٖ صَلوٰةً تُزْلِفُهُ وَ تُحْظیهِ یعنی حمد میکنیم خدا را
برای شکر نعمتها و احسانهای او و شهادت میدهم بوحدانیت خدا شهادتی که برسد باو و موجب رضا و خوشنودی او
شود و صلوات خدا بر محمد و آل او صلواتی که موجب مزید قرب و منزلت او گردد وَ النِّکاحُ مِمّا اَمَرَ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهٖ وَ رَضِیَهُ
وَ مَجْلِسُنا هٰذا مِمّا قَضاهُ اللّٰهُ وَ اَذِنَ فیهِ و نکاح از جمله اموریست که خدای عز و جل امر کرده است بآن و پسندیده است
و این مجلس و جمع ما بقضای حق تعالی است و اذن داده است در آن وَ قَدْ زَوَّجَنی رَسُولُ اللّٰهِ اِبْنَتَهُ فاطِمَةَ وَ جَعَلَ
صَداقَها دِرْعی هٰذا وَ قَدْ رَضیتُ بِذٰلِکَ فَاسْئَلُوهُ و بتحقیق که تزویج کرد بمن رسول خدا دختر خود فاطمه را
و مهر او را این زره من قرار داد و بروایت دیگر پانصد درهم گردانید و از من راضی شد باین صداق پس از آنحضرت بپرسید
پس مسلمانان از آنحضرت پرسیدند که تزویج نمودی فاطمه را باو فرمود بلی پس مسلمانان گفتند خدا برکت دهد برای ایشان و جمع کند
تفرقه امور ایشان را و بروایت کشف الغمة چون مهاجر و انصار که حضرت رسول ایشان را احضار نموده بود جمع شدند حضرت رسول
خود بنفسه خطبه خواند باین کلام اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الْمَحْمُودِ بِنِعْمَتِهٖ الْمَعْبُودِ بِقُدْرَتِهٖ الْمُطاعِ بِسُلْطانِهٖ الْمَرْهُوبِ
مِنْ عَذابِهٖ الْمَرْغُوبِ اِلَیْهِ فیما عِنْدَهُ النّافِذِ اَمْرُهُ فی اَرْضِهٖ وَ سَمائِهٖ یعنی حمد ثابت است از برای خداوندی
که حمد شده است بسبب نعمت خود و پرستیده شده است بسبب قدرت خود و اطاعت شده است بسبب سلطنت خود و ترسیده
شده است از عذاب او و رغبت کرده شده است بسبب نعمتهائی که نزد او است و نافذ است امر او در زمین و آسمان او اَلَّذی
خَلَقَ الْخَلْقَ بِقُدْرَتِهٖ وَ مَیَّزَهُمْ بِاَحْکامِهٖ وَ اَعَزَّهُمْ بِدینِهٖ وَ اَکْرَمَهُمْ بِنَبِیِّهٖ مُحَمَّدٍ آن خداوندی که
آفرید خلق را بقدرت خود و تمیز داد ایشان را باحکام خود و گرامی داشت ایشان را بدین خود و اکرام نمود ایشان را بسبب پیغمبر خود محمد ص

ثم ان الله جعل المصاهرة نسباً لاحقاً وامراً مفترضاً وشج به الارحام والزمها الانام فقال تبارک اسمه
وتعالی جده وهو الذی خلق من الماء بشراً فجعله نسباً وصهراً وکان ربک قدیراً پس بدرستیکه حقتعالی
گردانیده است تزویج را سببی لاحق وامری واجب وپیشه وظل گردیده است تزویج ارحام نسبی لاحق والزام کرده است بآن
انام را پس فرموده است خداوندی که مبارکست اسم او وبلندست عظمت او واوست آنخدائی که آفریده از آب بشر را پس گردانید
از آن نسب وقرابت نکاح را بوده است پروردگار تو صاحب قدرت فامر الله یجری علی قضائه وقضائه یجری الی قدره
فلکل قضاء قدر ولکل قدر اجل ولکل اجل کتاب یمحو الله ما یشاء ویثبت وعنده ام الکتاب
پس امر خدا جاری میشود بر قضاء او وقضاء او جاری میشود بسوی قدر او پس از برای هر قضائی قدریست واز برای هر قدری اجلیست
واز برای هر اجلی کتابیست محو میکند خدا چیزی را که خواسته باشد وثابت میدارد چیزی را که خواسته باشد ونزد اوست ام
الکتاب ثم انی اشهدکم انی قد زوجت فاطمة من علی علی اربعمائة مثقال فضة ان رضی بذلک علی
پس من شما را گواه میگیرم بدرستیکه من تزویج نمودم فاطمه را بعلی بصداق چهارصد مثقال نقره اگر راضی شود علی وآنجناب در آن زمان
غائب بود حضرت رسول او را برای حاجتی فرستاده بود بعد امر نمود رسول خدا باحضار طبقی که در آن بسر بود یعنی خرما
قبل از آنکه رطب شود پس فرمود انتهبوا یعنی آنرا تالان کنید در این اثنا بودیم که علی حاضر شد پس رسول خدا بسوی آنجناب تبسمی نمود
بعد فرمود یا علی حقتعالی مرا امر فرمود که فاطمه را بتو تزویج نمایم وقد زوجتکها علی اربعمائة مثقال فضة ارضیت
قال رضیت یا رسول الله یعنی تزویج نمودم بتو او را بصداق چهارصد مثقال نقره آیا راضی شدی آنجناب عرض کرد راضی شدم
ای رسول خدا پس برخواست وسجده شکر بجا آورد پس رسول خدا فرمود حقتعالی قرار دهد در شما خیر بسیاری که پاکیزه باشد ومبارک
گرداند در شما انس گوید بخدا سوگند که خدا بیرون آورد از فاطمه خیر بسیاری واز کافی از حضرت صادق ع منقولست که حضرت فاطمه
عرض کرد بخدمت رسول خدا که مرا تزویج نمودی بصداق پست آنحضرت فرمود من ترا تزویج ننمودم بلکه حقتعالی ترا تزویج نمود در آسمان
وخمس دنیا را صداق تو قرار داد مادامی که سموات وارض باقیند واز امالی طوسی از اسحق بن عمار وابو بصیر از حضرت صادق ع
منقولست که فرمود حقتعالی ربع دنیا را صداق حضرت فاطمه قرار داد پس ربع دنیا از ماست وبهشت ودوزخ را نیز مهر او قرار داد

دشمنان

دشمنان خود را داخل میکند در آتش ودوستان خود را داخل میکند در بهشت واوست صدیقه کبری وبر معرفت او دور زدند
قرون اولی واز مصباح الانوار از ابن عباس منقولست که پیغمبر خدا فرمود بحضرت امیر یا علی حقتعالی فاطمه را بتو تزویج نمود
وزمین را مهر او قرار داد پس کسی که بر روی زمین راه رود و او را دشمن دارد براو حرامست راه رفتن بر روی زمین
وحضرت امام محمد باقر ع در حدیثی فرمودند که حقتعالی قرار داد نحله حضرت فاطمه را از جناب علی علیه السلم خمس دنیا وثلث
بهشت وچهار نهر بر روی زمین فرات ونیل مصر ونهروان ونهر بلخ وتو ای محمد تزویج نما او را به پانصد درهم
تا سنتی باشند برای امت تو مؤلف گوید از این اخبار مشخص شد که حلال بودن آشامیدن آب از نهر فرات وراه رفتن
بر روی زمین موقوفست برضای حضرت فاطمه انصاف بده آیا آن مخدره راضی میشود که نور چشم حضرت امام حسین علیه السلم
وا عطشاه گوید واز شدت تشنگی زبان خود را بخاید وبصدای بلند بفرماید قطرهٔ آبی بمن دهید که جگرم از تشنگی کباب شد
در جواب گویند که قطرهٔ از آب فرات نخواهی چشید تا مرگ را بنوشی از روی غصه بعد از غصه آه واویلاه ای شیعه
عبید الله نوشته بود بعمر بن سعد که آب را بر سگان وخوکان حلال کردم وبر حسین حرام کردم این سزاوار است
که آب فراتی که در صداق مادرش باشد بر سگان وخوکان حلال باشد وبر نور چشمش حرام واز امالی صدوق
مسنداً از ابراهیم بن زیاد منقولست که از حضرت صادق ع شنیدم که فرمود اگر دشمن علی بن ابیطالب نزد آب
فرات رود وآن آب از بسیاری بعضی بر بالای بعضی ریزد پس آن شخص شربتی از آن آب بیاشامد وبسم الله گوید
وبعد از آشامیدن الحمد لله گوید آن آب باو بمنزله گوشت میته یا خون مسفوح یا گوشت خوک خواهد بود ای شیعه
تامل نما آیا امیر المؤمنین راضی است که نور دیده اش حضرت امام حسین را با یارانش با لب تشنه در کنار فرات بکشند
وایشان ومن تبع ایشان از آن آب فرات بنوشند در کامل الزیاره از داود رقی منقولست که گفت من در خدمت
حضرت امام جعفر صادق ع بودم که آنحضرت آب طلبید چون آشامید دیدم اشک از دیده های مبارکش روان شد پس بمن
فرمود ای داود خدا لعنت کند کشنده حسین را وهر بنده که آب بنوشد وآن مظلوم را بخاطر آورد ولعنت کند
بر قاتل او حقتعالی مینویسد در نامه عمل آن بنده صد هزار حسنه ومحو مینماید از نامه سیئات او صد هزار گناه را وبلند میگرداند

برای او صد هزار درجه و ثواب او مثل ثواب کسی است که صد هزار بنده در راه خدا آزاد کرده باشد و حقتعالی محشور میگرداند آن بنده را
در روز قیامت با دل سرد و خنک تا حرارت قیامت بر او تاثیر ننماید ای بفدای قدر و منزلت شوم ای اباعبدالله که بسبب
متذکر شدن جنابت در حین شرب آب و لعن کردن بر قاتلت چه مقدار ثواب حضرت رب الارباب کرامت
میفرماید پس سزاوار نیست برای شیعیان که در حین نوشیدن آب جگر کباب جنابت را بخواطر نگذرانند و در
آتش این غم خود را نسوزانند و اشک از دیدهای خود مانند حضرت صادق ع جاری ننمایند بلکه قطع نظر از این ثواب
بر زمره اولوا الالباب لازم است که همیشه جگر خود را از غم لب تشنگی آنجناب کباب نمایند باری کلام در تزویج
حضرت فاطمه است بجناب امیر المؤمنین ع پس بعد از اجرای عقد در مسجد رسول خدا آنحضرت بروایت کشف الغمه
بخانه خود مراجعت نمود و بحضرت امیر ع فرمود ای اباالحسن الآن برو و زره خود را بفروش و ثمن آنرا بیاور تا تدارک
تو و دخترم فاطمه را ببینم پس رفتم و آن زره را بعثمان بقیمت چهارصد درهم فروختم و آن نقد را بخدمت آنحضرت آوردم
و آنحضرت قبضه از آن را برداشت و بابوبکر داد و فرمود از این وجه تدارک خانه فاطمه را ببین و سلمان و بلال را
فرستاد تا آنچه را که ابوبکر بخرد بردارند بخانه آورند ابوبکر گفت آن دراهم شصت و سه درهم بود پس فرشی از پوست
خریدیم و بالشی از پوست که در میانش لیف خرما بود و عبای خیبری و مشکی از برای آب و برده نازکی از پشم و سه ظرف
از برای آب و فرش مصری که در میانش پشم بود و اینها را برداشتیم آوردیم در پیش روی آنحضرت بر زمین گذاشتیم
چون آنحضرت باینها نظر نمود گریست و اشک از دیدهای مبارکش جاری شد بعد سر خود را بجانب آسمان بلند کرد
و فرمود خداوندا مبارک گردان برای قومی که معظم ظروف ایشان سفال باشد و آنحضرت باقی دراهم را نزد
ام سلمه گذاشت و فرمود اینها را نگاه دار حضرت امیر فرمود بعد مدت یکماه گذشت که در این باب با آنحضرت
سخن نگفتم از زیادی شرم ولکن هرگاه با آنحضرت در خلوت می نشستم میفرمود ای ابوالحسن چه نیکوست زوجه تو
شاد باش ای ابوالحسن که تزویج کرده ام بتو بهترین زنان عالمیان را و بعد از یکماه برادرم عقیل نزد من آمد و برادر
دیگر باتفاق جعفر آمدند و بمن گفت ای برادر از هیچ چیز چنین شاد نشدم مانند شادی تزویج نمودن بفاطمه

دختر محمد

دختر محمد ای برادر چرا از آنحضرت سؤال نمیکنی تا فاطمه را بتو عطا کند و دیده ما بزفاف شما روشن گردد آنجناب فرمود بخدا سوگند ای برادر من
میخواهم ولکن حیا مرا مانع است از اظهار آن بخدمت آنحضرت پس عقیل مرا سوگند داد و برداشت و باتفاق هم میرفتیم تا بخدمت حضرت رسول
رسیم که در اثنای راه ام ایمن را دیدیم و این مطلب را باو اظهار نمودیم ام ایمن گفت بگذارید در این باب من با حضرت سخن گویم که سخن زنان
در این باب احسن و اوقع است بقلوب رجال پس ام ایمن برگشت و نزد ام سلمه رفت و این مطلب را بآن مخدره اعلام نمود ام سلمه این
مطلب را بسایر زنان آنحضرت اخبار نمود و باتفاق رفتند بخدمت حضرت رسول ص در وقتی که آنحضرت در حجره عایشه بود و بخدمت
آنحضرت عرض کردند که پدران و مادران ما فدای تو باد ای رسول خدا ما برای امری جمع شده ایم که اگر خدیجه در حیات میبود دیده اش
بآن روشن میگردید ام سلمه گفت چون نام خدیجه را بردیم آنحضرت گریست و فرمود کجاست مثل خدیجه تصدیق نمود مرا در وقتی که مردم
تکذیب میکردند و یاری نمود مرا بر دین خدا و اعانت کرد مرا بمال خود حقتعالی مرا امر فرمود که بشارت دهم او را بخانه در بهشت که حقتعالی
آنرا از قصبات زمرد بنا کرده است که در آنجا صخب و تعبی نمیباشد ام سلمه گفت پس ما گفتیم پدران و مادران ما فدای تو باد
یا رسول الله هرچه در فضایل خدیجه بیان فرمائی همه حق است و او برحمت پروردگار خود واصل گردیده است و بکرامتهای الهی رسیده است
و حقتعالی گوارا گرداند برای او نعمتهای خود را و جمع نماید برحمت خود در میان ما و او در درجات بهشت یا رسول الله اینک برادر تو
در دنیا و پسر عم تو در نسب علی بن ابیطالب دوست دارد که زوجه اش با او تسلیم شود آنحضرت فرمود ای ام سلمه چرا علی خود
از من سؤال نکرد ام سلمه عرض کرد حیا مانع اوست ام ایمن گفت پس رسول خدا بمن فرمود برو علی را حاضر ساز حضرت امیر ع فرمود
چون ام ایمن مرا طلبید بخدمت آنحضرت رفتم و زنان آنحضرت رفتند و من نشستم و از شرم سر بزیر افکندم پس حضرت رسول فرمود
میخواهی زوجه تو را بتو تسلیم نمایم پس من در همان حالت که سر خود را بزیر افکنده بودم عرض کردم بلی پدر و مادرم فدای تو باد پس
آنحضرت فرمود امشب یا فردا شب فاطمه را بتو تسلیم مینمایم پس از خدمت آنحضرت شاد بیرون آمدم و آنحضرت زنان خود را
طلبید و امر نمود که حضرت فاطمه را زینت کنند و او را خوشبو گردانند و حجره از برای او فرش کنند و از قیمت زره که بام سلمه
سپرده بود ده درهم گرفت و آنرا بحضرت امیر المؤمنین داد و فرمود اینرا خرما و روغن و کشک بخر پس خریدیم و بخدمت
آنحضرت آوردم پس آنحضرت دست مبارک خود را برزد و سفره از پوست طلبید و بدست مبارک خود خرما و روغن و کشک را

ممزوج نمود تا آنکه چنگال ساخت پس فرمود یا علی هر که را میخواهی بطلب پس من بسوی مسجد رفتم در وقتی که اصحاب آنحضرت در مسجد جمع بودند گفتم
رسول خدا شما را طلبیده است بیایید پس همه برخواستند و متوجه خانه آنحضرت شدند و من برگشتم و بخدمت آنحضرت عرض کردم که
جماعت بسیاری آمده اند پس آنحضرت دستمالی بر روی آن سفره کشید و فرمود ده کس ده کس بیاور چون طعام میخوردند و بیرون میرفتند
از طعام چیزی کم نمیشد تا آنکه هفتصد مرد و زن از آن طعام خوردند ببرکت آنحضرت و بروایتی دیگر ندای حضرت امیر المؤمنین
باعجاز آنحضرت بجمیع اهل مدینه و اطراف آن رسید و مردم از باغستانها و نخلستانها و زراعتهای خود متوجه خانه آنحضرت شدند
و از برای ایشان نطعها در مسجد افکندند و همه از آن طعام خوردند و سیر شدند و عدد ایشان زیاده از چهار هزار کس بود و
و تا سه روز میآمدند و از آن طعام میخوردند و چیزی کم نمیشد بعد حضرت رسول بروایت کتاب مولد فاطمه از ابن بابویه
امر نمود دختران عبد المطلب و زنان مهاجرین و انصار را که بروند نزد حضرت فاطمه و مصاحب او باشند و شادی کنند
و رجز خوانند و تکبیر گویند و تحمید کنند ولکن نگویند آنچه را که حقتعالی رضا نباشد پس بروایتی آنحضرت بزنان خود امر فرمود
که فاطمه را زینت کنید ام سلمه از حضرت فاطمه پرسید آیا نزد تو بوی خوشی هست که از برای خود ذخیره نموده باشی آن مخدره
فرمود بلی پس شیشه آورد و قدری از آن شیشه در کف دست من ریخت بوی خوشی استشمام نمودم که هرگز چنین بوئی استشمام
نکرده بودم پس از آن مخدره پرسیدم که این بوی خوش از کجاست فرمود دحیه کلبی بخدمت پدرم رسول خدا میآمد و پدرم
میفرمود ای فاطمه بالش از برای عم خود بینداز من بالش میانداختم و دحیه بر روی آن می نشست و چون بر میخواست از میان
جامه‌های او چیزی میریخت آنحضرت مرا امر میفرمود که آنرا جمع نمایم پس حضرت امیر از سبب آن از حضرت رسول پرسید
آنحضرت فرمود که این شخص جبرئیل بود که بصورت دحیه میآمد و این عنبریست که از میان بالهای جبرئیل میریخت و بروایتی
حضرت فاطمه گلاب نیز آورد که گلابی با آن عطر ندیده بودند ام سلمه پرسید که این گلاب را از کجا آوردی حضرت فاطمه فرمود
چون حضرت رسول نزد من قیلوله میکرد من عرق آنحضرت را گرفتم و در این شیشه ریختیم و این گلاب از عرق آنحضرت است و چون
وقت آن رسید که حضرت فاطمه را بخانه امیر المؤمنین ع برند بروایت تبرمذاب که مؤلف از علمای عامه است حضرت
رسول ص امر نمود باسامه که ابوبکر و عمر را طلبند بعد آنحضرت حضرت فاطمه را طلبید و فرمود این زمان وقت است که بروی

بخانه شوهر خود

بخانه شوهر خود علی که مخلوق است از طینت نبی آن مخدره عرض کرد که امر با خدا و رسول او است پس آنحضرت فرمود جهاز خود را حاضر نما
پس آن معصومه با دیده گریان داخل خانه شد و یک آسیا و یک قطعه قطیفه و یک جلد گوسفند و یک حصیر از برگ خرما و یک بالش
از پوست که در میانش لیف خرما ریخته بودند و یک چادر وصله دار و یک کاسه از چوب و یک نعل و یک مسواک برآورد و عرض کرد
یا رسول الله جمیع ما یملک من اینها است پس آنحضرت فرمود بردارید جهاز یتیمه را که پاک و پاکیزه است و دختر خاتم پیغمبران است
خوب قرینه ایست که میرود بسوی خوب قرینی بعد بگوشه چشم اشاره نمود که بردارید و خود آنحضرت بنفس نفیس خود آسیا را
بدوش خود کشید و ابوبکر حصیر را برداشت و عمر بالش را برداشت و اسامه کاسه را برداشت و حضرت فاطمه نعل را پوشید
و چادر وصله دار را بر خود پیچید و مسواک را بدست خود گرفت و اما اساسی که حضرت امیر المؤمنین ع برای خانه عروس چیده
بود بروایت وهب بن وهب قرشی این بود اِنتِشادُ رَملٍ لَیّنٍ و نَصبُ خَشَبَةٍ مِن حائِطٍ اِلی حائِطٍ لِلثّیابِ
و بَسطُ اِهابِ کَبشٍ و مِخَدّةُ لیفٍ یعنی آن اساس این بود که ریگ نرمی در خانه پهن کرده بود و یک چوب از دیوار
خانه بدیوار دیگر آنخانه قرار داده بود که جامه بر آن افکنند و یک پوست گوسفندی فرش کرده بود و یک پشتی
از لیف خرما پس بروایت تبرمذاب اسامه قبل از حضرات بخانه حضرت امیر المؤمنین رفت اسامه گفت چون آنخانه را
باین وضع دیدم و تفکر نمودم بجهازی که ما میآوریم گریستم چون صدای گریه من بسمع مبارک حضرت رسول رسید فرمود ای اسامه چرا
گریه میکنی اسامه عرض کرد گریه من برای فقر فاطمه بود آنحضرت فرمود همین قدر بخانه کسی که میمیرد بسیار است و چون متوجه خانه
امیر المؤمنین شدند پس حضرت رسول بروایت جابر ناقه خود را طلبید و حضرت فاطمه را بر آن ناقه سوار کرد و بر دابی بر استر
شهباء خود سوار کرد و سلمان مهار آن ناقه را گرفت و هفتاد حور العین اطراف آن ناقه را گرفتند و حضرت رسول ص
با حمزه و عقیل و جعفر و سایر اهل بیت با شمشیرهای برهنه از عقب آن ناقه روان شدند و زوجات حضرت رسول از پیش
روی آن ناقه روان شدند و رجز میخواندند و ام سلمه زوجه حضرت رسول این رجز را میخواندند سِیرنَ بِعَونِ اللّهِ جاراتی
وَاشکُرنَهُ فی کُلِّ حالاتی یعنی ای زنانی که همسایه و همدوشان منید با حضرت فاطمه روان شوید آن نعمتها را یاد آرید
که پروردگار عالم اعلی انعام نموده است از برداشتن مکروهات و آفات ارضی و سماوی فَقَد هَدانا اللّهُ بَعدَ کُفرٍ

انعشنا رب السموات یعنی بتحقیق که هدایت نمود ما را خداوند عالم بعد از آنکه کافر بودیم و بلند نمود ما را پروردگار آسمانها و سرن مع خیر
نساء الوری تفدی بعمات وخالات یعنی و برویم با بهترین زنان عالمیان که فدای او باد عمات و خالات شما یا بنت
من فضله ذو العلی بالوحی منه والرسالات ای فاطمه ای دختر کسی که تفضیل داده است او را خداوندی که صاحب علو است
بوحیی که نازل است از قبل او و رسالاتی که آورده است از قبل خداوند عالم بعد عائشه این رجز را خواند یا نسوة استرن بالمعاجر
واذکرن ما یحسن فی المحاضر یعنی ای زنان معجرهای خود سر خود را بپوشانید و ذکر نمائید آن کلماتی را که نیکو بوده باشد در محضر
مردمان واذکرن رب الناس اذ یخصنا بدینه مع کل عبد شاکر و یاد کنید پروردگار مردمان را زیرا که تخصیص داد ما را به دین
خود با هر بنده شاکری والحمد لله علی افضاله والشکر لله العزیز القادر و حمد ثابت است از برای خدا بر افضال و نعمتهای خود
و شکر از برای خدائیست که صاحب عزت و قدرت است سرن بها ما الله اعطی ذکرها وخصها منه بطهر طاهر
یعنی برویم با فاطمه بخانه زوج او و از برای خداست شکر بسیاری که عطا فرمود و یاد نمود ذکر فاطمه را و تخصیص داد او را بزوج کسی که
پاک است و پاک کننده است مردمان را از لوث معاصی بعد حفصه دختر عمر این رجز را خواند فاطمة خیر نساء البشر ومن
لها وجه کوجه القمر یعنی فاطمه بهترین زنان بشر است و فاطمه کسی است که روی او مانند روی ماه است فضلک الله علی کل الوری
بفضل من خص بآی الزمر یعنی حقتعالی تفضیل داده است تو را ای فاطمه بر همه خلایق بسبب فضل کسی که مخصوص شده است بآیات
سوره زمر شاید مراد از این آیات کریمه امن هو قانت وانه ضرب الله مثلا رجلا فیه شرکاء یا واذا ذکر الله
وحده باشد زوجک الله فتی فاضلا اعنی علیا خیر من فی الحضر یعنی حقتعالی تو را تزویج نمود بجوان فاضلی
قصد میکنم از آن جوان علی را که بهترین حاضرانست فسرن جاراتی بها فانها کریمة بنت عظیم الخطر یعنی پس سیر
نمائید ای همدوشان و همسایگان من با فاطمه زیرا که آن مخدره کریمه است دختر کسی که عظیم است قدر و منزلت او و بعد معاذه
مادر سعد بن معاذ این رجز را خواند اقول قولا فیه ما فیه واذکر الخیر وابدیه یعنی میگویم قولی را که در آن قول است
ذکر امور خیر چندی و ذکر میکنم خیر را و ظاهر مینمایم آن را محمد خیر بنی آدم ما فیه من کبر ولا تیه یعنی بفضل و انعام
خود شناسانید رشد ما را پس حقتعالی او را جزای خیر دهد ونحن مع بنت نبی الهدی ذی شرف قد مکنت فیه

یعنی ما میرویم

یعنی ما میرویم با دختر پیغمبری که برای هدایت مبعوث شده است و آن پیغمبر صاحب شرافت است و بتحقیق که شرافت تمکین یافته است
در او فی ذروة شامخة اصلها فما اری شیئا یدانیه یعنی اصل و نسب فاطمه واقع است در اعلا درجه از شجره
طیبه مرتفعه عالیه پس نمی بینم چیزی را که بتواند نزدیک اصل فاطمه باشد که رسول خدا و اجداد طاهرین ایشان باشند و آن زنان
دیگر پیوسته ترجیع میکردند اول بیت از هر رجزی را بعد تکبیر میگفتند و در اثنای راه بروایت موسی بن جعفر صداهای بسیاری
از میان هوا میشنیدند پس ناگاه جبرئیل با هفتاد هزار ملک فرود آمدند و میکائیل با هفتاد هزار ملک فرود آمد حضرت رسول از ایشان
پرسید که برای چه مطلب بزمین فرود آمده اید عرض کردند آمده ایم برای زفاف فاطمه و علی پس جبرئیل و میکائیل تکبیر گفتند
و ملائکه با ایشان موافقت نمودند و حضرت رسول نیز تکبیر گفت پس باین جهة تکبیر گفتن در عروسیها مقرر شد و در حالت راه
رفتن بروایتی جبرئیل از جانب راست آن مخدره میرفت و میکائیل از جانب چپ او و هفتاد هزار ملک از متعاقب آن مخدره
میرفتند و تسبیح و تقدیس حقتعالی را مینمودند مؤلف گوید چون کلام باینمقام رسید بخاطرم آمد عروسی فاطمه دیگری که
واقع شد در میان پسر عم و دختر عمی در صحرای کربلا در این عروسی حضرت پیغمبر با حمزه و عقیل و جعفر با سایر جوانان
بنی هاشم شادی کنان حضرت فاطمه را بحجله داماد میبردند لکن در آن عروسی مظلوم کربلا با حضرت عباس و عون و سایر اولاد
امیر المؤمنین گریه و شیون کنان فاطمه دختر امام مظلوم را بحجله قاسم محروم میرسانیدند در این عروسی ام سلمه با سایر زوجات
پیغمبر و زنان بنی هاشم رجز خوانان میخرامیدند در آن عروسی زینب گریان با آه و افغان با سایر زنان فغان کنان عروس را
بحجله میرسانیدند در این عروسی جبرئیل و میکائیل با هفتاد هزار ملک تکبیر گویان از یمین و یسار فاطمه زهرا میرفتند در آن عروسی
ملائکه هفت آسمان لرزان و خروشان از شدت ظلم مخالفان بدرگاه الهی نالیدند در این عروسی جهاز فاطمه را حضرت رسول
و ابوبکر و عمر و اسامه جهاز حضرت فاطمه را برداشته بخانه داماد میبردند و اسامه از کمی آن جهاز و بی اساسی خانه داماد گریان بود
لکن در آن عروسی نه اساسی نه حجله بلکه از بانگ العطش عروس و سایر زنان و اطفال جگر گریان بریان بود در این عروسی
بالش لیفی باریک نرمی خانه داماد از اینها مزین بود لکن در آن عروسی بالش عروس بدن پاره پاره داماد و فرش داماد ریگهای
گرم صحرای کربلا بود در این عروسی داماد چوبی از دیوار خانه بدیوار دیگر گذرانیده بود بجهة اینکه جامه بر آن افکنند لکن در آن

عروسیهای لستی چوب نیزها حامل سر داماد کردد در این عروسی بامر حضرت رسول فاطمه را آرایش و زینت داده بودند لکن
دران عروسی فاطمه دختر امظلوم از کثرت طپانچه و لطمه جمیع سر و روی خود را مجروح نموده بود در این عروسی
بحسب قاعده بحنا گیسو و دست و پاهای عروس را مزین کرده بودند لکن دران عروسی بجای حنا خون داماد را بر سر
و رخ و دستان مالیده بودند در این عروسی حضرت رسول عروس و داماد را دست بارویی خندان بدست داد لکن
دران عروسی مظلوم کربلا با دیده گریان دست بدست داد و بعد از ساعتی نعش پایمال شده از سم ستوران
تسلیم عروس نمود باری کلام در عروسی حضرت فاطمه و امیر المؤمنین ع بود که حضرت پیغمبر با زوجات آنروز
با سایر زنها شستم تکبیر گویان و رجز خوانان حضرت فاطمه را داخل خانه امیر المؤمنین ع نمودند پس حضرت رسول حضرت
امیر المؤمنین را طلبید و حضرت فاطمه را نیز نزد خود طلبید و دست آن مخدره را گرفت در دست امیر
امیر المؤمنین گذاشت

التماس آنکه کاتب حقیر را بدعای خیر یاد نمایند

شعر
از نو نبود قطره بجان بردن
خار و خس صد ابکلسان بردن
اما چه کنم که رسم مولانی باشد
یار زیلی نبد و بها بردن

شعر
زنبرکان بلرز بند و ست بینغ
در روم ابا بک عراق بینغ
روز شب تک نکی رود لیل
بازوسه زاغ بکر چون سهیل
باغ مینغ یکی همه دو
نه ستمردن بر افتند یهود

کردی ای ماه محرم بزرگترماهها که حرامست در وی جنگ و جدال گردید حلال خون حسین
طالبُ الثّارِ کانَ مُحمّلُ سیرِکَ کَم جرَیتَ وَما وَصلتَ مِنا لا
خون خواه ان مظلوم می باشد انجام دهنده سیر تو بسیار
کردیدی و نرسیدی بمقصود که شرف دریافت خدمت خونخواه هست
فاطلبُ اللهَ یا هِلالَ هِلالاً کانَ اَملاً مِنَ البَدورِ جمالا
پس بخواه از خدا ای ماه نو حضور ظهور ماه نو عالم وجود را
می باشد پر نور دربها و روشنی از بدهای عالم امکان را
یا قِوام الشّهورِ والسّنواتِ لیتَ قَصّرتَ فی العزاءِ مِطالا
ای مدار ماههای زمان و سالهای ایام کاش میکردی بحسب کوتاه
درازی ماه و سال در این مصیبت و عزا

کم تجرعت غصة وذقت ‌ ‌ ‌ ‌ عند ما ینهب الامام عیالا

چه قدر آشامیدی غصه واندوه را که نازک شد در زمانی که بتاراج رفت اعیال

ام تحللت اذ تری نقمات ‌ ‌ ‌ ‌ نازلات بکربلا منها لا بد

ایا گداخته شدی در وقتیکه دیدی بلاها را که فرود آمدند بکربلا در حالتیکه جدا

ما تکلمت بالمطالب غما ‌ ‌ ‌ ‌ قد تفصلت بالتقوس جالا

نتوانستی بگوئی سرگذشت کربلا را از شدت اندوه بتحقیق که بیان کردی همه احوال را در خمیده

کم بلیت کما بلت لضعف ‌ ‌ ‌ ‌ غصة قصة المحمد لا

بسیار لاغر و خوشک شدی از روی ناتوانی بسبب اندوه داستان محمد و آل

شققت بالرمح شمس راس رائس ‌ ‌ ‌ ‌ بد جسم علی التراب جدالا

دیدی بر نیزه آفتاب و ماه چارده تن او را در خاک با شوکت بدید

حرت من اعظم الشهور حراما ‌ ‌ ‌ ‌ صار ثار الحسین فیک حلالا

